

تاریخ سی ساله ایران



از: بیژن جزنی

جلد اول

تاریخ سی ساله ایران

از: بیژن جزنی

نام کتاب: طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی خلق ایران (تاریخ سی ساله سیاسی)

جلد اول و جلد دوم

انتشارات مازیار: چاپ اول اسفند ۱۳۵۷

بازنویسی از مریم پایدار و رحمان دین خواه در سال ۱۴۰۲

طرح روی جلد: بیژن جزنی، زندان شاه.

فهرست مطالب

6	یادداشتی بر بازنویسی کتاب تاریخ سی ساله، از بیژن جزنی
9	معرفی نویسنده کتاب
18	مقدمه
18	موقعیت عمومی جنبش انقلابی ایران
20	فصل اول
20	جمعبندی مبارزات گذشته
20	حزب توده و جنبش کارگری
24	فرقه دمکرات آذربایجان
29	نیروها و اقدامات فرقه
31	حزب دمکرات کردستان
35	انشعاب در حزب توده
37	مخفی شدن حزب توده
38	حزب توده در برابر جنبش ملی شدن نفت
46	کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
49	ضعف های حزب توده در کودتای ۲۸ مرداد به شرح زیر بود:
50	حزب توده و مسئله دهقانان
53	درباره اختلافهای داخلی حزب توده
58	فصل دوم
58	جبهه ملی و مصدق در جنبش ملی کردن نفت
67	جمعبندی خصوصیات و روشهای مصدق
69	درباره احزاب جبهه ملی
71	مختصری درباره فدائیان اسلام
72	مختصری درباره احزاب دستگاه حاکمه
73	پایان بخش اول " تاریخ سی ساله"
76	جلد دوم
76	فصل اول
76	جمع بندی مبارزات سه دهه اخیر
78	تظاهرات عمومی و اعتراضات توده ای پس از کودتا
82	نابودی شبکه ها و سازمانهای حزب توده

83	مسئله تنفر نامه ها
87	درباره ی توده ی حزبی و عناصر انقلابی
90	موقعیت زندانها در سالهای پس از کودتا
92	آثار و نتایج نکتت بار حزب توده
94	فصل دوم
94	جبهه ملی و طرفداری از مصدق (۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۳۹)
95	تشکیل نهضت مقاومت ملی
98	احزاب جبهه ملی در فاصله ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹
98	حزب زحمتکشان - نیروی سوم
100	فعالیت‌های گروه‌های کمونیستی و بقایای حزب توده
101	شبکه های دسته اول
102	کمیته کردستان
103	کمیته آذربایجان
103	کمیته فارس
103	کمیته اصفهان
104	کمیته مرکزی حزب توده در خارج از کشور
109	تشکیلات تهران حزب توده و تشکیلات جنوب و آذربایجان
112	گروه‌های مستقل مارکسیست - لنینیست
115	گروه‌ها و سازمان‌های مارکسیستی ضد توده ای
116	از کروژوک تا ساکا
119	پروسه مارکسیست - لنینیست ایران
122	تضادیون
123	نگاهی به رویدادهای اقتصادی و سیاسی پس از ۲۸ مرداد
130	فصل سوم
130	عقب نشینی دیکتاتوری
143	جبهه ملی و دانشجویان در دوره امینی
146	جریان‌های داخلی جبهه ملی
149	حزب ملت ایران و نهضت آزادی
151	توضیحاتی درباره احزاب و دستجات جبهه ملی
154	جبهه ملی سوم
154	نتیجه گیری از پروسه جبهه ملی و فعالیت‌های حاشیه ای آن
155	بازگشت دیکتاتوری پایان تنفس
159	نگاهی به موقعیت کاست روحانی و نقش آن

160 نقش روحانیون در ۱۵ خرداد
167 فصل چهارم
167 نگاهی به فعالیت های خارج از کشور
167 سازمانهای مارکسیستی خارج از حزب توده
170 پیدایش سازمان انقلابی حزب توده
174 اشاره ای به فعالیتهای جبهه ملی در خارج از کشور
175 رشد گرایشهای قهرآمیز، پیدایش جریانهای سیاسی - نظامی
178 فصل پنجم
178 گروه واقعه کاخ مرمر
183 قیام بهمن قشقائی
185 مختصری در باره حزب ملل اسلامی
190 از محاکمه ۱۴ نفر در سال ۱۳۴۶ تا رستاخیز سیاهکل
193 گروه تربیت حیدریه
194 گروه فلسطین
197 جنبش مسلحانه در کردستان در سال ۱۳۴۷
204 پیوست ها
207 گروه "پنجاه و سه نفر" چه کسانی بودند؟ نام و مدت محکومیت آنها چه بود؟
210 عباسعلی شهرباری نژاد معروف به آقای «اسلامی» و مرد «هزار چهره»
228 اسنادی در باره عباسعلی شهرباری، مرد هزار چهره ساواک - از مؤسسه مطالعات و پژوهش سیاسی
232 سیروس نهاوندی
238 پرویز نیک خواه
251 حسین یزدی و فریدون یزدی فرزندان مرتضی یزدی از گروه ۵۳ نفر
254 جاسوسی در حزب توده پرده برداری از رازهای نگفتنی

یادداشتی بر بازنویسی کتاب تاریخ سی ساله، از بیژن جزنی

بازنویسی و نشر دوباره‌ی کتاب تاریخ سی ساله، به هدف در دسترس قرار دادن این بخش از تاریخ اجتماعی ایران برای فارسی‌زبانان در ایران و خارج از ایران و دیگر سرزمین‌های فارسی‌زبان و کسانی‌که به آگاهی از این تاریخ علاقمند هستند انجام گرفت. این کتاب، تحلیل ارزشمندی بین سالهای ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۳ را به دست می‌دهد. به علاوه و مهمترین نکته‌ای که در این کتاب به آن اشاره شده است و از سوی فعالین سیاسی و پیشرو متاسفانه نادیده گرفته شد، آن بود که اگر بحران قدرت در رژیم سلطنتی روی دهد، روح‌الله خمینی و روحانیون ممکن است قدرت سیاسی را در ایران به دست گیرند.

از سوی ما، ویرایشی چند در کتاب انجام شد از جمله: معرفی نویسنده‌ی کتاب و تاریخ خورشیدی، برای نمونه، سال ۲۰ یا سال ۳۰، ما آن را سال ۱۳۲۰ یا ۱۳۳۰ نوشتیم و ۶ پاورقی، محمد بخارایی صفحه ۷۱، محمد دفتری، مرتضی دفتری و احمد وثوق، صفحه ۱۳۹، رشیدیان، صفحه ۱۵۵، سیروس نهاوندی صفحه ۱۷۲، و حسن ماسالی، که در صفحه ۱۷۴ است و ویرایش نکاتی از کتاب را نیز تا آنجا که می‌شد با امانتداری انجام گرفت. نویسنده بیشتر نامها را با نام خانوادگی آغاز میکند و ما سعی کردیم نام و نام خانوادگی افراد را نیز بنویسیم و جاهای مهم متن را با حروف درشت نوشتیم برای اینکه خواننده به راحتی آنها را ببیند. نام آیت الله بهبهانی و تاریخ فوت وی که نویسنده خالی گذاشته بود به متن اضافه شده است، جلد اول توسط نویسنده فصل بندی شده بود ولی جلد دوم فصل بندی نداشت و ما جلد دوم را در پنج فصل، فصل بندی کردیم و تمامی عنوان‌های متن را در فهرست مطالب قرار دادیم. پیوست‌ها توسط ما بازنویسان کتاب تنظیم شده است.

ما این بازنویسی را به بیژن جزنی تقدیم می‌کنیم، با ترور او به همراه ۸ تن (شش فدایی، حسن ضیا ظریفی، احمد جلیلی افشار، سعید (مشعوف) کلانتری (دایی بیژن جزنی)، عزیز سرمدی، محمد چوپانزاده، عباس سورکی، و دو مجاهد مصطفی جوان خوشدل، سید کاظم ذوالانواری، بیژن جزنی) از

زندانیان در سال ۱۳۵۴، رژیم محمدرضا شاه پهلوی جامعه ایران را از وجود این تئوریسین محروم کرد. با وجود گذشت ۴۸ سال از ترور بیژن جزنی و زندانیان همراه او هیچ پاسخ درستی از نوع قتل عام آنان از طرف مقامات نظامی و اطلاعاتی رژیم سابق محمدرضا شاه پهلوی داده نشده است و حتی برای لاپوشانی این جنایت هنوز هم از سوی بالاترین مقام امنیتی یعنی سرجلاد شاه، پرویز ثابتی به جا مانده از حکومت سلطنتی انکار و وارونه جلوه داده می‌شود.

تنها گزارش موجود، از زبان شکنجه‌گر و بازجوی کمیته مشترک و مخوف ساواک، بهمن نادری‌پور معروف به «تهرانی» در خرداد ماه ۱۳۵۸ به صورت زیر، در دست است که در مورد کشتار دستجمعی زندانیان سیاسی در تپه‌های اوین چنین می‌گوید:

می‌گوید:

«بعد از ترور رضا زندی‌پور رئیس کمیته مرکز شهربانی و راننده‌اش در اواخر سال ۵۳ و پایان یافتن مراسم عزاداری، یک روز در ۷ فروردین ۵۴ محمدحسن ناصری معروف به عضدی مرا به اطاق خود خواست و گفت قرار است عملیاتی انجام شود که آقای ثابتی گفته شما هم باید در عملیات باشید. پرسیدم چیست گفت فضولی نکنید، من به اطاق خود رفتم و موضوع را فراموش کردم.

در روز پنجشنبه ۲۹ فروردین رضا عطارپور تلفنی به من اطلاع داد که کاظم ذوالانوار را به بازداشتگاه اوین منتقل نمایم، در آن موقع سرهنگ وزیری رئیس زندان اوین بود و تأکید کرد که این کار باید فوری انجام شود و قرار گذاشت که ناهار را در رستوران هتل امریکا واقع در خیابان تخت جمشید حاضر شوم. کاظم ذوالانوار به بازداشتگاه با یک نامه فرستاده شد، ساعت دو نیم به رستوران رسیدم. رضا عطارپور، محمدحسن ناصری، پرویز فرنژاد معروف به دکتر جوان، سعدی جلیل اصفهانی معروف به بابک، ناصر نودزی معروف به رسولی و محمدعلی شعبانی معروف به حسینی هم تقریباً همزمان با من آمده بودند. ترکیب افراد برای صرف غذا با هم جور در نمی‌آمد. مشغول کوفت کردن ناهار بودیم که عطارپور گفت آن عملیاتی را که قرار بود، الآن موقع آن است و جزئیات کار را ثابتی بررسی کرده و تصویب شده و سرهنگ وزیری در جریان قرار گرفته و باید همان‌طور که آنها در دادگاه‌های انقلابی خود وقت و بی وقت تصمیم به ترور می‌گیرند ما هم چند نفر از اعضای این سازمانها را بکشیم و من، ماتم برده بودم. عطارپور ادامه داد که حسینی و رسولی زندانیان را از زندان اوین تحویل می‌گیرند و ما در قهوه‌خانه اکبر اوینی در نزدیکی بازداشتگاه اوین منتظر می‌شویم و با سرهنگ وزیری به محل می‌رویم. رسولی و حسینی زودتر حرکت کردند و بعد از نیم ساعت به سوی قهوه‌خانه راه افتادیم و به قهوه‌خانه رسیدیم. رسولی و حسینی زندانیان را

تحویل گرفته و سرهنگ وزیری در حالی که لباس نظامی به تن داشت خود را آماده کارزار با عده‌ای کرده بود که هم دستشان بسته بود و هم چشمشان.

با راهنمایی او و به دنبال مینی‌بوس حامل زندانیان به بالای ارتفاعات بازداشتگاه اوین رفتیم و سرهنگ وزیری با بی سیم گفت هیچ کس اجازه ندارد تا دستور ندادم بالا بیاید. زندانیان را پیاده کرده به ردیف روی زمین نشانندند در حالی که دستها و چشمانشان بسته بود، سپس رضا عطارپور فاتحانه پا پیش گذاشته و گفت همان طور که شما و رفقای شما در دادگاههای انقلابی خود رهبران و همکاران ما را محکوم کرده و حکم را اجرا می‌کنید ما هم شما را محکوم کرده و می‌خواهیم حکم را اجرا کنیم. بیژن جزنی و چند نفر دیگر به این عمل اعتراض کردند. اولین کسی که رگبار مسلسل را به سوی آنها بست سرهنگ وزیری بود و از آنجایی که گفتند همه باید شلیک کنند همه شلیک کردند، من نفر چهارم یا پنجم بودم که شلیک کردم. ... بعد سعدی جلیل اصفهانی بالای سر همه رفت و تیر خلاص را شلیک کرد ... من و رسولی چشم بندها را سوزاندیم و اجساد را داخل مینی‌بوس گذاشتیم و حسینی و رسولی جنازه آنها را به بیمارستان ۵۰۱ ارتش بردند و پزشکی قانونی از آنها بازدید کرد و اجازه دفن صادر شد.»

روزنامه اطلاعات، اول خرداد ۱۳۵۸

بازنویسان کتاب: مریم پایدار و رحمان دین‌خواه در سال ۱۴۰۲

معرفی نویسنده کتاب



بیژن جزنی

بیژن جزنی

بیژن جزنی (۱۹ دی ۱۳۱۶ - ۲۹ فروردین ۱۳۵۴) فعال سیاسی چپ‌گرای ایرانی، تئوریسین و عضو بنیانگذار سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران بود.

زندگی

بیژن جزنی در سال ۱۳۱۶ در تهران متولد شد. خانواده وی اصالتاً اهل روستای جزن در شهرستان نطنز از توابع استان اصفهان می‌باشند. پدرش حسین جزنی افسر ژاندارمری و مادرش عالمتاج کلانتری نظری بود. بیژن در خانواده‌ای سیاسی پرورش یافت. پدر و عمویش عضو حزب توده بودند پدرش بعداً به فرقه دموکرات پیوست و پس از شکست این فرقه به آذربایجان شوروی رفت و تا سال ۱۳۴۵ به ایران بازنگشت. خانواده پدری و مادری بیژن هر دو از هواداران و فعالان حزب توده بودند. وی نیز در سال ۱۳۲۶، در ده سالگی، به سازمان جوانان حزب توده ایران پیوست (زهره بیگدلی اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)، «هر سال ۲۹ فروردین: تپه‌های اوین شهادت می‌دهند.»، چشم‌انداز ایران، شماره ۵۵، ص. ۵۸).

با وجود آنکه شرایط سنی عضویت حداقل ۱۳ سال بود، اما به علت فعالیت و علاقه چشمگیر چند نوجوان کمتر از ۱۳ سال، حوزه مخصوصی برایشان تشکیل شد و جزئی یکی از افراد این حوزه بود. در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و ترور محمدرضا شاه، با تصویب نامه هیئت وزیران، حزب توده غیرقانونی اعلام شد. و یورش به سازمانهای حزبی آغاز گردید. فعالیت‌های مخفی بیژن جزنی در سن خیلی پایین آغاز گردید. وی به عنوان رابط بین کادرهای مخفی کمکهای پرارزشی را به سازمان جوانان عرضه نمود. بیژن جزنی سالهای ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ را به فعالیتهای مخفی سازمانی از یک سو و فعالیتهای علنی در سطح دانش آموزان ادامه داد.

فعالیت سیاسی

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بیژن جزنی چند بار به خاطر فعالیتهای سیاسی دستگیر و زندانی شد. چند ماهی از کودتا نگذشته بود که بیژن بازداشت گردید. با وجود به دست آمدن مدارکی مبنی بر فعالیتهای وی به علت صغر سن و به همریختگی دستگاه‌های نظامی و بالاخره نفوذ افسران توده ای در دادرسی ارتش، پس از چند هفته آزاد شد. چند ماه بعد یعنی در (اردیبهشت ۱۳۳۳) مجدداً بازداشت شد. در پاییز ۱۳۳۳ بار دیگر بازداشت و به ۶ ماه زندان محکوم شد. در بهار ۱۳۳۴ آزاد شد و فعالیتهای خود را پی گرفت. به خاطر وضعیت بد معیشتی خانواده، از آنجا که بیژن به نقاشی علاقه داشت؛ در یک مؤسسه تبلیغاتی استخدام شد و شبها به ادامه تحصیل پرداخت.

در همین سالها با برخی از رفقاییش از جمله محمد چوپانزاده در تدارک تشکیل گروهی برآمد. در فروردین ۱۳۳۸ اولین نشریه گروه به صورت پلی‌کپی با دستگاه دست ساز منتشر شد. بیژن در تنظیم مقالات و خط مشی نشریه نقش با اهمیتی پیدا کرد. در پاییز ۱۳۳۸ با لو رفتن گروه و دستگیری یکی از اعضای گروه انتشار مرتب نشریه متوقف شد و تصمیم بر این شد که به مناسبت‌های مختلف اعلامیه‌هایی صادرگردد. در تدارکات جنبش ۲۰ دی ماه گروه فعالانه شرکت کرد و اعلامیه‌هایی نوشته و توزیع شدند. سعید کلانتری در همین رابطه دستگیر شد اما کوچکترین ضربه‌ای به گروه منتقل نشد. بیژن جزنی در ۱۳۳۹ با شروع کار جبهه ملی دوم به فعالیت در آن پرداخت.

پیام دانشجو

پس از سرکوب جبهه ملی در ۱۳۴۲، بیژن و عده ای از دوستانش مدتی نشریه ای سیاسی به نام پیام دانشجو را منتشر می‌کردند. در اوایل پاییز ۱۳۴۲، سازمان دانشجویان جبهه ملی که پس از درگیری‌های

میدان بهارستان (۱۵ شهریور ۱۳۴۲) از سیاست رهبری جبهه ملی ناامید شده بود. در صدد برآمدند تا به یاری برخی از رهبران و مسئولان جبهه ملی، رهبری جدیدی برای این جبهه برگزینند و از انحلال آن جلوگیری کنند. پیام دانشجو نماد جبهه متحد جناحهای مختلف سیاسی در جنبش دانشجویی بود؛ به این ترتیب که تا اوایل ۱۳۴۳ حسن حبیبی سردبیر و مسئول گردآوری مطالب و اخبار آن بود و بیژن جزنی امور فنی مانند آماده سازی و چاپ اول آن را بر عهده داشت.



تصویر عروسی بیژن و همسرش، میهن قریشی، سال ۱۳۳۹

در بهار ۱۳۴۳ هیئت تحریریه‌ای برای پیام دانشجو انتخاب شد که تقریباً همه جناحهای دانشجویی را در برمی‌گرفت و هوشنگ کشاورز صدر، هدایت الله متین دفتری، مجید احسن و منصور سروش در آن حضور داشتند. بیژن جزنی آماده سازی و چاپ، و بهزاد نبوی پخش آن را عهده دار بودند. ماشین-نویسی و تهیه استنسیل و امکانات چاپی، که محدود به یک دستگاه پلی کپی دست ساز بود، توسط بیژن تهیه میشد. در اواخر سال ۱۳۴۳ و بهار ۱۳۴۴ از هر شماره پیام دانشجو در حدود ۵۰۰ نسخه چاپ می‌گردید.

مبارزه مسلحانه

جزنی در فاصله سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ بارها طعم زندان را چشید. آخرین باری که او در رابطه با فعالیتهای دانشجویی بازداشت می‌گردد سال ۱۳۴۴ است. در دادگاه نظامی همراه با اعضای کمیته دانشگاه تهران که دیگر از جبهه ملی جدا شده بود به ۹ ماه زندان محکوم می‌شود. در سال ۱۳۴۲ با عنوان شاگرد اول رشته فلسفه فارغ التحصیل شد در فروردین ۱۳۴۲ با توجه به اتخاذ خط مشی جدیدی که گروه به آن رسیده بود، گروه به عنوان یک سازمان سیاسی - نظامی فعالیت‌اش وارد فاز نوینی شد. بیژن و ۳ رفیق دیگر در کادر مرکزی آن انتخاب می‌گردند. در این دوره نیز مسئولیت فعالیتهای علنی به عهده بیژن قرار داشت. در پاییز ۱۳۴۶ به مناسبت مرگ غلامرضا تختی یکی از بزرگترین مبارزات بیرونی انجام

شد که در سازماندهی آن گروه نقش معینی داشت. تدارک مبارزه مسلحانه در دستور کار گروه قرار می‌گیرد و برای تأمین سلاح همراه با رفیق سورکی در حالیکه اسلحه‌ای با خود داشتند به دام پلیس می‌افتند. بیژن تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار می‌گیرد، ولی مقاومت می‌کند. دادستان نظامی ابتدا برای بیژن و ۷ رفیق دیگر تقاضای حکم اعدام می‌کند و نهایتاً به ۱۵ سال زندان محکوم می‌شود.

با به هم پیوستن دو گروه «بیژن جزنی و حسن ضیا ظریفی» و «مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان»، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران شکل می‌گیرد؛ و با حمله به پاسگاه سیاهکل در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه را آغاز می‌کنند.

جزنی تا فروردین ۱۳۴۸ در زندان قصر بود. به دنبال فرار نافرجام رفقاییش به زندان قم تبعید می‌گردد و پس از عملیات نظامی سیاهکل، به زندان اوین منتقل و تحت شکنجه قرار می‌گیرد. محاکمه مجدد او به دلیل فشارهای بین‌المللی منتفی می‌گردد، ولی همچنان شکنجه و آزار او ادامه می‌یابد (مصدقی، ایرج. «من و «حق» بیژن جزنی و کشتار ۳۰ فروردین ۱۳۵۴». www.pezhvakeiran.com. ۱۶-۰۵-۲۰۱۹). با وجود حساسیت ویژه پلیس، بیژن در دوره زندان در زمینه غنا بخشیدن به تئوری انقلابی و هدایت سازمان گام‌های با ارزشی برمی‌دارد که در مجموعه مقالاتی که از زندان به بیرون داده می‌شود آن را شاهدیم. این مطالب در هدایت سیاسی - نظری و تشکیلاتی سازمان نقش ویژه‌ای پیدا می‌کند. (تاریخ ایرانی - اعترافات شکنجه‌گر ساواک؛ از توده‌ای‌های خودی تا تیرباران جزنی». tarikhirani.ir. ۱۶-۰۵-۲۰۱۹).

دادگاه

جلسات دادگاه در ۱۲ دی ماه سال ۱۳۴۷ یعنی تقریباً یک سال پس از دستگیری آنها آغاز شد. در اثر اعتراضات جهانی، رژیم به ناچار با شرکت خانم «بتی استهون» به عنوان ناظر قضایی از طرف سازمان عفو بین‌الملل در دادگاه موافقت کرد.

هریک از آنها به هنگام دفاع از خود و رد اتهامات دادستان با استناد به مواد قانونی، به شرح بازجویی و شکنجه‌های خود پرداخت. از جمله حسن ضیا ظریفی داستان نشاندهش بر روی منقل برقی را شرح داده و قسمتی از سوختگی کمرش را نشان داد. عباس سورکی شرح شلاق خوردن‌هایش را داد و بی- خوابی‌هایی که به او می‌دادند و نیز صحنه اعدام مصنوعی که برایش ترتیب داده بودند. او تشریح کرد که به این ترتیب می‌خواستند او اعتراف کند که اسلحه‌ای را که درون ماشین او یافته‌اند، متعلق به بیژن

جزنی است و او زیر بار نمی‌رفته. او می‌گفت: «این احساس که تا لحظاتی دیگر اعدام خواهم شد، بسیار رنج آور بود، اما حاضر نبودم برای اینکه زنده بمانم به دروغ رفیقم را متهم کنم...» دکتر سیروس شهرزاد از بازجویی‌های بدون وقفه و توأم با بی‌خوابی و سیلی‌های وحشتناکی که منجر به پارگی گوشش شده بود گفت و اینکه گوش چپش برای همیشه شنوایی خود را از دست داده است. بیژن جزنی از ۲۹ روز بازجویی توأم با شلاق و شکنجه‌های روحی و جسمی صحبت کرد و اینکه بازجو با گفتن اینکه: «یا بگو، یا پسرت بابک را جلوی چشمت شلاق می‌زنیم» و اینکه: «نگذار پدرت را برای بازجویی بیاوریم» او را شکنجه روحی می‌کرده‌اند؛ و یک بار که برای اعتراض به این همه شکنجه دست به اعتصاب غذا زده است، مأموران دندان‌هایش را به وسیله آچار باز کرده و یک شیشه شیر را توی حلقش سرازیر می‌کنند، که در نتیجه او، مبتلا به اسهال خونی می‌شود و هم اکنون نیز مشکل حاد کلیوی، و ناراحتی شدید معده و روده دارد (صفحه ۵۳).

بتی استهون در گزارش خود عیناً وضع دادگاه را چنین تشریح می‌کند؛ "موارد اتهام: تشکیل یک گروه با الهام از ایدئولوژی کمونیستی که بر ضد امنیت دولت با انجام عملیات تخریبی زیر توطئه کرده‌اند: خرید اسلحه، تقلب در پاسپورت، تمرین تاکتیک‌های جنگی پارتیزانی، تهیه یک حمله به بانک برای به دست آوردن پول، تشکیل جلسات برای ایجاد اغتشاشات سیاسی مابین دانشجویان دانشگاهها. دعوا به نحوی که به وسیله دادستان نظامی ارائه شد، به نظر یک حقوقدان که با متدهای غربی تربیت شده به طور وضوح ناقص بود و قسمت اعظم آن بر مبنای شهادت یک فرد و اعترافات او زیر شکنجه قرار داشت. اتهام عملیات تخریبی، که سرهنگ توانگران در هنگام بیان اتهام که ۶ ساعت طول کشید و با یک اسلوب بی سر و ته در روز هفتم محاکمه بر ضد تمامی گروه ارائه نمود در جملات زیر خلاصه می‌شود:

با استناد به اعترافات دکتر شهرزاد (دکتر داروساز) که دادستان آن را پایه تمام نقاط مهم پرونده خود قرار می‌داد، مدعی شد که جزنی می‌خواسته است در مسیر شاه مواد منفجره قرار دهد و تمرین برای جنگ‌های پارتیزانی و نقشه حمله به بانکها را او اداره و طرح ریزی کرده است. آنچه که قیافه این محاکمه را وحشتناک تر و کافکایی‌تر می‌سازد، این است که یگانه عملی که به عنوان "اقدام ضد امنیت داخلی" ذکر شده، عبارت از این است که بعضی از متهمان تمام افراد گروه را می‌شناختند و تمام افراد گروه اقلماً یکی از همدستان خود را می‌شناخته‌اند ... بنابراین بهتر است این محاکمه را یک توقیف پیشگیرانه چند مرد، که کم و بیش همدیگر را می‌شناختند و یگانه وجه اشتراکشان تنقید گذشته یا حال طرز عمل رژیم بوده است و تمایل قدیمی یا جدید به فعالیت سیاسی در سطح مباحثه داشته‌اند دانست "... صفحات ۷۴-۷۷

کاوالبیری حقوقدان ایتالیایی و ویلیام ویلسن، نماینده مجلس انگلستان، هم نتیجه گیری‌های

مشابهی داشتند.

ماده یک مقدمین، که در سال ۱۳۱۰ برای مقابله با گروه‌های کمونیستی تصویب شد، اذعان می‌دارد هرکس که در ایران به هر اسم یا عنوان دسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی تشکیل دهد یا اداره نماید که مرام و رویه آن ضدیت با سلطنت مشروطه ایران باشد... می‌بینیم که مطابق قانون اساسی و قوانین دیگر تشکیل دسته یا جمعیت به طور کلی ممنوع نیست و جرم شناخته نمی‌شود. عنوان جرم روی دسته یا جمعیتی فقط وقتی اثبات می‌شود که آن جمعیت مرام و رویه‌ای برخلاف قانون داشته باشد.

بیژن در دفاعیات خود در برابر ادعا نامه دادستان نسبت به "مقدمین علیه امنیت کشور و براندازی مسلحانه حکومت" گفت: "آقایان همه می‌دانند که در این مملکت آزادی وجود ندارد. کلیه قوانینی که دستاورد انقلاب مشروطه بود، از بین رفته، دون پایه‌ترین عضو ساواک بر یک ارتشبد ارجحیت دارد."

و پس از اینکه مفصلاً دربارهٔ قراردادهای ارتجاعی و پیمان‌های نظامی صحبت کرد ادامه داد: "شما، تعداد اندکی دانشجو را براندازنده حکومت قلمداد کرده، می‌گویید که امنیت را به خطر انداخته‌اند. درحالی‌که خوب می‌دانید آنکه امنیت و آسایش را از ملتی سلب کرده، رژیم است که حتی اجازه داشتن یک باشگاه یا کتابخانه را در دانشگاه نمی‌دهد. دانشجویان حتی از داشتن تشکلهای صنفی نیز محرومند"... و آنگاه گفت: "در کشوری که همه درهای دموکراسی بسته می‌شود و همه درهای آزادی مسدود می‌گردد، اسلحه زبان به سخن می‌گشاید." (جنگی دربارهٔ زندگی و آثار بیژن جزنی، صفحات ۵۰-۶۰).

قتل

در اواسط اسفندماه ۱۳۵۳ به زندان اوین برده می‌شود و در شبانگاه ۲۹ فروردین ۱۳۵۴ همراه با ۶ نفر از رفقای گروه و ۲ نفر از زندانیان مجاهد در تپه‌های اوین توسط مأموران ساواک و زندان اوین تیرباران می‌گردد. شش فدایی، حسن ضیا ظریفی، احمد جلیلی افشار، سعید (مشعوف) کلانتری (دایی بیژن جزنی)، عزیز سرمدی، محمد چوپانزاده، عباس سورکی، و دو مجاهد مصطفی جوان خوشدل، سید کاظم ذوالانواری همراه با بیژن جزنی تیرباران شدند. روزنامه‌های کشور در فردای آن روز از اعدام بیژن و یارانش خبر دادند که ۹ زندانی در حین فرار از زندان کشته شدند. این موضوع تا زمان انقلاب بهمن و دستگیری و محاکمه کارکنان ساواک مسکوت ماند. در دادگاه کوتاه پس از انقلاب، آرش بازجوی ساواک تشریح کرد که بیژن و ۸ زندانی سیاسی دیگر را به تپه‌های اوین برده و در آنجا به رگبار گلوله بسته‌اند.



خبر کشته شدن بیژن جزنی در روزنامه اطلاعات

پیکر او در قطعه ۳۳ بهشت زهرا ردیف ۱۱۹ شماره ۴ به خاک سپرده شد. بیژن جزنی هرگز از مواضع خود کوتاه نیامد و به فعالیتهای نظری و عملی خود ادامه داد. همه آثار بیژن جزنی در زندان و طی سالهای ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۳ نوشته شده است. این آثار بیانگر تلاش بخشی از چپ ایران در دو دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ است که می‌خواست ضمن حفظ استقلال خود از چین و شوروی، بر بنیان منافع و مصالح جامعه ایران فعالیت کند، بررسی انتقادی آثار او، موید این امر است. (موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی) ir-psri.com. (۲۰۱۹-۰۵-۱۶).

آثار نقاشی



زندگی



سیاهکل



اسیر

تابلوی سیاهکل در سال ۱۳۵۰، یک سال پس از ماجرای تصرف پاسگاه زندان مری سیاهکل و در زندان، با تکنیک رنگ روغن و در ابعاد ۷۰ x ۵۰ یا ۷۰ x ۱۰۰ کشیده شده است. اینکه بر سر این تابلو چه آمده، و آیا اکنون موجود هست یا نه، مشخص نیست. جنبه‌ی محتوایی این اثر گسترده و پر از جزئیات است (یادداشتی بر تابلوی «سیاهکل» - پایگاه رسانه‌یی روزگار». rouzgar.com - ۰۴-۲۰۲۱). (۰۹)

کتابها و مقالات

- طرح جامعه‌شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی خلق ایران (تاریخ سی ساله سیاسی)، چاپ اول انتشارات مازیار: اسفند ۱۳۵۷
- پیشاهنگ انقلاب و رهبری خلق
- رابطه جنبش انقلابی مسلحانه با خلق «رابطه پیشاهنگ با توده»
- درباره آگاهی و خودانگیختگی
- درباره مارکسیسم انقلابی و مارکسیسم بورژوازی
- درباره روانشناسی اجتماعی
- مسائل جنبش ضد استعماری و آزادی‌بخش خلق ایران و عمده‌ترین وظایف کمونیست‌های ایران در شرایط کنونی

- مبرم‌ترین مسائل جنبش انقلابی ما در لحظه کنونی
- حزب طبقه کارگر ایران
- مشی سیاسی و کار توده‌ای
- وحدت و نقش استراتژیک چریکهای فدائی خلق
- چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود
- مارکسیسم اسلامی یا اسلام مارکسیستی
- نامه‌ای از زندان
- چه کسانی به مارکسیسم - لنینیسم خیانت می‌کنند؟ ، انتشارات هم‌آهنگ، بی تا

ترانه‌ها

کارگاه هنر ایران، برای بزرگداشت بیژن جزئی، ترانه‌ای به نام «سرود بیژن» اجرا کرد. این اثر در آلبوم بهمن منتشر شد. همچنین شاهین نجفی در ترانه «مصدق» آلبوم «رادیکال» اشاره‌ای جزئی به مرگ بیژن جزئی دارد.

منابع

https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A8%DB%8C%DA%98%D9%86_%D8%AC%D8%B2%D9%86%DB%8C

۲۰۲۳-۱۱-۲۹

این متن (معرفی نویسنده کتاب) از طرف بازنویسان کتاب، مریم پایدار و رحمان دین خواه در سال ۱۴۰۲ به کتاب اضافه شده است.

مقدمه

موقعیت عمومی جنبش انقلابی ایران

مقدمتاً باید با پروسه های اقتصادی و تولیدی جامعه ایران آشنا شد و ویژگیهای نظام سرمایه داری وابسته، عوامل زیربنایی و وابستگی ایران به انحصارات امپریالیستی و خصوصیات بورژوازی وابسته به طبقه حاکمه را مورد بررسی قرار داد که نتیجه این بررسیها شناخت مسیر حرکت فعلی جامعه است. این شناخت به ما امکان میدهد پدیده های اجتماعی و سیاسی را عمیق تر درک کرده و مسیر حرکت جنبش را براساس آن تعیین کنیم. بنیاد استراتژی جنبش را این حرکت عمیق اجتماعی تشکیل میدهد در این حرکت است که نیروهای رشد یابنده تکامل یافته بر نیروهای زوال یابنده غلبه میکنند.

اگر استراتژی جنبش انقلابی از جهت حرکت جامعه و ویژگیهای آن جدا بماند با گذشت زمان و تکامل پروسه های اجتماعی و اقتصادی جنبش هر روز نیروهای خود را بیشتر از دست میدهد و بر عکس اگر استراتژی مبتنی بر این حرکت باشد حرکت ناآگاهانه جامعه و حتی تمام کوششهای آگاهانه طبقه حاکم در زمینه پروسه های تولیدی و اقتصادی به قدرت جنبش می افزاید. این شناخت همچنین به ما اجازه میدهد که از غرق شدن در مسائل تاکتیکی صرف پرهیز کرده و با بینشی عمیق و طولانی خط مشی جنبش را در مراحل مختلف تعیین کنیم از آن پس باید نخست موقعیت عمومی جنبش را بشناسیم و پروسه های اجتماعی و سیاسی را که در گذشته نزدیک روی داده جمع بندی کنیم. کیفیت سازمانهای میارز قبلی را بررسی کنیم و سرانجام ویژگیهای فرهنگی، روحیه عادات و مسائل توده ها را بشناسیم.

همچنین موقعیت دستگاه حاکمه شیوه های اداری پلیس و نقش عوامل خارجی حاکم در ایران را بررسی کرده و موضع گیری عوامل مترقی جهانی در ایران را تعیین کنیم.

سپس باید آنچه را که در جهان میگذرد جمع بندی کنیم. موقعیت جنبش کارگری و جنبش رهایی بخش را در جهان و ویژگیهای جنبشهای منطقه را بشناسیم و سرانجام پس از تعیین ویژگیهای ایدئولوژیک جنبش و تعیین تضادهای جامعه و نیروهای انقلابی و کم و کیف آنها استراتژی عمومی جنبش انقلابی و

مراحل آن تعیین شود. آگاهی بر این استراتژی بر تمام نیروهای مبارز واجب است. در پروسه طولانی انقلاب شناخت عمیق این استراتژی است که میتواند جنبش را از انحراف در مراحل مختلف باز داشته و در پیچ و خمهای عمل و در برخورد با واقعیت از گمراهی مصون دارد اگر در شناخت پروسه های اجتماعی - اقتصادی و تعیین مبانی ایدئولوژیک جنبش مرتکب اشتباه شویم. با پرداخت بهائی سنگین و پذیرفتن واقعیت عین است که موفق به تصحیح مسیر خود میشویم.

در این بخش موقعیت سیاسی ایران را بررسی میکنیم این موقعیت را دارم فصل مورد مطالعه قرار میدهیم:

در فصل اول مبارزات گذشته را در سده اخیر جمع بندی میکنیم، این فصل شامل فعالیتهای حزب توده جبهه ملی، فعالیتهای پراکنده و جبهه ملی دوم میشود.

در فصل دوم موقعیت نیروها و سازمانها را در رستاخیز سیاهکل بررسی میکنیم.

در فصل سوم موقعیت دستگاه حاکمه شیوه های حکومتی آن و نقش عوامل موثر جهانی در ایران را مطالعه میکنیم.

فصل اول

جمع‌بندی مبارزات گذشته

مبارزات امروز ما نه فقط به دلیل اینکه با پروسه ای اقتصادی و اجتماعی معین سروکار دارد که طی قرن‌ها رشد کرده (بخصوص ویژگی‌های آنها در دهه های اخیر مورد توجه است) و امروز نیز ادامه دارد. بلکه به این دلیل که پروسه های سیاسی گذشته نزدیک، بدون واسطه در پروسه های امروز اثر می‌گذارد با مبارزات گذشته بستگی دارد. تحلیل همه جانبه مبارزات گذشته وظیفه ایست که انجام آن در مقابل جنبش انقلابی قرار دارد و از جمله نیازهای تئوریک مبرم جنبش است ولی این وظیفه با طرح این نوشته مغایر است لذا جمع‌بندی مبارزات گذشته مطرح میشود.

حزب توده و جنبش کارگری

حزب توده در مهر ۱۳۲۰ به دنبال تشکیل مجمعی از روشنفکران رسماً تأسیس شد، هسته اصلی این مجمع عده ای از گروه معروف به ۵۳ نفر بودند. گروه ۵۳ نفر تنها جریان مارکسیستی قبل از شهریور ۱۳۲۰ نیست در سال ۱۹۲۱ در انزلی حزب کمونیست ایران تشکیل شد.^۱ این حزب در دولت کوچک خان جنگلی و ارتش بلژیکی در رشت و بازار انگلیسیها شرکت کرده و با شکست جنبش جنگل و برقراری دیکتاتوری رضاخانی حزب کمونیست به فعالیت مخفی دست زد و در سال ۱۳۱۰ عده ای از اعضای آن بازداشت شدند و پس از تصویب قانون ممنوعیت مرام اشتراکی (کمونیستی) محاکمه شدند.

۱ - حزب کمونیست ایران به فرمان انترناسیونال سوم در ۱۹۲۱ پس از ورود ارتش سرخ به رشت در انزلی تشکیل شد. مؤسسين این حزب قبلاً عضو حزب عدالت بودند که مرکز آن در باکو بود. از جمله مؤسسين حزب پيشه وری، حیدرعمو اوغلو، احسان الله خان، اردشیر آوانسیان، جودت و بعدها کامبخش، دکتر جاوید و دیگران بودند که در تشکیل حزب توده شرکت داشتند. (پیشه وری در سال ۱۳۲۴ فرقه دمکرات آذربایجان را تشکیل داد.)

گروه ۵۳ نفر^۲ یک محفل مارکسیستی بود که مطالعه و انتشار جهان بینی مادی (ماتریالیستی) را هدف قرار داده بود و اغلب افراد این گروه در خارج از ایران با مارکسیسم آشنا شده بودند. تماس این گروه با عده ای از عناصر کارگر به منزله دست زدن به مبارزات کارگری به حساب نمی آید.

اکثریت قاطع این گروه روشنفکرانی بودند که اغلب از خانواده های میانه حال خود و بورژوازی بیرون آمده بودند (در بین اینها تعدادی از خانواده های مرفه و اشرافی بیرون آمده بودند) گروه ۵۳ نفر در شرایط اختناق رضاخانی دارای یک خط مشی معین که رشد و تکامل گروه و پرداخت به مبارزات عمومی و توده ای را در بر داشته باشد، نبود.

در شهریور ۱۳۲۰ عده ای از این گروه هنوز در زندان بودند و با ورود ارتش سرخ به ایران آزاد شدند و هسته اصلی حزب توده را تشکیل دادند در آغاز تشکیل حزب توده مهمترین کمبود کم تجربگی رهبران و مؤسسان این حزب بود که خود ناشی از نداشتن گذشته مبارزاتی و فقدان جنبشهای سیاسی طبقه کارگر و محدودیت محفلهای مارکسیستی در دوره اختناق بود. این کمبود پایه و اساس بسیاری از کج روی-ها و کمبودهای دیگر است. اگر مؤسسان حزب توده در سالهای قبل در جریان مبارزه پرورش یافته و در جریان عمل تصفیه میشدند و تجربه انقلابی آموخته بودند. اگر آنها در جریان مبارزه ویژگیهای جامعه خود را به درستی میشناختند. و اگر مقابله دائمی با دشمن طبقاتی و استعمار به آنان شخصیت انقلابی بخشیده بود از همان آغاز میتوانستند علیرغم عوامل خارجی یک خط مشی صحیح در پیش گیرند، این کمبود که خود ناشی از رشد نایافتگی طبقه کارگر و بی تجربگی روشنفکران انقلابی بود، پایه و اساس تحلیلی است که از خصوصیات رهبری حزب تود به عمل می آید.

حزب توده برای فعالیت خود قالب قانون اساسی را در نظر گرفت و از یک برنامه نسبتاً دموکراتیک جانبداری کرد مهمترین دلایل مؤسسان حزب در اعلام نکردن مرامنامه های مترقی اند، از این قرار بود:

- ۱ - عقب ماندگی جامعه و عدم آمادگی توده ها، برای پذیرفتن یک برنامه مترقی تر.
- ۲ - رعایت مصالح شوروی در جنگ و نیاز به حسن رابطه با متفقین که نسبت به تشکیل یک حزب کمونیست، مستقیم و یا توسط عوامل خود، عکس العمل نشان میدادند.

2 - گروه ۵۳ نفر در سال ۱۳۱۴ به رهبری تقی ارانی تشکیل شد، که در سال ۱۳۱۶ بازداشت شد، ارانی مغز متفکر گروه و عنصر صادق کمونیست پس از دفاع از اعتقادات خود و حمله به رژیم در دادگاه سرانجام در ۱۴ بهمن ۱۳۱۸ در زندان به شهادت رسید. پس از تشکیل حزب توده روز شهادت او به نام روز شهدا انتخاب شد.

۱ - ممنوع بودن حزب کمونیست در قانون مجازات عمومی ایران³ مهمترین اشتباهات حزب توده در آغاز عبارتند از:

۲ - غفلت نسبت به مبارزه ضد امپریالیستی و بی اعتنایی به احساسات توده ها نسبت به امپریالیسم انگلیس.

۳ - تبعیت بی قید و شرط از سیاست شوروی و اشراف از انترناسیونالیسم پرولتری.

در ارتکاب اشتباه اول این عوامل دخالت داشتند:

- ۱- عدم شناخت اهمیت مبارزه ضد امپریالیستی از جانب رهبری حزب توده.
- ۲- بی توجهی جنبش کارگری جهان، زیر رهبری شوروی نسبت به جنبشهای رهایی بخش ملی.
- ۳- مصالح شوروی در جنگ دوم جهانی ایجاب میکرد که به خصوص در سالهای اول جنگ همکاری با انگلستان و آمریکا خلی نبینند امپریالیسم انگلیس به مثابه امپریالیسم حاکم در ایران متحد شوروی محسوب میشد و مقابله با آن مغایر مصالح شوروی بود تبعیت حزب توده از شوروی و عدم توجه به مسئولیت سنگین خود، در به عهده گرفتن رسالت رهبری جنبش رهایی بخش او را به انحراف کشاند.⁴

در ایجاد رابطه غلط با شوروی عوامل زیر مؤثر بشود:

- ۱- فقدان تجارب و شخصیت انقلابی در رهبری حزب (همانطور که قبلاً یاد شد).
- ۲- حاکمیت، مشی استالین در جنبش جهانی که به صورت تبعیت قید و شرط احزاب پرادر از حزب کمونیست شوروی ظاهر میشد. این عامل دوم دست به دست عامل اول داد و رهبری بی تجربه حزب توده را به پیروی کورکورانه از حزب و دولت شوروی کشاند. تجارب جنبشهای جهانی نشان میدهد که رهبران انقلابی دیگر احزاب کمونیست، علیرغم مشکلاتی که از مشی استالین ناشی میشد، توانستند

3 - برای آشنایی با گروه ۵۳ نفر و برنامه حزب توده کتابهای: ۵۳ نفر نوشته بزرگ علوی، دفاعیات تقی ارانی، حزب توده ایران چه میگوید و چه میخواهد، مرامنامه و اساسنامه حزب توده مطالعه شود. در برنامه خود این مطالب را گنجانده بود: ۱- تأیید مشروطیت ایران و قانون اساسی ۲- دفاع از دموکراسی و آزادیهای اجتماعی و سیاسی در اولین برنامه از اصلاحات ارضی هم یاد شده بود.

4 - حزب توده از گسترش خود در خوزستان تا سال ۱۳۲۳ خودداری کرد و اتحادیه کارگران نفت را پس از پایان جنگ به مبارزه کشاند و در سال ۱۳۲۵ اعتصاب خونین کارگران نفت را رهبری کرد.

خود را از پیروی بی قید و شرط رهبری شوروی رها سازند و خط مشی خود را علیرغم مخالفت پنهانی و یا ظاهری اتحاد شوروی، دنبال کنند.

۳- در ایران مشی استالین با نیروی مضاعفی همراه بود. وجود حزب توده و سرنگون شدن دستگاه دیکتاتوری رضاخانی نه با قدرت توده ها (یعنی تکامل و رشد عوامل درونی و دینامیکی جامعه) بلکه با ضربه مکانیکی ناشی از جنگ دوم جهانی (یعنی اشغال نظامی ایران) به دست آمد و وجود ارتش سرخ عامل مؤثری در وابستگی بیش از حد حزب توده به دولت شوروی بود.

غفلت از مبارزه ضد امپریالیستی و تبعیت کورکورانه از اتحاد شوروی کار را به آنجا کشاند که حزب توده در مهرماه سال ۱۳۲۳ به پشتیبانی از پیشنهاد شوروی برای کسب امتیاز نفت در جلو مجلس چهاردهم دست به تظاهرات زدند و نمایندگان عضو فراکسیون حزب توده با رسوایی از این پیشنهاد حمایت کردند (مسبب رسوایی فقط ماهیت پیشنهاد شوروی که مغایر با صلح و سوسیالیسم و همزیستی لنینی، بود. نیست، بلکه این است که همین نمایندگان چندی پیش در همان مجلس با پیشنهاد استاندارد اوایل آمریکا صریحاً مخالفت کردند و ایران را واجد صلاحیت برای استخراج نفت خود اعلام کرده بودند و حال ناچاراً حرف خود را پس گرفتند).

حزب توده طی سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ فعالیت‌های خود را صرف امور زیر کرد:

۱- تشکیل اتحادیه های کارگری و نفوذ در این اتحادیه ها نتیجه فعالیت حزب توده در این زمینه در سال ۱۳۲۲ در صورت تشکیل "شورای متحده مرکزی کارگران" ظاهراً شد و کلیه اتحادیه های کارگری را زیر این عنوان متحد کرد.

۲- جذب عناصر روشنفکر و خرده بورژوازی به طور کلی به حزب و آشنا ساختن اعضای فعال خود با جهان بینی مارکسیستی بخصوص به صورت تبلیغ عقاید سوسیالیستی بین آنها.

۳- همکاری با عناصر لیبرال و ظاهراً لیبرال در زمینه مبارزه با دیکتاتوری و تمایلات فاشیستی که قبل از جنگ و در سالهای اول جنگ جهانی (پس از اشغال) در ایران به چشم میخورد.

شعارهای حزب توده در این سالها: نان، فرهنگ، بهداشت کار برای همه و افشاگری او رژیم اختناق رضاخانی و مبارزه با عناصر در دست راستی (مثل سید ضیا) بود، سقوط دیکتاتوری رضاخانی و مسائل اقتصادی اجتماعی ناشی از جنگ و ورود متفقین که به صورت قحطی^۵، بیکاری (ده هزار مهاجر از

5- در هفته آذرماه ۱۳۲۱ مردم تهران بر اثر قحطی نان و دیگر مواد غذایی دست به شورش زدند. شورش با تظاهرات دانش آموزان دارالفنون شروع شد و به سرعت گسترش یافت مغازه ها غارت شد. در جلو مجلس به ضرب گلوله مردم را سرکوب کردند و بلافاصله حکومت نظامی برقرار شد.

روستاها به شهرها از جمله تهران روی آورده بودند که برای آنها کار و نان وجود نداشت) گرانی، تیفوس و تورم شدید ظاهر شده بود. برای جلب نیروهای زحمتکش به سوی حزب توده زمینه مساعدی فراهم ساخته بود. طی این سالها طبقه کارگر ایران داشت اولین تجارب جدی خود را فرا میگرفت و همبستگی طبقاتی پیدا میکرد.

قطع فشار دستگاه مشکلات اقتصادی برای خانواده های معمولی شهرها موجب نارضایی روشنفکران و توده بورژوازی نیز شده بود و این عوامل علیرغم اشتباهات اساسی حزب توده نیروهای عظیمی را به سوی آن کشاند، شعارهای حزب توده که در چهار چوب یک برنامه دموکراتیک مطرح میشد، آنقدرها آشکار کننده ماهیت حزب نبود تا روابط آن با شوروی به مثابه اولین دولت کارگری و سوسیالیستی جهان، تائید متقابل حزب توده و دولت شوروی به منزله، تائید کمونیسم و پذیرفتن یک برنامه سوسیالیستی از جانب حزب توده تلقی میشد. حزب توده بخصوص در ایالات شمالی که در اشغال ارتش سرخ بود با سرعت بیشتری گسترش یافت در مرکز نیز حزب از حمایت وسیعی برخوردار بود. در شمال بخصوص در سال آخر جنگ جهانی و یک سال پس از آن حزب و شورای متحده مرکزی تبدیل به نیمه حکومتهایی شده بودند.

فرقه دمکرات آذربایجان

با طلوعه پایان، جنگ جهانی جبهه متحد شوروی و متفقین رو به متلاشی شدن گذاشت. برخوردهای حزب توده با دولت به موازات آن شدید تر شد. تا پایان جنگ مسئله خروج ارتشهای خارجی پیش آمد و شوروی تمایل به خارج شدن از ایران نشان نداد. در شهریور ۱۳۲۴ ایران تقاضای تخلیه نیروهای خارجی را کرد و در آبان ماه نیروهای آمریکایی برای ندادن بهانه به شوروی از ایران خارج شدند.

دولت شوروی که میدانست نمیتواند در ایران بماند در شهریور ۱۳۲۴ به دست پیشه وری و همکارانش فرقه دمکرات آذربایجان را تشکیل داد. خواسته های فرقه دموکرات در اول کار عبارت بود از:

۱ - تدریس زبان مادری (آنادیلی).

۲ - تشکیل انجمن ایالتی آذربایجان.

۳- اضافه شدن تعداد نمایندگان آذربایجان در مجلس.

۴- تخصیص ۷۵٪ از درآمد آذربایجان برای مصرف خود این ایالت.

قبل از تشکیل فرقه در آذربایجان، جنبشهای چپی وجود داشت که مهمترین جنبش معروف به "پارتن ها" است. این جنبش در سالهای ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۴ در سراب و قره داغ جریان یافت جانشین "غلام یحیی" از جمله رهبران این جریان بودند. پارتن ها با پشتیبانی جدی شوروی روبرو شدند و عده ای از آنها بازداشت شدند در سال ۱۳۲۳ پارتن ها در زندان شورش کردند. پس از حکومت فرقه زندانیان مربوط به این جنبش با عده ای از دولتی هایی که بازداشت شده بودند معاوضه شدند. همچنین غلامحسین خلف یوزباشی در اطراف مراغه مسلح شده بود و تا چند صد سوار مسلح داشت که عده ای از آنها کرد بودند. این عده انبار مالکان را مصادره میکردند. در سال ۱۳۲۱ این عده (بناب - آذرشهر - مراغه) را مورد حمله قرار دادند. اینها با شورویها همکاری نمیکردند طی سالهای جنگ شوروی به حفظ امنیت منطقه اهمیت زیادی میداد و مانع گسترش جنبشها میشد. جنبشهای کوچکتری نیز وجود داشت که نیاز به ذکر آنها نیست حزب توده مانند دیگر ایالات اشغالی ارتش سرخ در آذربایجان فعالیت زیادی داشت و در تبریز کمیته ایالتی داشت و در شهر و روستاهای پیرامون آنها نفوذ کرده بود. علاوه براین در همان آغاز ورود ارتش سرخ "انجمن آذربایجان" تشکیل شد که با پیشه وری تماس داشت (پیشه وری در آن موقع مدیر روزنامه آذیر در تهران بود). در تشکیل فرقه از صد نفر رجال سرشناس و آزادیخواهان قدیمی استفاده کرده و اعلامیه هایش را به امضای آنها رساند پس از اعلام موجودیت فرقه کمیته ایالتی حزب توده در تبریز پس از بیست روز بدون کسب اجازه به فرقه پیوست و خود را منحل کرد.

تشکیل فرقه و انحلال کمیته حزب توده رهبران حزب توده را غافلگیر کرد و موجب بروز اختلافاتی بین آنها و فرقه شد و سرانجام پس از اعزام یک هیئت رسیدگی سه نفری (خلیل ملکی، شاندرمنی و یک نفر دیگر) با وساطت و حاکمیت شورویها اختلاف به سود فرقه حل شد. "میرجعفر باقراف" نخست- وزیر آذربایجان شوروی از تشکیل فرقه و ایجاد حکومت خودمختار در آذربایجان به شدت حمایت کرد و تمایلات برای پیوستن دو آذربایجان را دامن زد. فرقه دموکرات ظرف سه ماه سازمانهای خود را تشکیل داد و بعداً تقاضای تشکیل مجلس مؤسسات را کرد.

فرقه دموکرات سرانجام فرمان انتخاب انجمن ایالتی را داد (در این انتخابات به زنان نیز حق رأی داده شد) در آبان ۱۳۲۴ ضمن انتخابات که از طرف مرکز غیر قانونی اعلام شده بود پاسگاه های ژاندارمری مورد هجوم قرار گرفت و سرانجام پادگانهای میانه، زنجان و سایر شهرهای نزدیک به مرکز

خلع سلاح شد. دولت مرکزی برای سرکوب، نیرو فرستاد که از جانب ارتش سرخ در شریف آباد قزوین متوقف شد. در بیست آذر فرقه با کمک کارگران و روشنفکران که مسلح کرده بود تبریز را تصرف کرد و فرمانده پادگان دولتی شهر را تسلیم کرد در رضائیه نیز برخوردی روی داد که به شکست دولتی ها تمام شد. در ۲۱ آذر سال ۱۳۲۴ انجمن ایالتی تشکیل شد که نام خود را به مجلس ملی آذربایجان تغییر داد و تشکیل دولت خودمختار آذربایجان را اعلام کرد. روز بعد پیشه وری کابینه خود را تشکیل داد معرفی کرد کابینه فقط فاقد وزیر خارجه نبود حزب توده که پشتیبانی خود را تائید کرده بود با تشکیل حکومت خودمختار دچار محذور شد و خود را از مسئله کنار کشید. دولت مرکزی که از اعمال قدرت ارتش سرخ شدیداً ناراحت بود در دی ماه ۱۳۲۴ به سازمان ملل شکایت کرد. شورای امنیت در فروردین سال ۱۳۲۵ رأی به مذاکره طرفین برای توافق داد. در هفت بهمن احمد قوام با برنامه کنار آمدن با شورویها و نشان دادن نرمش سرکار آمد و در آخر بهمن به شوروی مسافرت کرد. مسافرت قوام بیست روز به طول انجامید و با موفقیت به تهران بازگشت. قوام با استالین و رمولوتف مذاکره کرده بود و در سه مورد به توافق رسیدند:

۱ - قرار داد نفت شمال تنظیم شد و موقتاً از جانب قوام امضاء شد و تصویب آن به تشکیل مجلس پانزدهم موکول شد.

۲ - قرار شد که دولت ایران مسئله آذربایجان را از راه مسالمت آمیز حل کند و به نیروی نظامی متوسل نشود.

۳- ارتش سرخ از ایران خارج شود. ضمناً قوام قول داد که منافع شوروی را در تمام زمینه ها رعایت کند و با حزب توده همکاری نماید.

در اردیبهشت ۱۳۲۵ پیشه وری برای مذاکره به تهران می آید^۶ مظفر فیروز از جانب دولت به تبریز میرود، مذاکرات فرقه با تهران به نتایج زیر میرسد:

۱ - در آذربایجان انجمن ایالتی رسمیت بیاید به مجلس ملی

۲ - تدریس زبان مادری قبول میشود.

۳- آذربایجان دولتی از خود نخواهد داشت و استاندار آذربایجان از جانب انجمن ایالتی به مرکز پیشنهاد میشود و مرکز بین دو نفر یکی را انتخاب میکند.

6 - در این موقع در تهران جبهه دموکراتیک از حزب ایران و فرقه تشکیل شده بود و رهبران حزب ایران در ضیافتی که به افتخار پیشه وری و همراهانش برپا شده بود شرکت داشتند حزب توده در تفسیری که از همکاری خود با حزب ایران کرد آن را نماینده بورژوازی ملی اعلام کرد.

این توافقها که با مشورت و توصیه شورویها به عمل آمد عقب نشینی آشکاری برای فرقه بود. پس از آن تابلوهای وزارتخانه پائین آمد و سرانجام سلام الله جاوید به عنوان استاندار تبریز پیشنهاد شد و به عنوان استاندار به تهران آمد و به این توافقها رسید⁷ :

۱ - افسران ارتش که به فرقه پیوسته اند به عنوان افسر ارتش ایران در فرقه شناخته میشوند و فرمانده ارتش فرقه از مرکز و معاون او از انجمن ایالتی تعیین میشود. افسرانی که در ماجرای حمله به پادگان گنبد تحت فرماندهی سرهنگ نوایی و سرگرد اسکندانی در شهریور سال ۱۳۲۴ شرکت داشتند و به شوروی فرار کرده بودند به تبریز بازگشتند.⁸ به هر حال علاوه بر این عده تعدادی افراد ارتش ژاندارمری از مرکز و دیگر شهرها به آذربایجان رفتند و در اختیار فرقه بودند. علوی مقدم به عنوان فرمانده و پناهیان به عنوان معاون او انتخاب شدند.

۲- فدائیان فرقه به نام نگهبان جانشین ژاندارم میشدند (فدائیان از اعضای فرقه و طرفداران آن در روستاها و قصبات تشکیل شده بودند و نیرویی بود که فرقه به کمک آن حکومت را به دست گرفت. تعداد این نیروها در پایان کار فرقه تا هشتاد هزار نفر ذکر شده است). ارتش فرقه از داوطلبان خدمت وظیفه تشکیل شده بود.

۳- توافق شد که زنجان به دولت مرکزی تحویل شود ولی در عوض ناحیه جنوبی آذربایجان (تیکان تپه) به فرقه داده شد⁹ مجلس پانزدهم نیز قرار شد انجام شود. پس از مذاکرات قوام در شوروی کابینه او ترمیم شد و سه نفر از رهبران حزب توده (مرتضی یزدی، ایرج اسکندری، فریدون کشاورز)¹⁰ وارد کابینه شدند. حزب توده بیش از همیشه در مرکز و سایر شهرها قدرت یافته بود. در اول ماه مه ۱۳۲۵ بزرگترین نمایش کارگری در حضور هنیت و اعضای اعزامی از کنفدراسیون جهانی کارگران (سه نفر بودند که رئیس هینت لویی سایان دبیر فرانسوی کنفدراسیون بود) برگزار شد (حزب دموکرات قوام که

7 - در تهران جاوید پیش شاه پذیرفته شد. حتی شاه صد هزار تومان از جیب خود به عنوان کمک به لوله کشی تبریز داد.

8 - حمله به گنبد که در آن ۱۲ نفر از نفرات زیر دست آنها شرکت داشتند، ظاهراً بدون موافقت حزب توده و دولت شوروی به عمل آمده بود.

9 - در مذاکرات تهران مصالح حزب دموکرات کردستان و حکومت دموکرات کردستان نیز مطرح و در ازای زنجان صحبت گرفت، سردشت و مستقر که در محاصره نیروهای کرد بود به میان آمد.

10 - مرتضی یزدی وزیر بهداری و فریدون کشاورز وزیر فرهنگ و ایرج اسکندری وزیر کار و پیشه و هنر بود. این نوع انتخاب با شعار دائمی حزب توده بی ارتباط نبود (فرهنگ، بهداشت، کار) دستگاه میخواست در ضمن دست حزب توده را در پوست گردو بگذارد.

اتحادیه- های دولتی را تشکیل داده بود به نمایشهای مشابهی دست زد و این اتحادیه ها که به اتحادیه های زرد معروف شدند تقاضای عضویت در کنفدراسیون را داشتند ولی شورای متحده مرکزی به عضویت پذیرفته شد).

در تیر ماه همین سال بود که اعتصاب کارگران نفت برپا باشد. در خوزستان شرکت نفت حاکمیت مطلق داشت. مصباح فاطمی نوکر حلقه به گوش شرکت بود. حزب توده که دیگر محظور جنگ دوم را نداشت، کارگران را تحریک و رهبری میکرد، شرکت نفت از عناصر عرب و هندی برای تفرقه استفاده میکرد. اعراب نیمه عشیره ای مسلح شده و تهدید دائمی برای کارگران نفت به شمار میآمدند. در چنین زمینه ای اعتصاب با خواسته های زیر شروع شد:

عزل مصباح فاطمی استاندار. خلع سلاح عشایر، عدم مداخله شرکت نفت در امور داخلی ایران، پرداخت دستمزد روز جمعه و مزایای کارگری. اعتصاب در روز جمعه ۲۳ تیرماه آغاز شد و بعد از ظهر بین کارگران و اعراب درگیری شد که با دخالت اعراب مسلح و نیروهای مسلح دولتی عده ای از کارگران کشته شدند.

ارتش سرخ در خرداد سال ۱۳۲۵ (با راحت شدن خیال شورویها) از ایران خارج شده و دستگاه حاکمه که چند ماه در معایشات گذراند در مهرماه سال ۱۳۲۵ عشایر قشقائی ادعای استقلال فارس را کردند و بوشهر را اشغال کردند ولی دولت با آنها مذاکره کرد. شورش جنوب، عکس العمل هایی بود به نیمه حکومتهای فرقه دمکرات آذربایجان و فرقه دموکرات کردستان مقارن شورش قشقائی ها، کابینه ائتلافی سقوط کرد و وزرای حزب توده از دولت خارج شدند روزنامه های حزب توده بنای انتقاد را از قوام گذاشتند. زمینه برای تهاجم به آذربایجان فراهم شد. آمریکا با اعزام "جر اکن" به ایران پشتیبانی خود را از لشکرکشی به آذربایجان اعلام داشت.

دولت به عنوان آماده کردن زمینه انتخابات نیروی نظامی به آذربایجان گسیل داشت. از ۱۴ آذر ارتش حرکت کرد. دولت مرکزی مقارن حرکت ارتش فرقه را با تبلیغات رادیویی زیر فشار میگیرد و مردم را به طغیان بر ضد فرقه دعوت میکند. فرقه دمکرات آذربایجان دچار التهاب میشود. نیروهای فدائی و هزاران نفر تقاضای پیوستن به ارتش و عملیات نظامی کردند. پیشه وری اعلام کرد فرقه میجنگد و عقب نشینی نمیکند. در این فاصله دولت شوروی به فرقه اعلام میکند که نمیتواند از نیروهای فرقه حمایت نظامی کند و توصیه عقب نشینی را میدهد پس از اعلام نظر شوروی کمیته مرکزی فرقه در مقابل دو راه حل قرار میگیرد:

۱- توقف و پذیرفتن ارتش مرکزی و از دست دادن حکومت

۲ - عقب نشینی به شوروی

اخباری که از عملیات ارتش و نیروهای مسلح طرفدار دولت میرسید. ماندن یعنی پذیرفتن قتل عام بود. بنابراین عقب نشینی انجام شد. بین ۱۵ تا ۲۰ هزار نفر به شوروی گریختند دولت که از چندی قبل عشایر را مسلح کرده (توسط ذوالفقاری ها و شفیق و بختیار و مانند آنها) و عناصر مخالف فرقه را بسیج کرده بود، اجازه داد که این نیروها در جلوی ارتش بقایای فرقه را قتل عام کنند. نیروهای ارتش وارد باسمنج شدند. قریب بیست نفر بودند که از آن جمله فریدون ابراهیمی دادستان تبریز در دوره فرقه بود.

نیروها و اقدامات فرقه

فرقه از نیروی زحمتکشان شهری (که از قبل پیرامون حزب توده متشکل شده بودند) و در برخی نواحی از پیشتیبانی دهقانان برخوردار بود کارگران و روشنفکران طی یکسال حکومت فرقه از آن حمایت کردند ولی بورژوازی و قشرهای خرده بورژوازی (بخصوصی کسبه که تحت تاثیر روحانیون بودند) مخالف فرقه بودند هر چند که در تبریز و شهرها دست به اقدامات عمرانی از قبیل لوله کشی رادیو دانشگاه و مانند آن زد در روستاها اعلام کرد که ملک مالکی که گریخته به دهقانان تعلق خواهد گرفت. ولی کسانی که مانده اند حق مالکیت و بهره مالکانه دارند ولی عملاً هر جا دهقانان تمایل نشان میدادند، مالکان نمیتوانستند بهره مالکانه بگیرند. در مورد پاره ای نواحی عقب ماندگی و اعتقادات مذهبی و تحریک روحانیون محلی موجب میشد که سهمیه مالکان گریخته نیز شبانه به انبارهای اربابی حمل شود تا "سهم دهقانان حلال باشد" جمع بندی عملیات فرقه ما را به نتایج زیر میرساند.

- ۱ - فرقه دموکرات دارای زمینه های ملی و انگیزه های توده ای مترقی بود ولی این زمینه ها و انگیزه ها به حدی رشد نیافته بود که برقراری حاکمیت فرقه را ایجاب کند.
- ۲ - فرقه دموکرات عجولانه و بنا به مصالح فوری شوروی تشکیل شد و قبل از اینکه نیروی سازمان یافته و شایسته ای داشته باشد با حمایت ارتش سرخ دست به عمل زد و حکومت را به دست گرفت.
- ۳ - وابستگی به شوروی و تظاهرات چپ از طرف عناصر فرقه است، بورژوازی را رم داده بود فنودالها و مالکان و سرمایه داران بزرگ و عشایر و خوانین دیگر مرتجعین مثل روحانیون آذربایجان خرید با دولت مرکزی بر ضد فرقه اقدام کردند. در واقع همگام هجوم به آذربایجان یک نیروی محلی دخالت که ناچیز هم نبود بر ضد فرقه عمل میکرد.

۴ - فرقه در پایان یک سال حکومت خود، قدرت مقاومت و حتی در هم کوبیدن ارتش اعزامی را داشتند ولی همانطوریکه با توصیه کار خود را آغاز کرده بود در مقابل توصیه شورویها مقاومتی نکرد. ۵- دولت شوروی که با این اقدامات میخواست امتیازات موقعیتی را که در جنگ به دست آورده بود. در ایران حفظ کند، عملاً نشان داد که در محاسبات خود اشتباه کرده است و با توجیه قیام و حاکمیت (به دست گرفتن حاکمیت) در سال ۱۳۲۴ و توجیه عقب نشینی در سال ۱۳۲۵ دچار تناقض شده است. (کسانیکه از بمب اتمی آمریکا و جنگ چین گفتگو میکنند که، باید بدانند که اولاً هنگام تشکیل فرقه بمب اتمی در ژاپن به کار رفته بود و برخوردهای شدید کمونیستها و کومین تانک پس از پایان جنگ با ژاپن در سال ۱۹۴۶ (۱۳۲۵) هنوز آغاز نشده بود.

۶ - حزب توده در جریان فرقه نه فقط به دنباله روی و همبستگی از سیاست شوروی ادامه داد بلکه در تعیین ماهیت و خصوصیت مرتجعین چون قوام دچار خوش بینی شد.¹¹

۷- رهبران فرقه به تضادهای خلق ترک و فارس پربها داده و مناسبات تاریخی این دو خلق و همستگی، بورژوازی و فنودالیسم و حتی خرده بورژوازی مرفه ترک را با طبقات حاکم کم بها داده بودند. ۸ - تمایلات تجزیه طلبانه ای که از جانب رهبران و وابستگان فرقه آشکار شده بود.¹² نه فقط در بورژوازی فارس (اعم از ملی و کمپرادور) بلکه در خرده بورژوازی نیز عکس العمل ایجاد کرده بود. انعکاس این عکس العمل حتی در حزب توده آشکار شد.

۹ - عقب نشینی فرقه پس از تدارک نیروهای مسلح بدون درگیری مسلحانه جدی، فرار بیست هزار نفر به شوروی و قتل عام ۲۵ هزار تن از طرفداران فرقه به جنبش کارگری و جنبش رهایی بخش ملی در آذربایجان ضربه جبران ناپذیری وارد کرد.

۱۰ - شکست فرقه به تمام جنبش کارگری در ایران ضربه زد و نقطه افول این مبارزات که از سال ۱۳۲۰ دائماً رو به رشد داشت به حساب میآید.

شکست فرقه به خوش بینیها و امیدهای بیجا در افراد و رهبری حزب توده خاتمه داد و اولین شکستی بود که در داخل و خارج حزب انعکاس جدی تری پیدا کرد. احساسات خرده بورژوازی در جریان

11 - روزنامه های حزب توده در سال ۱۳۲۴ از دمکرات منشی قوام و سوابق آزادی خواهی او یاد میکردند و در آستانه بروز اختلافات در شهریور ۱۳۲۵ از تغییر این خصوصیات و تمایلات دیکتاتور مآبانه "حضرت اشرف" شکوه میکردند. 12 - پیر یا شاعر آذربایجانی که وزیر فرهنگ فرقه بود شعری سروده بود که در آن از ارس گلایه میکرد که چرا میان خلق ترک جدایی افکنده است احساسات وحدت طلبی با آذربایجان شوروی خود به خود مبنای تجزیه از ایران تلقی میشد.

آذربایجان جریحه دار شده بود و در رهبری حزب منعکس شد. این احساسات با وابستگی بی قید و شرط رهبری به شوروی برخورد پیدا میکرد و گرچه در داخل حزب حمله ای به شوروی نمیشد، معذک به طور غیر مستقیم سیاست شوروی مورد اعتراض قرار میگرفت. از سوی دیگر ضرورت تکامل حزب احساس میشد از همان روزهای نخست کسانی بودند که ضرورت انضباط حزبی و تعلیمات مارکسیسم - لنینیسم را تاکید میکردند، یک جناح "جوان و پیر" هم در رهبری حزب توده شکل گرفته بود، تمام این جناح بندیهای داخلی پس از شهریور سال ۱۳۲۵ تشدید شده و حزب را با مشکلات داخلی، روبرو ساخت، یکی از مظاهر این اختلافها، انشعاب سال ۱۳۲۶ بود. لیکن قبل از جمع بندی این انشعاب، باید نگاهی به جریان تشکیل فرقه دمکرات کردستان و حاکمیت آن در کردستان بیندازیم.

حزب دمکرات کردستان

خلق کرد که در قرن اخیر همواره مورد تجاوز عثمانی و ایران قرار داشت، با دگرگونیهای سیاسی پس از جنگ جهانی اول در چهار کشور ایران، ترکیه، عراق و سوریه زیر حاکمیت فارس و ترک و عرب قرار گرفت.

قبل از ظهور جنبشهای ترقیخواهانه خود مختاری خوائین کرد و سپس شورشهای عشایر (از قبیل اسماعیل آقا رئیس ایل سکاک) علاوه بر گردنکشی های خانجانی مظهر تمایلات ملی کردها نیز بوده است. ولی جنبشهای ترقیخواهانه با شورشهای ملی کردها نیز در عراق و تشکیل فرقه دمکرات کردستان در عراق آغاز شد. هسته های حزب میدای (امید) عراق در دوره رضاخانی در ایران به طور محلی بوجود آمده بود پس از شهریور ۱۳۲۰ به تدریج این هسته ها بهم نزدیک شدند و در سال ۱۳۲۱ "کوموله ژ-ک" (جمعیت زندگی کرد) را تشکیل دادند. کوموله ژ-ک یک جریان ناسیونالیستی مترقی بود. در سال ۱۳۲۳ کوموله به حزب دمکرات کردستان تبدیل شد و فعالیت علمی خود را آغاز کرد. "یک ارگان حزب روزنامه کردستان" بود و چند مجله و نشریه دیگر نیز از طرف حزب دمکرات کردستان منتشر شد.¹³

13 - مجله های نشتمان (میهن) و "آوات" (آرزو) از آن جمله اند.

اعضای مؤثر و مؤسسان حزب دمکرات قاضی محمد ذبیحی، وهاب بلوریان ایوبی، سلطانیان و دیگران بودند. برادر قاضی محمد به نام صدر قاضی در دوره چهاردهم نماینده مهاباد در مجلس شورای ملی بود.

حزب دمکرات کردستان در کنگره اول خود (در سال ۱۳۲۳) روی زبان کردی و آذری خلق کرد و خودمختاری کردستان کم و بیش تاکید کرد. مؤسسان حزب دمکرات کرد هیچیک دارای سوابق کمونیستی نبودند و شبکه ای از حزب توده در کردستان وجود نداشت. مقارن کوششهای فرقه دمکرات آذربایجان که برای به دست گرفتن حاکمیت به عمل میآورد. در کردستان نیازی به این کوششها نبود، زیرا از مدتی پیش در کردستان نیروی مسلح دولتی وجود نداشت. بنابراین در مهاباد انتقال قدرت بدون برخورد مسلحانه انجام گرفت.

در دوم بهمن سال ۱۳۲۴ قاضی محمد از طرف مجمع ملی به عنوان رئیس دولت جمهوری دموکرات کردستان انتخاب شد و کابینه خود را تشکیل داد. دولت خودمختار کردستان از جانب حکومت مرکزی به هیچوجه پذیرفته نشد و نیروهای دولتی در سقز و سردشت در مقابل نیروهای مسلح کرد قرار گرفتند نیروهای مسلح کرد اساساً نیروی داوطلب شهری بودند و عده ای از عشایر تحت رهبری رؤسای خود با دولت کرد همکاری میکردند و عده ای نیز زیر سلطه سران خود با آن مخالفت می ورزیدند.¹⁴ در اواخر کار دولت کردستان به فکر ایجاد نیروی قوی و منظم افتاد ولی تعداد این نیروها که از میان مردم دولت انتخاب شده بود زیاد نبود و هنوز تعلیمات و سازمان کافی نیافته بودند. یکی از عوامل موثر در ایجاد و ادامه جنبش دمکرات کرد موقعیت ایل بارزانی بود. ایل بارزانی در اواخر سال ۱۳۲۲ و اوایل سال ۱۳۲۳ پس از برخوردی که با دولت عراق پیدا کرده بود در سال ۱۳۲۳ به حزب دمکرات پیوستند - "ملا مصطفی" فرمانده نظامی و "ملا احمد" رئیس رسمی بارزانی ها بودند، بارزانی ها هسته اساسی نیروی مسلح کرد به حساب میآمدند ولی به جز آنها مردم شهر (کسبه، پیشه وران و روشنفکران) و عده ای از عشایر مسلحانه از حکومت کرد دفاع میکردند. در آن دوره دهقانان کرد که اساساً نیمه دهقان و نیمه ایلاتی بودند و با پیوندهای قومی و خونی مربوط میشدند اعتراضی به نظام استثمارگری نیمه فئودالی و نیمه شبانی نداشتند.¹⁵ تا پایان ماجرا نیز دهقانان در حقیقت عشایر تخته قاپو نقشی نداشتند. مرکز دولت کردستان

14 - عشایری که با دولت دمکرات همکاری میکردند عبارت بودند از: طایفه مادری از ایل مامش و تا حدی ایل پیران و آنها که مخالف بودند عبارت بودند از خانواده امیر عشایر از ایل مامش و اغلب عشایر جنوبی.

15 - بهره مالکانه در کردستان تا حدی تعدیل شده بود. از گندم پنج یک و از توتون نصف از چغندر قند یک سوم سهم ارباب بود.

مهاباد بود و شهرهای میاندوآب، بوکان، خانه، نغده به طور کلی کردستان شمالی تحت حاکمیت آن قرار داشت. سقز و سردشت در محاصره بودند.¹⁶ رضائیه با همکاری دولت کرد و دولت آذربایجان اداره میشد. دولت دمکرات زبان کردی را در مدارس رسمیت داد،¹⁷ ایستگاه رادیویی تأسیس کرد و در صدد ایجاد ارتش ملی برآمد. چاپخانه ای نیز برای انتشارات تأسیس کرد پس از آنکه در تهران جبهه دمکراتیک از طرف حزب توده، حزب ایران و فرقه دمکرات آذربایجان تشکیل شد، حزب دمکرات کردستان نیز به آن پیوست. مذاکراتی که بین رهبران فرقه و حزب توده از یکطرف و دولت احمد قوام از طرف دیگر انجام شد مسئله کردستان نیز مطرح شد و بعد سلطانیان نیز به صدر قاضی که در تهران بود پیوست و با وساطت حزب توده در مذاکرات دولت شرکت کردند از آن پس بین دولت و کردها آتش بس برقرار شد و دولت مانند آذربایجان تا حدودی حقوق کردها را به رسمیت شناخت، پایان ماجرا نیز مانند آذربایجان پیش آمد. ارتش به عنوان تضمین آزادی انتخابات عازم مهاباد شد. چند روز پس از پایان کار تبریز ارتش با مسالمت وارد مهاباد شد تا جایی که قاضی محمد بی آنکه عنوان خود را داشته باشد با فرمانده ارتش باب مراوده را گشود. قبل از ورود ارتش همان مسائلی که در تبریز پیش آمده بود در مهاباد نیز بوجود آمد. کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان نیز با مسئله رفتن یا ماندن روبرو بود، از همان وقت عقب نشینی فرقه مسلم بود و پشت جبهه کردها خالی ماند، قاضی محمد و کسانش (سیف قاضی و دیگران) تصمیم گرفتند بمانند و حاکمیت دولت را بپذیرند ولی بارزانی ها تصمیم گرفتند بروند، ملا مصطفی وقایع آینده را پیش بینی میکرد و از قاضی محمد مصرأ میخواست که با او عقب نشینی کند تا جنبش کرد زنده بماند ولی قاضی محمد عقب نشینی را به معنی گریختن میگرفت و میگفت نمیشود زن و بچه مردم را در مقابل عشایر و ارتش بی پناه گذاشت سرانجام ملا احمد و ملا مصطفی با افراد ایل به "خانه" عقب نشستند و در آنجا ملا احمد زنها و بچه ها و افراد ایل را به عراق بازگرداند. ملا مصطفی و حدود ۵۰۰ نفر با جنگ و گریز در دو سوی خط مرزی ایران و عراق و سپس ایران و ترکیه به طرف شوروی عقب نشستند و سرانجام به شوروی پناهنده شدند.¹⁸

16 - ارتش سرخ کردستان شمالی را اشغال کرد ولی واحدهای رزمی خود را در کردستان مستقر ساخت (پس از اشغال به تدریج به آذربایجان باز گرداند) سنندج و شهرستانهای اطراف آن منطقه شمالی در اشغال ارتش انگلیس بود. دولت دمکرات در منطقه اشغالی ارتش سرخ مستقر شد.

17 - برای اثبات حقوق اقلیتها، حتی مدرسه یهودیان مهاباد در این دوره به زبان عبری آموزش میداد در حالیکه یهودیان بیش از سی خانوار نبودند.

18 - ملا و افرادش سرانجام در دوره عبدالکریم قاسم به عراق بازگشتند و در اواخر حکومت قاسم بر سر خود مختاری کردها در شمال عراق با دولت قاسم درگیر شدند.

رفتار مسالمت جویانه قاضی با دولتی ها، احساسات مردم را جریحه دار ساخت تا حدی که او را مورد طعن و دشنام قرار میدادند ولی بزودی این دوره مسالمت پایان یافت و قاضی و کسانش بازداشت شدند قاضی حاضر نشد علیه منافع و احساسات خلق کرد اقدامی به عمل آورد و سرانجام او و کسانش اعدام شدند.¹⁹

دولتی ها گرچه از پشتیبانی عشایر نیز برخوردار بودند (علاوه بر عشایر مخالف دمکراتها، عشایر دیگر نیز با احساس حاکمیت قریب الوقوع دولت مرکزی میخواستند از دیگران عقب نمانند). دست به قتل عام در کردستان زدند و به اعدام قاضی و اطرافیانش و بازداشت حدود دویست نفر از افراد موثر حزب دموکرات اکتفا کردند. حدود صد و بیست نفر از این عده پس از محاکمه در تبریز مهاباد، رضائیه و سفر زندانی شدند.

جمع بندی جنبش کردستان ما را به نتایج زیر میرساند:

- ۱ - ناسیونالیسم کرد در کردستان واقعیت جدی داشته و دارد و کردها ستم ملی را به مراتب از ترکها بیشتر احساس میکردند. اینجا زمینه مساعدی برای حرکات استقلال طلبانه حزب دمکرات بود.
- ۲ - توده های خرده بورژوازی شهری نیروی عمده جنبش دمکرات کردستان بودند و عشایر و دهقانان نقش عمده ای در این جنبش ایفا نکردند. (البته به جز ایل بارزانی).
- ۳ - با عقب نشینی فرقه، ادامه مقاومت مسلحانه و حفظ دولت کردستان غیر ممکن بود و بخصوص که عشایر و دهقانان آمادگی برای حمایت از جنبش کرد را نداشتند.
- ۴ - حزب دمکرات کردستان نیز مانند فرقه پیش از آنکه آمادگی لازم را در توده ها بوجود آورده باشد. سازمان مناسب بوجود آورده، دست به حرکت زد. از خلاء دولت استفاده کرد و در کردستان شمالی حاکم شد.
- ۵ - محدود بودن جنبش به شمال کردستان یکی از کمبودهای عمده آن به حساب میآید.

19 - قاضی محمد و برادران و بستگانش یک هفته پس از ورود ارتش به مهاباد بازداشت شدند و در ۱۵ فروردین سال ۱۳۲۶ چهار نفر و پس از یک هفته سه نفر در مهاباد و ۵ یا ۱۵ نفر در سقز اعدام شدند و سرشناس ترین اعدام شدگان: محمد قاضی، سیف قاضی، صدر قاضی، مازوحی، فاطمی، نقده ای، روشنفکر، علی بیک بودند.

۶- ریشه های واقعی جنبش کرد و آمادگی نسبی نظامی کردستان باعث شد که حکومت مرکزی نتواند جنبش را به شدت سرکوب کند و در نتیجه مجدداً در سال ۱۳۲۶ هسته های حزب دمکرات ایجاد شد و بعدها نیز حزب توده (برخلاف آذربایجان) در کردستان به نام حزب دمکرات عمل میکرد.²⁰

۷- در دوره مهاجرت افراد بارزانی و رهبر آنها، علیرغم مشکلات توانستند همبستگی خود را حفظ کرده و خود را به دولت شوروی بقبولانند. و این امر در ادامه جنبش کرد در منطقه مؤثر افتاد.

انشعاب در حزب توده

در سال ۱۳۲۶ اختلافات داخلی حزب توده بالا گرفت ملکی و خامنه ای روی مقایده خود پافشاری میکردند. همانطور که قبلاً یاد شد ملکی، جزو ۵۳ نفر بود و در هیأت اعزامی به آذربایجان عضویت داشت و در سال ۱۳۲۵ نیز بنا به دعوت حزب کارگر انگلستان مسافرتی به آنجا کرده بود (پس از انشعاب ملکی متهم شد که در سفر انگلستان خریده شده) ملکی در هیأت بازرسی اعزام به کادرهای سابق حزب- توده (که با تشکیل فرقه عضو آن شده بودند) در زمینه چپ روی و آشکار ساختن تمایلات خود نسبت به شوروی ایراداتی گرفته بود قبلاً نیز جناح "جوانها" به حزب ایراد میگرفت.

پس از شکست فرقه اعتراض بلندتر شده بود و (روشنفکران) و هنرمندان را دور خود جمع کرده بود، جلال آل احمد که مدتی سردبیری ماهنامه مردم را به عهده داشت از جمله این افراد بود با نشان دادن احساسات ضد شوروی و انتقاد صریح از ماجرای آذربایجان، ملکی به تدریج از دیگر "جوانها" جدا شد و تنها ماند، معذالک هنگامی که از حزب انشعابی کرد عده قابل توجهی با او همراه شدند در راس این انشعابیها، ملکی، خامنه ای، آل احمد قرار داشتند، خنچی نیز از جمله آنها بود. ملکی و همکارانش خود را مارکسیست واقعی و صدیق اعلام میداشتند و ظاهراً انتظار تائید شوروی و یا حداقل بی طرفی آن را داشتند ولی به دلایلی این انتظار بیجا بود حزب توده از دولت شوروی کمک گرفت و رادیو مسکو انشعابیها را مرتد اعلام کرد. آنگاه حزب ۲ روز به انشعابیها فرصت داد تا به حزب باز گردند و البته به رهبران

20 - حزب توده در سال ۱۳۲۶ این هسته را به رسمیت شناخت ولی در سال ۱۳۲۸ پس از تجدید سازمان و شروع فعالیت مخفی آن را به رسمیت شناخت. در سال ۱۳۲۷ در حدود چهل هزار اعضای حزب دمکرات را قبل از (۱۵ بهمن) در دی ماه بازداشت کردند.

انشعابی چنین فرصتی داده نشد پس از جدایی به تدریج ملکی از مارکسیسم روی گرداند و به دشمن شوروی حزب توده تبدیل شد مارکسیسم - لنینیسم را نیز تخطئه کرد. مجله علم و زندگی ارکان ملکی و همکارانش و (کار و اندیشه) هر دو منعکس کننده افکار انور خامنه ای و ملکی بود ملکی بعد به فعالیت خود ادامه داد و سرانجام به حزب زحمتکشان مظفر بقایی پیوست در آنجا مبارزات خود را با حزب توده ادامه داد در دوره همکاری ملکی با بقائی مطالب فقط در یک روزنامه "شاهد" از جانب ملکی تنظیم میشد. رهبرانی که قبلاً با ملکی نوعی فراکسیون تشکیل داده بودند در جریان انشعاب با دیگران (پیرها) در یک صف قرار گرفتند و رهبری حزب که در زیر ضربات شکست آذربایجان قرار داشت شعار وحدت را در مقابل مطرح کرده و اختلافات داخلی را سرپوش گذاشت. پس از شکست آذربایجان هزاران نفر از حزب و پیرامون آن جدا شدند و مبارزه بر ضد حزب توده از جانب حکومت به شدت دامن زده شد، حزب سیاست دفاعی در پیش گرفت گروهی از رهبران و مسئولان از حزب جدا شدند در نتیجه حزب در بالا و پائین ابعاد کوچکتری پیدا کرد و شکست آذربایجان و انتصاب سال ۱۳۲۶ مسائل تازه ای برای حزب بوجود آورد این دگرگونیها را میتوان چنین جمع بندی کرد:

۱- گر چه حزب توده از نظر کم بها دادن به کیفیت ایدئولوژیک خود و دنباله روی از شوروی و خط مشی آن در جریان پیدایش فرقه تا پایان آن مورد انتقاد جدی بود عناصری که زیر همین عناوین از آن جدا شدند روی فقر خصوصیات انقلابی بوده و نقش سازنده ای در جنبش کارگری ایفا نکردند و در نتیجه ماهیت انشعاب گرایش به راست بود و نه به سوی تکامل بخشیدن مبارزه.

۲- روابط بین المللی جنبش کارگری عامل تعیین کننده ای در تأیید و یا تکفیر رهبری بود. حزب توده از این عامل برای کوبیدن انشعابیها استفاده کرده در چنان موقعیتی جدا شدن انشعابیها به منزله جدا شدن از جنبش کارگری بود، حرکات بعدی انشعابیها این خصلت را به خوبی نشان داد.

۳- حزب توده زیر پرچم مبارزه با انشعابیها توانست مانع بروز مبارزات سازنده در داخل حزب شود، بخصوص اثر سازنده شکست سال ۱۳۲۵ را به این وسیله از بین برد (در هر شکست ضمن اینکه جنبش آسیبهای جدی میبیند این جنبه دیالکتیکی شکست نیز ظاهر میشود که زمینه برای تکامل مبارزه و تصفیه مادی و ذهنی حزب، سازمان آماده میشود.)

۴- پس از شکست و انشعاب افرادی که در حزب ماندند، تصورات واقعی تری از مبارزه و راهی که در پیش دارند پیدا کردند و با از بین رفتن تصور پیروزی نزدیک عناصر فرصت طلب و ترسو از حزب بریدند. پس از شکست آذربایجان گرچه حزب توده غیر قانونی شد ولی فشارهای جدی را میبایست تحمل کند، حزبی که در پناه ارتش سرخ حرکت خود را آغاز کرده بود اینک میبایست روی پای خود

بایستد پس از انشعاب حزب خود را برای تشکیل کنگره دوم آماده میکرد (کنگره اول سال ۱۳۲۳ تشکیل شده بود) کنگره دوم در بهار سال ۱۳۲۷ تشکیل شد و کمیته مرکزی و کمیته ایالتی تازه را انتخاب کرد. اختلاف جناحهای داخلی موقتاً سرپوش گذاشته شد ولی عملاً ادامه یافت. کنگره توجیه رهبری از شکست آذربایجان را تائید کرد توجیه رهبری تائید بر موقعیت جهانی در اردوگاه و نیاز شوروی به ساختمان پس از جنگ خود و به دادن بهانه به تعرض امپریالیسم آمریکا بود.

پس از کنگره مسئله آذربایجان و پاسخ گفتن به آن مطابق استانداردهای رهبری یکی از ملاکهای تعیین صلاحیت افراد شده، افرادی که میخواستند به حزب و سازمان بپیوندند لازم بود در مورد آذربایجان و انتصابها نظرات روشن مطابق با حزب داشته باشند، جدولی که صلاحیت افراد سازمان نظامی را تعیین میکرد روی مسئله آذربایجان و اتحاد شوروی تاکید داشت.

مخفی شدن حزب توده

در سال ۱۳۲۷ در حالیکه دوباره حزب توده داشت نیرو میگرفت و به فعالیت خود می افزود دستگاه حاکمه در صدد بود که ضربه خود را فرود آورده به فعالیت حزب توده خاتمه دهد. واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ مستمسک لازم برای فرود آوردن ضربه را فراهم ساخت. در روز جمعه ۱۵ بهمن حزب توده سر قبر تقی ارانی در امامزاده عبدالله اجتماع بزرگی را تشکیل داده بود. "روز شهدا" ۱۴ بهمن بود ولی آن را یک روز به تعویق انداخته تا با روز تعطیل مصادف شود. شاه به مناسبت روز تأسیس دانشگاه به دانشگاه تهران رفته بود شخصی به نام ناصر فخرآرایی در لباس عکاسی به شاه تیراندازی کرد و خود او در دم کشته شده در جیب او کارت عضویت حزب توده پیدا شد. دولت فوراً اعلام حکومت نظامی کرد و به باشگاه و مراکز حزب توده یورش برده بازداشت دسته جمعی رهبران و اعضاء شروع شد. اقبال تصویب نامه دولت را مبنی بر غیر قانونی بودن حزب توده در مجلس قرائت کرد و با تائید نمایندگان روبرو شد. به این ترتیب حزب توده غیر قانونی و منحل اعلام شد. گفته شده است که فخرآرایی و چند تن از دوستان او از اعضای حزب توده بودند و قصد خود را توسط یکی از رهبران احتمالاً کیانوری به اطلاع رسانده بودند. حزب پیشنهاد آنها را ظاهراً رد کرده بود ولی کیانوری به طور ضمنی آنها را تائید کرده بود. به هر حال رهبران حزب توده وابستگی فخرآرایی را در موقع ارتکاب عمل تکذیب کردند و در دادگاه نیز به موجب ماده یک متهمین محاکمه شدند.

رهبران فراری و دیگر افراد مؤثر حزب در سال ۱۳۲۸ شروع به تجدید سازمان مخفی حزب کردند از میان افراد حزب در دوره قانونی کسانی که صلاحیت کار مخفی داشتند در حوزه ها و کمیته های مخفی متشکل شدند. سازمان جوانان نیز به دنبال حزب تجدید سازمان شد. در سال ۱۳۲۹ ده نفر رهبران حزب توده (از جمله خسرو روزبه) توسط سازمان نظامی حزب از زندان قصر فراری داده شدند فرار رهبران به منزله اعلام موجودیت مخفی حزب بود ولی پاره ای محافل شایع کردند که رزم آرا در این فرار دست داشته است و این فرار از بازیهای سیاسی دستگاه حاکمه است مخفی شدن حزب نتایج زیر را داشت:

- ۱ - معیارهای عضوگیری حزب دگرگون شد و کیفیت آن افزایش یافت.
- ۲ - محظور رعایت قانون از بین رفت و حزب توده مارکسیسم - لنینیسم را ایدئولوژی خود اعلام کرد و باعث شد که اساسنامه و مرامنامه را تغییر بدهد.
- ۳ - امکانات علنی و قانونی حزب به میزان قابل توجهی کاهش یافت به طوری که اتحادیه های واقعی کارگران نیز فعالیت مخفی داشت.
- ۴ - رهبری حزب که در دوره مخفی عیناً با همان عناصر قبلی ادامه یافته بود از مصونیت ناشی از سلسله مراتب و اصول کار مخفی بهره یافت و در برج عاج پنهان شد. توده های حزبی به رهبری دسترسی نداشتند و دو قطب حزب (یعنی رهبری و توده های حزبی)، هر روز شناخت ذهنی تری از یکدیگر پیدا کردند.
- ۵- در مجموع ظرفیت و کارایی حزب و سازمانهای وابسته به آن (سازمان جوانان و شورای متحده) افزایش یافته و از انطباط بیشتری برخوردار شدند.

حزب توده در برابر جنبش ملی شدن نفت

اولین اشتباه حزب توده پس از تجدید فعالیت، بی توجهی به جبهه ملی و جنبش ملی شدن نفت بود. در حالیکه این مبارزه مقارن مذاکرات (کس - گلشائیان) آغاز شده و به سرعت گسترش مییافت. حزب توده ضرورت و اهمیت آن را در نیافت - در سال ۱۳۲۹ حزب از یکسو در صدد ایجاد جنبشهای کارگری در کارخانه ها بود و از طرف دیگر فعالیت علنی خود را با جمع آوری امضاء در ذیل ورقه های انجمن ایرانیان هوادار صلح شروع کرد. جنبش صلح خواهی جنبشی جهانی بود که اتحاد شوروی علیه اردوگاه

امپریالیستی و بخصوص آمریکا براه انداخته بود، این جنبش آنقدر در ایران بی معنی جلوه میکرد که توده‌های زحمتکش شهری هیچگاه نتوانستند معنی آن را دریابند، معذک حزب توده بیش از یک میلیون امضا ذیل این ورقه‌ها جمع‌آوری کرد. با تشکیل خانه‌صلح در خیابان فردوسی و رسمیت یافتن جمعیت هواداران صلح عده‌ای از رجال لیبرال و سرشناس به ظاهر در راس این جمعیت قرار گرفتند. مهمترین این عناصر آیت‌الله کاشانی بود که ذیل ورقه‌صلح را با متنی "فتوا" مانند امضا کرده بود. یکی از علل سرکوبی حزب توده در سالهای ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ فراهم کردن زمینه مساعد تجدید قرار داد نفت با انگلستان بود. رزم آرا در تیرماه سال ۱۳۲۹ با این رسالت نخست وزیر شد که کار نفت را به پایان برساند. مصدق و همکارانش که در دوره اخیر فعالیت خود را از مهر ۱۳۲۸ با تحسن در کاخ مرمر به عنوان اعتراض به جریان انتخابات شانزدهم شروع کرده بودند، در مقابل رزم آرا جبهه گرفتند و هنگام طرح لایحه، نفت در مجلس به مخالفت با آن پرداختند. حزب توده که پس از یک دوره دوباره داشت نیرو میگرفت، از تریبونهای علنی محروم شد و قادر به رقابت با مصدق نبود، ولی مهمتر از این محدودیتها، موضعگیری کاملاً غلط حزب توده در آن شرایط بود جنجال تشدید تضادهای آمریکا و شوروی و خطری که شوروی خود را در آستانه آن حس میکرد و بزودی به عنوان مهمترین قدرت ضد امپریالیستی شناخته شده و اردوگاه سوسیالیستی و احزاب کمونیست را به مبارزه بر ضد امپریالیسم آمریکا هدایت میکرد، این استراتژی جهانی در ایران درست با استراتژی جبهه ملی تضاد پیدا میکرد. در ایران امپریالیسم آمریکا چهره تهاجمی داشت و میخواست انحصار نفت ایران را از دست انگلیس خارج کند و محمد مصدق با اسدالله علم به این تضاد، شعار ملی شدن نفت را مطرح ساخته بود و از حمایت آمریکا برخوردار میشد. اتحاد شوروی و حزب توده نیز این موضع‌گیری را میدیدند و با توجه به حساسیت شوروی در مقابل آمریکا (که خود بخود موجب اغماض نسبت به انگلیس در چهار چوب مسائل جهانی نمیشد) جنبش ملی شدن نفت و جبهه ملی را پدیده‌ای برای خود رسالت رهبری قائل بود: شرکت مصدق در مبارزه نفت را که در آن از امپریالیسم آمریکا کمک میگرفت و حمایت آمریکا از جنبش نفت در مرحله اول یعنی تا (خلع ید) را حمل بر وابستگی مصدق به آمریکا کرده و با وابستگی سیاسی به مشی شوروی خود را ملزم میدانست با "نفوذ آمریکا" مبارزه کند. حزب توده قبل از ملی شدن نفت، نتیجه بخش بودن این مبارزات را قبول نداشت و فکر میکرد که سرانجام این سرو صداها با توافق آمریکا و انگلیس تمام خواهد شد. با همه اینها، حزب توده نمیتوانست از جریانی که به علت نضج میگرفت بر کنار بماند و بنابر این شعار الغای امتیاز نفت جنوب را داد (مقارن طرح ملی شدن نفت در اوایل سال ۱۳۲۹) و سپس ملی شدن نفت جنوب و سرانجام پس از تصویب ملی شدن نفت شعار ملی شدن نفت در سراسر کشور را پذیرفت. این تغییر دادن شعارها نشانه سردرگمی حزب توده و

عقب ماندن آن از جریان بود ولی مسخره ترین جنبه این شعارها، رعایت حقوق شوروی در امتیاز نفت شمال (که هرگز تصویب نشده بود) بود. به همین جهت اول سال ۱۳۳۰ حزب سازمانهای مخفی خود را گسترش داد و نیروی مادی لازم را برای مقابله پیدا کرد. اولین تظاهرات حزب حدود یک ماه پس از خلع-ید در آستانه ورود "اورال هریمن" فرستاده مخصوص "هری ترومن" برای حل مسئله نفت بود، قبل از ۲۳ تیر سازمانهای حزب توده در کارخانه های مختلف اعتصابهایی راه انداخته بودند. از جمله این اعتصابات، اعتصاب کارگران نفت در هفتم اردیبهشت ۱۳۳۰ بود که به زد و خورد کشید و موجب اعلام حکومت نظامی گردید. نیروی دریائی انگلیس از این اعتصاب استفاده کرد و ناوهای خود را به عنوان حفظ جان اتباع انگلیسی به خلیج فارس و سواحل خوزستان آورد.

این تهدیدی بود برای بازداشتن مصدق از ادامه راه خود سرانجام در دهم اردیبهشت شاه لایحه مصوبه مجلس را امضا کرد و در سیزده اردیبهشت مصدق را به نخست وزیری برگزید در ۲۳ تیر "هریمن" با پیشنهادی شبیه کنسرسیوم در سال ۱۳۲۳ در ایران آمد. آمریکا اینک میخواست حاصل ملی شدن صنعت نفت را برآید. مصدق سعی میکرد که مناسبات خود را با آمریکا تیره نکند، مرتجعین به رهبری دربار و امرای ارتش میخواستند نشان دهند که قدرت واقعی را در دست دارند **حزب توده تصمیم گرفت که به نظر خود مانع سازش مصدق با آمریکا و پایان مجرای نفت شود. حزب معتقد بود که اینک زمان سازش مصدق فرا رسیده و باید رهبری را از او گرفت.**

تظاهرات ۲۳ تیر ظاهراً به مناسبت یادبود اعتصاب و تظاهرات کارگران نفت در ۲۳ تیر ۲۵ برقرار شد ولی هدف اصلی آن مخالفت با آمریکا و اعتراض به ورود هریمن بود. روحیه ناشی از مبارزه مخفی در ۲۳ تیر به صورت برخورد با نیروهای پلیس و ارتش ظاهر شد "توده ای ها" شجاعت و انضباط پیش بینی نشده ای از خود آشکار ساختند که باعث شگفتی جبهه ملی و دربار شد. مصدق به تظاهرات خونین کمونیستها تکیه کرد و هریمن را دست به سر کرد. حزب توده شکست ماموریت هریمن را به حساب خود گذاشت و تمایلات مصدق و جبهه ملی را به حساب نیاورد. شرکت عناصری چون زاهدی، امینی و دیگران در کابینه اول مصدق و گسترش فعالیت اداره اصل چهار ترومن و افزایش فعالیت اداره آمریکا و ارتش در ماههای اول حکومت مصدق از جانب حزب توده به منزله تائید شناخت خویش یعنی وابستگی مصدق به آمریکا بود، حزب گرچه قبلاً در ائتلافی با حزب ایران در سال ۱۳۲۵ این حزب را نماینده بورژوازی ملی اعلام کرده بود، یعنی با مسئله بورژوازی و نفتی آن آشنائی قبلی داشت. در برابر مصدق او را عامل امپریالیسم آمریکا اعلام میکرد و در مورد سوابق مصدق از جمله مجلس چهاردهم و مخالفت با امتیازات "استاندارد اوبل" معتقد بود که پس از آن مصدق با آمریکا

سازش کرده است. حزب توده خونریزی ۲۳ تیر را جلادی مصدق و قتل عام کمونیستها و قربانی کردن آنها را، در مقدم ارباب اعلام کرد.

دربار و عناصر مرتجع که زمام نیروهای مسلح را در دست داشتند و مسبب اصلی این واقعه بودند، از بالا گرفتن اختلاف سود میجستند و در مجلس نیز مصدق را مورد تهاجم قرار میدادند. برخوردهای حزب توده با مصدق ادامه یافت.

در چهاردهم آذر همان سال نیروهای سازمان جوانان (زیر عنوان همدردی با محصلین عراقی) دست به تظاهرات خونین در تهران زدند و نیروهای مسلح به مراکز سازمانهای علنی حزب توده مثل خانه صلح = کانون جوانان دموکرات، جمعیت آزادی ایران، اداره روزنامه های به سوی آینده چلنگر و مرکز جمعیت ملی مبارزه با استعمار هجوم بردند. این هجوم ها نتوانستند در فعالیت حزب اثر چندانی بگذارند زیرا شبکه های حزبی مخفی بود و حزب به حرکت خود ادامه میداد، پس از رد پیشنهاد هریمین از جانب مصدق برای اولین بار نشانه های مثبتی در روزنامه های "ایزوستیا" نسبت به مصدق پیدا شد. ولی در پایان سال ۱۳۳۰ بود که در ارگان بالای حزب اولین آثار تجدید نظر نسبت به مصدق آشکار شد.

سازمان جوانان در دنبال برخوردهای قبلی در ۸ فروردین و ۲۱ فروردین دست به ماجراجویی زد و علیرغم سیاست حزب که تظاهرات شدید مصدقی را تحریم میکرد. تظاهرات خونین در تهران راه انداخت و واقعه هشتم فروردین آخرین تظاهرات ضد دولتی (ضد مصدقی) توده ایها بود.²¹

در بررسی این حرکت، نشانه های تجدید نظر نسبت به مصدق هویدا میشود. معذک میبایست ۳۰ تیر نقطه عطف این دگرگونیها شود.

قیام ۳۰ تیر - حتی پیش از خلع ید از شرکت نفت، انگلستان همزمان با توسل به سیاست و اعزام کشتی جنگی، به دیوان داوری لاهه شکایت کرد. (در چهار خرداد ۱۳۳۰)

با تحریم خرید نفت ایران، اختلاف ایران و انگلیس بالاتر گرفت. در مهر ماه ۱۳۳۰ انگلستان به شورای امنیت نیز متوسل شد. مبارزه با انگلستان و کوشش در خروج از بن بست فروش نفت مهمترین

21 - شرکت حزب توده در انتخابات دوره ۱۷ مجلس در بهمن ۱۳۳۰ نشانه های گرایش به مسالمت تلقی میشود. با تمام کوششهایی که حزب در تهیه رأی بعمل آورد، با صندوق سازی و اعمال نفوذ درباریها و خود جبهه ملی اجازه داده نشد که حتی یک نماینده توده ای به مجلس برود. انتخابات چند شهر به همین منظور متوقف شد. حزب توده در تهران با ۲ نفر که سوابق ارتجاعی داشتند ائتلاف کرد که از آن جمله " فرود" بود که از همان زمان به دربار و مرتجعین وابستگی نتیجه ثبتي برای حزب نداشت موجب بی آبرویی آن شد.

مسئله دوره مصدق بود. اعمال نفوذ و توطئه های انگلستان موجب بسته شدن کنسولگریهای انگلیس در دیماه ۱۳۳۰ شد.

حزب توده اگر چه مناسبات ایران و آمریکا پس از رد پیشنهادات هریمن به سردی گرائیده بود (ترومن ایران را به توافق با انگلیس تشویق میکرد در تاریخ تقاضای مصدق، برای دریافت کمک، تأیید کرده بود، نمیتواند به کشوری که درچه های ثروت خود را به روی خود بسته است، از کیسه مالیات دهندگان آمریکا کمک کند. ولی گریذنی سفیر آمریکا همواره به دولت خود هشدار میداد که به اغواگری انگلیس در مورد برکنار کردن مصدق تسلیم نشود و خطر کمونیسم در ایران را در نظر داشته باشد مصدق با تکیه به تجاربی چون ۲۳ تیرماه "خطر کمونیسم" را لولویی برای آمریکا کرده بود. در نتیجه آمریکا معتقد شده بود که فقط مصدق است که میتواند با اتکاء به ناسیونالیسم جلوی کمونیسم را بگیرد. ولی انگلستان با شناخت و نفوذی که در ایران داشت معتقد بود که برکناری مصدق متضمن خطر جدی نیست (در خاطرات ... این اختلاف روابط و نظر دو امپریالیسم در ماجراهائی که به ۳۰ تیر و سپس توطئه های پس از آن منجر شد، منعکس شده است) انگلستان که از مجامع بین المللی امید بر گرفته بود، در خرداد سال ۱۳۳۱ کشتی ایتالیائی "رزماری" را که از ایران نفت خریده بود در بندر مستعمراتی عدن بازداشت کرد و کوشش جدی بعمل آورد تا آمریکا را با اقدامات خود در یاران هماهنگ سازد. سرانجام ترومن به انگلستان چراغ سبز مشروطی نشان داد انگلستان اجازه یافت که دست به اقدام بزند، به شرط آنکه منافع غرب (آمریکا) در ایران با خطر حاکمیت کمونیستها روبرو نشود. به این ترتیب تضاد دو امپریالیست به توافق رسید در زیر این تضمین ۴۰٪ نفت ایران برای آمریکا قرار داشت در خرداد ماه مصدق به لاهه رفت تا از حقوق خود دفاع کند. پس از دفاع در لاهه و قبل از صدور رأی مصدق به ایران بازگشت و بر سر تعیین پست وزارت جنگ با دربار اختلاف آشکاری پیدا کرد. انتخاب وزیر جنگ و فرماندهان شهربانی و ژاندارمری بر خلاف قانون اساسی در اختیار شاه قرار گرفته بود. به همین دلیل نیروهای نظامی از دو لب (نخست وزیر) تبعیتی نمیکردند و در واقع برخوردهای خونین تهران به همین دلیل با سیاست لیبرال مصدق مطابقت نمیکرد، مصدق از موقعیت دادگاه لاهه که افکار عمومی را به شدت تحریک کرده بود میخواست استفاده و پست وزارت جنگ را مثل سایر پستهای کابینه تحت اداره خود بگیرد. برای کنترل ارتش و نیروهای مسلح و تصفیه این نیروها میبایست قبلاً امتیازات غیر قانونی شاه در این مورد سلب شود. به همین دلیل پس از چند بار کنگره در ۲۴ تیرماه ۱۳۳۱ مصدق شاه را تهدید به استعفای خود کرد. شاه و مرتجعین که قبلاً آماده توطئه شده بودند درست در آستانه صدور رأی دادگاه لاهه وارد عمل شدند، مصدق برغم بدست گرفتن پست وزارت جنگ و گرفتن اختیارات، از مجلس استعفا داد و شاه احمد قوام

السلطنه را به نخست وزیری برگزید. احمد قوام بلافاصله اعلامیه ای صادر کرد و پایان دوران هرج و مرج و عوام فریبی را اعلام کرد و از سوئی به سوابق "آزادیخواهانه" خود در گذشته اشاره کرد. از سوی دیگر مخالفان را تهدید به شدت عمل کرد. احمد قوام با علم به اختلافهای حزب توده و مصدق میخواست با وعده- های نهی حزب توده را بفریبد و به دادن امتیازات امیدوار کند ولی این تاکتیک قوام و مرتجعین نگرفت. حزب توده از چندی پیش سیاست احتیاط آمیزی در مقابل مصدق در پیش گرفته بود و اینک برکناری او به تردیدها خاتمه و در نتیجه اتخاذ یک تصمیم جدی را ضروری میساخت، از سوی دیگر نمایندگان جبهه ملی که در اقلیت قرار گرفته بودند (اکثریت مجلس ۱۷ به احمد قوام رأی اعتماد داد و این نشان دهنده ماهیت انتخابات در بهمن سال ۱۳۳۰ بود). در مجلس متحصن شدند. از همان روزهای استعفای مصدق (که دیگر حالت برکنار کردن او را پیدا کرده بود). عناصر دست چپی و مصدقی در خیابانهای مرکزی بهم نزدیک شده بودند مشترکاً روزنامه های شاهد و شهباز را میفروختند فراکسیون جبهه ملی از آیت الله کاشانی روز ۳۰ تیر را اعتصاب عمومی اعلام کرد. آیت الله کاشانی که در زمان رضاخان از ایران تبعید شده بود و بعدها با شکوه تمام بازگشته بود. متنفذترین روحانی زمان خود به حساب میآمد ریاست مجلس را بعهده داشت و دومین شخصیت جبهه ملی شناخته میشد. کاشانی روی توده های بازاری و کسبه نفوذ داشت با همه اینها نه اعلامیه جبهه ملی و نه اعلامیه کاشانی مردم را دعوت به تظاهرات نکرده بود. در روز ۲۸ تیر جمعیت مبارزه با استعمار اعتصاب ۳۰ تیر را تأیید کرد و مردم را دعوت به تظاهرات کرد. در روز ۲۹ تیر دولت حاضر شد اعلامیه جبهه ملی را از رادیو بخواند و مهندس حسینی اعلامیه را خواند. در این اعلامیه از مردم دعوت شده بود که دست به اعتصاب آرام بزنند ولی خوشبختانه توده ها اعلامیه را باور نکردند و آن را نپذیرفتند اعلامیه جمعیت ملی مبارزه با استعمار طی روز ۲۹ تیر پخش شد ولی بعد افراد حزب و سازمانهای وابسته آن در تظاهرات شرکت کردند کارخانه ها هم تعطیل شد. کمبود فرصت و زمینه های منفی برخوردهای حزب توده و مصدق باعث شد که بسیج افراد به طور کامل اجرا نشود ولی با این همه عده زیادی از افراد حزب، در تظاهرات ۳۰ تیر شرکت کردند تظاهرات از صبح از خیابانهای اطراف بازار (بودر جمهوری - ناصر خسرو - سیروس خیام - پامنار و برق) شروع شد و به طرف توپخانه و اکباتان پیش رفت. نیروهای ارتش اول با یورشهای سر نیزه و سپس با شلیک گلوله و به کار بردن تفنگ و مسلسل با جمعیتی که به سوی مجلس حرکت میکرد مقابله میکردند، تا سرانجام در میدان سپه بهارستان و اکباتان، تانکها به مقابله با مردم رفتند و در این برخوردها عده زیادی مجروح و گروهی نیز کشته شدند. بیمارستانها (بخصوص بیمارستان سینا) مملو از زخمی ها شده بود، جنازه ها بر سر دستها در جلو جمعیت حرکت میکرد. بالاخره نمونه های ترمرد در

نیروهای نظامی دیده شد و جمعیت به اکباتان و بهارستان رسید اخبار شهر به دربار و قوام میرسید. (برادر شاه، علیرضا به خیابان آمده بود و شایع بود که در چهار راه آب سردار شخصاً به مردم شلیک کرده است.) مستشاران نظامی خطر تمرد ارتش را خاطر نشان ساختند. سفیر آمریکا به دربار اعلام خطر کرد و از قیام مردم به هراس افتاد. آمریکایی ها خطر حاکمیت سرخ را پیش بینی میکردند. توده ایها در تظاهرات در کنار شعار "مصدق پیروز است" و "یا مرگ یا مصدق" شعارهای ضد درباری میدادند. توده ها هنوز از این شعارهای حزب استقبال نمیکردند. عناصر دست راستی جبهه ملی در حال تظاهرات با شعارهای ضد درباری مخالفت میکردند (طرفداران کاشانی مثل شمس قنات آبادی و شعبان بی مخ هنوز در صفوف جبهه ملی بودند) سرانجام پس از هشتاد و چند تن کشته و صدها زخمی، دربار وحشت زده عقب نشست و بازگشت مصدق را پذیرفت این بار مصدق با نیروهای توده ها پست نخست وزیری را اشغال میکرد. ویژگیهای سی ام تیر به شرح زیر بود:

۱ - سی ام تیر نقطه عطفی بود در تغییر جهت مبارزه از مبارزه ضد انگلیسی به مبارزه ضد درباری یعنی تکامل مبارزه و موضعگیری ضد استعماری و ضد ارتجاعی (ضد فئودال کمپرادوری).
۲ - گسترش این جنبه مبارزه پس از ۳۰ تیر موجب تغییر جناحگیری نیروهای داخلی شد، یعنی اولاً جناح راست جبهه ملی یعنی نمایندگان بورژوازی بزرگ سازشکار و کمپرادورها از مصدق جدا شدند، این پدیده ها به صورت جدایی کاشانی بقائی و دیگران از جبهه ملی ظاهر شد. این نیرو با فئودالیسم و بورژوا کمپرادور اداری سازش کرد و به صورت متحد امپریالیسم در مقابل مصدق قرار گرفت ثانیاً جنبش کارگری موضع قبلی خود را ترک کرد و به مصدق نزدیک شد و از او حمایت کرد پشتیبانی حزب توده از مصدق که با قیام سی ام تیر شروع شد از آن پس ادامه یافت.

۳ - با تغییر جناحگیری نیروهای داخلی و گسترش یافتن تکامل مبارزه امپریالیست سازش کرده و امپریالیسم آمریکا از مخالفت غیر فعال به دشمن شوری از مصدق حمایت کرد ولی این حمایت فعال و موثر نبود. پس از سی ام تیر حزب توده موضع خود را نسبت به مصدق و جبهه ملی تصحیح کرد. تخطئه کردن مصدق و کار شکنی کردن در کار او که به صورت تظاهرات مخالفت آمیز و تحریم برنامه هایی چون "قرضه ملی" و مانند آن ظاهر شده بود. جای خود را به تدریج به حمایت از مصدق داد. با این همه حزب نتوانست و رسالتی را که در مقابل جنبش ملی به عهده داشت به انجام رساند پس از سی ام تیر سیاست حزب توده نسبت به مصدق عبارت بود از انتقاد از محافظه کاری و تردیدهای مصدق پیشنهاد روزنامه های علنی حزب مثل شهیاز و به سوی آینده و مانند آنها، این سیاست را نمودار میسازد. حمایت حزب توده از مصدق در توطئه نهم اسفند از طرح حیات هشت نفری در فروردین ۱۳۳۲، شرکت در

رفراندوم مرداد ۱۳۳۲ و تظاهرات ۲۵ تا ۲۸ مرداد و ادامه این سیاست در دوره پس از کودتا بود ولی آنچه میبایست حزب توده بکند به هیچوجه با آنچه کرد مطابقت نمیکند. حزب توده میبایست پس از سی ام تیر تدارک نیروهای سازمان یافته نظامی و شبه نظامی) برای مقابله با ارتجاع به خشم آمده پردازد. با شناخت تحریفی که حزب توده از مصدق میکرد (او را محافظ کار و نهایتاً سازشکار میشناخت که در خلع سلاح ضد انقلاب تابعیت و هوشیاری لازم را نشان نمیدهد) دیگر حق نداشت به حمایت گاه و بیگاه از او اکتفا کند و سرنوشت جنبش را به اقدامات او و جبهه ملی و آگذار کند ولی اپورتونیسیم بیکرانی که رهبری حزب را در نوردیده بود و در صفوف حزب ریشه های جدی داشت موجب شد که حزب توده از موضع سکتارلیستی چپ به موضع دنباله روی بیفتد. ترس از ماندن مصدق از یکسو و دنباله روی سازشکارانه از سوی دیگر حزب توده را به اپورتونیسیم راست دچار ساخت حزب توده برای توجیه تغییر سیاست خود با اشکال جدی در میان افراد روبرو شد اما نتوانست مناسبات خود را با مصدق بر پایه های کاملاً اصولی بر قرار سازد. اختلاف بر سر نحوه همکاری با مصدق در درون حزب پس از سی ام تیر ادامه یافت. طرح شعار "جبهه واحد به رهبری طبقه کارگر" در مقابل جبهه واحد" بدون ذکر رهبری آن نموداری از برداشتهای مختلفی بود که از رابطه با مصدق وجود داشت. ما به این مسئله در ذکر اختلافهای داخلی حزب توده خواهیم پرداخت مصدق و جبهه ملی نیز متقابلاً هیچگاه حاضر نشدند رسماً همکاری حزب توده را بپذیرند، نتیجه این بود که حزب توده مناسبات روشنی با جبهه ملی و مصدق نداشت و به دنبال موقعیتهای مختلف، روابط آنها تعیین میشد. سازمان جوانان حزب توده که یک نیروی سیاسی پرجوش و فعال بود، قبلاً نیروی خود را صرف تظاهرات و اعتصابات میکرد، در موضع حمایت از دولت نمیتوانست آن جوش و خروش را در یک جریان سازنده در جهت جنبش رهائی بخش هدایت کند. با مصادف شدن شش ماه آخر حکومت مصدق با تدارک جشن جهانی (فستیوال به برگزار کردن گردشهای جمعی، جمع آوری آثار هنری و کارهای دستی، جمع آوری کمک و اعانه و سرانجام تشکیل کمیته ها و باشگاههای ایالتی و مجلسی "فستیوال" و برگزاری جشنهای ایالتی و فستیوال جهانی پرداخت. در حقیقت نیروهایی که میبایست از میانش یک نیروی نظامی انقلابی بیرون آورده شود و در ماههایی که سرنوشت خلق را کارزار تعیین میکرد حزب و سازمان جوانان آن در خرده کاریها و بی عملی غرق شده بودند. بدون توجه به برنامه حزب و سازمان جوانان در این ماهها و نحوه گذران سیاسی و مبارزاتی آنها و درک بی عملی حزب توده، جریان کودتای ۲۸ مرداد غیر قابل فهم است جریان دیگری که در سال ۱۳۳۲ رخ داد، اعتصاب کوره پزخانه ها بود.

اعتصاب به رهبری حزب توده شروع شد و بیش از دو هفته ادامه یافت کوره پزخانه ها از طرف نیروهای مسلح محاصره شد. رساندن آذوقه به سی هزار کوره پز و خانواده های آنها به عهده کمیته های حزبی و سازمانی گذاشته شد. با پایان اعتصاب شور شوق ناشی از یک عمل سازنده فروکش کرد و روال قبلی از جشن و شادمانی ادامه یافت. به پاس نقشی که حزب توده در جریان اعتصاب بازی کرده بود، کوره پزها به طور جمعی در میتینگ سال روز خیام سی تیر در بهارستان شرکت کردند. تضادهای جنبش با مرتجعین هر روز شدید تر میشد، پس از ۹ اسفند که کودتایی بود و در نطفه خفه شد، در شانزدهم اسفند مصدق اقدام به بازداشت مرتجعین از جمله زاهدی کرد. مخالفان برای نشان دادن ضعف دولت، محمود افشار طوس رئیس شهربانی وقت را که از جانب مصدق گمارده شده بود (مصدق در عین حال وزیر دفاع شده بود) ربوده و به قتل رساندند. مظفر بقائی که پس از ۳۰ تیر از مصدق بریده (و دشمن او شده بود) و در این ماجرا دست داشت.

مظفر بقائی به بازجویی احضار شد جنازه محمود افشار طوس از غارتلو کشف شد کاشانی نیز به مخالفت جدی با مصدق دست زد و در خانه خود در حضور طرفدارانش قسم خورد که حتی اگر قرار باشد با امپریالیسم انگلیس همکاری کند، مصدق را سرنگون خواهد کرد. مصدق که در معرض فشارهای سیاسی توطئه ها و مشکلات اقتصادی و مالی قرار داشت تصمیم گرفت سیصد ملیون تومان اسکناس چاپ کند. مجلس به مخالفت پرداخت، عبدالله معظمی از همکاران مصدق روش محیلانه ای پیش گرفت و معلوم شد که علیرغم قیام سی ام تیر مجلس هفدهم برای مصدق و ملت همچنان موضع ضد انقلاب است. در تیر ماه نمایندگان جبهه ملی در مجلس شورا استعفا دادند در مرداد ماه مصدق انحلال مجلس را به فراندم گذاشت. در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ انحلال مجلس اعلام شد و همان شب کودتای اول مرداد آغاز شد و با شکست روبرو شد.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

در مرداد سال ۱۳۳۲ اشرف پهلوی که به تقاضای مصدق از کشور تبعید شده بود در پاریس با "آلن دالس" و "شوارتس" نمایندگان ایالات متحده جلسه مشترک تشکیل داد که دستور سرنگون ساختن مصدق را صادر کرد. شاه فرمان عزل مصدق را به دست نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی داد و خود با ملکه ثریا اسفندیاری بختیاری به کلاردشت گرفت و منتظر نتیجه ماند. سرهنگ نصیری در نیمه شب ۲۵

مرداد افسران خود را در رأس سربازان به خانه وزرای مصدق روانه کرد و چند تن از آنها را بازداشت کرد. (از جمله فاطمی که در سعد آباد به همسرش تجاوز کردند) خود نصیری برای بازداشت مصدق رفت. در آنجا با نیروی مسلح که به فرماندهی عزت الله ممتاز از خانه نخست وزیر محافظت میکرد روبرو شد. مصدق نصیری را فریب داد و بازداشت کرد و از همه وقایع آگاه شد نیروهای نظامی به فرمان نخست وزیر (که وزیر دفاع هم بود) به کاخ سعد آباد رفتند و اسرا را آزاد کردند. فرمان خلع سلاح گارد شاهنشاهی صادر شد و افسران و درجه داران (سربازان گارد در سربازخانه های جمشیدیه و باغ شاه و عشرت آباد و حشمتیه) بازداشت شدند. صبح روز ۲۵ شاه و ملکه با هواپیمای خصوصی از کلاردشت به بغداد گریختند. کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ شکست خورد و با پخش شدن خبر کودتا، تهران و شهرستانها به وجد آمدند. حزب توده که در ماههای قبل به خواب خرگوشی فرو رفته بود از شناخت مسئولیت خطیر خود در این لحظات حساس بازماند و آخرین فرصت را برای آماده ساختن نیروهای خود برای مقابله با ضد انقلاب از دست داد در عوض فرصت طلبانه به استفاده سطحی از موقعیت پرداخت و شعار جمهوری دموکراتیک را مطرح کرد و افراد خود را به فروش علنی "روزنامه مردم" و برگزاری میتینگهای موضعی به سود علنی شدن حزب و شرکت در تظاهرات خیابانی و پائین کشیدن مجسمه های شاه و نامگذاری خیابانهای تهران کشاند. برای مقابله با کودتا به تماس تلفنی با مصدق و نوشتن سر مقاله های پرآب و تاب چون "کودتا را به ضد کودتا تبدیل خواهیم کرد" و افشاگری از کودتاچیان و مرکز کودتا در روزنامه های خود اکتفا کرد. در روز ۲۶ مرداد بدون برنامه قبلی میان افراد تودهای پراکنده در خیابانها و افراد حزب ملت ایران (پان ایرانیسم فروهر) برخورد پیش آمد که برای اولین بار پلیس در آن بیطرف ماند. باشگاه حزب ملت ایران (در اول خیابان صفی علیشاه) مورد تهاجم قرار گرفت و غارت شد.

مصدق که از تظاهرات خیابانی به ستوه آمده بود با این برخورد دستور قطع تظاهرات را داد، حزب توده دستور را پذیرفت و روز ۲۷ مرداد آن را به کمیته های خود ابلاغ کرد با آرام شدن خیابانها، آخرین مانع از سر راه کودتاچیان برداشته شد و به این ترتیب بود که صبح روز ۲۸ مرداد کودتا با تظاهرات بی اهمیت اوباشان حرفه ای و میدانی ها و دیگر افشالمپتی شروع شد. رئیس شهربانی وقت، سرتیپ محمد دفتری که جزو کودتاچیان بود تا آنجا که توانست مصدق را خام کرد و وقتی نیروهای پلیس به تظاهر کنندگان پیوستند و کار بالا گرفت گفت که نمیتواند برای دولت کار کند.

دفتری نیروهای پلیس را ظاهراً برای سرکوب کردن تظاهرات میفرستاد ولی طبق برنامه قبلی ماموران به اوباش می پیوستند. کامیونهای پلیس و بارکش مملو از اوباش و میدانی ها و پلیس از جنوب شهر حرکت میکرد و شعار "زنده باد شاه" و شاه - شاه - شاه - شاه" را میدادند. درجه داران و افسران گارد

شاهنشاهی که در سربازخانه‌ها بازداشت بودند سر به شورش برداشتند و به اسلحه‌خانه‌ها حمله ور شدند و مسلح به خیابانها ریخته و عازم خانه نخست وزیر شدند بدون اینکه به مانعی بر بخورند حزب توده توسط فردی به نام خداینده (از اعضای سرشناسی جمعیت ملی مبارزه با استعمار) چند بار با مصدق تماس گرفت و کسب تکلیف کرد. مصدق در تماسهای اول اعلام کرد که از دست من دیگر کاری ساخته نیست، همکاری میتوانید بکنید در این موقع تماس توده‌های حزب با رهبری قطع بود. اصولاً روابط مخفی اجازه نمیداد که به فاصله چند ساعت، افراد بسیج شوند. بخصوص که عصر روز قبل پس از سه روز تظاهرات دستور بازگشت به خانه به کادرها صادر شده بود. اغلب مسئولین متوسط و افراد حزب و سازمان علیرغم مطالبی که از کودتا شنیده و خوانده بودند در شناخت واقعه سر در گم شدند و آنها نیز که به سرعت به خود آمدند و به بسیج افراد خود دست زدند موفق به ایجاد ارتباط با بالا نشدند (بطور کلی در حزب و سازمان جوانان، ارگانهای رهبری در گفت و گو و موارد غیر رسمی، بالا خوانده میشدند) اولین ارتباطها عصر (از ساعت سه به بعد) برقرار شد رهبری خود قادر به اتخاذ تصمیم میشود. مسئولین سازمان جوانان در تهران که موفق به ایجاد تماس با افراد شده بودند دستور دادند که افراد با کلیه وسائل ممکن (سلاح سرد). در قرار عصر حاضر شوند. این تماس تا سقوط و غارت خانه مصدق ادامه داشت و بعد به دستور رهبری به روز بعد موکول شد تا ساعت دو بعد از ظهر هنوز خانه مصدق با فرماندهی سرهنگ عزت الله ممتاز مقاومت میکرد. سرانجام خانه مصدق سقوط کرد و مصدق فرار کرد و خانه غارت شد. رادیو ایران (بی سیم پهلوی در جاده قدیم) حدود ظهر توسط نیروهای تیپ زرهی اشغال شد. فریادهای "زنده باد شاه" از آن برخاست.

سقوط رادیو اهمیت زیادی در یکسره شدن کار داشت. روز ۲۹ تماس حزبی و سازمانی بهتر شده بود. حداقل ۵۰٪ کادرها در سر قرارها حاضر بودند حزب تصمیم گرفت کادرهای ضربتی تشکیل دهد. افراد واجد شرایط (یعنی آنهایی که خدمت سربازی انجام داده بودند و قدرت بدنی خوبی داشتند) از واحدها جدا شدند و هر بیست نفر در یک خانه دور از چشم پلیس برای ضربه زدن به دشمن آماده شدند. افسران سازمان نظامی با شتاب به این خانه‌ها اعزام شدند تا تعلیمات لازم را به افراد بدهند برای هر بیست نفر دو اسلحه کمری و دو نارنگ وجود داشت این گروهها ۴۸ ساعت در خانه‌ها به سر بردند. عده قابل توجهی از افسران یکدیگر را شناختند و عده‌ای از آنها توسط افراد غیر نظامی شناخته شدند. با همه اینها پس از ۴۸ ساعت این گروهها مرخص شدند و افراد که انتظار عکس العمل حزب را میکشیدند با بازگشت رفقایشان نومید شدند، طی این دو روز (تا روز ۳۱ مرداد) تماسها برقرار بود. در هر تماس اخبار و

شایعات که اغلب در زمینه پایداری نیروها در شهرستانها بود میرسید. مهمترین این شایعات عبارت بود از:

قیام ایل قشقائی و حرکت به طرف شیراز، مقاومت ارتشی های اصفهان به حمایت از مصدق و حرکت آنها به طرف تهران، پایداری کلیه سازمانهای اداری و نظامی رشت. سرانجام خبر قیام افراد توده ای در گیلان و به جنگل زدن آنها رسید. از میان همه شایعات این خبر تاحدی واقعیت داشت و آن این بود که عده- ای از افراد و سازمان جوانان در گیلان به جنگل رفتند و آماده عملیات جنگلی شدند. بعدها حزب با زحمت زیاد این افراد را از جنگل باز گرداند. سرانجام رهبری کودتا را انجام یافته دانست و عکس العمل خود را به بعد موکول کرد.

ضعف های حزب توده در کودتای ۲۸ مرداد به شرح زیر بود:

۱- حزب توده علیرغم هشدارهایی که به مصدق میداد خود در مقابل کودتا غافلگیر شد.
۲- گرچه حزب توده قبلاً نیروهای خود را آماده مبارزه نظامی نکرده بود معذک میتوانست در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیروهای موجود را وارد عمل کند. برخوردهای نظامی با کمک سازمان نظامی میسر بود و حتی اگر این برخورد به شکست میانجامید باعث میشد که اولاً پروسه سیاسی به پروسه به سیاسی - نظامی تکامل پیدا کند. ثانیاً رسالت مبارزه رهایی بخش به دست نیروهای طبقه کارگر بیفتد. بنابر این مهمترین ضعف رهبری حزب توده هراس از عمل و به کار نبردن نیروهای خود در مقابل (توده- ای نظامی) با دشمن بود. ثالثاً عناصر انقلابی در رهبری و ارگانهای مسئول جای رهبری اپورتونیست را بگیرند.

۳- رهبری حزب توده قادر نبود در لحظات حساس تصمیم بگیرد و اختلافات داخلی و بی شخصیتی فرصت طلبانه بر آنها غلبه میکرد.

۴- نفوذ عناصر فرصت طلب در شرایط مبارزه نیمه علنی به درون حزب توده که زمینه ادامه اپورتونیسم در رهبری است، باعث ضعف عمومی حزب در ماجرای ۲۸ مرداد شد به طوریکه در همان روزهای اول عده قابل توجهی از افراد ساده با واحدهای خود قطع تماس کردند.

۵- پس از پیروزی کودتا رهبری حزب از درک اهمیت این پیروزی و نتایجی که به بار میآورد عاجز مانده و درصدد تجدید سازمان و تغییر برنامه های خود برنیامد. این ترتیب که اولاً اصرار داشت

که همه افراد خود را حفظ کند. ثانیاً با دست زدن به میتینگهای موضعی و پخش اعلامیه و شعار نویسی با کودتا مقابله کند. رهبران حزب توده فکر میکردند که همانطور که "کودتای صغیر" ۱۵ بهمن مانع ادامه حیات حزب نشد. این کودتا هم "به خیر" خواهد گذشت. رهبری عملاً سیاست دفع الوقت آغاز حرکت خود را به تعویق انداخت و سرانجام پس از یکسال تعلل و دست زدن به تاکتیکهای نامناسب با بازداشت سازمان نظامی، ضربه مرگبار دشمن بر سراسر حزب و سازمانهای وابسته به آن وارد آمد، قبل از آنکه رویدادهای پس از ۲۸ مرداد را تحلیل کنیم باید چند جنبه مختلف را از فعالیتهای و مسائل حزب توده را بررسی کنیم.

حزب توده و مسئله دهقانان

در برنامه اولیه حزب توده از تقسیم اراضی صحبت شده بود بدون اینکه معین کند این اراضی باید مصادره شود یا باز خرید شود. در برنامه های بعدی (در دوره مخفی) مصادره اراضی و تقسیم آن به میان آمده است. اشتباه است اگر بخواهیم مشی حزب توده در مورد دهقانان را در این برنامه ها جستجو کنیم. حزب توده از روز نخست از کارگر و دهقان حرف میزد. اتحاد کارگران و دهقانان از شعارهای دائمی حزب و سازمانهای وابسته به آن بود. ولی تماس عملی حزب با مسئله دهقانان گیلان، مازندران و آذربایجان تحقق یافت. در شمال مصادره اراضی فنودالها توسط دربار و سپس سقوط رضا شاه یک رشته مسائل ارضی و دهقانی را بوجود آورده بود. بخصوص در گیلان که هنوز اداره املاک نتوانسته بود بلعیدن اراضی را خاتمه دهد (برخلاف دشت گرگان و مازندران شرقی که اداره املاک پهلوی زمینهای خود را ثبت کرده بود) این مسئله جدی تر بود. دهقانان معتقد بودند که این اراضی متعلق به شاه بود و حالا که رفته است متعلق به خود آنهاست.

مالکان این تحولات را نپذیرفتند و خود را صاحب اراضی دانستند بهره مالکانه مطالبه میکردند. در سال ۱۳۲۰ اجاره های اداره املاک پرداخته شد و نه بهره مالکانه اربابها که آغاز به بازگشت کرده بودند. در سال ۱۳۲۱ بر سر بهره مالکانه برخوردها ادامه یافت و با توجه به اینکه این نواحی در اشغال ارتش سرخ بود، به کار بردن نیروی نظامی برای سرکوب کردن دهقانان به آسانی میسر نبود. معذک در اغلب نواحی طی سالهای ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۳ مالکان نتوانستند بهره دریافت دارند (سیاست جنگی شورویها

مبتنی بر حفظ امنیت در گرما گرم جنگ اجازه نمیداد که این جنبشها را حزب توده تقویت کند). از سال ۱۳۲۳ اتحادیه های دهقانی در گیلان آغاز به رشد کرد.

اتحادیه ها با حمایت و سازماندهی حزب توده تشکیل شد و در میان دهقانان نفوذ کرد. مراکز اتحادیه ها در روستاها بود آگاهی دهقانان گیلان و برخوردارهای یاد شده، در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۳ زمینه مسئله تشکیل اتحادیه بود و استقرار ارتش سرخ موقعیت مساعدی برای گسترش کمی کیفی آنها را بوجود آورد. دهقانان به تدریج حالت تهاجمی به خود گرفتند، در سال ۱۳۲۴ استنکاف از پرداخت بهره مالکانه شروع شد. در سال ۱۳۲۵ (مقارن فرقه دمکرات) ارباب را از ملک راندند و حتی تهاجمهای خونین نسبت به آنها روی داد.

در این تهاجمات، مهاجمینی را که ارتش یا ژاندارمری گرفته بود (به تعداد کم) در اختیار رهبران کمیته ها گذاشت. پس از خروج ارتش سرخ دستجات مجازات مسلح از طرف اوباش و مرتجعین دولتی تشکیل شد. حزب جنگل²² و مرکز آن در چالوس بود، اوباش و وابستگان ارباب (مباشران، چارو ادارها، کدخدا و مانند آنها) را متشکل کرده زیر حمایت ژاندارمری به نواحی زیر اداره دهقانان گسیل داشت. این برخوردها طی چند ماه ادامه یافت ولی پس از آذر ماه ۲۵ که تهاجم عمومی ارتجاع آغاز شد. تعقیبها و کشتارها، تجاوزها، یغما و آتش زدن ها به مقداری وسیع اعمال شد. فعالان جنبش فراری شدند و عده ای جان خود را از دست دادند، جعفرخان رشوند رئیس ایل جلیلو از ناحیه اشکور ورود بازگذاشته و به پشتیبانی فنودالها ریاست پاک کردن منطقه رانکوه را به عهده گرفت. "از رودسر تا لاهیجان" با چنین ترتیبی طبیعی-ترین و جدی ترین کوشش حزب توده در برپا کردن جنبش دهقانی سرکوب شد.

در آذربایجان طی سالهای ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۴ یعنی قبل از تشکیل فرقه در مناطق مساعد کمیته های حزب توده دست به تشکیل اتحادیه های دهقانی زد. در اطراف مراغه، آذر شهر و رضائیه این کوششها نتایج مساعدی بدست دادند. زمینه های جنبش دهقانی در آذربایجان پس از تشکیل فرقه، استخوان بندی نیروی فدائی را بوجود آورد. در آذربایجان نیز استقرار ارتش سرخ عامل مؤثری در برپا کردن این جنبشها بود **سرانجام جنبشهای دهقانی آذربایجان با شکست فرقه دمکرات به خاموشی گرانیده** پس از تجدید سازمان از سال ۱۳۳۰ حزب توده دوباره برنامه های دهقانی خود را از سر گرفت ولی از همان اول با کمبود امکان روبرو شد. شرایط مخفی، نزدیک شدن حزب توده به دهقانان را مشکلتر کرده بود و مهمتر از آن

22- حزب جنگل یک داور دسته ارتجاعی بود که در سال ۱۳۲۵ در گیلان و مازندران فعالیت میکرد و مؤسسين آن عده ای از مالکان بزرگ نظامیان مرتجع بودند مثل: بهار، مست، حسین خان زال، جعفر خان رشوند و صوفی و ...

پس از سرکوبی در سالهای ۱۳۲۵ و تا ۱۳۲۶ جنبشها خود بخود فروکش کرده و توده های دهقان حتی در نواحی رکود و نومیدی بسر میبردند. حزب توده و سازمان جوانان اقدام به اعزام واحدهای (اکیپهای) گارد دهقانی از شهر به روستا میکردند تقریباً در تمام موارد نتیجه کار این واحدها نزدیک به صفر بود. واحدها در روزهای تعطیلی در دسته های هفت، هشت نفری تا بیست، سی نفری به روستاهایی که اغلب هیچگونه رابطه قبلی با روستائیان آنجا نداشتند میرفتند و در زمینه نقش اربابها و ضرورت گرفتن زمینها صحبت میکردند. ژاندارم آتخدا مباشر و ملاهای ده دشمنان پیگیر این اکیپها بودند و اغلب کار به کتک خوردن و بازداشت شدن همه میرسید.

عامل شکست این اکیپها عبارتند از:

- ۱- عدم وجود جنبشهای خود بخودی در روستا.
 - ۲- نداشتن تماس ریشه دار و درونی با روستائیان.
 - ۳- نشناختن روحیه روستائیان و عدم توجه به عوامل سنتی و فرهنگی روستائیان. اکیپهای حزبی که افراد آن متین تر بود حتی از تظاهر مذهبی خواندن نماز نیز کوتاهی نمیکردند ولی اکیپهای سازمان جوانان، اغلب دچار چپ روی و رم دادن روستائیان میشدند.
 - ۴- نداشتن امکانات قانونی و علنی باعث میشد که این کوشش در مقابل آنچه باید انجام پذیرد بسیار حقیر و نارسا از کار در آید.
- با همه اینها پس از آنکه مصدق در شهریور ۱۳۳۱ قانون ۲۰% بهره مالکانه و الغای سوروسات را اعلام کرد²³ همزمان با اوج گرفتن جنبش ضدامپریالیستی و درست در موقعی که جنبش از جنبه ضدامپریالیستی صرف به جنبه فئودالی (دربار و مرتجعین) و ضد امپریالیستی دهقانی در مناطق آماده تر به نضج گرفتن کرد، این بار نیز گیلان در پیشاپیش سایر مناطق حرکت میکرد. **نقطه اوج جنبش دهقانی گیلان در برخوردهای خونین در لشت نشا بود که دهقانان بطور دسته جمعی به رشت آمده و در آنجا با نیروی مسلح برخورد کردند.**

23 - قانون ۲۰% بهره مالکانه برای جلب رضایت دهقانان در مبارزه با مالکان بزرگ به موجب اختیارات مصدق وضع شد. روحانیون از جمله آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی با لایحه مخالفت میکردند و در راه اجرای آن کارشکنی مینمودند. سرانجام در سال ۱۳۳۲ این قانون را فسخ کردند و آن را از ارزش انداختند. به موجب این قانون را ۱۰% بهره مالکانه به دهقانان و ۱۰% برای مصارف عمومی روستا به انجمن ده تعلق میگرفت.

استتکاف از دادن بهره مالکانه در دیگر مناطق نیز به ندرت به چشم میخورد. رمز موفقیت حزب توده در این موارد داشتن پیوند درونی دهقانان بود این پیوند اصولاً به صورت رابطه کارگران و دیگر زحمتکشان شهر با محل زادگاه خود و بستگانشان انجام میگرفت، همچنین دموکراسی سالهای ۱۳۳۱-۱۳۳۲ اجازه میداد که حزب توده با دست بازتری در این مناطق عمل کند. با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نه فقط جنبش در شهر سرکوب شد بلکه در روستا نیز ارتجاع بدون هراس از مجازات جنبشها، تمایلات ضد فنودالی ریشه کن ساخت.

درباره اختلافهای داخلی حزب توده

کنگره دوم در سال (۱۳۲۷) که پس از انشعاب در پرتو جهاد بر ضد انشعابیون برگزار شد، نتوانست اختلافهای درونی را نابود سازد بزودی پس از تجدید سازمان، یک جناح بندی تازه در حزب خودنمایی میکرد. این جناح به دنبال اختلافهای دوره علنی (وقتی اختلافهای پیش از انشعاب خلیل ملکی) بود. در یک طرف احمد قاسمی، نورالدین کیانوری و امان قریشی و اکثریت قاطع اعضای کمیته ایالتی و در طرف دیگر، مرتضی یزدی، حسین جودت، نادر شرمینی، علی علوی و اکثریت قاطع کمیته مرکزی سازمان جوانان قرار داشتند. این جناح بندی خطوط ممیزه روشنی نداشت، لیکن بطور کلی جناح قاسمی - کیانوری تمایلات تذبذبی داشتند. آنها روی معیارهای تشکیل حزب و ضرورت ایدئولوژی طبقه کارگر تاکید بیشتری میکردند و با عناصر قدیمی بر سر این معیارها اختلاف داشتند. در مقابل جنبش ملی، این جناح چپ روتر بود و در تعیین خصوصیات مصدق و جبهه ملی در دوره اول نقش مهمی بازی کرد و در جدائی حزب توده از جبهه (که دلایل و زمینه های آن قبلاً مورد بررسی قرار گرفته) نقش بیشتری داشت. کیانوری در رأس کمیسیون تعلیمات و قاسمی در راس تشکیلات کل شهرستانها (تککش) قرار داشت. این دو موقعیت مهم اجازه داد که اولاً - نظرات این جناح در حوزه ها و کمیته های حزب مورد قبول قرار گیرد و ثانیاً مسئولان شهرستانها از طرفداران این جناح برگزیده شوند. به همین منظور تقریباً تمام اعضای کمیته ایالتی تهران که میبایست مسئول کمیته های محلی تهران باشند به شهرستانها اعزام شدند مهمترین استانها و ولایتها در اختیار آنها قرار گرفت که با تجدید نظر نسبت به جبهه ملی (قبلاً دلایل آن ذکر شد) موقعیت این جناح به خطر افتاد. قاسمی در سال ۱۳۳۱ برای شرکت در کنگره نوزدهم (به عنوان یکی از اعضای هیئت نمایندگی حزب) به خارج رفت و جای او را در هیئت اجراییه مهندس علوی گرفت. (هیات

اجرائیه از این افراد تشکیل شده بود: یزدی، جودت، کیانوری، قاسمی، بهرامی، که نفر آخر چون بین دو جناح بیطرف بود عنوان دبیر هیات اجرائیه را داشت ولی چندان اعتباری در هیأت نداشت. نادر شرمینی بی آنکه به عضویت هیات اجرائیه در آید با علوی همکاری کرد و طرفداران جناح کیانوری - قاسمی را از مسئولیت شهرستانهای مهم باز گرداندند و در راس کمیته های محلی تهران گماردند.

پس از اینکه شعار "جبهه واحد" اعلام شد. دو جناح اختلاف خود را روی آن پیاده کردند جناح کیانوری، قاسمی تاکید داشت که "جبهه واحد" باید به رهبری طبقه کارگر شکل شود و جناح مقابل از ذکر رهبری خودداری میکرد و طبیعی است که این تاکید ناشی از ادامه همان چپ روی ناشی بود و شعار جناح مقابل، با توجه به دست بالایی که جبهه ملی داشت و حکومت مصدق به واقعیت نزدیکتر بود.

بر سر تعیین خصوصیات حزب و نام آن نیز اختلافی وجود داشت **جناح تندرو معتقد بود که حزب توده حزب طبقه کارگر ایران است و جناح مقابل معتقد بود که حزب توده حزب طبقه زحمتکش است این دو اختلاف که اساسی ترین اختلاف دو جناح بود آنها را در موضع چپ و راست قرار میداد.** همان قدر که جناح قاسمی - کیانوری در چپ و راست قرار میداد. همان قدر که جناح قاسمی - کیانوری در چپ روی دوره اول (رابطه با مصدق) موثر بود جناح دوم در راست روی و دنباله روی در مرحله دوم اثر گذاشت. با همه اینها عواملی وجود داشت که مانع از شناخت قطعی دو جناح به عنوان جناح چپ و راست میشد. این عوامل از این قرارند.

الف - موقعیت و تاکتیک سازمان جوانان که در بست به اختیار شرمینی قرار داشت، برخلاف اساسنامه و مناسبات رسمی که میبایست با حزب داشته باشد تبدیل به یک سازمان نسبتاً مستقل شده و مقررات سنی در آن رعایت نمیشد (عضویت در سازمان جوانان بین ۱۳ تا ۲۰ سالگی مجاز بود) حال آنکه مسئولین ساده سازمان تا سن ۲۳ سالگی و مسئولیت مهمتر برای همیشه در سازمان میماندند. (تقریباً تمام مسئولین دو عضویتی بودند یعنی در آن واحد عضو حزب و سازمان بودند) کمیته مرکزی سازمان جوانان با تعصب از جناح یزدی، جودت، شرمینی که اکثریت رهبری حزب را بر خود داشت حمایت کرد. کمیته جناح مخالف را دائماً در کارهای خود و رسوخ میداد و دو جناح یکدیگر را "منشویک" خطاب میکردند و پس از واقعه هشتم فروردین ۱۳۳۱ شدیدترین برخورد بین سازمان جوانان و جناح مخالف روی داد. به طوریکه از تهدید علنی یکدیگر خودداری نمیکردند. سازمان جوانان در حالیکه از جناح راست حمایت میکرد در اغلب موارد دست به ماجراجویی میزد و کارائی افراد آن در مجموع به کارائی حزبها میچربید. انضباط و تعلیمات ایدئولوژیک در سازمان جوانان سطحی بالاتر از حزب داشت. سازمانی که میبایست از هر نظر پایین تر از وضعیت حزب باشد، تقریباً در تمام موارد بر حزب میچربید برای

تظاهرات، افراد سازمان خیلی سریع بسیج میشدند. در برخورد پلیس و سربازان فقط کارگران حزبی بر آنها پیشی داشتند و اکثریت افراد حزبی از آنها عقب تر بودند. طرح شرمینی این بود که با انحصار کردن سازمان جوانان و تربیت سیاسی و سازمانی افراد آن آینده حزب را برای خود و جناح خود تعیین کند و این خطری جدی برای جناح مخالف بود. به همین دلیل در هر فرصت سعی میکردند نفوذ شرمینی را در سازمان جوانان از بین ببرند، او را رسماً از سرپرستی سازمان برداشتند ولی در عمل هیچ نتیجه ای به دست نیاوردند. نفوذ شرمینی تا پائین ترین کادرهای مسئول سازمان جوانان رسوخ یافته و بر خلاف حزب که اختلافهای داخلی در صفوف پائین آن مطرح نمیشده در اینجا مسئولان جزء هم از قضایا باخبر بودند. خصوصیات سازمان جوانان و تاکتیکهای آن اساساً میبایست با افکار جناح مخالف یکی باشد و این یک جنبه از غیر اصولی بودن جناح بندی درونی حزب بود. واقعیت این بود که شرمینی دارای تمام خصوصیات تندروی چپ نمائی بود. در جناح قاسمی - کیانوری امثال او زیاد بودند، حال آنکه قدیمی ها به اصطلاح پیر و پاتال ها به یک جوان مثل او احتیاج داشتند. در این جناح رهبری آینده او، مسلم به نظر میرسید. اکثریت رهبری نیز که اغلب در خارج بودند با این جناح بود. جناح بندی بیشتر، باند بازی عناصر رهبری بود و بر سر اشغال پستهای حزبی و به دست آوردن نفوذ بیشتری، ولی این باند بازیها جنبه های ایدئولوژیک یافته و نمودهای سیاسی پیدا میکرد.

ب - عامل دوم ترکیب دو جناح از نظر منشاء و سوابق افراد آن است جناح قاسمی - کیانوری اغلب از کمونیستهای جوان بودند که در جنبشی کمونیستی سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۰ سوابقی نداشتند. خصوصیات روشنفکرانه آنها نیز بر جناح مخالف می چربید. علیرغم تاکید ایشان روشنفکرترین کادرهای خائن حزب در صف آنها جا داشت و از همه عجیب تر اینکه در به کار گرفتن افراد کارگر و رشد دادن مسئولان کارگر کوشش به عمل نمی آوردند. گرچه این خود نموداری از زمینه های مادی راست روی در این جناح است ولی این پدیده با شعارها و برداشتهای آنها وفق نمیداد. حاکمیت جناح یزدی - شرمینی مقارن بود با توجه به ترکیب طبقاتی حزب و دگرگون ساختن نسبت کارگران به روشنفکران در سطح مسئولان متوسط حزب و سازمان جوانان که در سال ۱۳۳۱ به طور مکانیکی به عناصر کارگر توجه شده و کوشش به عمل آمد که کارگران مسئولیتهای بیشتری به عهده بگیرند. این پدیده که ناشی از عدم شناخت طبقه کارگر ایران و بی توجهی به کیفیت واقعی کادرهای کارگر در حزب و سازمان جوانان بود باعث شد که مسئولین متوسط و نسبتاً بالای حزب در یک مسئله ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۲ مرداد از عناصر بی تجربه و فاقد خصوصیات لازم تشکیل شود. و صرف کارگر بودن ملاکی برای مسئولیت به شمار برود و در نتیجه تعداد مسئولان بله قربان گو افزایش یابد و در واقع این کادرهای تازه کار اغلب به صورت مهرهای در

دست روشنفکران بالائی به کار میرفتند. حداقل میتوان گفت که این دگرگونی هیچگونه بهبودی در روابط رهبری و توده های حزبی بوجود نیاورد و اثر مثبتی در مقابله با رهبری فرصت طلب برجای نگذاشت، حتی شکست ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به اختلافهای داخلی خاتمه نداد کیانوری روی عکس العمل فوری تاکید میکرد از جمله اقدامات این جناح انتشار اعلامیه ای به امضای کمیته ایالتی در آبان سال ۱۳۳۲ بود که طی آن دشمن به انتقام تهدید شد همه کسانی که بر ضد مردم و حزب دست به اقدام بزنند (مثل روزنامه نویس ها اعضای دادگاهها و غیره) به مجازات وحشتناک تهدید شده بودند. ولی همانطور که میدانیم این تهدیدها زمینه مادی در حزب نداشت و بیشتر بلوف بود تا عمل، گذشته از این، این عمل خود سرانه انجام گرفته و موافقت هیات اجرائی را کسب نکرده بود بنابراین هیچ عملی به دنبال نیاورد. پس از آنکه کیانوری و جودت به رهبران خارج پیوستند اختلاف در زمینه های دیگر ادامه یافت. سرانجام در جدا شدن چین از شوروری و بروز اختلاف در جنبش جهانی، این جناح بندی به انشعاب در سازمان حزب توده و در خارج از کشور انجامید و قاسمی و فروتن و همکارانش از بقیه جدا شدند. کیانوری در این مرحله از قاسمی جدا شد. رسیدگی به پروسه های خارج از کشور و از جمله سازمان حزب توده که دیگر به مثابه یک "حزب" شناخته نمیشد در فصلهای بعد خواهد آمد. گرچه پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا اواخر سال ۱۳۳۴ حیات حزب توده در داخل کشور ادامه یافت معذالک ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقطه عطفی در زندگی حزب توده در جنبش ملی بود، بنابراین به توضیحاتی که درباره حزب توده داده شد نتیجه میگیریم:

اولاً - حزب توده از همان اول تأسیس خود جانشین یک جریان کارگری شد یعنی علیرغم تمام انحرافات و اشتباهات، رهبری جنبش طبقه کارگر را به دست گرفت، یعنی عملاً نقش پیشاهنگ را به عهده گرفت. در واقع به همین دلیل است که پروسه حیاتی و مبارزات حزب توده از دیدگاه مارکسیستی مورد بررسی قرار گرفته و اپورتونیسیم درونی این حزب مورد مطالعه و انتقاد قرار میگیرد.

ثانیاً - حزب توده در طول دوازده سال از یک حزب دمکراتیک به یک حزب طبقه کارگر تکامل یافت ولی این حزب طبقه کارگر فاقد خصوصیات انقلابی بود و اپورتونیسیم در رهبری و صفوف حزب ریشه عمیقی داشت.

ثالثاً - با از دست رفتن نفوذ حزب توده در میان مردم و از جمله در صفوف زحمتکشان و با قطع فعالیت سازمانی و سیاسی این حزب در داخل کشور، نقش این حزب به مثابه پیشاهنگ طبقه کارگر، اگر چه فرصت طلبانه و غیر انقلابی بود، خاتمه یافته است. بقایای حزب در داخل کشور و خارج از کشور به هیچوجه به منزله ادامه حیات پروسه پیشاهنگ طبقه کارگر تلقی نمیشود. اینک قبل از اینکه به ادامه حیات

حزب توده و دیگر جریانهای پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بپردازیم، باید پروسه جبهه ملی و مبارزات مصدق را مورد مطالعه قرار دهیم:

فصل دوم

جبهه ملی و مصدق در جنبش ملی کردن نفت

محمد مصدق در یک خانواده اشرافی بزرگ شده و در فرانسه در رشته حقوق دکترا گرفته بود. مصدق پس از بازگشت به ایران تمایلات ملی از خود نشان داد و در پایان جنگ جهانی اول در جریان قرارداد ۱۹۱۹ چهره او آشکار شد ولی در این دوره جناح ملیون چهره های سرشناس تری از مصدق دارد. در کودتای ۱۲۹۹ هنگامی که سید ضیاءالدین نخست وزیر میشود و دستور بازداشت رجال قاجار را صادر میکند، مصدق والی فارس بود و هنگامی که به تهران احضار شد در اصفهان مسیر خود را عوض کرد و به چهار محال بختیاری رفت. پس از سقوط کابینه صد روزه و تشکیل کابینه قوام، مصدق پست وزارت دارائی را به عهده گرفت. با توجه به موضعی که ملیون در مقابل جنبشهای انقلابی آن دوره داشتند مصدق در مقابل جنبش جنگل و قیام کلنل و مانند آن روشی اعتدالی ولی محافظه کارانه داشت (در مقابل رضاخان، ملیون مدتها روش محافظه کارانه داشتند). مدرس که سرشناس ترین چهره این دوره بود در ابتدای امر سعی کرد از تضادهای رضا خان با دربار استفاده کند، ملیون نمیتوانستند عواقب سیاست خود را پیش بینی کنند و موقعی واقعی را درک کردند که دیگر دور کردن رضاخان از قدرت، در توانائی آنان نبود. مدرس و همکارانش میخواستند رضاخان را با "پولیتیک" از میدان بدر کنند ولی دستهایی که رضاخان را روی کار آورده بودند در استفاده از مانورهای دیپلماتیک و برپا کردن صحنه های فریبنده بر شاگردان مکتب دیپلماسی "امین السلطان" و "موتمن الملک"²⁴ استادتر بودند. با همین معیارها بود که مصدق در مجلس سیاستمداران به مخالفت با سلطنت رضاخان میپردازد و اظهار میدارد که چون رضاخان (که سردار سپه و نخست وزیر بود) مرد لایق و کاردانی است و با نشستن او بر جایگاه سلطنت، ملت ایران نمیتواند از این لیاقت بهره مند شود. بهتر است رضاخان شاه شود و در همان سمتهای خود بماند سرانجام

24 - مقصود یکی کردن امین السلطان با موتمن الملک نیست. بلکه توجه دادن به روشهای سیاسی و دیپلماسی کهنه و فرسوده ای بود که رجال آن دوره در هر سنی که بودند به کار میبستند. آثار این "دلکک بازی" تا سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ نیز در جهان سیاسی دیده میشود.

رضاخان حاکم شد و دیکتاتوری خود را برقرار کرد. مصدق خانه نشین شد و منتظر حوادث ماند. هنگامی که متفقین وارد ایران شدند و رضا شاه سقوط کرد مصدق بیش از شصت سال داشت و این امتیاز را بر دیگران داشت که از دوره "صنایع الدوله" و "موتمن الملک" تا مدرس در صف ملیون مبارزه کرده بود. برای مردم تهران بخصوص، برای قشرهای بازاری و کسبه که قدیمی تر بودند (تهران در دوره رضاشاه رشد زیادی کرده بود و جمعیت زیادی از شهرستانها به تهران آمده بودند) به این ترتیب پس از شهریور ۱۳۲۰ مصدق دوباره پا به میدان گذاشت. در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی مصدق از تهران نامزد شد و به عنوان اولین نماینده تهران انتخاب شد. در مجلس عده ای از نمایندگان منفرد و نمایندگان عضو حزب ایران گرد او جمع شده بودند و مصدق سخنگوی آنها بود. اولین مسئله ای که در مجلس چهاردهم موضع مصدق را روشن کرد اعتراض به اعتبار نامه سید ضیا الدین طباطبائی بود که مصدق طی سخنرانی به جای خود پرده از کودتای ۱۲۹۹ و نقش سید ضیا در آن برداشت. بر سر این مسئله فراکسیون حزب توده، در کنار مصدق بود ولی مصدق مانورهایی در مجلس داد تا جدائی خود را از این فراکسیون آشکار سازد. در مجلس چهاردهم، امتیاز نامه "استاندارد اوایل کمپانی" مطرح شد که مصدق با آن مخالفت ورزید.²⁵ و نه فقط بر علیه آن بلکه بر علیه شرکت نفت ایران و انگلیس و امتیاز نفت جنوب نیز صحبت کرد. هنوز مدتی از این ماجرا نگذشته بود که مسئله امتیاز نفت شمال پیش آمد. در اینجا مصدق به روش خود ادامه داد. اما فراکسیون خود ادامه داد. اما فراکسیون حزب توده خطائی بزرگ مرتکب شد و از امتیاز نفت شمال در بست حمایت کرد. در اینجا مصدق و حزب توده در مقابل هم قرار گرفتند. ولی مصدق برای اینکه مخالفتش با قرارداد حمل بر مخالفت با شوروی که در مقابل آلمان هیتلری میجنگید نشود، طی نامه- ای به سفیر شوروی در ایران موضع خود را در باره نفت روشن کرد. مصدق در این نامه پس از تشریح رابطه ایران با شوروی و تائید فعالیت یعنی همزیستی و کمک برادرانه شوروی جوان به تهران، صرف نظر کردن از کلیه مطالبات دولت تزاری و الغای قراردادهای یک جانبه، به دولت شوروی توصیه میکرد که پیشنهاد امتیاز نفت شمال را پس بگیرد و به جای آن پیشنهادی برای کمک به دولت ایران برای استخراج نفت در شمال بدهد. فشرده پیشنهاد مصدق این است که دولت شوروی وام برای (که همه از شوروی تهیه شود). با این وام شوروی نفت شمال استخراج و انحصراً به نرخ مبادله (بنابر بازار روز) به شوروی فروخته میشود. وام شوروی و بهره عادلانه آن از این طریق مستهلک خواهد شد. این پیشنهادها که امروز

25 - سخنرانی معروف مصدق در مورد امتیازنامه استاندارد اوایل کمپانی در ۷ آبان ۱۳۲۳ در مجلس چهاردهم انجام گرفته است.

برای دولت شوروی حداکثر چیزی است که ممکن است در یک کشور به آن برسد (با توجه به انحصار فروش محصول در شوروی) و در اغلب موارد بدون توجه به ماهیت رژیم طرف معامله خود قراردادهایی به مراتب سودمندتر از نظر کشور طرف قرارداد (مثلاً ایران با مصر و مانند آن) امضاء میکند، با بی-اعتنائی شورویها روبرو شد و انعکاس ایادی هم نیافت. موضع مصدق در ایران در این مورد نشان دهنده موضع ملی اوست.

پس از تشکیل فرقه دمکرات، مصدق خواسته های عمومی فرقه را در زمینه زبان مادری و مصرف مالیاتها و تشکیل انجمن ایالتی با روح قانون اساسی مطابق دانسته، خواستار رسیدگی به آنها شد ولی هنگامیکه فرقه دمکرات حکومت را در دست گرفت و خودمختاری اعلام کرد و "توافق قوام" با شوروی، مسئله نفت شمال را بنا بر پیشنهاد "کافتارادر" حل شد، مصدق از میدان خارج شد، حال آنکه در حبس دوره حزب ایران با حزب ایران با حزب توده و فرقه دمکرات جبهه دمکراتیک را تشکیل داد و رسماً همکاری میکردند. با وقایع آذربایجان و تهاجم ارتجاع به دنبال آن، مصدق یک دوره کم فعالیت را گذرانید. دوره تازه خود را با فعالیتهای انتخاباتی دوره شانزدهم شروع کرد. در ۲۲ مهر ۱۳۲۷ مصدق به اتفاق دوازده نفر از طرفداران سرشناس خود در کاخ مرمر متحصن شده و به عنوان اعتراض به جریان انتخابات دوره شانزدهم دست به اعتصاب غذا زدند. اعتصاب چهار روز طول کشید و به دنبال این جریان در سیزدهم آبان، غلامحسین هژیر وزیر دربار در مسجد سپهسالار به دست سید حسین امامی به همراه برادرش علی محمد از فدائیان اسلام (که قبلاً کسروی را کشته بود) ترور شد. بازار و کسبه به هیجان آمدند و علیرغم اختناق که پس از ۱۵ بهمن برقرار شده بود مردم شهری تمایلات مخالفت آمیز خود را نشان میدادند. در چنین جوی بود که "جرج مک کی" از طرف وزارت خارجه آمریکا به تهران آمد و نظرات آمریکا را برای مقامات ایرانی توضیح داد آمریکا که پس از وقایع آذربایجان در ایران نقش موثری پیدا کرده بود، پس از سرکوبی حزب توده میخواست رسماً از منابع نفت و موقعیت سیاسی ایران سهم خود را به دست آورده. هیجدهم آبان انتخابات دوره ۱۶ هم ابطال شد و فرمان تجدید انتخابات صادر شد.

تضادهای آمریکا و انگلیس رو به رشد بود. شوروی که ضامن داخلی خود را از دست داده بود با بدبینی به وقایع مینگریست و جریانهای داخلی را که حزب توده در آن نقشی نداشت به مثابه انعکاس تضادهای امپریالیستی میشناخت. در اواخر اسفند سال ۱۳۲۸ انتخابات انجام شد و مصدق و همکارانش به نمایندگی تهران انتخاب شدند. حزب توده که مشغول تجدید سازمان خود بود. این انتخابات را تحریم کرد.

وقایعی که از این پس می‌آید کم و بیش در شرح فعالیت‌های حزب توده بدون پرداختن به زمینه عمومی جنبش غیر ممکن است. پس ما در اینجا فقط روی آن جنبه‌های ویژه مبارزات مصدق و جبهه ملی تاکید میکنیم.

تا اینجا خصوصیات مصدق و مبارزات او چنین است:

۱- مصدق به عنوان عنصری ملی یعنی ناسیونالیست با تمایلات ضد استعماری شناخته میشود.
۲- مصدق و همکارانش از سازمان دادن مبارزات توده ای در طی این سالها خودداری کرده و به روشهای عرفان سیاسی آن هم در چهار چوب امکانات قانونی توسل جسته اند .
۳- در حرکت مجدد مصدق و یارانش تضاد آمریکا و انگلیس زمینه مساعدی ایجاد کرده بود و مصدق به این امر آگاهی کامل داشت. استفاده از یکسو و کمبودهای مبارزه توده ای در جناح مصدق و همکارانش از سوی دیگر، خاطرات بدی که عناصر آگاه از سیاست بازیهای پشت پرده داشتند زنده میکرد و این امر در موضعگیری انحرافی حزب توده نسبت به مصدق تاثیر داشت. مذاکرات نفت بین "گس" نماینده شرکت نفت انگلیس و عباسقلی گلشائیان وزیر دارائی ایران در مجلس شانزدهم مشکل شد و به مهمترین مسئله و سفت کردن مهار مردم که تحت تاثیر وقایع چند ماه گذشته شل شده بود. در سوم تیرماه ۱۳۲۹ به جای منصور نخست وزیر شد. حاج علی رزم آرا از مذاکرات "گس - گلشائیان" حمایت میکرد. مذاکرات به نتیجه ۵۰-۵۰ رسیده بود. فرمول ۵۰-۵۰ فرمولی بود که کارتل جهانی نفت، پس از جنگ دوم جهانی برای انعقاد قراردادها و گرفتن امتیازهای تازه در خاور به کار بسته بود (از جمله در مورد نفت عربستان این فرمول از جانب کمپانی های آمریکایی به کار بسته شده بود) رزم آرا توافق را حداکثر چیزی میدانست که در دست امکان بوده است. مصدق حمله خود را به توافقنامه جدید شروع کرد و در سال ۲۹ بر سر مسئله نفت رزم آرا را استیضاح کرد.

مسئله نفت در مجلس هر روز داغ تر میشد و سرانجام در ۱۳ اسفند ماه (۱۳۲۹) مصدق که ریاست کمیسیون نفت مجلس شورا را به عهده داشت به جای اعلام نظر درباره توافقنامه "گس - گلشائیان" پیشنهاد ملی شدن نفت را در مجلس به میان آورد. مردم گوش به زنگ وقایع بودند و نمایندگان طرفدار مصدق از مدتی قبل به عنوان فراکسیون "جبهه ملی" شناخته میشدند. در گرماگرم این جریان حاج علی رزم آرا توسط یکی از فدائیان اسلام (خلیل طهماسبی) در شانزدهم اسفند در مسجد شاه ترور شد با ترور رزم آرا مردم به هیجان آمدند و تضادهای موجود به اوج خود رسید. حسین علاء یک کابینه موقت تشکیل داد. هنوز چند روز از ترور رزم آرا نگذشته بود که دکتر عبدالحمید زنگنه استاد دانشگاه و وزیر فرهنگ نیز ترور شد. دکتر عبدالحمید زنگنه به دست انصارالله قمی که از فدائیان اسلام بود ترور شد. در چنین

جوی بود که مرتجعین عقب نشستند و در مجلس که جبهه ملی در آن اقلیتی بیش نبود لایحه ملی شدن نفت در ۲۹ اسفند سال ۱۳۲۹ به تصویب رسید. دربار که نمیخواست رسماً در مقابل نظرات آمریکا مقاومت کند از مخالفت رسمی با این جریان خودداری کرد ولی "توشیح" لایحه تا دهم اردیبهشت سال ۱۳۳۰ به تعویق افتاد. در سیزدهم اردیبهشت مصدق برای اجرای قانون ملی شدن نفت به نخست وزیری رسید و از مجلس رأی اعتماد گرفت آمریکا که خود را در به دست آوردن پیروزی سهمیم میدانست امیدوار بود که پس از خلع ید از شرکت نفت با انگلیس تحت شرایط تازه ای توافق کند. پس از خلع ید در ۲۹ خرداد، در ۲۳ تیر "هاریمن" به ایران آمد و تظاهرات خونین ۲۳ تیر بر پا شد. مصدق به آمریکا جواب مثبت نداد اما هنوز خود را آنقدر قوی نمیدانست که از حمایت آن صرف نظر کند. در اینجا همان مانورهای سیاستمداران به چشم میخورد نامه- های مصدق به ترومن و بالعکس نموداری از این دیپلماسی است. در این مورد هدف مصدق امپریالیسم انگلیس است و بس. حتی مرتجعین داخلی هدف حملات او نیستند. عناصر آمریکایی مثل زاهدی، امینی و دیگران و عناصر دست راستی مثل کاشانی، بقائی و مانند آنها با مصدق در یک خط قرار دارند و با تشدید اختلافهای ایران و انگلیس و توطئه هایی که سفارت انگلیس برضد دولت شروع کرده بود. در دی ماه ۱۳۳۰ مصدق به عنوان تشدید فشار کنسولگریهای انگلیس را بست و تقریباً مقارن آن مجلس سنا را منحل کرد. مجلس مؤسسان که در سال ۱۳۲۸ زیر فشار مرتجعین و دربار برپا شده بود، بر خلاف قانون اساسی تشکیل مجلس سنا را تصویب کرده بود و در همان شرایط انتخابات آن انجام یافته بود. انحلال مجلس سنا، سرآغاز درگیری مصدق با مرتجعین راستی و دربار بود به دنبال این اقدامات، انتخابات دوره هفدهم در بهمن سال ۱۳۳۰ انجام گرفت، مصدق به نحو غیر منتظره- ای دست مرتجعین را باز گذاشت و بنا بر اسناد و شواهد مسلم از تقلب در انتخابات و تعویض سند و فیما بین شیوه موسوم جلوگیری نکرد. حتی در این کار از عناصری که در دوره های قبلی در این کار تخصص یافته بودند استفاده کرد. هدف این بود که نمایندگان حزب توده وارد مجلس نشوند. این هدف با تعطیل گذاشتن انتخابات در برخی شهرستانها کاملاً تامین نشد. حزب توده که دارای نفوذ و کمیتی زیاد شده و طرفداران نیمه متشکل زیادتری داشت. عملاً حتی یک نماینده به مجلس نفرستاد و در عوض طرفداران واقعی مصدق در مجلس در اقلیت قرار گرفتند و مرتجعین اکثریت خود را حفظ کردند. این شیوه سازشکارانه طی سالهای ۱۳۳۱-۱۳۳۲ مصدق را با مشکلات زیادی روبرو کرد (از جمله در رأی اعتمادی که مجلس هفدهم به قوام داد و پس از ماجراهای سال ۱۳۳۲ که به انحلال مجلس و انجام رفراندوم منجر شد) طی ماههای اول سال ۱۳۳۱ مبارزه با انگلیس و خنثی کردن فشار اقتصادی و نتایج محاصره اقتصادی ایران از طرف کمپانی-های نفتی، تمام نیروی مصدق را به خود اختصاص میداد.

مصدق برای تامین بودجه دولت به محدود کردن واردات و رشد صنایع داخلی متوسل شد و ضمناً اوراق قرضه ملی منتشر کرد. حزب توده برای توسعه مخالفت با قرضه ملی به هزینه های نظامی و نقش مستشاران آمریکائی در ارتش و خرید تانکهای شرمین آمریکایی که خلق را نابود میسازد متکی شد²⁶ (اشاره به ۲۳ تیر و وقایع مانند آن است.) معذالک قرضه ملی از طرف قشرهای خرده بورژوازی (پیشه-وران، کسبه و کارمندان دولت) و بورژوازی ملی بزرگ و کوچک مورد استفاده قرار گرفت. گرچه مبلغ آن نمیتوانست نقش تعیین کننده ای در موقعیت وخیم اقتصادی ایران داشته باشد، با همه فشارها، مصدق موفق شد جلوی افزایش قیمت ها را بگیرد. در یک مورد همینکه نرخ قند و شکر افزایش بازرگانان مربوط نرخ را به بهای زیان فروش نگهداشتند، در سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۲ و اقتصاد بودن نفت، مصدق باعث رشد صنایع داخلی شد و توازن بازرگانی خارجی تامین شد. با این همه بروز نارسایی های مالی در پرداختهای دولتی (مثل حقوقها که اغلب به صورت یک دوازدهم تصویب میشد) اجتناب ناپذیر بود، در چنین اوضاع اقتصادی بود که مصدق تقریباً با انگلیس به دادگاه لاهه رفت دکتر سنجابی، و خسرو قشقائی از جمله اعضای هیئت نمایندگی ایران بودند که قبلاً به لاهه رفته بودند. در همین موقع نفتکش رزماری (ایتالیائی) که تحریم خرید نفت ایران را نقض کرده بود در عدن بازداشت شد.

مصدق که از لاهه برگشت با توطئه های پنهانی امرای ارتش روبرو شد. از سوی دیگر مصدق که نقش فرماندهان نظامی (رئیس شهربانی، ژاندرمری و فرمانداری نظامی تهران) را در ایجاد برخوردهای خونین و کارشکنی دریافته بود، در صدد چاره برآمد **مصدق تصمیم گرفت حق غیر قانونی شاه را در تعیین وزیر جنگ ملغی سازد و پست وزارت جنگ را به دست خود گیرد.** در ذهن رجال قدیمی یک مشابهتی بین حرکت مصدق با حرکت رضاخان در سالهای قبل از سلطنت وجود داشت زیرا او نخست-وزیر و سردار سپه و وزیر جنگ بود. با این تفاوت عمده که مصدق نظامی نبود و هدفها و سوابقش جز رضاخان بود. در ۲۶ تیر مصدق به عنوان تهدید استعفا داد. و قوام به جایش آمد. (جریان قیام سی ام تیر قبلاً بررسی شده است).

پس از پیروزی مصدق در آخر مرداد ۱۳۳۱ مجلس اختیارات مصدق را تصویب کرد که بدون مجلس قوانین را مورد اجرا بگذارد. این اختیارات برای خنثی کردن ماهیت ارتجاعی مجلس هفدهم ضرورت یافته بود. در مهر ماه ۱۳۳۱ ایران با انگلیس قطع رابطه کرد.

26 - حزب توده در توجیه اینکه چرا دولت شوروی مطالبات ایران در طی جنگ دوم را (مسئله ۱۱ تن کالای ایران) در این موقعیت خطیر تحویل نمیدهد، به همین قبیل استدلال ها متوسل میشد.

تضادهای درونی به سرعت رشد یافته بود جناح راست جبهه ملی بر سر مشی مصدق به تدریج از او فاصله میگرفت. مصدق دید بی طرفی آمریکا را از دست داده و به تدریج آمریکا سیاست فعالتری بر ضد او پیش گرفت. به دربار و امرای ارتش دست به توطئه میزدند مصدق، عده ای از مرتجع ترین امرای ارتش را بازنشسته کرده بود (با اتکاء به داشتن پست وزارت دفاع، مصدق اسم وزارت جنگ را به وزارت دفاع ملی عوض کرده بود). در دی ماه اختیارات مصدق برای یک سال تهدید شد دیگر از طریق مجلس و مانورهای سیاسی ممکن نبود مصدق را سرنگون ساخت این بار ارتجاع دست در دست امپریالیسم توطئه نهم اسفند را بوجود آورد. توطئه به این ترتیب شروع شد که شاه اعلام کرد که میخواهد به اروپا سفر کند. درباری ها (برادران و خواهران شاه و دیگر مرتجعین) اوباش را جمع کردند تا بر ضد مصدق دست به تظاهرات بزنند. در این روز بود که شعبان بی مخ به خانه مصدق حمله کرده و بازداشت شد، جبهه ملی و حزب توده علیه شاه و امپریالیستها دست به تظاهرات زدند و تظاهرات خیابانی چند روز ادامه یافت. در پایان همین تظاهرات بود که خبر فوت استالین پخش شد (۵ مارس - ۱۴ اسفند) در سایه حسن روابط حزب توده با دولت حزب توده اجازه پیدا کرد که متینگ یادبود استالین را در میدان فوزیه برگزار کند این میتینگ با شکوه تمام برگزار شد ولی به حیثیت حزب توده نیفزود بلکه به مردم نشان داد که حزب توده هنوز چه وابستگی عمیقی به شوروی دارد.

به دنبال توطئه نهم اسفند، مصدق نزدیک به دویست تن از مرتجعین را بازداشت کرد که از جمله آنها فضل الله زاهدی بود، ارتجاع با ضربه ای روبرو شد، دیگر از هر طریقی میباید حکومت مصدق را سرنگون کرد. ارتجاع از هیچ عملی فرو گذار نکرد. از یکسو ابوالقاسم خان بختیاری را تحریک کرد که سر به شورش بردارد تا نشان ناامنی باشد و دست ارتشی ها باز شود و از سوی دیگر در اردیبهشت ۱۳۳۲ محمود افشار طوس رئیس شهربانی وقت را که از جانب مصدق به این پست گمارده شده بود رو بدمند و به قتل رساندند تا ناامنی و بی لیاقتی دولت بر همه روشن شود. مقارن این توطئه زاهدی که آزاد شده بود به مجلس متحصن شد و اختلاف کاشانی و مصدق به اوج خود رسید، کاشانی عملاً برای سرنگون کردن مصدق با مرتجعین متحد شد، کاشانی سرشناس ترین چهره روحانی آن دوره بود. آخوندی عوام فریب و سیاست باز بود جاه طلبی او برای همه روشن بود. مصدق از حمایت او بی نیاز نبود و نمیتوانست از آن صرف نظر کند لذا جاه طلبی ها و فرصت طلبی های او را تحمل میکرد ولی کاشانی نتوانست تکامل جنبش ضد امپریالیستی را تحمل کند. پس از سی ام تیر مصدق با مرتجعین برخوردهای جدی پیدا کرد و در عوض حزب توده به مصدق نزدیکتر شد کاشانی از جنبش روی گرداند ولی برخورد رسمی مصدق و کاشانی چند ماه به تعویق افتاد کاشانی دولتی در دولت مصدق تشکیل داده بود. خانه،

آقا در پامنار از یک وزارتخانه فعالیت بود آقازاده ها و میرزاها و روزی برها از صبح تا شام کار چاق-کمی میکردند. مهرهای کاشانی زیر دهها و صدها توصیه میخورد و بی آنکه خودش همه این توصیه ها را خوانده باشد²⁷ در هر ماه یک گونی توصیه بر سر وزارتخانه ها میریخت، با اختلافهایی که بروز کرده بود مصدق دستور داد که توصیه های آقا را جمع کنند و به آن وقعی نهند، این ضربتی بود به جاه طلبی آیت الله کاشانی که جدائی او را از مصدق جلو انداخت. شمس قنات آبادی ملقب به (شمس خان دار) از دست پروردگان کاشانی بود.

مظفر بقائی (برای تحصیلات به فرانسه رفته بود و به علت عیاشی و ولگردی موفق به درس خواندن نشده بود و بدون گرفتن عنوان از فرانسه باز گشت) اولین دغلقاری او این بود که برای خودش عنوان دکترا جعل کرده بود. رئیس "حزب زحمتکشان" که آدم خیانت پیشه جاه طلب و فاسدی بود، و در جریان ملی شدن نفت به مصدق چسبیده بود. خلیل ملکی و همکارانش حزب زحمتکشان و روزنامه ارگان این حزب "شاهد" را به سنگر مبارزه با حزب توده تبدیل کرده بودند پس از نزدیکی حزب توده به مصدق دیگر حنای این حزب رنگی نداشت و حیثیت حزب روز به روز رو به نابودی میرفت - معذالک جدائی بقائی از مصدق درست به خاطر بالا گرفتن موج مبارزه و رشد و تکامل آن بود، بقائی در مجلس دست به توطئه زد و سرانجام به درجه پادوئی دربار تنزل یافت، در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بقائی به این افتخار میکرد که با زاهدی کودتاجی در همان روز عکس یادگاری بگیرد.

حسین مکی (۱)²⁸ عنصری توخالی بود که در جریان خلع ید جزو حیات بود. مکی در جریان خلع ید "سرباز فداکار" نام گرفت و نماینده اول تهران در مجلس هفدهم بود. مکی نیز در کنار بقائی قرار گرفت بعدها گفته شد که هر دو نفر خریده شده اند، مکی که قبلاً مرد فقیری بود در این جریان توانست سرمایه لازم را برای یک زندگی مرفه به هم بزنند معذالک مکی بعدها در برپا کردن جنجالهای ضد مصدقی جدا شدند. حائری زاده و عبدالقدیر آزاد بودند که در فرصت طلبی از دیگران دست کمی نداشتند، به این ترتیب پس از آنکه در همان ماههای اول عناصری (مثل امینی، زاهدی) از مصدق جدا شدند، در ماههای پس از

27 - سنگین ترین این توصیه ها، توصیه ای بود که با مهر آیت الله کاشانی به رادیو ایران رسیده بود به این مفهوم که "بانو غزال" خواننده رادیو تهران به خوانندگی بپذیرد. این توصیه را یکی از آقا زاده ها در ازای خوشگذرانی به مهر پدر بزرگوار خود رسانده بود.

28 - حسین مکی پیش از شهریور ۱۳۲۰ درجه دار ارتش بود. مکی با ملک الشعرا بهار آشنا شده مدتی از مریدان او میشود و زیر نظر او تاریخ بیست ساله را تنظیم میکند عامل معروفیت مکی همین تاریخ بیست ساله شد و او را که فاقد تجارب سیاسی و صفتهای ارزنده بود در یک قحط الرجال به معروفیت رساند.

۳۰ تیر (تقریباً به فاصله دو ماه) گروه مهمی از رهبران جبهه ملی از مصدق بریدند و به صف دشمن پیوستند. در این شرایط عناصری مثل عبدالله معظمی وکیل مجلس به دو دوزه بازی دست زدند و مصدق را تنها گذاشتند. با جدائی این عده عناصر صادق پا به پای تکامل جنبش رشد کردند. در رأس این عده حسین فاطمی وزیر امور خارجه قرار داشت. حسین فاطمی پیش از پیوستن به مصدق سوابق همکاری با (انتلیجنت سرویس) را داشت. ولی در پرتو جنبش ملی، وجدان او بیدار شد و کلیه اسرار این سازمان جاسوسی را که در اختیار داشت به مصدق تسلیم کرد. پس از اینکه فاطمی از مصدق صادقانه تبعیت کرد، با سرعت در جبهه ملی رشد کرد. فاطمی مدیر روزنامه باختر امروز بود که به هیچیک از احزاب شناخته جبهه ملی وابستگی نداشت و سخنگوی رسمی جبهه میشد. فاطمی در سال ۱۳۳۱ از سوی فدائیان اسلام مورد سوء قصد قرار گرفت و محمد مهدی عبد خدائی نوجوان عضو فدائیان اسلام او را با تیر زد، ولی فاطمی از توطئه زنده بیرون آمد. این تحریکات در حرکت فاطمی تردیدی ایجاد نکرد فاطمی وزیر امور خارجه مصدق بود و تا آخرین روز حیات به او وفادار ماند. دیگر از افراد صادق جبهه ملی، دکتر شایگان و مهندس رضوی بودند که از محبوبیت برخوردار بودند و به او وفادار ماندند. الهیار صالح سفیر ایران در آمریکا بود صالح سفیری محافظه کار و حسابگر شناخته میشد. گفته شده است که صالح در سالهای بحران پیش از کودتا با آمریکا مذاکره کرد و اعلام کرده بود که حاضر است جای مصدق را بگیرد. این ماجرا در مناسبات مصدق با صالح و اطرافیان او در جریان سالهای ۱۳۲۹-۱۳۳۲ بی تاثیر نبود. علاوه بر رجال منفرد که مانند خود مصدق از تریبون "دولت" با مردم تماس میگرفتند جبهه ملی احزابی نیز داشت، علاوه بر حزب زحمتکشان که ذکر آن گذشت، حزب ایران مهمترین حزب جبهه ملی بود، حزب پان ایرانیسم از جمله احزاب جبهه ملی بود که درباره یکایک آنها در پایان این مبحث خواهیم نوشت. در خرداد سال ۱۳۳۲ نیز مصدق در مانده بود. دولت آنقدر مفلس بود که فوق العاده نیروهایی را که به جنگ ابولقاسم بختیاری فرستاده بود نمیتوانست بپردازد و اصلاً قادر نبود حقوق درجه داران افسران را ترمیم کند. این وضع در ایجاد نارضائی در صفوف پائین ارتش اثر میگذاشت. مصدق برای از بین بردن این ریشه های نارضائی اقدام نمیکرد و در چهار چوب "قانون" مانده بود حال آنکه میتوانست با مانورهایی²⁹ درجه داران را از افراد جدا کند، افسران جزء خود بخود طرفدار او بودند. به هر حال تصمیم

29 - مصدق میتوانست حقوق درجه داران را افزایش دهد ولو به زیان بودجه عمومی و به آنها تامین و خانه بدهد. این برنامه میتوانست درست از هنگامی آغاز شود که مصدق پس از سی تیر پیروز شد و پست وزارت دفاع را به عهده گرفته بود.

گرفت سیصد میلیون اسکناس منتشر کند و "لیبرالهای"، محافظ قانون دست در دست دربار و امپریالیسم این مسئله را وسیله مبارزه با او قرار داده در تیر ۱۳۳۲ نمایندگان طرفدار مصدق که در اقلیت بودند از مجلس استعفا دادند ولی مجلس همچنان پا بر جا بود. در ۱۲ مرداد مصدق رفراندوم کرد. در این موقع وزیر کشور غلامحسین صدیقی بود که از جمله رجالی بود که بدون هیچ سابقه سیاسی به مصدق پیوسته بود و به او وفادار مانده و با جنبش پیش رفته بود - توسل به رفراندم، بودن هیچ نسبت و سابقه قبلی، اقدامی انقلابی به حساب می‌آمد، در ۲۵ مرداد انحلال مجلس اعلام شد و همان شب کودتائی شد و بعد از آن کودتای ۲۸ مرداد در خانه خود بود و وقتی دید که دیگر مقاومت فایده ندارد از خانه فرار کرد (از روی بامها) ولی چند روز بعد دستگیر شد.

جمع‌بندی خصوصیات و روشهای مصدق

- ۱ - مصدق خود با جنبش رشد کرد. در مرحله اول به نقش ارتجاع داخلی کم بها میداد، ولی در عمل به اهمیت آن پی برد.
- ۲ - علیرغم دگرگونی‌هایی که در روش مصدق بوجود آمد نتوانست پاسخگوی ضرورت‌های عصر خود باشد. مصدق در موارد متعددی میبایست به دشمن امان ندهد و امکان رشد بیشتری به مردم بدهد پس از سی ام تیر میبایست ارتش را تصفیه کند و از روحیه انقلابی مردم برای سرکوبی آنها بهره بگیرد. امرای ارتش برکنار و مرتجعان فعال بازداشت شده و عملیاتشان خنثی گردد - نحوه بزرگ دیگر - مباحثاتی است که پس از شکست کودتا در نهم اسفند و بخصوص در ۲۵ مرداد از مصدق مشاهده میشود.
- ۳- نقص عمده مصدق، نداشتن سازمان و رابطه متشکل با مردم بود. همچنانکه خواهیم گفت احزاب جبهه ملی، حزب به معنی واقعی نبودند، باشگاه‌های سیاسی ای بودند، بدون برنامه روشن و انضباط و مرکزیت، بنابراین مصدق و همکاران منفردش با توده ها تماس آزاد یک طرفه داشتند.
- ۴- مصدق علیرغم توطئه گریهای دربار هیچگاه با شاه طرف رسمی نشد (اگر چه اشرف را مودبانه به اروپا تبعید کرد) احترام مصدق به (مشروطیت) و قانون اساسی در کندی حرکت جنبش و در جهت مبارزه با ارتجاع داخلی اثر میگذاشت و به مرتجعین فرصت میداد که در پشت قانون اساسی پنهان شوند.

۵ - مصدق تا آخرین روز حکومت خود حاضر نشد رسماً همکاری حزب توده را که تغییر سیاست داده بود بپذیرد و به شعار جبهه واحد ضد استعماری به هر نحو که مطابق جنبش بود جواب مثبت بدهد.

۶ - روش مصدق در اغلب موارد تحت تاثیر آموزشهای بسیار قدیمی رجال ملی قرار داشت و این با محتوای جنبش در آن سالها وفق نمیداد. قالبی که مصدق برای مبارزات خود در نظر گرفته بود خود بخود موجب محافظه کاری او میشد اما در کنار این کمبود ما که در شکست مصدق نقش اساسی داشت مصدق واجد خصوصیات ممتازی بود:

۱ - مصدق روحیه توده های خرده بورژوازی (بخصوص در ۲۵ مرداد از مصدق مشاهده میشود. کسبه، پیشه وران، بازرگانان، کارمندان) را به خوبی میشناخت و تاکتیکهای خود را با توجه به آن انتخاب میکرد با همه اینها مصدق در طول مبارزات خود از انگیزه های مذهبی شخص استفاده نکرد و حاضر به تظاهر مذهبی برای جلب نظر توده نشد.

۲- مصدق در انتخاب بین انگلستان و شرکت نفت مشی درستی را انتخاب کرد و استفاده مصدق از تضادهای امپریالیستی آن دوره عملی به جا بود، لکن در این مورد روش و نحوه عمل مصدق خالی از انتقاد نیست.

۳- مصدق در راه خود پیگیر بود، گرچه قاطعیت لازم را نداشت ولی به ملت ایمان داشت و این ایمان را تا آخرین لحظه حیات حفظ کرد. مصدق دیدگان ناسیونالیستی داشت و به مفهوم مبارزه طبقاتی و تقسیم ملت به طبقات عقیده نداشت ولی در حفظ عقاید خود محکم و پا برجا بود.

۴ - مصدق با بردن مسئله نفت بین توده ها مفهوم رابطه استعماری را به مردم فهماند و درک اجتماعی - اقتصادی مردم را در شناخت امپریالیسم تکامل داد. همچنان در مقابله با امپریالیسم انگلیس که امپریالیسم حاکم بر خاورمیانه بود به جنبش ضد امپریالیستی کمک کرد و جنبش ملی ایران را به جهان شناساند.

۵ - مصدق با دفاع از حقوق ملت و اقداماتی که کرده بود در دادگاه نظامی حیثیت جبهه ملی را حفظ کرد مردم که جبهه ملی را در مصدق میشناختند. اما دفاع مصدق در دادگاه محکومیت و سپس زندانی کردن او در قلعه احمدآباد ضعفها و تسلیم طلبی های اکثر رهبران جبهه را ندیدند در حالیکه این مهر شایستگی مصدق را میرساند که عناصر فرصت طلب (مثل صالح، سنجابی، صدیقی و دیگران) اجازه داد که در پناه حیثیت مصدق برای خود کسب محبوبیت کنند.

درباره احزاب جبهه ملی

حزب ایران در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ تشکیل شد. تشکیل دهندگان این حزب عناصری لیبرال و اغلب اشراف منش بودند حزب ایران در تمام دوره حیاتش یک باشگاه سیاسی بود یعنی توده های وسیع را به خود جلب نمیکرد، حتی در اوج جنبش حزب ایران نتوانست نیروی عمده ای را جلب کند. وسیعترین قشر این حزب عناصر روشنفکری بودند که تمایلات آزادیخواهانه ملی داشتند. محافظه کاری حزب ایران به آن امکان میداد که از زیر ضربات سهمگین همواره بر کنار بماند. این حزب با اینکه در جهت دمکراتیک با حزب توده و حزب دمکرات متحد شده بود عملاً از ضربات ناشی از شکست مصون مانده سرانجام محافظه کاری رهبران حزب در اواخر سال ۱۳۳۱ موجب انشعاب در حزب شده. نخشب و رازی از حزب اسلامی و چنانچه خودشان میگفتند سوسیالیستهای خدایپرست، بوجود آوردند. حزب جدید توانست جوانترین افراد حزب ایران را از آن جدا کند. این حزب پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تشکیل نهضت مقاومت، نقش مثبت تری از حزب ایران داشت محافظه کار ترین رهبران جبهه ملی مثل (صالح، سنجابی، شاپور و بختیار و بسیاری دیگر) از رهبران این حزب بودند. حزب ملت ایران بر مبنای پان ایرانیسم، حزبی بود با اعتقادات افراطی ناسیونالیستی با تمایلات شبه فاشیستی که در حوزه های آن آثار هیتلر و حزب نازی آلمان مورد بحث و تعلیم قرار میگرفت.³⁰

این حزب از حزب پان ایرانیسم انشعاب کرده بود (به روایت خودشان حزب پان ایرانیسم پزشکپور از آن انشعاب کرده است؟ داریوش فروهر فعالیت خود راز مکتبهای ایرانیسم که بعدها به نام حزب پان - ایرانیسم شکل گرفت، شروع کرد و پس از بروز اختلافات بر سر دربار و مصدق، فروهر جانب مصدق را گرفت ولی پزشکپور گرایشهای شاه دوستی خود را حفظ کرد. برخوردهای خیابانی توده ایها و جبهه ملی ها اغلب بین پان ایرانیستها و افراد سازمان جوانان که زیر سر پوش کانون جوانان دمکرات پنهان شده بودند روی میداد. پیرامون پان ایرانیسم عده ای از اوباش حرفه ای جمع شده و برخوردها راحتی به کشتار میکشاندند، از این جمله گروهی بود که خود را اورگان "پان ایرانیسم" مینامید. امیر موبور (زرین

30 - مراسم و تشریفات این حزب نشانی از این تمایلات بود یکدیگر را "سرور" خطاب میکردند و به سبک هیتلری سلام میکردند. سلامشان پاینده ایران بود. شعار حزب "فلات ایران به زیر یک" پرچم بود.

کیا) در راس این عده قرار داشت. این گروه که بسیار بدنام و شرور بود، از هر دو جناح حزب پان - ایرانیسم رانده شده بود. مسئولیت اعمال آنها به عهده حزب نبود. از جمله اقدامات حزب ملت ایران (فروهر) حمله به خانه کاشانی در سال ۱۳۳۲ بود که منجر به قتل یکی از کسانی که در خانه کاشانی بودند شد. پس از بروز اختلاف بین بقائی و مصدق، خلیل ملکی و همکارانش نمیتوانستند در حزب زحمتکشان بمانند، بقایی که صاحب امتیاز حزب و روزنامه شاهد بود اجازه نمیداد مطلبی بر خلاف میلش نوشته شود، ملکی و باندش در حالیکه تشکیلات و تعلیمات حزب را در دست داشتند ناچار به تبعیت از - بقائی بودند. **سرانجام در جریان قتل محمود افشار طوس، ملکی از حزب جدا شد و حزب زحمتکشان (نیروی سوم) را ایجاد کرد.** این حزب گرچه بطور کلی طرفدار مصدق بود ولی هدفهای ضد توده ای خود را همچنان ادامه میداد. پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر سر روشی که حزب میبایست در مقابل دولت پیش گیرد در این حزب انشعابی روی داد و جناح طرفدار مصدق را که دکتر محمدعلی خنجی در راس آن بود از ملکی جدا شد و در نهضت مقاومت شرکت کرد. حال آنکه ملکی به نحوی سیاست بازانه و عالم نمایانه رژیم را تأیید میکرد. بعدها خنجی در جبهه ملی دوم نقش ارتجاعی خود را ایفا کرد. حزب ملت ایران که جوانترین نیروی جبهه ملی بود پس از کودتا در نهضت مقاومت شرکت کرد و جزو اولین جریانهای بود که همکاری ضمنی با توده ایها را پذیرفت و در ماههای پس از کودتا افراد آن علیرغم برخوردهای خشن با افراد حزب بخصوص سازمان جوانان عملاً در فعالیتهای همکاری میکردند. طی سالهای بعد نیز اغلب (نه همیشه) فروهر و همکاران نزدیکش این مشی را ادامه دادند و با عناصر به طور کلی کمونیست همکاری ضمنی داشتند. در پایان این مبحث به موقعیت مهدی بازرگان و همکارانش اشاره ای میکنیم .

بازرگان از جمله منفردین جبهه ملی بود که از همان نخست اعتقادات مذهبی را با اعتقادات سیاسی آمیخته بود. بازرگان رئیس هیئتی بود که برای خلع ید شرکت نفت ایران انگلیس به خوزستان رفت و این عمل تاریخی را با موفقیت به انجام رساند، در همین جریان یک دندگی مذهبی بازرگان ناراحتی کوچکی فراهم کرده بود که به دستور مستقیم مصدق حل شد (مسئله بر سر مشروبات الکلی شرکت نفت بود که بازرگان قصد انهدام آن را داشت ولی مصدق از جنبه اقتصادی با این کار مخالفت میکرد) **مادامیکه آیت الله کاشانی با مصدق همکاری میکرد عناصر مذهبی بخصوص بازاریان چشم به او دوخته بودند ولی پس از جدائی کاشانی از مصدق یکباره حیثیت او در پیش اکثریت قاطع بازاریان نیز از بین رفت.** با همه اینها در غیاب کاشانی هم بازرگان توانست چهره محبوبی برای توده ها شود. خصوصیات بازرگان با موفقیت مطابقت نمیکرد، مادامیکه مصدق و فاطمی از نظر سیاسی در جلو توده ها قرار داشتند، میدانی برای این فرد نسبتاً فرصت طلب و متعصب مذهبی باقی نمی ماند ولی پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که عناصر سطحی و "هوچی"

از میدان خارج شدند و پای ایستادگی به میان آمد استواری و تعصب مذهبی بازرگان جای خود را در بین گروهی از عناصر جبهه ملی باز کرد. این ترتیب بازرگان و همکارانش (مثل سنجابی طالقانی و بعدها شبانی) در ایجاد و ادامه نهضت مقاومت، نقشی موثر بازی کردند. ارزیابی فعالیت‌های احزاب جبهه ملی نشان می‌دهد که این احزاب در جنبش ملی دارای نقش تعیین کننده ای نبودند و مصدق و همکارانش بدون داشتن یک سازمان متشکل سیاسی جنبش را رهبری میکردند. همانطور که یاد شد این بزرگترین کمبود جنبش در جناح ملیون بود.

مختصری درباره فدائیان اسلام

نواب صفوی مردی مذهبی بود که قادر به جذب عناصر ساده با ایمان مذهبی بود، نواب عقاید خود را از اخوان المسلمین تقلید کرده بود و حکومت شرعی اسلام را تبلیغ میکرد. نواب صفوی در مخالفت با احمد کسروی معروفیت یافت و با قتل احمد کسروی توسط سید حسین امامی به همراه برادرش علی محمد ترورهای فدائیان اسلام شروع شد. نواب شخصاً مردی صادق و پرهیز کار نبود وی عده ای را که مجذوب عقاید او بودند بدور خود جمع کرده بود. مهمترین ترور فدائیان اسلام ترور حاج علی رزم آرا بود که درست در موقع اوجگیری جنبش و در یک موقعیت تاریخی انجام شد و زشت ترین آنها سوء قصد به دکتر فاطمی همکار مصدق بود. قتل کسروی یکی از ترورهای زشت فدائیان اسلام بود. آخرین ترور فدائیان اسلام سوء قصد به حسین علاء پیش از عزیمت به بغداد در سال ۱۳۳۴ بود که موجب تعقیب جدی فدائیان اسلام از طرف دولت "علاء" شد. در ۳۱ دیماه ۱۳۳۵ نواب صفوی و سه نفر دیگر (خلیل طهماسبی، ذوالقدر، واحدی) اعدام شدند، در میان فدائیان اسلام، برادران واحدی از دیگران صادق تر بودند.

بعدها بقایای فدائیان اسلام با گروهی به نام هیئت متلفه ادغام شدند و در سال ۱۳۴۳ (اول بهمن) حسنعلی منصور³¹ نخست وزیر وقت را ترور کردند. که موجب اعدام چهار نفر از ایشان شد.

³¹ این ترور توسط محمد بخارایی که عضو هیئتهای متلفه اسلامی بود صورت گرفت و فتوای آن را آیت الله

میلانی داده بود. این متن از طرف بازنویسان کتاب به کتاب اضافه شده است.

ترورهای فدائیان اسلام (به جز در مورد حاج علی رزم آرا و تاحدی عبدالحسین هژیر) نتیجه ای در جریانهای سیاسی موجود به بار نیاورد و واجد تمام صفات ترور کور میباشد. فدائیان در طول حیات خود چند ترور انجام دادند که اغلب با هم فاصله های زیادی داشت. این نشان دهنده ماهیت این ترورهاست.

مختصری درباره احزاب دستگاه حاکمه

پس از شهریور ۱۳۲۰ همانطور که حزب توده و احزاب و دستجات ملی بوجود آمدند، احزاب ارتجاعی نیز علم شدند. مهمترین حزبی که طی دوازده سال از جانب مرتجعین ایجاد شد حزب دمکرات احمد قوام بود که میبایست در مقابل حزب توده قد علم کند. این حزب از همه امکانات دولتی و ارتش برخوردار میشد و برای صحنه سازی حتی در دموکراسیونهای آن از نوعی اونیفورم و اسبهای ارتشی استفاده میشد. معذالک این حزب نمیتوانست کوچکترین نفوذی در مردم بکند، با اوجگیری جنبش ضد امپریالیستی، برای مقابله با حزب توده که مخفی بود و از سازمانهای علنی استفاده میکرد، اول حزب "سومکا" و بعد حزب آریا بوجود آمد. حزب سومکا را که مخفف "سوسیالیسم ملی کارگران ایران" بود منشی زاده از هیتلریهای سرشناس تاسیس کرد. حزب سومکا اونیفورم سیاه با بازوبند و ساطور دست میگرفت به سبک هیتلریهای سلام میدادند و مبارزه با کمونیستها هدف آنها بود. این حزب در تهران بیش از صد نفر عضو نداشت و از دربار کمک میگرفت. در خیابانها به کسانی که روزنامه های توده ای میفروختند حمله میکردند و در مجرای ۲۳ تیر و آذر و ۸ فروردین قدرت غائی میدان پیدا کرده بود. حزب آریا توسط سپهری نامی تشکیل شده بود که قبلاً از همکاران منشی زاده بود³² گویا سر نفت بین آنها اختلاف افتاده بود.

اونیفورم آریایی ها ارتشی رنگ بود و فرم و لباس و آرایششان متفاوت از سومکائی ها بود. نحوه عمل و حرکات هر دو یکی بود. باشگاه حزب سومکا در خیابان خانقاه ری که آنجا را با سنگ سیاه و محافظ به صورت قلعه ای در آورده بودند و حتی در چند مورد کسانی را ربوده و به آنجا بردند و شکنجه کردند. باشگاه آریایی ها در خیابان ژاله (مقابل مدرسه اتحاد یهودی ها) بود. در جریان ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حزب آریا به باشگاه حزب مردم ایران که در خیابان ژاله مقابل بیمارستان شفا بود حمله کرد و آن را به تصرف خود در آورد و در آنجا مستقر شد.

32 - جالب بود که منشی زاده یک پا داشت و سپهری هم کور بود.

ملکه اعتضادی از (معروفه های دربار) نیز حزبی به نام ذوالفقار داشت. از این قبیل دسته ها باز هم وجود داشت. این احزاب از دربار کمک می‌گرفتند و در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقشی هم به عهده گرفتند. علاوه بر اینها از چند ماه پس از سی ام تیر ۱۳۳۱، شعبان بی مخ و دارو دسته اش در یک سو و طیب و دارو دسته اش از سوی دیگر در صف دربار قرار گرفتند و نقش این دو بخصوص نقش طیب (از جهت تسلطی که به میدان و جنوب شهر داشت) به مراتب از احزاب سومکا و آریا و امثال آن در بر پا کردن ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بیشتر بود.

پایان بخش اول " تاریخ سی ساله "

تاریخ سی ساله ایران



از: بیژن جزنی

جلد دوم

تاریخ سی ساله ایران

از: بیژن جزنی

نام کتاب: طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی خلق ایران (تاریخ سی ساله سیاسی)

جلد اول و جلد دوم

انتشارات مازیار: چاپ اول اسفند ۱۳۵۷

بازنویسی از مریم پایدار و رحمان دین خواه در سال ۱۴۰۲

جلد دوم

فصل اول

جمع بندی مبارزات سه دهه اخیر

کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ ضربه ای بود که نهضت ملی را در اوج خود متوقف ساخت. حزب توده که طی سالهای ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ رشد یافته بود در شکست جنبش ضد امپریالیستی امکانات زیادی را از دست داد.

۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ نقطه عطفی در حیات حزب توده بود ولی نقطه پایان حیات آن به مثابه یک حزب نبود. رهبری حزب توده که از انجام وظایف خود طی یک سال قبل از ۲۸ مرداد یعنی (از قیام ۳۰ تیر) بازمانده و شرایط مساعدی را برای آمادگی نظامی نیروهای طبقه کارگر در جنبش رهائی بخش از دست داده بود، از امکانات موجود خود در روبرو شدن با کودتا استفاده نکرد و از شناخت اهمیت کودتا و اثر مرگباری که بر جنبش ملی و کارگری میگذاشت عاجز ماند. در نتیجه به جای تجدید سازمان و تدارک نیروی زنده برای درگیری مسلحانه با دشمن و تبدیل پروسه اقتصادی و سیاسی به پروسه سیاسی و نظامی به تاکتیکهای مسالمت آمیز خود ادامه داد.

پس از سپری شدن روزهای اول کودتا رهبری حزب توده دستور برگزاری میتینگ های موضعی و شعار نویسی و پخش تراکت و اعلامیه را داد. رهبری که در سال ۱۳۲۷ توانسته بود حزب را از زیر بار ضربه بیرون کشیده و با تجدید سازمان آن (ایجاد سازمان مخفی) حتی به کیفیت حزب بیفزاید، این بار نیز فکر میکرد که ۲۸ مرداد فقط شکستی برای جنبش ملی و بویژه برای مصدق و جبهه ملی خواهد بود و حزب و سازمانهای مخفی آن خواهند توانست به مبارزه مخفی ادامه دهند. نتیجه این طرز تفکر پیش گرفتن سیاستی غیر فعال و تسلیم طلبانه در مقابل کودتا بود. رهبری حزب توده میتوانست در روزهای اول حکومت کودتا و حتی در ماههای نخست عمر آن با اتکا به سازمان نظامی خود (که تا قبل از لو رفتنش کسی قدرت واقعی آن را نمیدانست) از میان ۱۰۰ هزار اعضای حزب و سازمان جوانان یک

نیروی نظامی فراهم آورده تا ضربه غافلگیرانه ای که سازمان نظامی میتوانست به مراکز عصبی رژیم تازه پا وارد آورد یک مبارزه خرد کننده را بر ضد دشمن آغاز کند. در چنین حالتی توده ها از حزب حمایت میکردند و رسالت انقلاب رهائی بخش عملاً به دست جنبش کارگری میافتاد و حزب سرسخت بر ضعفهای خود غلبه کرده اپورتونیسیم را از رهبری و صفوف خود ریشه کن ساخته به یک حزب انقلابی تبدیل میشد. که در جریان مبارزه مسلحانه توده ای تجارب خود را تکامل میبخشد.

در اینجا مسئله این نیست که حزب توده با یک حرکت سریع به پیروزی میرسید یا نه، مسئله این است که این فرصت تاریخی بی نظیری بود که حزب توده میتوانست طی آن مبارزه مسلحانه را آغاز کرده و توده ها را به نبرد توده ای بکشاند. به فرض اینکه این حرکت در وحله نخست با شکست هائی روبرو میشد و تلفات سنگینی میداد، هیچ آسیبی به پیشاهنگ انقلابی و جنبش انقلابی نمیرسید. تجارب و سنت هایی که این مبارزه ایجاد میکرد، صلابتی برای حرکت انقلابی توده ها تحت رهبری طبقه کارگر در جهت ایجاد حاکمیت خلق و برپا داشتن انقلاب دموکراتیک بود ولی اپورتونیسیم بیکرانی که بر رهبری و صفوف حزب توده حاکم شده بود، اجازه چنین حرکتی را نداد. اعضای ساده و مسئولین پایین حزب که در تماس با توده ها شکست و عواقب شرم آور آن را با گوشت و پوست خود حس میکردند از همان لحظه شکست خواستار عکس العمل جدی رهبری حزب بودند.

موج اعتراض که در روزهای نخست کودتا ایجاد شده بود، طی ماههای نخست تبدیل به طوفان اعتراض شد. رهبری بارها دستور صادر کرد که هرگونه بحث درباره مشی حزب در مقابل کودتا ممنوع است. این دستورها برخلاف همیشه فقط در یک جلسه میتوانست دهان افراد را ببندد. ولی اعتراض به صورتهای غیر رسمی دوباره از سرگرفته میشد. در این میان مسئولان میانی نقش دوگانه ای بازی میکردند نزد افراد پائین دست خود از رهبری و سانترا لیسیم حزب دفاع کرده، درصدد خاموش کردن موج اعتراض بر می آمدند و نزد مسئولین بالا دست خود به مشی اعتراض میکردند. هرچه مسئولیت بیشتر میشد اعتراض جای خود را بیشتر به توجیه میداد این خود یکی از دهها عوارض اپورتونیسیم در صفوف حزب توده بود در آبان ۱۳۳۲ اعلامیه ای به امضای کمیته ایالتی تهران منتشر شد که طی آن کودتاچیان و همکاران آنان به سختی تهدید شده بودند. اعلامیه تمام کسانی را که بر ضد افراد سازمانهای حزب قدمی بردارند تهدید به مجازات میکرد، افسران فرمانداران نظامی اعضای دادگاههای نظامی روزنامه نگاران و بسیاری دیگر از عوامل رژیم مشمول این اعلام خطر میشدند. این اعلامیه در دل افراد گرمی میبخشید.

تماسهایی که پس از کودتا بین افراد برگزیده برای تشکیل گارد ضربت وجود داشت و در آن به صفوف حزب و سازمان جوانان درز کرده بود، موید تصمیم حزب برای یک چنین عکس العمل هائی بود.

ولی بزودی معلوم شد که کمیته ایالتی تحت نفوذ کیانوری بدون کسب موافقت هیأت اجرائیه چنین اعلامیه-ای صادر کرده و از آن بدتر اینکه قبلاً هیچ آمادگی واقعی برای به کار بستن این تهدیدها بوجود نیامده بود. در واقع جناح کیانوری - قاسمی (در این موقع قاسمی در خارج بود) میخواست دشمن پیروز شده را با بلوف سرکوب کند چند ماه پس از کودتا برای پایان دادن به جنبشها و اعتراضهایی که علیه رهبری به عمل میآمد رساله ای زیر عنوان (درباره ۲۸ مرداد) منتشر شد.

این رساله توسط زاخاریان عضو کمیته ایالتی از طرفداران استثنائی شرمینی در این کمیته نوشته شده و حاوی نظرات اکثریت رهبری حزب توده در داخل کشور بود. در این رساله موقعیت اجتماعی و اقتصادی ایران شتاب زده تحلیل شده و اعلام شده بود که در مرحله فعلی انقلاب دهقانان به مثابه متحد طبقه کارگر نقش اساسی را دارند و عدم آمادگی آنها مانع حرکت حزب به سوی یک انقلاب دموکراتیک است. نتیجه نهائی استدلال های این رساله این بود که شرایط عینی برای دست زدن به حرکت نظامی و آغاز انقلاب آماده نبوده و در صورت دست زدن به این حرکت شکست سنگینی به حزب و جنبش رهائی بخش وارد میشود. توجیه های این رساله مورد قبول افراد قرار نگرفت و بحثها را پایان نداد ولی وسیله-ای به دست مسئولین داد تا بی عملی رهبری را توجیه کند. جناح کیانوری نیز این رساله را مورد انتقاد قرار دادند ولی یک خط مشی روشن و انقلابی در مقابل آن پیشنهاد نکردند. به این ترتیب حزب توده بی-توجه به واقعیت سهمگین کودتا و غلبه دشمن درنده به حیات عادی خود ادامه داد و با رسیدگی به جدولهای حضور و غیاب افراد، تیراژ روزنامه های مخفی وصول حق عضویت و جمع آوری اعانه و شعارنویسی و پخش اعلامیه و شرکت در چند تظاهرات عمومی سال اول حکومت کودتا را گذراند.

تظاهرات عمومی و اعتراضات توده ای پس از کودتا

همانطور که گفتیم حزب توده پس از کودتا دستور برگزاری میتینگ های موضعی را صادر کرد. ترتیب برگزاری این تظاهرات بدین نحو بود که به یک شبکه مخفی دستور میدادند که در ناحیه معینی از شهر طی یک ساعت معین تظاهراتی برگزار کنند. بسته به وسعت و اهمیت این تظاهرات ممکن بود یک واحد یا بخش حزبی یا سازمانی در تظاهرات شرکت کند. مسئولین شبکه نقاط پر جمعیت را در منطقه مورد نظر انتخاب میکردند. مثلاً قرار میشد که ساعت ۷ بعد از ظهر در دروازه دولت و ساعت ۷/۵ در چهارراه سید علی و ساعت ۸ در چهارراه اسلامبول تظاهرات کوتاه مدتی که از ۳ تا ۱۰ دقیقه بیشتر طول

نمیکشید برپا شود. افراد از چند دقیقه قبل از اینکه پلیس متوجه تجمع آنها شود سر ساعت به محل موعود میرسیدند ناگهان سر ساعت ۷ در دروازه دولت بیش از ۱۰۰ و گاهی ۲۰۰ نفر جمع میشدند و یک نفر بالا میرفت و سخنرانی کوتاهی میکرد و جمعیت شعار میدادند و تا رسیدن پلیس به تظاهرات ادامه میدادند بعد افراد پراکنده میشدند و از راههای مختلف سر قرار بعدی میرفتند و تظاهرات را تکرار میکردند. در این تظاهرات اغلب عده کمی بازداشت میشدند. روی هم رفته این وسیله خوبی برای غافلگیر کردن پلیس بود ولی به هیچوجه نمیتوانست نقشی در برانگیختن مردم به مبارزه جدی با دشمن داشته باشد و سلطه دشمن را تضعیف کند.

این نوع تظاهرات چند ماه پس از کودتا ادامه داشت ولی اولین تظاهرات عمومی در روز ۲۱ آبان سال ۱۳۳۲ برگزار شد. این تظاهرات پس از شروع محاکمه مصدق از جانب (نهضت مقاومت ملی) که (بعداً تشکیل آن ذکر خواهد شد) برپا شده بود و حزب توده در آن شرکت کرده و طی اعلامیه هائی این روز را اعتصاب عمومی اعلام کرده بودند. در این روز بازار مدارس و دانشگاه تعطیل شد و در خیابانهای مرکزی و بازار تظاهرات برضد شاه و کودتاچیان به راه افتاد. دستگاه علاوه بر نیروهای مسلح از اوباشان و میدانی ها برای سرکوبی تظاهرات استفاده کرد و طیب حاج رضائی در رأس عده ای هفت تیر به دست به سود دولت و دربار تظاهرات میکرد و به مردم حمله میکردند شعبان بی مخ نیز با جیب در شهر میگشت و چاقوکشهایش به مردم حمله میکردند. در این روز عده زیادی بازداشت شدند. از جمله عده ای از بازاریان که محرک تعطیل بازار شناخته شده بودند. حاج حسن شمشیری از مریدان مصدق از جمله این عده بود. بازداشت شدگان اغلب به جنوب و به جزیره خارک تبعید شدند. بعدها دستگاه مدعی شد که حزب توده در این روز در صدد کودتای نظامی بوده و این مسئله مورد تائید قرار نگرفته است. فقط بحثهایی بر سر عکس العمل نظامی و استفاده از سازمان نظامی در این ایام در محافل بالایی حزب در میان بوده است که نتیجه آن رد هر گونه عکس العمل نظامی فوری و عملاً در پیش گرفتن سیاست انتظار بوده است. در ۱۴ آذر ۱۳۳۲ انگلستان پیروزی رسمی خود را پس از محاکمه مصدق با تجدید روابط رسمی با ایران اعلام کرد. قطع رابطه که در بحرانی ترین لحظه جنبش ملی به عمل آمده بود. اینک خنثی میشد. دانشگاه تهران که طی این ماهها دستخوش تظاهرات دائم بود. عکس العمل خود را به تجدید رابطه و محاکمه مصدق، با تظاهرات پیگیر ظاهر ساخت. از سوی دیگر بنا بود در ۱۸ آذر نیکسون معاون رئیس جمهوری آمریکا برای بازدید از پیروزیهای حاصله به ایران بیاید. دستگاه حاکم تصمیم گرفت برای همیشه به تظاهرات دانشجویان خاتمه دهد بنابراین در جریان این تظاهرات در روز ۱۶ آذر نیروهای تیپ ۲ زرهی را به دانشگاه اعزام کرد تا دانشجویان را سرکوب کند.

دانشجویان در مقابل نیروهای مهاجم مقاومت کردند و سربازان و درجه داران آنان را به گلوله بستند. خونریزی در دانشکده فنی انجام شد و سه تن از دانشجویان به نامهای احمد فتدچی، مصطفی بزرگ نیا، مهدی شریعت رضوی به شهادت رسیدند و عده بیشتری زخمی شدند. تظاهرات سرکوب شد و سربازان که از روزهای پس از کودتا در دانشگاه مقیم شده بودند، از آن پس با خشونت بیشتری حکومت نظامی را اعمال میکردند (نیروی نظامی تا آغاز ریاست دکتر منوچهر اقبال در دانشگاه ماند اقبال برای کسب وجهه در آغاز کار خود آنها را از دانشگاه بیرون کرد). با همه این خشونتها در ۱۸ آذر تظاهرات وسیعی بر ضد نیکسون برپا شد و سوم شهدای دانشگاه تبدیل به اعتراض عمومی و برخوردهای شدید با پلیس و نظامیان گردید و صدها تن در این روز بازداشت شدند. تظاهرات بعدی در جریان انتخابات دوره هجدهم در پایان سال به عمل آمد. آخرین تظاهرات عمومی در سال ۱۳۳۲ در جریان مذاکرات کنسرسیوم به عمل آمد که در آن طرفداران مصدق و اعضاء جبهه ملی در کنار افراد حزب توده و سازمان جوانان شرکت کردند. این اعتراض های خیابانی، نقشی در بازداشتن دیکتاتوری رژیم نداشت. سازمان نظامی و نابودی آن در دوره علنی باعث شد که عده ای از افسران ارتش ژاندارمری شهربانی از خود تمایلات توده ای نشان داده و به عضویت حزب توده در آیند. معدودی از این افراد قبل از شهریور ۱۳۲۰ دارای سوابق و افکار کمونیستی بودند. از آن جمله عبدالصمد کامبخش که از پایه گذاران سازمان نظامی بود. سرهنگ عزت الله سیامک نیز دارای چنین سوابقی بود. خسرو روزبه از اولین افسران جوانی بود که به عضویت حزب توده درآمد.

سازمان نظامی از همان نخست تشکیلاتی مخفی بود ولی طی دوره علنی با شکست آذربایجان اصول مخفی کاری در آن چندان رعایت نمیشد. به همین سبب عده ای از افراد آن شناخته شده بودند در جریان آذربایجان افسران لشکر خراسان برخوردی خونین کردند، عده ای از افراد سازمان نظامی علناً در مقابل دستگاه قرار گرفتند. پس از عقب نشینی فرقه اغلب این قبیل افسران به شوروی پناهنده شدند و عده کمتری از آنها به عراق پناهنده شدند که بعداً تحویل ایران گردیدند و تا هنگام لورفتن سازمان نظامی در زندان بودند. طی سالهای ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ سازمان نظامی مانند دیگر سازمانهای حزب توده به سرعت گسترش یافت و عده اعضای آن تا حدود سه برابر افزایش یافت در فاصله ۳۰ تیر تا ۲۸ مرداد اعضای سازمان نظامی نقشه و توطئه های نیروهای مسلح را در اختیار حزب گذاشت و حزب نیز با رابطین آن را در اختیار مصدق میگذاشت از جمله این رابطین خدابنده، رئیس جمعیت ملی مبارزه با استعمار بود. در روزهای قبل از کودتا و اخبار و اسرار توطئه توسط افسران حزب به نخست وزیر میرسید و در روزنامه ها منتشر میشد. این افشاگریها نتوانست مانع دست زدن ارتجاع به کودتا و موفقیت آن گردد.

زیرا نیروی لازم برای خنثی کردن نیروی کودتاچیان وجود نداشت. در روزهای ۲۹ تا ۳۱ مرداد عده ای از افسران در گروه‌های ۲۰ نفری به گارد ضربت اعزام شدند تا به افراد تعلیمات نظامی بدهند. عده بیشتری از اعضای سازمان نیز در این روزها یکدیگر را شناختند پس از آنکه عکس العمل از جانب حزب نسبت به کودتا نشان داده نشد، سازمان نظامی در صدد خنثی کردن شناسائی افراد نسبت به هم برآمد. افراد شناخته شده را به شهرستانها منتقل کردند. در مرداد سال ۱۳۳۳ ابوالحسن عباسی افسر اعزامی ارتش که از کادرهای حرفه‌ای سازمان نظامی بود با یک چمدان کتاب و اوراق مخفی بازداشت شد. پلیس میدانست عباسی افسران توده ای از جمله با خسرو روزبه رابطه دارد او را زیر شکنجه قرار داد تا اطلاعات خود را در اختیار آنها بگذارد. گزارش بازداشت عباسی توسط اعضای سازمان که در رکن دوم فرمانداری نظامی بودند به حزب و سازمان نظامی رسید فولاددژ در گزارش خود موقعیت وخیم عباسی را ذکر کرده و چون امکان فرار دادن او نبود پیشنهاد کشتن او را میدهد ولی از آنجا که عباسی همشهری روزبه و از همکاران قدیمی او بود روزبه اطمینان میدهد که عباسی حتماً مقاومت خواهد کرد ولی پیش بینی روزبه غلط از آب درآمد عباسی اطلاعات خود را در اختیار پلیس قرارداد. یورش پراکنده به سازمان نظامی آغاز شد.

اعضای هیئت دبیران که متوجه این یورش شدند از هیئت اجرائی خواستند که تصمیم فوری بگیرد تا تکلیف سازمان نظامی روشن شود. عده ای پیشنهاد دست زدن به عکس العمل فوری نظامی کرده بودند. ولی سازمان که ظرف یک سال فرصت هرگونه عکس العمل صحیح و تدارک نیروی نظامی از اعضای حزب و سازمان را از دست داده و تسلیم رهبری مردم و فرصت طلب حزب شده بود، چگونه میتواند در لحظاتی بحرانی و زیر ضربات دشمن حرکتی انقلابی از خود نشان دهد؟! رهبری نه تنها با عکس-العمل نظامی سازمان موافقت نکرد حتی دستور فرار جمعی و مخفی شدن اعضای سازمان را نیز صادر نکرد. دید، ضعف و تسلیم طلبی رهبری حزب، در ماجرای لو رفتن سازمان نظامی به اوج خود رسید. هیئت اجرائیه استدلال کرده بود که دستگاه نمیتواند با ۷۰۰ افسر کاری بکند. این نحوه برخورد نشان دهنده عدم درک موقعیت حزب و جنبش و عدم شناخت دشمن و مقاصد و تاکتیکهای او بود.

ابوالحسن عباسی محل دفترهای رمز سازمان را لو داد. دو دفترچه با رمز مثلثاتی اسامی و مشخصات اعضای سازمان و سازمان زنان افسران را که در جنب آن تشکیل شده بود ثبت کرده بود. این دفترچه ها از خانه سرگرد اکبر دادخواه بدست آمد. مبشری از اعضای هیئت دبیران که جزو سی چهل تن افسرانی بود که عباسی آنها را میشناخت و لو داده بود و در این هنگام در بازداشت بود، زیر شکنجه سنگین و طولانی کلید رمز را در اختیار دشمن گذاشت. بازداشت‌های پراکنده تبدیل به بازداشت‌های سیستماتیک

شد. سرگرد محمد قاسم فولاددژ افسر رکن دوم در آخرین فرصت اسامی دفترچه سازمان زنان را که در اختیارش قرار گرفته بود برداشت و فرار کرد. اگر چند تن افسر دیگر که در رکن دوم بودند با او همکاری میکردند ممکن بود دفتر اصلی نیز ربوده شود ولی این افراد (افخمی) از نظر تشکیلاتی فولاددژ را نمی‌شناختند، ثانیاً با کیفیتی که رهبری و حزب داشت، نابودی سازمان نظامی و شکست استراتژیک حزب امری مختوم بود که این رویدادها نه علت آن بلکه معلول آن به حساب می‌آید. گروهی از افسران گریختند ولی نزدیک به ششصد تن از آنان بازداشت شدند. جمعاً ۲۷ تن از این عده اعدام شدند. اولین دسته اعدام شدگان به تعداد ۹ نفر در روز ۲۷ مهر به شهادت رسیدند. آخرین دسته آنان به تعداد ۶ نفر در ۲۶ مرداد ۱۳۳۴ به جوخه اعدام سپرده شدند. کشف و نابودی سازمانهای نظامی، سرآغاز نابودی دیگر سازمانهای حزب بود. سازمان نظامی که طی سالها و بخصوص یک سال پس از کودتا حزب را از ضربه دشمن مصون میداشت در ادامه حیات حزب نقش اساسی داشت. نابودی این سازمان عظیم به روحیه افراد آسیب جدی زد. اعضای حزب که هرگز فکر نمیکردند حزب با داشتن چنین نیروی خرد کننده ای در مقابل کودتا تسلیم شده باشد نسبت به رهبری عکس العمل شدید نشان دادند. به این ترتیب نابودی سازمان نظامی نقطه عطفی در عقب نشینی حزب توده شد و از آن پس حزب و سازمانهای آن به عقب نشینی نامنظم دست زده و صفوف آن درهم شکست.

نابودی شبکه ها و سازمانهای حزب توده

همانطور که ذکر شد در یک سال پس از کودتا چند هزار تن از اعضای حزب و سازمان و طرفداران آنها به زندان کشیده شدند. اکثریت قاطع این عده در تظاهرات و فعالیتهای تبلیغاتی و سازمانی بازداشت شده بودند و به ندرت افرادی که مسئولیت مهمی داشتند در حین فعالیت تشکیلاتی به دام پلیس افتاده بودند.

در شش ماه اول سرتیپ دادستان که نسبتی هم با دربار داشت فرماندار نظامی تهران بود. در این مدت افراد بازداشت شده حتی کسانی که با مدارکی بازداشت میشدند زیر شکنجه شدید قرار نمیگرفتند شکنجه به صورت سیستماتیک اعمال نمیشد ولی در پایان سال ۱۳۳۲ تیمور بختیار با حفظ فرماندهی تیپ ۲ زرهی به فرمانداری نظامی برگزیده شد. افسران رکن دوم ستاد ارتش در خدمت فرمانداری نظامی قرار گرفتند. پادگان تیپ ۲ زرهی به محل تحقیقات و شکنجه تبدیل شد. همام فر به تیپ زرهی رفت و اسامی

ماموران شکنجه و تحقیق مثل سپهبد مصطفی امجدی، سرهنگ علی زیبایی، سپهبد محسن مبصر، سروان عمید، سرهنگ احمد سالاری و سرهنگ منصور زمانی لרزه به اندام مبارزان میانداخت در اواخر سال ۱۳۳۲ دو نفر از اعضای سازمان جوانان که مسئول توزیع روزنامه رزم ارگان مرکزی سازمان بودند در حین توزیع روزنامه بازداشت شدند. این دوتن وارطان سالاخیان و محمود کوچک شوشتری بودند هر دو زیر شکنجه شدید قرار گرفتند و جان سپردند. سازمان نظامی محل جنازه وارطان را به حزب اطلاع داد و جنازه که تقریباً مثله شده بود از جاجرود گرفته شد و با تشریفات در سلیمانیه به خاک سپرده شد. از آن پس شکنجه به صورت سیستماتیک و منظم و در مقیاس فوق العاده ای اعمال شد. اعضای مؤثر سازمان نظامی زیر شکنجه شدید قرار گرفتند. همسران و خواهران آنها بازداشت شده و برای به حرف درآوردن آنان مورد شکنجه و تجاوز قرار می‌گرفتند و حتی از خرس برای ایجاد حداکثر فشار روحی استفاده میکردند و زنان را در معرض تهاجم قرار میدادند. شهرت این شکنجه وحشیانه از مرزهای کشور گذشت و به مجامع بین المللی کشید. مستشاران آمریکائی برای مطالعه آن به بازدید خرس رفتند.

مسئله تنفر نامه ها

در تظاهرات عمومی افراد زیادی بازداشت میشدند که هیچ مدرک و دلیلی برای عضویت و همکاری آنها با حزب توده در دست نبود. در تابستان ۱۳۳۳ در همان هنگامی که خشونت رژیم ابعاد بزرگ پیدا کرده بود هنوز عده ای از مسئولین حزبی واقعیت کودتا و اختناق را نپذیرفته بودند و از جمله نشانه های آن برگزاری عروسی قلبی بود (یک بخش حزبی برای جمع آوری اعانه تصمیم گرفت مجلس جشنی زیر نام ظاهری عروسی برپا کند که از اعضای شرکت کننده در آن مبلغی ورودیه گرفته شود و از فروش اغذیه نیز مبلغی جمع آوری شود. کارتهای ورودی بین اعضای و طرفداران حزب و سازمان جوانان فروخته شد و نزدیک به ۳۰۰ تن در مجلس شرکت کردند. این جریان به سادگی لو رفت و فرمانداری نظامی به راحتی همه شرکت کنندگان را بازداشت کرد. در اینجا مدرکی مبتنی بر عضویت اعضا وجود نداشت و بازداشت شدگان یا کسانی که در تظاهرات عمومی بازداشت میشدند وضع مشابهی داشتند.) فرمانداری نظامی در مقابل افراد ورقه های ابراز تنفر نسبت به حزب توده را قرار داد تا هر کس آن را امضا کند آزاد شود وگرنه در زندان بماند. این اولین باری نبود که دستگاه به این وسیله متوسل میشد. در تظاهرات ۲۱ آبان نیز با بازداشت شدگان چنین معامله شده بود. حزب توده امضای تنفر نامه را

برای اعضای خود ممنوع کرد. در نتیجه تفرنامه غربالی شد برای جدا کردن اعضای حزب از بی گناهان اکثریت قاطع افراد از دستور حزب تبعیت کرده با مقاومت در مقابل تفرنامه در زندان ماندند و عده ای به همین دلیل به حبس های نسبتاً سنگین محکوم شدند. پس از بازداشت سازمان نظامی از جمله عکس العملهای رهبری دستور آزاد بودن افراد در امضای تفر نامه ها بود. در زندان، کمیته زندان به افراد مخفیانه دستور میداد تفرنامه را امضاء کنند. این دستور منحصر به اعضای ساده و مسئولین پائین حزب و سازمان بود و شامل مسئولین بالایی و افراد سرشناس آن نمیشد فرمانداری نظامی که متوجه عقب نشینی حزب شد، تفرنامه را تشدید کرده و معرفی مسئولین و معروفین را از افراد مطالبه میکرد.

هر روز روزنامه ها تعدادی تفرنامه ها به موقعیت عمومی حزب توده در جامعه آسیب رساند. بعدها امضای تفرنامه به کادرهای بالا سرایت کرد و حتی رهبران درجه یک حزب، از حزب اظهار تنفر کردند. برخورد حزب توده با مسئله تنفر نامه ها خود یک نمونه از سردرگمی و ندانم کاری های رهبری حزب در مقابله با دشمن بود عقب نشینی حزب در مورد اظهار ندامت افراد صفوف مقاومت حزب را در مقابل دشمن در هم شکست.

پس از بازداشت سازمان نظامی، پلیس کاملاً بر حزب چیره شد. مسئولین که بازداشت میشدند زیر شکنجه اطلاعات خود را به دشمن میدادند. افراد ضعیف به خدمت پلیس درمیآمدند، حزب توده و سازمانهای آنکه بر اثر بازداشت چند هزار تن از اعضا آسیب جدی دیده بود و به اصطلاح از پائین شکست ناپذیر از کار درآمده بود از بالا شروع به نابود شدن کرد. در آبان ۱۳۳۳ چاپخانه روزنامه مردم و انبار مهمات حزب توده در داوودیه کشف شد. در دی ماه همان سال عده ای از مسئولین سازمان جوانان بازداشت شدند. در بهمن انبار اسلحه و مهمات از جمله ۱۲ هزار نارنجک در داوودیه کشف شد. در اسفند ۱۳۳۳ مرتضی یزدی و نادر شرمینی بازداشت شدند. در سال ۱۳۳۴ سه تن دیگر از رهبران درجه یک حزب یعنی محمد بهرامی، علی علوی و امان الله قریشی بازداشت شدند. پلیس عده ای از مسئولین را مخفیانه یعنی بدون اینکه آنها را بازداشت کند، به خدمت گرفت و تمام شبکه های سازمانی را متلاشی کرد و سازمان اطلاعات حزب توده که اقدامات ضد اطلاعاتی انجام میداد (اخبار و اطلاعات از سازمانهای دولتی و نظامی و پلیسی را جمع آوری میکرد) کشف و نابود شد. مسئولیت این سازمان زیر نظر خسرو روزبه بود. از اعضای آن سروش استپانیان، آرسن و هوشنگ پور و رضوانی دستگیر و محکوم به اعدام شدند. سروش خود را در اختیار پلیس قرار داد و دو نفر دیگر با یک تاخیر طولانی اعدام شدند. سازمان اطلاعات که با همکاری سازمان نظامی کار میکرد چند تن را که پلیس شده بودند تا نیمه ی اول سال ۱۳۳۳ به قتل رسانید که از آن جمله بودند حسام الدین لنگرانی و پرویز نوانی، همچنین سازمان

اطلاعات نقشه ای برای نابودی عده ای از کادرهای مؤثر فرماندهی نظامی چیده بود که عملی نشد: رهبری حزب توده در مقابل دشمن از کودتای ۲۸ مرداد تا مدتی پس از بازداشت سازمان نظامی، یعنی تا هنگامی که رهبری حزب به زندان کشیده نشده و حیثیت خود را از دست نداده بود افراد و بخصوص مسئولین پائین و میانی حزب و سازمان و از جمله اعضای سازمان نظامی، از خود مقاومت نشان میدادند، تعداد کسانی که شکنجه وحشیانه را به خوبی تحمل میکردند کم نبود، علاوه بر وارطان و محمود کوچک شوشتری، زاخاریان نیز زیر شکنجه شهید شد. قهرمانان مقاومت زیر شکنجه در دادگاه نیز ایستادگی میکردند تا وقتی که به آنها دستور ندادند که برای آزادی یا تخفیف مجازات از حزب اظهار تنفر کنند، این مقاومت ادامه داشت ولی رهبری از اولین، بازداشتها چهره ی خود را آشکار ساخت، هیئت اجراییه هنگام کودتا از افراد زیر تشکیل شده بود: یزدی بهرامی، علوی، کیانوری و جودت. دو نفر آخر پس از کودتا از ایران خارج شدند، در بوته آزمایش قرار نگرفته ولی سه نفر اول بازداشت شدند و از خود ضعف و درماندگی نشان دادند. یزدی افتخار میکرد که توانسته است از قیام حزب توده پر ضد شاه ممانعت به عمل آورد و به همین دلیل خود را شایسته عفو همایونی میدانست و مورد عفو نیز قرار گرفت. بهرامی خود را خائن اعلام کرد و مذبحخانه اعلام کرد که دیگر حاضر نیست نان خیانت بخورد. علوی در آخرین روزهای قبل از اعدام اظهار ندامت کرد و با اصرار امیر حسین آزموده علیرغم ندامت، اعدام شد. نادر شرمینی که مسئولیتش کمتر از سه نفر بالا نبود در تحقیقات ابتدائی از خود روحیه و مقاومت نشان داد ولی بعدها در هم شکست و بعد به شاه اظهار وفاداری کرد و به توصیه رژیم برای خلیل ملکی نامه ای نوشت و او را استاد خطاب کرد و از عقاید خود و مخالفتش اظهار تاسف و پشیمانی کرد. شرمینی یک تبریک ۱۰۱ نفری را در ۲۱ آذر سال ۱۳۳۵ امضا کرد و بقیه امضا کنندگان کادرهای درجه یک و دو و سه بودند. امان الله قریشی دبیر کمیته ی ایالتی دست راست کیانوری و از رهبران مؤثر حزب بود. قریشی پس از بازداشت به مشاور پلیس تبدیل شد و با نوشتن کتاب سیر کمونیزم در ایران و اهدای آن به بختیار رسماً در خدمت دشمن قرار گرفت. علاوه بر این رهبران درجه یک اعضای کمیته ایالتی تهران و اعضای کمیته مرکزی سازمان جوانان نیز بازداشت شدند و با توجه به نقشی که در رهبری داشتند سرنوشت آنها نموداری از کیفیت رهبری حزب به شمار میرود. در کمیته ایالتی یک تن پلیس شد و با ساختن شبکه پلیسی به دشمن خدمت کرد. او علی متقی بود و با نوشتن مقالات و انتشار ندامتنامه حزب و مارکسیسم را مورد حمله قرار داد و مورد لطف دشمن قرار گرفته و پستهای معتبری در دستگاه پیدا کرد و عملاً مشاور دشمن شد. بهترین آنها تبدیل به افراد سرخورده و از میدان بدر رفته و هرگونه نقش مبارزاتی را از دست دادند. در این میان فقط زاخاریان که پیش از شکست عمومی حزب بازداشت شده بود زیر شکنجه کشته شد. چند

تن از اعضای کمیته مرکزی سازمان جوانان به **خدمت دشمن** درآمدند مثل **سیامک جلالی** و بقیه به درجات کمتر و یا بیشتر اظهار ندامت و تنفر از اعمال و رفتار خود کردند. فقط **جهانگیر باغدانیان** از طرف داشتاک ها (دارودسته ی فاشیست ارمنی که در اصل ادامه حزب سوسیال دمکرات ارمنستان به نام داشتاکسیون بودند) شناسایی شده و به قتل رسید. **ارسلان پوریا** عضو کمیته مرکزی سازمان جوانان که به نام **مستعار شاهین** پرچم طرفداری از شرمینی را در دست داشت هنگام کودتا در اروپا بود و در آنجا به قول خودش زیر علم کیانوری رفت و برای تجدید سازمان جوانان به ایران بازگشت و پس از چند ماه فعالیت مخفی به دام افتاد. در اولین ساعات بازداشت، اطلاعات خود را در اختیار پلیس قرار داد (از جمله محل چاپخانه جدید روزنامه رزم را) و بعد به گرداندگی مجله-ی عبرت برگزیده شد و در آنجا به انتقاد از خود پرداخت و ضمن محکوم کردن افکار و اعمال خود را مردی مقلد و متظاهر نامید که برای جلب احترام دیگران دست به هر عملی میزده. پوریا پس از آزادی همکاری خود را با پلیس ادامه داد و برای توجیه خیانت خود ماسک مصدقی به چهره زد و با نوشتن کتابی به نام (کارنامه ی مصدق) تحلیلهای ناقص و تاسف آمیزی از جنبش ملی ارانه داد و عملاً از شبکه سازی زیر نظر پلیس دست نکشید.

این چهره رهبری حزب توده در مقابل دشمن بود، اما این رهبری در زندگی مخفی و حرفه ای خود نیز چهره ای آلوده دارد. ضعفهای اخلاقی رهبران درحدی بود که پلیس با آشکار کردن گوشه ای از آن از سوی رهبرانی چون یزدی کشف ناپاکی و سوء استفاده جنسی از موقعیت خود که همه از چشم اعضاء ساده و پائین حزب پنهان مانده بود روی دیگر سکه بود. در حقیقت کسانی که بدون سابقه و صلاحیت انقلابی در همان روزهای نخست تشکیل حزب بر مسند رهبری تکیه زدند تا آخرین روز بی آنکه تربیت انقلابی داشته باشند در همان مسند باقی ماندند.

عده ای از رهبران که پس از کودتا خود را در خطر میدیدند به خارج گریختند که مهمترین آنها کیانوری و جودت بودند. حسین نوروزی از رهبران درجه دوم مصرانه و عاجزانه اصرار داشت او را به خارج بفرستند زیرا از بازداشت وحشت داشت. نوروزی تقریباً با تجدید مسئولیت به خارج اعزام شد و از بوته آزمایش گریخت ولی در اروپا همراه گروه عظیمی از رهبران حزب و فرقه دمکرات موقعیت بحرانی و ننگ آور خود را فراموش کرده و داعیه انقلابیگری داشت و در تجدید سازمان در اروپا نقش موثری داشت.

برای هر فرد آگاه عکس العمل رهبران بازداشت شده در مقابل چشم دشمن، سند زنده ای است از ضعف و زبونی رهبران حزب توده که خود بخود شامل رهبران مقیم اروپا نیز میشود رهبران بازداشت شده کسانی بودند که بیش از دیگران (بخصوص آنها که بعد از بهمن ۱۳۲۷ به خارج رفته بودند) صلاحیت

رهبری در خود میدیدند و به همین دلیل حساس ترین پست یعنی هیئت اجرائیه را در داخل به عهده گرفته بودند. خیانت، ضعف، تسلیم طلبی آنها دلیل وجود و ادامه ی این خصوصیت در مجموعه ی رهبری حزب توده است.

درباره ی توده ی حزبی و عناصر انقلابی

همانطور که ضعفهای رهبران دلیل بر اپورتونیسمی است که بر حزب و رهبری آن مسلط شده بود. مقاومتی که افراد و کادرهای متوسط و پائین حزب از خود نشان دادند، دلیل بر وجود عناصری مبارز در همین حزب است. بر خلاف رهبران که بدون گذراندن یک مبارزه و برخورداری از یک تربیت سیاسی در مراحل مختلف از همان نخست بر مسند رهبری تکیه زدند، این افراد در جریان مبارزات سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷ و سپس مبارزه ی مخفی سالهای ۱۳۲۸-۱۳۳۳ در برخورد با دشمن طبقاتی و رژیم و در تماسها با توده ها با ایدئولوژی انقلابی آشنا شده بودند، جدائی بین توده ی حزبی و رهبری باعث شده بود که اعضای حزب و سازمان مستقلاً تحت تعلیم آثار ایدئولوژیک و ادبی جهانی قرار گیرند و معیارهای خود را نه بر مبنای نحوه ی عمل و زندگی رهبران حزب بلکه بر مبنای ضوابط کمونیستی انتخاب کنند. در حقیقت در کل حزب دو جریان وجود داشت. یک جریان خرده بورژوایی که اکثریت و رهبری حزب را در اختیار داشت و همین ریشه و زمینه مادی تسلط اپورتونیسم بر حزب توده بود و یک جریان کارگری که خصلت عمومی جنبش و ایدئولوژی طبقه کارگری را نمودار میساخت (جریان کارگری به معنی عناصر کارگری عضو حزب و سازمان نیست بلکه مجموعه افرادی است که ایدئولوژی طبقه ی کارگر را پذیرفته و در عمل آن را ملاک فعالیت خود قرار داده است) و بزرگترین نقص این جریان سالم این بود که هنوز در درون حزب به صورت یک جناح شکل نگرفته بود و بر ضد رهبری اپورتونیسم به مبارزه سازمان یافته درون حزبی دست نزده بودند، این نیرو فاقد رهبری بود و بنابراین ظرفیت جانشینی اپورتونیسم را در بحرانهای جنبش بخصوص پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نداشت. معذالک مقاومت توده ی حزبی در سال های ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ و ادامه ی این مقاومت در یک اقلیت مبارزه حتی پس از طی خیانت و تسلیم- شدن رهبری نشانه ی وجود چنین نیروئی در درون حزب توده است. در حقیقت جنبش کارگری طی سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۴ جز حزب توده جریان دیگری برای رشد و ظهور خود نداشت. به همین دلیل عناصر منفردی که میبایست یک جناح انقلابی را در آینده بوجود آورند و حزب توده را تکامل داده در

جریان مبارزه انقلابی آن را به صورت یک حزب انقلابی تبدیل کنند، به نمایندگی جنبش طبقه کارگر، در حزبی که ایدئولوژی خود را ایدئولوژی طبقه کارگر انتخاب کرده و عملاً نقش پیشاهنگی این طبقه را بدوش گرفته بود، شرکت داشتند.

این عناصر پس از اینکه رهبری شکست کامل را اعلام کرد و شبکه های حزبی و سازمانی درهم کوبیده شدند. رأساً تصمیم به ادامه مبارزه گرفت و یک دوره فعالیت گروهی را بوجود آوردند که به موقع به آن خواهیم پرداخت. معذالک فقدان رهبری انقلابی موجب شد که این جناح مبارز پراکنده مانده نتواند نقش یک جناح انقلابی را ایفا کند. از جمله کسانی که به عنوان مظهر این جناح در حزب به شمار میروند خسرو روزبه است. (قبلاً به موقعیت سازمانهای نظامی اشاره کردیم). سازمان نظامی که در شرایط قبل از کودتا نیز به صرف نظامی بودن افراد آن برای عضویت، معیارهای دقیقتری را به کار می بست و افسرانی را که عضو آن میشدند به عواقب کار خود دقیقتر اندیشیده و با فداکاری و احساس مسئولیت بیشتری خطر را قبول کرده عضو سازمان نظامی شدند، از سطح مبارزاتی بالاتری برخوردار بوده و لازمی قبول این مسئولیت و فداکاری آگاهی بیشتر اعضای آن از ایدئولوژی انقلابی و رسالت روشنفکر انقلابی بود به همین دلیل شهدای سازمان نظامی اغلب با شجاعت و استواری بی مانندی شهادت را پذیرفتند و گروه کثیری از محکومان به حبسهای سنگین علیرغم دستور رهبری به ندامت، حاضر به ندامت و بازگشت به زندگی خصوصی خود نشدند. قهرمانی عده ای از اعضای سازمان نظامی با دشمن همواره پشتوانه برای جنبش انقلابی خواهد بود. معذالک موقعیت عمومی نظامی در حزب امکان نداد که آگاهی و فداکاری آنان برای تکامل جنبش و حزب به کار گرفته شود.

در میان افراد غیر نظامی نیز قهرمانانی دیده شدند که تا آخرین لحظه گامی به عقب نگذاشتند: انوشه و دو ناوی وظیفه که به اتهام خرابکاری در نواببر در سال ۱۳۳۳ تیرباران شدند از جمله این قهرمانان بودند. از وارطان و محمود قبلاً یاد شد و از آرسن و هوشنگ پور و رضوانی و کیوان نیز میتوان نام برد. علاوه بر شهدا، دهها و صدها تن در زیر شکنجه مقاومت کرده و به دشمن تسلیم نشدند. در حقیقت همه اینها سنتهایی ایجاد کرده که ادامه ی مبارزه را برای صدها تن اعضای مبارز پس از سالهای ۱۳۳۵ نیز میسر گردانید. خسرو روزبه نمونه ای از افراد مبارز حزب بود. روزبه پس از شهریور ۱۳۲۰ به حزب روی آورد، عضویت سازمان نظامی را پذیرفته بود. روزبه افسری تیز هوش و در دانش نظامی نسبت به همکاران خود فوق العاده بود از همان نخست، شور انقلابی داشت. از ارتش اخراج شد و تحت پیگرد قرار گرفت. یک بار از زندان گریخت و یک بار دیگر با رهبران حزب از زندان قصر فراری

داده شد. مدتها جزو هیئت دبیران سازمان نظامی بود و بر دیگران در سازمان برتری سیاسی داشت. مسئول سازمان اطلاعات حزب بود و در این مسئولیتها از قبول خطر و جانبازی دریغ نداشت. پس از آنکه سازمان نظامی لو رفت با توجه به اشتباهی که در مورد عباسی مرتکب شده بود حاضر نشد از ایران خارج شود. پس از بازداشت اعضای هیئت اجراییه او در رأس این هیئت اجراییه جدید قرار گرفت و کوشش کرد که مبارزه را ادامه دهد و از این شکست یک جناح انقلابی بوجود آورد. ولی این کوشش دیر شده بود روزبه در ۱۵ تیر ۱۳۳۶ توسط علی متقی و با همکاری عظیم عسگری بازداشت شد و پس از دفاع از مبارزات و افکار خود و حزب، در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۷ به شهادت رسید. روزبه با دفاع خود مشت محکمی به دهان رهبری نادم و تسلیم شده ی حزب توده زد. او از پروسه ی حزب توده دفاع کرد ولی دفاع او از مبارزه که تا آن زمان در قالب حزب توده انجام یافته بود وسیله ای شد در دست رهبران اپورتونیست حزب که در خارج به انحرافهای خود ادامه میدادند. بدین ترتیب مقاومت و دفاعی که روزبه به خاطر خلق خود و طبقه کارگر به آن دست زد طی یک دوره ی طولانی تا به امروز از جانب رهبران فرصت طلب حزب توده مورد سوء استفاده قرار گرفته است. با این وجود روزبه به عنوان یک فرد مبارز و فداکار همواره مورد احترام جنبش انقلابی خواهد بود. ولی روزبه به عنوان یک رهبر نمیتواند مورد ستایش قرار گیرد. او در سازمان نظامی و در صفوف حزب از محبوبیت و موقعیت لازم برای کوشش در راه ایجاد یک جناح انقلابی برخوردار بود ولی در یک دوره ی بحرانی که شرایط آماده ی چنین کوششی بود، روزبه به عنوان یک سرباز عادی از کوشش بازماند و تابع محض رهبری باقی ماند. کوششهای روزبه از سال ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۶ اقدامات مایوسانه ای است که تنها میتواند دلاوری و فداکاری روزبه را در مقایسه با رهبران از میدان گریخته ی حزب اثبات کند. و نیروهایی که ضعفها و زبونی رهبری به روحیه آنها آسیب جدی زده، یاری رسانده آنها را به ادامه ی مبارزه تشویق کند. ولی متأسفانه روزبه در دفاعیه خود فقط به ادامه مبارزه می اندیشد و نه به مسیر و جهت و چگونگی آن، یعنی روزبه یک خط مشی روشن انقلابی پیش چشم مبارزان نمی گذارد و فقط وفاداری خود را به ایدئولوژی طبقه ی کارگر نمایان میسازد.

موقعیت زندانها در سالهای پس از کودتا

قبل از کودتا بازداشتها کوتاه مدت بود و زندانیان از حمایت جدی و علنی سازمانهای طرفدار حزب توده و روزنامه های علنی آن برخوردار میشدند. در سال ۱۳۳۰ زندانیان توده ای دست به اعتصاب غذایی زدند که ۱۷ روز طول کشید. هدف اصلی اعتصاب اعتراض به دادگاههای نظامی و صلاحیت آنها بود. در این اعتصاب که در زندان موقت روی داد نوزده تن شرکت کرده بودند. یک تن از آنها به نام غنچه در اعتصاب شهید شد ولی اعتصاب به نتیجه رسید و دیوان کشور رای خود را مبنی بر صلاحیت محاکم دادگستری اعلام کرد و پرونده این عده به دادگاه عالی ارجاع شد. با توجه به موقعیت قضات دادگستری و نفوذ حزب توده در این صنف تقریباً متهمان بلا استثنا آزاد میشدند و این خشم دربار و دادرسی ارتش را برانگیخته بود. به هر حال پیش از کودتا تحمل یکی دو سال زندان برای اعضای حزب یک نوع قهرمانی به حساب میآمد. کسانی که بعد از ۱۵ بهمن چند سال زندانی کشیده بودند به دیده احترام نگریسته میشدند. پس از کودتا به فاصله ی چند ماه زندانها انباشته شد و سازمانهای نظامی اعضای حزب را در جریان تحقیقات، کنترل میکرد و رابطه زندانیان را با حزب برقرار میکرد. در زندانها اعضای حزب و سازمان جوانان شبکه های مخصوص به خود داشتند. در زندانها، حوزه ها و مراسم سیاسی برگزار میشد. نشریه- های حزبی به افراد میرسید و در مقابل پلیس، مقاومت جمعی میشد. اعضای حزب و سازمان و طرفداران آنها همراه افراد جبهه ملی کمونهای مشترک داشتند. نسبت توده ای ها به مصدقی ها چندین برابر بود. روابط دو جریان کاملاً حسنه بود و همانطور که در خارج از زندان توده های دو جریان به زودی با یکدیگر نزدیک شدند. در زندان نیز به سوی وحدت گام برمیداشتند. در حقیقت طی سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۴ زندانها دانشکده ی جنبش شده بود و هزاران تن در مقابل دشمن مقاومت میکردند. زندانبانها برای کاستن از مقاومت، زندانیان سیاسی را در بندهای زندانیان عادی تقسیم میکردند و گاه در یک بند نیز اجازه نمیدادند در اتاقهای مخصوص به خود بسر برند و آنها را در میان عادیها تقسیم میکردند. در این حالت کار توضیحی و تبلیغی میان عادیها شروع میشد و پلیس ناچار دوباره زندانیان سیاسی را جمع میکرد. برخوردهای شدید و خونین بین پلیس و زندانیان هم روی میداد. در رشت در یکی از این برخوردها زندانیان را به گلوله بستند و **علی اقدام دوست** و دو تن دیگر به شهادت رسیدند. سرود خوانی و حرکات جمعی، برگزاری روزهای حزب و جشن ملی ادامه داشت و موجب برخوردهای دائمی با پلیس میشد و در

این جریان بحث و انتقاد نسبت به مشی حزب در طی جنبش ملی شدن نفت و بخصوص در مقابله با کودتا رشد کرده و با آشکار شدن ضعف رهبری به اوج خود رسید. پس از لو رفتن سازمان نظامی، آزاد شدن تنفرنامه ها، افراد ضعیف، شعار بازگشت به خانه را دادند و اعتراض به رهبری تبدیل به اعتراض به حزب و بازگشت از راه شد.

هنگامی که ضعف رهبری در سال ۱۳۳۴ آشکار شد اکثریت افراد دچار تسلیم طلبی شده روحیه ی عمومی خرد شد. رهبران و مسئولان مؤثر حزب که طی سالهای ۱۳۳۴-۱۳۳۵ به زندان آمدند، اکثراً در زندان قزل قلعه جمع شدند. به این ترتیب موج شکست و ندامت از زندان قزل قلعه به زندانهای شهربانی سرازیر شد. و زندان قزل قلعه تبدیل به مؤسسه خیانت و ندامت شد. مجله ی عبرت که مانند دیگر مجلات فروخته میشد. ارگان رسمی نادمان حزب توده بود که رهبران و نویسندگان آن در قزل قلعه به سر میبردند. عبرت به مبارزه ضد مارکسیستی دست زده و نام رهبران درجه یک و دوم حزب توده در بالای مقالات سیاسی و ایدئولوژیکی به چشم میخورد.

در همین دوره "سیر کمونیزم در ایران و" کتاب سیاه" تنظیم و منتشر شد. در زندانها مراسم صبحگاهی و شامگاهی برقرار گشت و جشنهای منفور در روزهای رژیم برگزار میشد و نادمین در این جشنها سخنرانی میکردند و در آذین بندی زندان و ترتیب دادن برنامه های نمایش شرکت فعال داشتند. کار به آنجا رسیده بود که زندانیان نادم را دسته جمعی به تالار فرهنگ میبردند. (تقریباً بدون محافظ درمیان سایرین تنها میگذاشتند). در زندان نادمین با هر فرد مقاوم مقابله کرده او را وادار به ندامت میکردند. عده ای نیز به عیش و نوش پرداخته و به میخوارگی دائمی در زندان دست زدند. برای افراد شرافتمند محیط وحشتناکی ایجاد شده بود. مسئولین که بدون محاکمه آزاد شده بودند عده شان کم نبود ولی آنهایی که به زندانهای شهربانی منتقل شده بودند آنجا با یک جناح مقاوم روبرو شدند که با نادمین برخورد آشتی ناپذیری داشتند. زندانها در چنین حالت دوگانه ای که اساساً روحیه ضعف بر آن غلبه داشت به سر میبردند. تا موج بعدی در رسید. موجی که ناشی از هجوم پلیس از سال ۱۳۳۷ و اساساً سال ۱۳۳۸ به سازمانها و شبکه- های توده ای بود. (ما به موقع خود از آن یاد خواهیم کرد).

آثار و نتایج نکبت بار حزب توده

حزب توده طی سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۴ علیرغم انحرافها و کمبودهای رهبری طبقه ی کارگر ایران و نمایندگی ایدئولوژی طبقه ی کارگر ایران را به عهده داشت. این حزب گرچه حتی در آخرین مرحله تکاملش فاقد خصوصیات یک حزب انقلابی مارکسیست - لنینیستی بوده، بخش مهمی از نیروهای توده را پشت سر خود داشت به این ترتیب در حالیکه حزب توده نقش پیشاهنگ را ایفا میکرد با توده ارتباط نداشت و توده از مشی آن (درست یا غلط) پیروی میکرد.

ضربات رژیم طی سالهای ۱۳۳۲-۱۳۳۴ تشکیلات این حزب را درهم شکست و به نقش آن به مثابه پیشاهنگ (ولو اپورتونیست) خاتمه داد. از آن پس حزب توده تبدیل به یک سازمان اساساً خارج از کشور شد که ارتباطی با توده ها نداشت و قادر نبود در جریانهای سیاسی جامعه نقش موثری ایفا کند. این دگرگونی عمده موجب شد که جنبش طبقه کارگر از آن پس یکپارچگی خود را از دست بدهد و جای پیشاهنگ طبقه یعنی سازمانی که از عناصر پیشرو طبقه کارگر و دیگر عناصر پیشرو (که ایدئولوژی طبقه کارگر را پذیرفته اند بوجود آمده و با توده ها ارتباط داشته و آنها را رهبری کند)، در جامعه ما تا به امروز خالی بماند. این کمبود باعث شد که علیرغم ادامه تضادهای عمده جامعه و علیرغم تضادهای درونی طبقات حاکم در دوره ای چنین که تضادها موقعیت نسبتاً مساعدی برای رشد و گسترش جنبش ملی و کارگری فراهم آورده پیشاهنگی سازمان یافته و نیرومند در میدان مبارزه نباشد و نتوانند عقب نشینی خود را در این دوره جبران کنند. دستگاه حاکمه و سازمان پلیسی و نظامی از این فرصت استفاده کرده و امکان رشد و پیدایش مجدد سازمانهای سیاسی را به نحوی که بتوانند چنین خلأی را پرکنند از بین بردند. عناصری که پس از شکست به خدمت دشمن درآمده و او را در ایجاد سازمانهای ساختگی و تعقیب و سرکوبی سازمانها و گروههای سیاسی یاری میدادند در ایجاد روحیه سرخوردگی توده ها از مبارزه نقش موثری بازی میکردند. همچنین رژیم برای تجدید سازمان اداری خود بخصوص پس از رفرمهای ارضی و اداری خود از افراد و کادرهای حزب توده که در این حزب آموزش سیاسی دیده و کارآئی آنها و بینش آنها برافراد همپراز خود میچربید، بهره جست و عملاً آنها را در جهت مخالف مصالح طبقه ی کارگر و به سود ارتجاع به کار گرفت.

بدین ترتیب در هم شکستن سازمان بندی حزب توده و شکست استراتژیک این جریان سیاسی که از جمله مظاهر آن خیانت و زبونی رهبری و تسلیم طلبی گروه کثیری از کادرها و اعضای آن بوده در سرکوب کردن جنبش توده ای و عقب راندن روحیه توده ها تا ثیر قاطعی گذاشت در حقیقت با این شکست تاریخی شرایط ذهنی مبارزه به شدت آسیب دید و با دگرگونیهای اقتصادی و اجتماعی شرایط عینی نیز دگرگون شد. نتیجه نهائی این تحولات ترکیب منفی شرایط عینی و ذهنی و جمع شدن عوامل منفی در جهت ادامه و طولانی شدن اختناق شد. پس از اینکه در یک بحث موقعیت جبهه ملی و به طور کلی چگونگی ادامه نهضت ملی را مورد بررسی قرار دهیم مجدداً به فعالیت بقایای حزب توده در داخل کشور و به عبارت دیگر به بررسی و کوششهای پراکنده ای که در جهت ادامه جنبش کارگری پس از شکست حزب توده به عمل آمده باز میگردیم .

همچنین به موقعیت و مشی حزب توده به عنوان یک سازمان سیاسی اساساً برون مرزی میپردازیم.

فصل دوم

جبهه ملی و طرفداری از مصدق (۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۳۹)

۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ شکست آشکارتری برای مصدق و جبهه ی ملی بود تا برای حزب توده، زیرا مصدق و همکارانش در موقع کودتا دولت را در دست داشتند. بویژه طی دوره پس از ۳۰ تیر سهم بیشتری در حاکمیت سیاسی پیدا کرده بودند، مصدق و رهبران جبهه ی ملی برای تماس با توده ها و رهبری آنها از تریبون های دولتی و امکانات سیاسی و تبلیغاتی کامل برخوردار بودند. این امکانات ضعف سازمانی جبهه ملی و احزاب آن را جبران میکرد و در مجموع به جبهه ملی امکان میداد که با مردم تماس سیاسی وسیع و موثری برقرار سازد.

کودتای ۲۸ مرداد تفاوت فاحشی در این امکانات و این ارتباط با توده ها ایجاد کرد احزاب جبهه ی ملی که عبارت بودند از حزب ایران حزب مردم ایران، حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم و حزب زحمتکشان نیروی سوم، حتی در مجموع فاقد یک نیروی سازمانی و سانترالیسم حزبی مؤثر بودند. پس از کودتا قادر به حفظ تماس خود حتی با اعضای محدود خود نیز نبودند چه رسد به حفظ ارتباط وسیع با توده-ها.

در مقایسه با این احزاب، حزب توده ایران دارای سازمان مخفی بود که طی حدود پنج سال مبارزه ی مخفی و تحمل فشار حکومت (اگرچه این فشار بخصوص پس از ۳۰ تیر اندک بود) تجاری اندوخته و از نظر روابط حزبی دارای یک مکانیزم متمرکز بود، از نظر نیرو به تنهایی چندین برابر مجموع احزاب جبهه ملی عضو داشت و تازه بین اعضا و طرفداران حزب تا حدود زیادی یک رابطه سیستماتیک بوجود آمده بود که میتوانست پس از کودتا نیز ادامه یابد. درک موقعیت جبهه ملی و محاسبه درست نیرو و امکانات آن این نتیجه قطعی را میدهد که مصدق و جبهه ی ملی پس از کودتا امکانی برای ادامه یک مبارزه جدی و مؤثر با رژیم را نداشتند. مصدق که توانسته در روز ۲۸ مرداد جان سالم از معرکه به در ببرد در روز ۲۹ مرداد خود را معرفی کرد و بازداشت شد. موقعیت سنی مصدق و موضع شخصی او و

افکار و معیارهایش اجازه نمیداد که دست به یک مبارزه مخفی برضد رژیم بزند. در آبان ۳۲ محاکمه مصدق و سرتیپ محمد تقی ریاحی (رئیس ستاد ارتش در زمان او) آغاز شد. اتهام او قیام بر ضد رژیم مشروطه بود. مصدق در دادگاه از مبارزات خود دفاع کرد و اعلام داشت که این امپریالیسم انگلیس است که او را محاکمه میکند و نه دست نشاندگانش.

دادگاه مصدق طولانی بود. دادگاه بدوی و تجدید نظر تا اردیبهشت سال ۱۳۳۳ به طول انجامید و مصدق به سه سال زندان محکوم شد محل زندان و محاکمه مصدق پادگان قصر بود. در دادگاه علاوه بر خبرنگاران عده ای تماشایی نیز شرکت میکردند که جزو عوامل رژیم بودند. از جمله در دادگاه فاحشه معروف "ملکه اعتضادی" به مصدق میتاخت و عجیب اینکه مصدق که در موقع اظهارات دادستان ارتش یعنی امیرحسین آزموده ظاهراً به خواب میرفت با نکته سنجی گاهی جواب زنک را میداد مصدق در دادگاه مخالفان خود را به تنگنای انداخت و به موقع افشاگری میکرد. پس از پایان محکومیت به مصدق اجازه ندادند در تهران ساکن شود و به زندگی خود ادامه دهد. مصدق به احمد آباد که ملک شخصی او بود اعزام شد و تا پایان زندگی خود یعنی تا سال ۱۳۴۵ در آنجا ساکن بود و نمیتوانست با افرادی به جز بستگان خود تماس بگیرد. احمد آباد قریه ای در آبیگ قزوین است که ملک آن بین ورثه مصدق در همان دوره حیاتش تقسیم شده بود و مصدق شخصاً دارای ملک نبود.

تشکیل نهضت مقاومت ملی

گفتیم در جبهه ی ملی اساساً دو نوع رابطه برقرار بود. رابطه احزاب و رابطه افراد گروه معتبری از جبهه ی ملی عضو هیچ حزبی نبودند و پیرامون شخص مصدق گرد آمده بودند و برخی از آنها گرچه زمانی عضو فلان یا بهمان حزب بودند اما در عمل خارج از حیطه حزب عمل کرده و به اعتبار شخصی خود نقشی به عهده داشتند. از این نظر پس از شخص مصدق "حسین فاطمی" بر دیگران برتری داشت و از قاطعیت کارائی استثنائی برخوردار بود. شایگان و رضوی (احمد) نیز موقعیت خاصی در بین رهبران جبهه ملی داشتند. از اینها گذشته یک جناح مذهبی منفرد در جبهه ی ملی وجود داشت که قبل از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ میدانی برای نشان دادن خود پیدا نکرده بود. این جناح از آیت الله زنجانی، مهدوی، مهدی بازرگان، آیت الله طالقانی، عباس سمیعی، رحیم عطائی و همکاران آنها تشکیل شده بود. مهدی بازرگان گرچه در خلع ید، ریاست هیئت را برعهده داشت ولی خصوصیات مشخص و طرز تفکر او فرصت نمیداد که در

دوره حاکمیت جبهه ملی میدان وسیعی برای اظهار نظر و نفوذ پیدا کند. این خصوصیات از یکسو اعتقاد نسبتاً خشک مذهبی و از سوی دیگر احتراز از جنجالها یا به کار بستن شیوه های پارلمانی یا سیاستمدارانه و سیاست بازی از خصوصیات او بود. ولی پس از اینکه فشار زیاد شد و جبهه موقعیت حاکم خود را از دست داد. یک دندگی مذهبی و پایداری بازرگان و همکارانش جاذبه پیدا کرد و جوانان مصدقی بخصوص آنها که تمایلات مذهبی داشتند گرد این جناح جمع شدند.

عامل دیگری که نباید از یاد برود نقش جناح ابوالقاسم کاشانی تا چند ماه پس از ۳۰ تیر در جبهه ملی و در کنار مصدق بود. که جایی برای جاذبه مذهبی (که عده شان کم نبود) در کنار آنها نگاه میداشت و با جدا شدن کاشانی و جناح او از جبهه ملی عناصر مذهبی مصدقی در این جناح رهبری خود را یافتند. به هر حال چند ماه پس از کودتا افراد این جناح در تشکیل نهضت مقاومت ملی و جمع کردن احزاب و افراد مصدقی پیشقدم شدند.

آیت الله زنجانی در آغاز جریان نقش (ریش سفید) را بازی کرد و گرد او نطفه نهضت مقاومت بسته شد. اولین حرکت این هسته صدور اعلامیه بود. (به نام نهضت ادامه دارد). علاوه بر افراد نام برده قبلی، عبدالله معظمی رئیس مجلس هفده و چند تن دیگر در تشکیل نهضت مقاومت شرکت داشته اند. نهضت با حسین فاطمی که مخفی بود ارتباط داشت. احزاب جبهه ملی نمایندگان خود را به نهضت مقاومت فرستادند. بر سرهمکاری با نهضت و مبارزه با رژیم کودتا در حزب زحمتکشان نیروی سوم اختلافی روی داد که با انشعاب خنجی از خلیل ملکی رسمیت یافت و در اینجا کافی است یاد آور شویم که محمد علی خنجی و همکارانش معتقد به همکاری با نهضت مقاومت بودند. نهضت مقاومت در ۲۱ آبان ۱۳۳۲ اعلام اعتصاب و تظاهرات عمومی کرد که با تائید و همراهی حزب توده روبرو شد. از این به بعد فعالیت نهضت مقاومت محدود به ارتباط های داخلی و انتشار اعلامیه هائی شد. نهضت در تهران حوزه های پنج نفری تشکیل داده بود که توسط یک رابطه با مرکز نهضت تماس برقرار میکرد. هیچکدام از احزاب حق تبلیغ در جهت مرام حزب در این حوزه ها نداشتند.

ارگان نهضت "راه مصدق" بود. در سال ۱۳۳۳ فاطمی، زنجانی، بازرگان بازداشت شدند و همکاری رسمی احزاب با نهضت دچار وقفه شد. از همان نخست به این دلیل که احزاب دارای سازمانهای مخصوص به خود بودند بین حزبی ها و منفردها اختلاف سازمانی وجود داشت. از نظر فکری جناح منفرد معتقد به حرکات تندتری بود و احزاب به درجات مختلف تمایل به اعتدال و روشهای محافظه کارانه داشتند. از نظر فکری خنجی و یارانش درست در مقابل بازرگان و همکارانش قرار داشتند. اختلافهایی که در نهضت مقاومت ظاهر شده سابقه ای برای اختلافهای جناحها در آغاز حرکت جبهه ی ملی دوم در سال

۱۳۳۹ شد. آخرین اقدام رسمی نهضت مقاومت انتشار یک جزوه ۲۴ صفحه ای در باره نفت و حمله به قرارداد با شرکت ایتالیائی "آجیپ" بود. در سال انتشار این جزوه دستگاه نهضت را تعقیب کرد، و با بازداشت افراد مؤثر آن در تهران و شهرستانها به فعالیتش خاتمه داد. با همه این روابط جناح بازرگان و طرفدارانش کم و بیش ادامه یافت و در آستانه شروع مجدد فعالیتهای جبهه ملی این روابط دوباره تصحیح گردید و زیر عنوان "نهضت" جناحی را بوجود آورد که در سال ۱۳۴۰ رسماً به نام نهضت آزادی ایران شکل گرفت.

حسین فاطمی پس از مخفی شدن با حزب توده رابطه برقرار کرد و درخانه یکی از افسران عضو سازمان نظامی مخفی شد. فاطمی در این میان با چندتن از بستگان مصدقی خود با نهضت مقاومت ارتباط داشت. در اوایل سال ۱۳۳۳ خانه فاطمی لو رفت و در همان جا بازداشت شد. در این موقع هنوز سازمان نظامی لو نرفته بود. آنچه تا امروز گفته شده است حکایت از لو رفتن تصادفی فاطمی در خانه که در تجریش بود میکند، به این ترتیب که پیرزن مستخدم خانه از شخصی که به نام آقا دانی یا آقا عمو در خانه شان زندگی میکند و زندگی مرموزی دارد برای مستخدم دیگری حرف میزند و از این راه پلیس از وجود شخصی مشکوک در خانه اطلاع پیدا میکند و به آن هجوم میبرد. ولی با توجه به تماسهای فاطمی با عده- ای افراد بی تجربه و احتمالاً نفوذ پلیس در این ارتباط ها ممکن است فاطمی به دام افتاده باشد. موقع انتقال فاطمی از مخفیگاه به فرمانداری نظامی اوپاش و از جمله شعبان بی مخ نیز با استفاده از این فرصت با کارد به فاطمی حمله کرد و او را که درمیان ماموران بود به شدت مجروح ساخت توطئه این بود که فاطمی به این ترتیب کشته شود تا رژیم از سختی محاکمه او نجات پیدا کند ولی فاطمی زنده ماند و تا آخرین روز به شدت علیل بود.

در مهرماه ۱۳۳۳ فاطمی با شایگان و رضوی تحت محاکمه قرار گرفت و هر سه از مصدق و جنبش دفاع کردند، دفاع فاطمی با قاطعیت بیشتری انجام گرفت فاطمی در هر دو دادگاه به اعدام محکوم شد. دو تن دیگر به حبس ابد محکوم شدند. فاطمی در روز ۱۹ آبان ۳۳ به شهادت رسید.

احزاب جبهه ملی در فاصله ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹

حزب پان ایرانیست داریوش فروهر به منزله سازمان جوانان جبهه ملی بود. این حزب که قبل از کودتا همچنان با توده ایها (بخصوص سازمان جوانان) برخورد داشت. پس از کودتا جزء اولین جریانهای جبهه ملی بود که همکاری ضمنی توده ایها را پذیرفت در تظاهرات پراکنده پس از کودتا افراد این حزب نسبت به سایر افراد احزاب تحرک بیشتری نشان میدادند داریوش فروهر رهبر این حزب مخفی شد و تماس خود را با افراد حفظ کرده بود ولی بعد از مدتی فروهر لو رفت و بازداشت شد و پس از آزادی فعالیت مخفی حزب به مقیاس عمومی ادامه یافت.

ارگان این حزب روزنامه "آرمان ملت" بود در این دوره بین عناصر توده ای با فروهر همکاری غیر رسمی وجود داشت. ارگان حزب در هر شماره شعاری مبتنی بر وحدت همه نیروها مینوشت. مقالات نشریه نیز محتوی چنین مثنی بود. فروهر برای دومین بار بازداشت شد و لحن نشریه عوض شد. با توجه بر برخورد ایدئولوژیکی ناصر با شورویها لحن آرمان ملت نیز تمایلات ضد کمونیستی گرفت. به هر حال، روابط حزب ملت ایران پیرامون شخص فروهر دور میزد و بیشتر به نقش فردی او وابستگی داشت، برای سومین بار فروهر در سال ۱۳۳۸ بازداشت شد و هنگامیکه فعالیتهای جبهه ملی در سال ۱۳۳۹ از سرگرفته شد. او در زندان بود ولی افراد او از همان آغاز با نهضتی ها همکاری میکردند و از اولین افرادی بودند که در تجدید فعالیتهای دانشجویی شرکت داشتند.

حزب زحمتکشان - نیروی سوم

پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دچار اختلاف نظر شد. خلیل ملکی که در تمام دوره پس از ۳۰ تیر در نزدیک شدن حزب توده به مصدق سنگ اندازی میکرد پس از کودتا به توجیه تدریجی موقعیت جدید دست زد. ملکی پس از کودتا بازداشت شد ولی بعد از چند ماه آزاد گردید و اختلاف داخلی حزب بالا گرفت و سرانجام محمد علی خنجی و همکارانش از جمله مسعود حجازی از ملکی جدا شدند و حزب سوسیالیست را تشکیل دادند.

حزب سوسیالیست از نظر کمیت، اقلیت حزب زحمتکشان بود و طی سالهای ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۹ به روابط محدود درون حزبی میپرداخت در حقیقت افراد این حزب چند ده نفر بیشتر نبودند. در سال ۱۳۳۹ خنجی و افراش که تعلیمات سیاسی خاص دیده بودند و در انشعابها و دوز و کلکهای فرقه ای مهارت یافته بودند در داخل جبهه ملی نقش فعالی پیدا کردند. باقیمانده حزب زحمتکشان - نیروی سوم، خلیل ملکی، حسین ملکی، حاج سید جوادی و قندهاری، بعدها جامعه سوسیالیستها را بوجود آوردند.

نشریه علم زندگی طی این سالها به جهت مقالاتی که در توجیه تغییر اجتماعی از دیدگاه (نیروی سوم) با تمایلات آشکار ضد کمونیستی مینوشت عملاً منتشر میشد. بررسی جامعه و پیش بینی حرکت آن در جهت رشد بورژوازی کمپرادور و موضعگیری بشود این قشر از بورژوازی در مقابل فنودالیسم، دفاع از موضع امپریالیسم آمریکا بر ضد امپریالیسم انگلیس برای اولین بار توسط ملکی و همکارانش در علم و زندگی منتشر شد. این مقالات هسته اساسی موضع فکری (مارکسیستهای آمریکائی) در سالهای بعد بشمار میروند. موضع غیر کمونیستی و ضد توده ای خلیل ملکی و طرفدارانش همچنان به عنوان اساسی-ترین خصوصیات آنها ادامه یافت.

حزب ایران به محافظه کاری خود ادامه داد. این حزب که همواره به مثابه باشگاه رجال و شخصیتهای محافظه کار ملی شناخته میشد طی این سالها جز دیدارهای خصوصی فعالیتی نداشت. اللهیار صالح از رهبران درجه یک حزب در سال ۱۳۳۷ مقارن اعلان دکترین آیزنهاور فرصت طلبانه به دفاع رسمی از آن پرداخت و اعلامیه هائی صادر کرد. دکترین آیزنهاور موید "نقش آمریکا در دفاع از جهان" و وابستگی نظامی این کشورها به امپریالیسم آمریکا بود. صالح با این اقدام خود به فکر استفاده از حمایت آمریکا و بازگشتن به قدرت افتاده بود ولی در آن شرایط آمریکا هنوز در ایران دست بالا نداشت و از آن گذشته صالح نمیتوانست خواسته های آمریکا را بر آورده سازد. معذالک این موضعگیری ارتجاعی از جانب صالح حسن رابطه او و جناح راست جبهه را با محافل آمریکائی بوجود آورد.

جبهه مردم ایران به رهبری محمد نخشب و حسن رازی به صورت ارتباط سیاسی محدود در داخل و یک محفل سیاسی در خارج به حیات خود ادامه میداد. این حزب که از حزب ایران انشعاب کرده بود مانند حزب ایران تمایلات سوسیالیستی داشت. ویژگی ایدئولوژیکی آن تاکید بر مکتب اسلام بود. این حزب رسماً خود را "سوسیالیستهای خدا پرست" مینامید. اساس طرز فکر احزاب و محافل جبهه ملی ناسیونالیسم ضد امپریالیستی بود. برخی احزاب و محافل علاوه بر ناسیونالیسم، روی مذهب تاکید میکردند. برخی تمایلات سوسیالیستی از خود نشان میدادند ولی این تمایلات سوسیالیستی در جهت سوسیالیسم راست اروپائی

تحقق مییافت نه در جهت مارکسیسم. بدین ترتیب میتوان طرز فکر رسمی احزاب و محافل جبهه ملی را به ترتیب زیر طبقه بندی کرد:

حزب ملت ایران (پان ایرانیسم) معتقد به ناسیونالیسم افراطی بود و از رسوم و تشریفات دولتی حمایت میکرد. (داریوش فروهر)

حزب ایران ناسیونالیست و مایل به سوسیالیسم بود (اللهیار صالح)

حزب مردم ایران ناسیونالیست اسلامی و متمایل به سوسیالیسم بود (حسن رازی نخشب).

جامعه سوسیالیستها - ناسیونالیست و سوسیالیست دست راستی بود (ملکی، قندهاری).

حزب سوسیالیستی طرز تفکری مانند جامعه سوسیالیستهای تخیلی داشت (خنجی).

نهضت آزادی دو جناح داشت که هر دو ناسیونالیست بودند ولی یک جناح تمایلات سوسیالیسی نیز داشت (جناح رحیم عطائی، رادنیای و عباس سمیعی).

این نمائی از طرز تفکر سیاسی این احزاب است ولی خط مشی و ویژه گیهای مبارزاتی آنها در عین وحدت اختلافاتی دارد که قبلاً به آن اشاره شده است.

فعالیت‌های گروه‌های کمونیستی و بقایای حزب توده

هنگامی که شبکه های اصلی حزب توده در هم شکست عده ای علیرغم جوی که شکست بوجود آورده بود، رسالت مبارزه با دشمن را از دست ندادند. این افراد به عنوان افراد کمونیست و در عین حال اعضای صدیق حزب توده خود را ملزم به ایجاد شبکه ها و ادامه تشکل مخفی میدانستند. پلیس که در جریان کشف و نابودی سازمان حزب توده افرادی را به خدمت خود گرفته بود از این تمایلات استفاده کرد و در این شبکه ها نفوذ کرد. خصوصیات این شبکه ها را میتوان به شرح زیر جمع بندی کرد:

- ۱- مؤسسين و افراد این شبکه ها از اعضای حزب و سازمان جوانان تشکیل شده بودند.
- ۲- این شبکه ها خود را یک جریان موقتی تلقی کردند و یک برنامه مبارزاتی طولانی نداشتند.
- ۳- این شبکه ها نسبت به مشی حزب توده به طور کلی اعتراض داشتند، ولی برای حل و فصل اعتراض ها و انتقادهای خود (مثلاً به نقش رهبری در جریان ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به طور اخص) منتظر تشکل حزبی بودند. در مجموع این شبکه ها به صلاحیت رهبری مقیم در خارج نیز اعتراض داشتند.

۴- شکل سازمانی این شبکه ها نسبت به شبکه های مخفی قبلی از محدودیت بیشتری برخوردار بود و اغلب دارای یک هسته مرکزی و شاخه های زنجیره ای (تماس فردی افراد) بود، اولین شبکه ها در واقع دنباله و بقایای شبکه های رسمی حزب توده بود. در مواردی حتی اعضای شبکه نمیدانستند که شبکه با حزب توده و رهبری حزب تماس ندارد ولی پس از سال ۱۳۳۵ شبکه هائی تشکیل شد که هدف خود را تماس با شبکه های دیگر و ایجاد ارتباط با رهبری حزب در خارج قرار داده بود. تعداد این قبیل شبکه ها زیاد بود. از سال ۱۳۳۷ بخصوص پس از کودتای عبدالکریم قاسم (۲۳ تیر ۱۳۳۷ برابر با ۱۴ جولای ۱۹۵۸) عراق و سقوط رژیم سلطنتی در عراق و برخوردهای سیاسی و تبلیغاتی ایران و عراق این شبکه ها را به فعالیتهای زیادتری برانگیخت. این شبکه ها به طور کلی به سه دسته تقسیم میشوند:

اول آنها که مربوط به رهبری حزب توده بود و خود را تابع رهبری خارج میدانستند. دوم آنها که منکر صلاحیت رهبران خارج از کشور بودند و مستقلاً عمل میکردند و گرچه به رهبری اعتراض داشتند، به نحوی خود را وارث حزب توده دانسته و به درجات مختلفی در محیط خود دست به فعالیت میزدند. این دسته شبکه ها به صورت گروهها و سازمان مخفی مستقل توده ای درآمدند. سوم شبکه هایی که نسبت به حزب توده به طور کلی فعالیت شدیدی نشان داده و هدف اصلی خود را مبارزه با حزب توده قرار داده و مدعی بوده اند که جریان اصیل مارکسیست - لنینیست ایران است.

در حالیکه منشاء دو دسته قبل حزب توده پس از پراکندگی سازمان این حزب فعالیت آنها شروع شده بود. این گروهها اغلب منشاء و انشعابی از حزب توده داشتند. به موقع خصوصیت هر دسته را تشریح خواهیم کرد.

شبکه های دسته اول

قبلاً گفتیم که خسرو روزبه پس از پراکنده شدن سازمانهای رسمی حزب، کوشش کرد از پراکندگی جلوگیری کرده حزب را تجدید سازمان دهد. از آنجا که او در آخرین ماهها به عضویت هیئت اجرائیه درآمده بود، کمیته ای که تشکیل داده بود به نام کمیته اجرائی نامیده شد. مقارن فعالیتهای این کمیته شبکه هائی توسط علی متقی تشکیل شد که خود را کمیته ایالتی نامید. زیرا علی متقی از اعضای کمیته ایالتی حزب توده بود. این دو شبکه فعالیتشان طی سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۷ ادامه یافت. خسرو روزبه در تماس با کمیته ایالتی لو رفت و پس از لو رفتن خسرو روزبه، علی متقی پلیس اعلام شد. ولی همکاران او تا

سال ۱۳۳۸ به کار خود ادامه دادند. در سال ۱۳۳۷ برای مذاکره درباره وحدت کمیته ها و گروههایی که خود را تابع کمیته مرکزی در خارج میدانستند در کرج پلنومی تشکیل دادند که اعضای کمیته ایالتی نیز در آن شرکت داشتند در این پلنوم از شبکه های هیئت اجرائیه کمیته ایالتی فارس و جنوب و آذربایجان شرکت داشتند. عناصر پلیس نیز در پلنوم حضور یافتند و کلیه مذاکرات در اختیار سازمان امنیت قرار گرفت. از طریق شبکه های آلوده کلیه اطلاعات از دیگر شبکه ها جمع آوری شده، به پلیس میرسید.

در اواخر سال ۱۳۳۷ و طی سال ۱۳۳۸ هجوم پلیس به این شبکه ها و کمیته ها آغاز شد. اعضای فعال کمیته ایالتی عبارت بودند از علی متقی، قدرت اله نادری، حسن هشترودی، عبدالرحیم طهوری معروف به سلطان، حبیب ثابت، زرندی، عظیم عسگری چند تن از این افراد به پلیس رسمی تبدیل شدند که عبارتند از متقی، ثابتی و عسگری بقیه نیز کم و بیش با پلیس همکاری میکردند. زرندی پس از مدتی همکاری با پلیس از ایران گریخت و به شوروی رفت و پناهنده شد. طهوری، ثابتی، جوانشیر نادری در نفوذ به شبکه آذربایجان نقش موثری بازی میکردند. اعضای هیئت اجرائیه، باستانی، حسین گنجی، ویگن و حسن خشنودی افراد هیئت اجرائیه روی هم رفته افراد صادقی بودند و گرچه پس از بازداشت عده ای از آنها دچار ضعف شدند ولی به ندرت به آلت بالفعل تبدیل شدند.

کمیته کردستان

قبلاً گفتیم که بعد از شکست حزب دمکرات کردستان و سقوط حکومت دمکرات قاضی محمد، کمیته ایالتی حزب توده در کردستان زیر عنوان "حزب دمکرات کردستان" فعالیت میکرد و در حقیقت کمیته مرکزی حزب دمکرات کمیته ایالتی حزب توده در مهاباد بود، پس از پراکنده شدن کمیته کردستان بقایای این سازمان در منطقه مانده بود، در اواخر سال ۱۳۳۶ و اوایل ۱۳۳۷ کوششهایی برای تجدید سازمان حزب دمکرات بعمل آمد.

پس از کودتای عراق با توجه به موقعیت کردستان عراق این شبکه در صدد تشدید فعالیت خود نیز بر میآید و در رابطه با عراق ضربه میخورد کمیته کردستان با کمیته آذربایجان که نام فرقه دمکرات آذربایجان را بر خود داشت در ارتباط بود. افراد موثر کمیته کردستان که در سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۳۸ بازداشت شدند عبارتند از: اسماعیل قاسملو، دکتر مولوی، غنی بلوریان، عزیز یوسفی و حسن شریعت سه نفر از این عده یعنی بلوریان، یوسفی و شریعت محکوم به اعدام شدند ولی حکم آنها تبدیل به ابد

شد. قاسملو از اعضای مؤثر این کمیته به اروپا گریخت و سلیمان معینی از اعضای این کمیته بعدها در کنار شریف زاده و دیگران دست به مبارزه مسلحانه زد و به شهادت رسید، قاسملو چند تن از اعضای شبکه همکاری با پلیس را پذیرفتند و مولوی و شریعت اظهار ندامت کردند.

کمیته آذربایجان

کمیته آذربایجان که در عین حال کمیته مرکزی فرقه دمکرات نیز محسوب میشد در سال ۱۳۳۸ مورد تهاجم قرار گرفت. این کمیته سعی کرده بود با کمیته مرکزی در خارج تماس بگیرد. کمیته کردستان نیز ارتباط هائی با خارج برقرار کرده بود. در سال ۱۳۳۲ کمیته تبریز که عنوان فرقه را نیز داشت بازداشت شد. کسانی که در تشکیلات فرقه فعالیت میکردند مهندس ایرانشهر، بهزاد بهزادی، سلیمان پور، علی شناسائی، حسن فنفوری و دیگران. در سال ۱۳۳۸ در رأس کمیته تبریز افراد زیر قرار داشتند: حسن زهتاب سرابی، ایوب کلانتری، علی عظیمی، علی آذری و جواد فروغی که هر پنج تن محکوم به اعدام و در سال ۱۳۳۹ به شهادت رسیدند.

کمیته فارس

این شبکه از بقایای حزب در شیراز و فارس تشکیل شده با خوزستان و بحرین نیز تماسهایی داشت. در رأس این کمیته سید محمد ضاییت، محمود جلیلی، والی محمودی و مسحا و دیگران قرار داشتند. شبکه فارس نیز در سال ۱۳۳۸ بازداشت شد. این شبکه نیز ارتباط هائی با خارج برقرار کرده بود و کمکهایی از کمیته مرکزی دریافت کرده بود. اعضای مهم این شبکه به حبس های سنگین محکوم شدند ولی اغلب از خود ضعف نشان داده و اظهار ندامت کردند.

کمیته اصفهان

این شبکه در سال ۱۳۳۷ تشکیل شد و تا سال ۱۳۴۰ به فعالیت خود ادامه داد. با شروع فعالیتهای عمومی جبهه ملی و آزادیهای نسبی دوره امینی اعضای کارگر این شبکه که در اتحادیه های کارگری

اصفهان نفوذ داشتند دست به فعالیتهای عمومی زدند. تظاهرات و اعتصابات کارگری اصفهان را رهبری کردند در رأس این کمیته صدر عاملی قرار داشت که ظاهراً در آستانه لو رفتن شبکه به خارج گریخت ولی شایع است که او خود را به دشمن فروخته و برای خرابکاری به خارج گریخته است.

اعضای فعال کمیته اصفهان عبارت بودند از: رحیم ناکی کمالی، حاج انصاری خیابانی، سلیمانی، شریف، زاهدی ماکویی و دیگران. اکثریت اعضای این شبکه را کارگران تشکیل میدادند و در آن دو دستگی وجود داشت. پلیس نیز در یک جناح نفوذ کرده به راحتی سه شبکه را به دام انداخت. ناکی از اعضای فعال این شبکه عضو کمیته جبهه ملی در اصفهان و دبیر سندیکای کارگران ریسندگی و بافندگی و عضو کادر مرکزی کمیته اصفهان بود. افراد این شبکه نیز ارتباط هائی به وسیله مکاتبه با خارج برقرار کرده بودند و در مرحله بازجویی اکثریت قاطع مسئولین این شبکه تسلیم پلیس شدند و ضعف شدیدی از خود نشان دادند. از این کمیته فقط حاج انصاری که مدتی قراری بود محاکمه و به سه سال زندان محکوم شد و بقیه پس از مدتی پلاتکلیفی آزاد شدند. با شکست این کمیته ها در سال ۱۳۳۸ صدها نفر از اعضای سابق حزب توده که به مبارزه ادامه میدادند، بازداشت شدند. به این ترتیب نقشه برای تجدید سازمان حزب و ایجاد ارتباط با کمیته مرکزی بی نتیجه ماند. کمیته مرکزی که پس از تشکیل پلنوم چهارم در سال ۱۳۳۵ اعلام کرده بود که در ایران شبکه رسمی ندارد او از آن پس سعی کرده بود با کمیته های خود ساخته تماس برقرار سازد. از این کوشش نیز دست کشید. اینک موقع آن رسیده است تا نگاهی به فعالیتهای خارج از کشور حزب توده بیندازیم.

کمیته مرکزی حزب توده در خارج از کشور

اعضای کمیته مرکزی که در جریانهای مختلف و از شکست فرقه گرفته تا دوره پس از کودتا به خارج از ایران پناهنده شده بودند پس از شکست حزب نتوانستند عکس العمل فوری از خود نشان بدهند. سرانجام پس از بحث های طولانی در سال ۱۳۳۵ پلنوم کمیته مرکزی فعالان حزب توده را در خارج از کشور تشکیل دادند و به گذشته حزب نظر انداختند. در این پلنوم کمیته مرکزی به بخشی از اشتباهات خود اعتراف کرد. مهمترین قسمت این انتقاد مربوطه به رابطه با مصدق و عدم شناخت جبهه ملی و سپس عدم تحرک رهبری در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود. رهبری حزب توده حتی در این پلنوم حاضر نشد از پروسه های اجتماعی و سیاسی ایران تحلیل جامع بعمل آورد و انحرافهای حزب را تجزیه و تحلیل

کند. اعتراف کمیته مرکزی خالی از صداقت انقلابی بود. هدفش خاموش کردن معترضین و به دست آوردن حیثیت از دست رفته بود. پس از آن پلنوم کمیته مرکزی منتظر نشسته تا بقایای حزب در داخل حرکتی در جهت تشکیل و تجدید سازمان نشان داد کمیته مرکزی حاضر نشد اعضای خود را برای تماس با این بقایا و رهبری مبارزه به داخل بفرستد. تماسهایی که با شبکه های یاد شده بوجود آمد. اساساً با اقدام و کوشش داوطلبانه خود این شبکه ها بود که بعمل آمد و رابطه هایی به خارج اعزام شدند و یا به وسیله مکاتبه و یا واسطه هایی این تماس بوجود آمد.

رادیو پیک ایران در سال ۱۳۳۸ در برلین آغاز به کار کرد. این رادیو به ادامه حیات حزب در خارج کمک مؤثری کرد. این رادیو مولود اختلافهای شوروی با ایران بود و عدم رابطه سیاسی بین ایران و جمهوری آلمان شرقی زمینه فعالیت این رادیو را فراهم ساخته بود. در این مدت کمیته مرکزی در اروپای شرقی و شوروی شبکه هایی ایجاد کرده بود و در بین ایرانیان مقیم اروپا بخصوص در بین دانشجویان نفوذ کرده و در ایجاد شبکه با افراد جبهه ملی رقابت میکرد.

مهمترین عاملی که پس از شکست به کمیته مرکزی حزب توده و عناصر مقیم خارج از حزب امکان داد موقعیت ظاهری خود را به نام حزب طبقه کارگر ایران حفظ کند، روابط بین المللی جنبش جهانی و بخصوص تائید حزب کمونیست شوروی از این حزب بود. بنابراین رابطه حزب توده از جانب کلیه احزاب کمونیست به نام حزب برادر شناخته شد. این مسئله از داخل نیز انعکاس مییافت و در راه مبارزه مستقل گروهها و محافل مارکسیست - لنینیست مانع ایجاد میکرد. بخصوص اگر فراموش نکنیم که هنوز جنبش جهانی کارگری از فرصت برخوردار بود.

حزب توده همانطور که در سال ۱۳۳۱ به کنگره نوزدهم نماینده اعزام کرد در سال ۱۳۳۴ (۱۹۵۶) به کنگره بیستم یک هیئت نمایندگی به ریاست رضا رادمنش فرستاد. رادمنش در این کنگره سخنرانی کوتاهی کرد و به روال همیشگی مشی حزب کمونیست شوروی را صد در صد تائید کرد بدون اینکه به مسائل حادی که کنگره بیستم و خروشچف مطرح کرده بود، مشی ای که در رد استالین و طرفداران او بود توجهی نشان دهد به تعریف و تمجید از خروشچف پرداخت که حتی با پرخاش خروشچف نیز روبرو شد. به هر حال حزب توده در بست دنبال مشی شوروی رفت.

در کنفرانس جهانی ۱۹۶۷ و سپس در سال ۱۹۷۱ نیز به دنبال روید همیشگی خود از شوروی ادامه داد تا این موقع عده ای از اعضای مؤثر حزب در پکن بودند و در تنظیم برنامه فارسی رادیو پکن فعالیت میکردند. حزب کمونیست چین نیز این حزب را بنام حزب طبقه کارگر ایران میشناخت. با شدت گرفتن اختلافهای چین و شوروی اکثراً افراد حزب توده از چین خارج شدند و حزب توده به مخالفت با

مشی چین پرداخت و به بحثهای تئوریک بر ضد چین دست زد. در این موقع (۱۳۳۴) قاسمی، فروتن و سفائی و گروهی از اعضای قدیمی حزب از آن انشعاب کردند و سازمان مجزائی بوجود آوردند که پرداختن به آن و دیگر سازمانهای کمونیستی خارج از کشور در بحث دیگری خواهد آمد.

در سال ۱۳۳۷ پس از کودتای عراق در زمینه ای که مبارزه و تبلیغات رژیم های ایران و عراق وجود داشت و عده ای از آنان از جمله فریدون کشاورز در رادیو بغداد بر ضد دولت ایران فعالیت میکردند. پس از آنکه دولت قاسم با حزب کمونیست عراق و حزب دمکرات کردستان اختلافهایی پیدا کرده رهبران و فعالان حزب توده از عراق خارج شدند، زیرا عراق را به حد کافی امن تشخیص ندادند رضا رادمش دبیر کمیته مرکزی حزب توده از جمله افرادی بود که مدتی در عراق به سر برد. بعدها فریدون کشاورز به کمیته مرکزی اصرار کرد که باید مرکز فعالیت خود را به کشور همسایه ایران یعنی عراق منتقل ساخته و کسانی را برای تجدید سازمان حزب به داخل اعزام سازد. علاوه بر این اختلافهایی بین او و کمیته مرکزی بروز کرده بود که رسماً اعلام نشد. نتیجه این اختلاف خود فریدون کشاورز از پذیرفتن دستور حزب یعنی نرفتند به عراق بود، که منجر به اخراج او از حزب شد فریدون کشاورز پس از مدتی کوشش برای ایجاد سازمان مستقل سرانجام به الجزیره رفت و به حرف خود که پزشک مشخص کودکان بود پرداخت. در سال ۱۳۳۶ که فعالیتهای عمومی زیر عنوان جبهه ملی شروع شد، حزب توده نه خود شبکه-ای در ایران داشت و نه با شبکه های مؤثر در این فعالیتهای ارتباط داشت. همانطور که گفته شده شبکه های توده ای که به هر حال حاضر به تماس با کمیته مرکزی بودند در سال ۱۳۳۸ باز داشت شدند در این موقع یعنی سال ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ فقط کمیته اصفهان که یک تماس غیر مؤثر و ابتدائی با خارج داشت با حزب توده در ارتباط بود. حزب توده از طریق رادیو پیک ایران در مسائل داخلی اظهار نظر میکند.

اختلافهای ایران و شوروی که طی این سالها ادامه یافت به حزب توده امکان داد که جملاتی هر چه شدیدتر به رژیم کرد. و مانند رادیوی صدای ملی شنونده زیادی داشته باشد. حزب توده در سالهای ۱۳۳۹ - ۱۳۴۲ از جبهه ملی حمایت میکرد و اعتصابها و اعتراض های داخلی را از رادیوی خود منعکس میکرد.

هنگامیکه پس از سقوط علی امینی و فرمهای ارضی و اجتماعی رژیم مطرح شد کمیته مرکزی در مقابل آن مردد ماند و در این موقع (در اواخر سال ۱۳۴۱) بین ایران و شوروی مذاکراتی بعمل آمده بود و جنگ تبلیغاتی تمام شده بود این مهمترین عاملی بود که حزب توده را در خارج دچار مشکل ساخته بود درست در شرایطی که آزادیهای زودگذر در سالهای ۱۳۴۹ به بعد داشت پایان مییافت و رژیم به خشونت کامل گرایش پیدا میکرد حزب توده از شدت حملات خود برضد آن کاست. سرانجام در واقعه ۱۵

خرداد این تردیدها نتیجه خود را آشکار ساخت. رادیو پیک ایران ۱۵ خرداد را محکوم ساخت و آن را کوششی ارتجاعی از سوی قشریون مذهبی اعلام کرد. در این موقع پیک ایران از آزادی زنان و برابری زن و مرد، ضرورت اصلاحات عمیق اجتماعی و ارضی سخن میگفت معذالک همین سیاست نیز دیری نپائید و با آشکار شدن موضع جریانهای مترقی نسبت به ۱۵ خرداد ناچار شد نظر خود را تلویحاً پس بگیرد. بعدها به تدریج اصلاحات ارضی را تعبیر کرد و باز با توجه به روابطی که ایران و شوروی به هم زده بودند تئوری خود را در تأیید کلیه اصلاحات اعلام کرد. سرانجام حزب توده بود که در سایه روابط ایران و شوروی تغییر پایگاه اجتماعی رژیم را از فئودالیسم به بورژوازی کمپرادور اعلام کرد و نتیجه که در تعیین خط مشی مبارزه از این تحلیل گرفت، نتیجه اپورتونیستی بود که به بی عملی منجر میشد. در سالهای ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۵ و بطور کلی تا ۱۳۴۹ حزب توده بین مشی های مختلف نوسان میکرد. در همان حال که اصلاحات ارضی را میپذیرفت برای نضع مبارزه رشد و تکامل نظام سرمایه داری در ایران را ضروری میدانست، اثر معروف چه گوارا یعنی (جنگ کربلانی) را هرشب از رادیوی خود پخش میکرد، با این مقدمه که برای دست زدن به مبارزه مسلحانه جمع شدن شرایط عینی و ذهنی لازم است و با این تأکید مقدماتی در حقیقت آنچه را که پخش میکرد، نفی میکرد. این عمل حزب توده صرفاً بخاط جلب شنونده نبود و نشان دهنده تشنت فکری در درون رهبری حزب بود. تا آنجا که بر ما آشکار است، این تشنت صورت یک جناح بندی مشخص ایدئولوژیک را نداشت بلکه همان رهبرانی که دستور پخش جنگ کربلانی را میدادند خط مشی سیاسی ضد آن را نیز بیان میکردند. از جمله رضا رادمنش در همین موقع که مقارن با پس از قیام بهمن قشقائی در فارس بود، در مقاله ای در مجله دنیا ارگان ثوریک حزب توده نوشت که اگرچه خود حزب در شرایط حاضر قادر به انجام رهبری مبارزه مسلحانه نیست ولی از هر جریان و از هر حرکتی در این جهت حمایت میکند.

اینها نشان تشنت فکری و مشکلاتی بود که رهبری حزب توده در اتخاذ خط مشی با آن روبرو شده بود. یک جنبه این اقدامات خلع سلاح کردن سازمانهای رقیب در اروپا بود. در این موقع سازمان انقلابی و سازمان توفان و محفل های دیگر با تبلیغ راه قهرآمیز با حزب توده رقابت میکردند. حزب توده می اندیشید: حال که دعوا بر سر دفاع لفظی است و تبلیغ کاغذی جنبش مسلحانه چرا من (یعنی حزب توده) از دیگران عقب بمانم. پس از سال ۱۳۴۶ نیز این تشنت ادامه یافت ولی نه به صورت رسمی بلکه کوششهای متضاد و پراکنده مثل تماسهایی که در عراق با بختیار گرفته شد و یا تصویب اقدامات سازمانی جنبی تشکیلات تهران، به رهبری عباس شهریاری که نوعی تدارک و عملیات نظامی را در بر میگرفت،

نمونه- ای از این سردرگمی در خط مشی است. پس از آشکار شدن نقش عباس شهریاری و خیانت‌های او رادمش مورد انتقاد قرار گرفت و از کار برکنار شد. سرانجام جای او را ایرج اسکندری گرفت. از جمله رویدادهای دیگری که در این بحث باید به آن اشاره شود، سرنوشت فرقه دمکرات آذربایجان است.

در سال ۱۳۳۸ پس از بازداشت شبکه تبریز بین فرقه و حزب توده مذاکراتی انجام شد که به ادغام دو جریان انجامید و به فعالیت مستقل فرقه خاتمه داد. سرانجام در روبرو شدن با جنبش مسلحانه حزب توده، بدترین و شاید بزرگترین اشتباه خود را پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آشکار ساخت. حزب توده که قبلاً در موقع برخورد گروه‌های سیاسی و نظامی با گروه‌هایی که در صدد پیاده کردن مبارزه مسلحانه بودند مانند دیگر جریان‌های خارج از کشور از بازداشت شدگان حمایت میکرد، پس از رستاخیز سیاهکل در صدد ایفای نقش دو گانه ای برآمد یعنی از یکسو میخواست مثل گذشته از مبارزان داخلی حمایت کرده و با شهدا همدردی نشان دهد و از سوی دیگر به مقابله با مشی مسلحانه برخیزد.

کمیته مرکزی نیز مانند رژیم فکر میکرد که پس از برخورد نظامی سیاهکل و اعدام ۱۳ نفر مبارزان، جنبش مسلحانه با شکست حتمی روبرو شده و جز نوحه خوانی برای شهدا و بهره برداری، او بهره برداری تدریجی ایدئولوژیک در جهت مشی مسالمت آمیز و تأئید خط مشی تسلیم طلبانه خود که به صورت بی عملی و در پیش گرفتن سیاست انتظار کاری برایش باقی نمانده بود، وقتی که دید سیاهکل و جنبش مسلحانه از مرحله نطفه ای خود عبور کرده و در سطح جامعه متولد شده است، به مبارزه ایدئولوژیک با آن دست زد و سرانجام به پخش برنامه های منظم بر ضد جنبش مبادرت ورزید. از سوی دیگر، با ورشکستگی مفتضحانه آخرین کوشش سیاسی رهبری در شبکه های تهران و جنوب و آذربایجان رهبری کمیته مرکزی مجدد به لاک خود در خارج پناه برد و با توجه به موضع سیاسی خود و سیاست شوروی در ایران که روی حزب توده انعکاس میابد و امکان حملات سیاسی شدید به رژیم را از دست داده و حتی رادیوی آن فاقد شنونده شده است. در حال حاضر حزب توده تنها به تأئید ضمنی شوروی و حزبهای کمونیست مخالف چین متکی است و در اروپا نیز موقعیت کاملاً ضعیفی در میان ایرانیان اروپای غربی دارد.

تشکیلات تهران حزب توده و تشکیلات جنوب و آذربایجان

فعالیت‌های عمومی سال‌های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۱ عده ای از اعضای حزب در خارج را به فکر فعالیت در داخل انداخت. در حقیقت این بار نیز حزب توده از قافله عقب مانده و هنگامی که به فکر تجدید فعالیت در داخل افتاد که آنها از آسیاب افتاده بود. پرویز حکمت جو از افسران فراری سازمان نظامی حزب توده که به خارج از کشور گریخته بود در سال ۱۳۴۱ برای مطالعه در امر تشکیل یک شبکه از مرز عراق به ایران می‌آید و پس از تماس و مطالعه با شوهر خواهر خود ارسلان رزم آرا از مرز آستارا و اردبیل به خارج باز می‌گردد. پس از مذاکره با هیئت اجراییه و شخص رضا رادمنش با سه نفر دیگر به اسامی علی خاوری، علی حکمتی، عباس شهریاری به ایران باز می‌گردد. علی خاوری از اعضای قدیمی حزب و از مؤسسين شعبه حزب در خراسان بود و از سال ۱۳۳۸ در شوروی و چین بسر برده بود خاوری پس از شروع اختلاف به اروپای شرقی بازگشتند و با نظر رادمنش برای رهبری سیاسی حزب در داخل اعزام میشود. حکمت جو نیز مدتها در رومانی به سر برده و خانواده هر دو نفر در خارج بسر می‌برند. علی حکمتی پسر صمد حکمتی عضو کمیته مرکزی حزب توده بود و از مسئولین متوسط سازمان جوانان بود که پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برای تحصیل به خارج رفته و همراه هیئت اعزامی به ایران بازگشت. عباس شهریاری از مسئولین درجه سه حزب بود که به خارج رفته و مانند عده کثیری از این قبیل افراد دور و بر کمیته مرکزی پرسه میزد از اوایل سال ۱۳۴۲ این عده شروع به فعالیت کردند. علی خاوری با نام مستعار توکلی و حکمت جو با نام مستعار ... حکمتی نام مستعار نصیری و شهریاری با نام مستعار اسلامی فعالیت میکردند. خاوری سمت دبیر سیاسی هیئت را داشت و بقیه امور بین سه نفر دیگر تقسیم شده بود. این افراد از آشنائی های خود با بقایای افراد حزبی استفاده کرده و در صدد جلب افراد گروهها برآمدند. اولین افرادی که تماس با حزب را از این طریق پذیرفتند، همه اطلاعات خود را در اختیار کمیته گذاشته و از این طریق تعدادی از گروهها و عناصر فعال از طریق این هیئت شناسایی شدند. با توجه به اینکه شهریاری از اروپا در خدمت دشمن قرار گرفته بود، باید دانست که آنچه مستقیم و غیر مستقیم در اختیار او قرار گرفته عیناً در اختیار پلیس گذاشته شده است.

تشکیلات تهران از سال ۱۳۴۲ نشریه ای به نام "ضمیمه مردم" منتشر کرد و با این وسیله برای خود حیثیت کسب کرد. در آغاز تشکیلات تهران برای خنثی کردن اعتراضهایی که افراد کمیته مرکزی

داشتند برای راحت کردن خود از تعیین خط مشی ای عنوان میکرد که هدف از آغاز فعالیت فراهم کردن زمینه تشکیل کنگره است. تشکیلات تهران از نظر فرم و محتوی درست دنبال شبکه های حزب در سال ۱۳۳۴ بود. (پخش روزنامه و گاه گاهی اعلامیه و جمع آوری کمک تشکیل حوزه و کار توضیحی در محیط کار و تحصیل). با چنین برنامه هائی کسانی جذب تشکیلات شدند که طی این سالها همان افکار سالهای قبل از ۱۳۳۴ را داشتند و با تعصب از رهبری حزب توده حمایت میکردند. عده ای از کسانی که فاقد سابقه عضویت در حزب و سازمانهای وابسته به آن بودند از طریق اعضای سابق حزب، جذب تشکیلات شدند. اولین ضربه ای که شهریار زد، از بین بردن یک شبکه کوچک برای خارج کردن افراد از مرز شوروی به شوروی بودند. این افراد در سال ۱۳۴۲ بازداشت شدند. کمیته ضمن جذب افراد در مورد خط مشی مطالعاتی میکرد. سرانجام در سال ۱۳۴۳ نتیجه این مطالعات به صورت یک نامه به امضای چهار نفر برای کمیته مرکزی تنظیم شد و خاوری عازم شوروی گشت. حکمت جو خاوری را بدرقه میکرد. در آن نامه توصیه شده بود که با توجه به افکار عمومی، تشکیلات و گروهها و افراد غیر تشکیلاتی باید یک شاخه از سازمان غیر نظامی با شبکه نظامی برای آمادگی های نظامی و احیاناً عملیات نظامی در آینده تشکیل شود. به هر حال پلیس نمیتوانست اجازه دهد خاوری با این نامه به خارج بازگردد. پس در فاصله هشتپر تا آستارا او را همراه سه تن دیگر به اسامی حکمت جو، معتمدان، عمارلو بازداشت کرد. نحوه تعقیب و بازداشت و اطلاعاتی که سازمان امنیت از همان روز نخست در اختیار داشت به خوبی نشان میداد که پلیس در ردیف بالای تشکیلات نفوذ کرده است ولی خاوری و حکمت جو این حقیقت را به سختی می پذیرفتند و تازه سوئزن خود را متوجه معتمدان که با آنها در بند بود میکردند. عدم شناخت شهریار در این مرحله دلیلی بر کمبود تجارب مبارزاتی و عقب ماندن این افراد از پلیس است.

از سوی دیگر در همان ماههای نخست در محیط کار مخفی شایع بود که در تشکیلات تهران پلیس نفوذ کرده است. خاوری و حکمت جو همراه با پنج تن دیگر محاکمه شدند. خاوری از حزب و سوسیالیسم دفاع کرد و هر دو به اعدام محکوم شدند ولی حکم آنها تبدیل به زندان ابد شد. بقیه به حبس های بین ۵ تا ۱۰ سال محکوم شدند با بازداشت خاوری و حکمت جو شهریار در تشکیلات تهران فعال مابین شد زیرا حکمتی دارای موقعیتی نبود که بتواند او را کنترل کند.

در سال ۱۳۴۵ (اواخر آن) اعتراضی بر ضد سوء سیاست رومانی نسبت به دولت ایران (ضمیمه مردم) منتشر کرد. این میتوانست مقدمه ای از نافرمانی باشد گرچه اختلاف نامحسوس رومانی و شوروی این زمینه را بازگذاشته بود، در این مقاله به رژیم حمله شد و رومانی متهم به سازش با ایران شده بود. پلیس به نحو مسخره ای چاپخانه ضمیمه مردم را کشف کرد و دو تن گردانندگان چاپخانه یعنی صابر محمد

زاده و آصف رزم دیده را بازداشت کرد این دو تن از حزب توده دفاع کردند و محکوم به شش هفت سال زندان شدند.

نحوه بازداشت این دو تن و کشف چاپخانه دلیل دیگری بر نفوذ پلیس در تشکیلات تهران بود
در سال ۱۳۴۶ علی حکمتی و چهار تن دیگر تصادفاً توسط شهربانی بازداشت میشوند. این بازداشت نمیتوانست به نقشه های سازمان امنیت آسیب برساند، بنابراین علیرغم نشریاتی که از آنها به دست آمده بود، پس از یک ماه بدون عذر و بهانه منطقی شهربانی آنها را آزاد کرد حکیمی در صدد فرار برآمد و برای اینکار از شهرداری کمک گرفت ولی به موقع تور پلیس روی او فرود آمد. علی حکیمی که از همان نخست شناخته شده بود پس باز دو سال که بلاتکلیف در زندان ماند و با پلیس سازش کرد و به خدمت آن درآمد، آزاد شد.

همه این کثافت کاری ها افراد تشکیلات تهران و رهبران خارج را متوجه نفوذ پلیس در این شبکه نکرد. پس از بازداشت حکمت جو و خاوری شهرداری در خوزستان شبکه ای به نام تشکیلات جنوب راه انداخت که ارگان آن نیز شعله جنوب بود. در آذربایجان نیز تشکیلات مشابهی بوجود آمده بود. مجموع این سه شبکه نه فقط افراد را به دام خود می انداختند بلکه از هر طریق اطلاعاتی به دست آورده و در اختیار پلیس قرار میدادند در این جریان ما افراد صادقی و ساده لوح بهترین سپر و ماسک برای پلیس بودند تعدادی کارگر ساده و با تربیت و به بدآموزی های حزب طی حدود سه دهه وسیله ای برای فریب جوانان بی تجربه شده بودند. در مدت ده سال فعالیت تشکیلات تهران بیش از همه کوششهای خود سازمان امنیت، این شبکه برای پلیس کار میکرد. از سال ۱۳۴۷ یک سازمان به اصطلاح جنبی برای فعالیتهای نظامی و شبکه نظامی بوجود آمد شهرداری دائم با عراق در ارتباط بود و پس از استقرار بختیار در آنجا با او نیز رابطه برقرار کرده بود. پای رضا رادمنش و حزب توده نیز به این ماجرا کشیده شده بود. شهرداری به نام سازمان نظامی خود که سه تن از افراد آن از مأموران رسمی سازمان امنیت بودند، توانست خدمات گرانبهائی به دشمن بکند.

شاهکار آخری شهرداری اعزام عوامل سازمان امنیت به عراق بود به نام افراد داوطلب چریک که پیرامون بختیار گرد آمدند و متقابلاً مقادیر هنگفتی سلاح، مهمات، بیسیم و دیگر تجهیزات به خرج بختیار به ایران فرستاده شد و به حملات ساختگی چریکی توسط مسئولان تیمهای چریکی (اینها مأموران سازمان امنیت بودند) انجام گرفت و چند خبر جعلی از رادیو عراق پخش شد. سرانجام بختیار به دست عوامل سازمان امنیت کشته شد. پس از آن بود که دیگر رسوائی شهرداری و تشکیلات سه گانه از پرده بیرون آمد. آنچه جالب است اینکه از طریق های مختلف از سال ۱۳۴۳ به بعد گزارش های مبتنی بر نفوذ

پلیس در این تشکیلات به کمیته مرکزی رسیده و بخصوص طی سال ۱۳۴۸ رسماً ماهیت اسلامی به کمیته مرکزی اعلام شده بود. ولی رهبران حزب به این گزارشها وقعی نگذاشته و شاهکار آخرین خود را بوجود آوردند.

پس از برملا شدن موقعیت تشکیلات تهران فقط ۲۲ نفر بازداشت شدند. این ۲۲ تن کسانی بودند که در تابستان سال ۱۳۴۹ در پلنومی در تهران شرکت کرده بودند. از جمله این افراد پنج تن نمایندگان تشکیلات بودند که به خارج اعزام شده و با کمیته مرکزی ملاقات کرده بودند. همکاران شهریاری علاوه بر مأموران رسمی سازمان امنیت عبارت بودند از:

خزاعی، سلیمانی، واحد پور، اکبر بشردوست، کریم چهارباشیان، محمد خلیلی و دیگران. این افراد حداکثر دو ماه در سال ۱۳۴۶ بازداشت شدند و بعد با تشکر از ده سال همکاریشان با پلیس با خفت از زندان آزاد شدند. بدین ترتیب تراژدی فجیع کمیته مرکزی حزب توده در داخل کشور پایان یافت بررسی این فجایع تشکیلاتی و این اشتباهات سیاسی تمامی نشان دهنده این است که سازمان حزب توده در خارج از کشور که به نام حزب طبقه کارگر ایران عمل میکند برای همیشه محکوم به انحراف و اشتباه است تنها چاره این پروسه تنگ زده تسلیم بلاشرط آن به جنبش انقلابی مارکسیست – لنینیستی و صرف نظر کردن از عنوان داعیه خود است. این امر دیر یا زود با گسترش و تکامل جنبش انقلابی مسلحانه جامعه عمل خواهد پوشید. در اینجا بحث ما پیرامون ادامه فعالیت حزب توده خاتمه مییابد.

گروههای مستقل مارکسیست – لنینیست

پس از شکست حزب توده در حالیکه عده ای از اعضای حزب و سازمانهای آن برای ادامه فعالیت همکاری با کمیته مرکزی حزب را اساساً پذیرفته و در سازمانهایی متشکل شده بودند، در حالیکه خود را جدا از حزب نمیدانستند یعنی پراکندگی حزب را علت اصلی جدائی خود تلقی میکردند، با توجه به اشتباهات و انحرافهای رهبری حاضر به پذیرش تماس با مرکزیت کمیته مرکزی مقیم خارج نبودند. به عبارت دیگر این افراد وضع دوگانه ای پیدا کرده بودند از یک طرف حزب را قبول داشتند و از سوی دیگر کمیته مرکزی را به عنوان رهبری حزب نمی پذیرفتند برای حل این تناقض استدلال هائی نیز میشد که مهمترین آنها به شرح زیر بود:

۱ - رهبری در روبرو شدن با دشمن نشان داد که فاقد خصوصیات لازم بود و ضعف رهبران حزب یک پدیده استثنائی و فردی بشمار نمی‌رود و دلیل ضعف و عدم صلاحیت مجموع رهبری است و رهبران بازداشت نشده، تفاوت اصولی با بازداشت شدگان ندارند.

۲ - رهبری مقیم خارج نمیتواند صلاحیت رهبری و هدایت حزب و جریانها و داخلی را داشته باشد بخصوص که ارتباطی با جریانهای داخلی ندارند.

۳ - اصول رهبری حزب که منتخب سال ۱۳۲۷ در کنگره علنی حزب است نمیتواند پس از قریب ده سال هنوز مدعی رهبری باشد.

۴ - کمیته مرکزی خارج باید علل شکست ها و انحرافهای خود را تحلیل کرده و اعلام کند، قبول پاره ای انتقادات و انحرافات و اشتباهات یعنی آنچه در پلنوم چهارم سال ۱۳۳۵ به عمل آمده برای اعاده موقعیت رهبری کافی نیست باید ریشه های انحراف شناخته شده و از بین برود.

با این اوضاع بود که این گروهها از سال ۱۳۳۶ به بعد بوجود آمدند و بخصوص پس از سال ۱۳۳۷ و کودتای عراق (۲۳ تیر ۱۳۳۷) رو به رشد و گسترش گذاشت.

این گروهها در آغاز تشکل خود شباهت کامل به گروههای دسته اول (کمیته های ذکر شده در مبحث قبل) داشتند. هدف اولین آنها جمع آوری افراد مومن حزب و سازمان و حفظ آن از فساد و انحطاط سیاسی و تربیت سیاسی آنها برای رسیدن به وحدت حزبی زیر یک رهبری شایسته و دارای صلاحیت بود. طی سالهای ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۸ این گروهها به فعالیتهای صرفاً درون گروهی میپرداختند. طی این دوره تعداد این گروهها کم نبود، اما اعضای هر گروه نسبت به اعضای کمیته های ذکر شده در پیش کمتر بود. در سال ۱۳۳۸ پاره ای از این گروهها دست به فعالیتهای سیاسی برون گروهی زدند و در صدد انتخاب خط مشی جدا از خط مشی حزب توده برآمدند. از آن پس مسئله وحدت حزبی ضرورت خود را از دست داد و واقعیت جدائی از حزب پذیرفته شد. ضرباتی که در سال ۱۳۳۸ به گروهها وارد شد برای اولین بار ضعف گروههای صرفاً سیاسی مخفی را آشکار ساخت. برای این گروهها مسئله مقابله با فشار پلیس رژیم و در پیش گرفتن تاکتیکهایی برای محافظت خود مطرح شده بود. با بازداشت یک رشته گروهها در سال ۱۳۳۸ ماشین شکنجه دوباره به کار افتاد، دادگاههای نظامی دسته دسته اعضای گروهها و کمیته ها را به زندانهای سنگین محکوم میکردند. پلیس از نفوذی که در گروهها و جریانهای مخفی کرده بود با یک تهاجم عمومی بهره برداری کرد. معذالک همه گروهها لو نرفتند به دام نیفتادند ولی ادامه حیات آنها با تاکتیکهای تشکیلاتی و سیاسی قبلی مورد سوال قرار گرفته بود، عده ای در مقابل این مسئله پیشنهاد میکردند که در جنب گروههای سیاسی یک شبکه یا سازمان نظامی بوجود بیاید که ضمن داشتن فعالیتهای

اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی، به عملیات انتقامی بر علیه سازمان امنیت و دیگر سرویسهای پلیسی دست بزند. این افکار جامه عمل نپوشید ولی تمایلات مبهم مسلحانه را تقویت کرد. مسئله دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد این است که پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اعضای حزب توده مصراً تقاضای عکس العمل نظامی، نسبت به دشمن داشتند. پس از شکست حزب این تقاضا به صورت تمیلات قهرآمیز ادامه یافت. طی این سالها عناصر مبارز به کوهنوردی روی آورده بودند و به طور مبهم به عملیات پارتیزانی فکر میکردند. ولی اشکالی که مسئله حزب بوجود آورده بود، فکر کردن جدی به این مسئله را از میان میبرد. پس از ضربات سال ۱۳۳۸ این تمایلات مسلحانه در گروههای رشد کرد. با آغاز فعالیتهای علنی عمومی این تمایلات از رشد باز ماند. گروهها که اغلب از سال ۱۳۳۸ به دخالت در فعالیتهای صنفی و سیاسی پرداخته بودند. به تدریج به این مبارزات کشانده شدند. گروههایی که به این ترتیب فعالیت میکردند در پایان به دوره فعالیتهای علنی تکامل یافتند. اینک به نمونه هائی از این گروهها اشاره میکنیم:

در سال ۱۳۳۸ گروهی زیر نام محفل های مارکسیستی - لنینیستی ایران کشف و بازداشت شدند. فعالین و مؤسسين این گروه هاشم بنی طرفی، سراجی آژیده، رحیم، عابدینی، محرم، ایادی و دیگران بودند که به زندانهای سنگین محکوم شدند و در مقابل رژیم از خود مقاومت نشان دادند.

در سال ۱۳۴۲ (کمیته انقلابی حزب توده) بازداشت شد. کمیته انقلابی که چند سال فعالیت مخفی کرده بود نشریه ای به نام "روزبه" داشت و اعضای آن نسبتاً زیاد بودند نام گروه و ارگان آن نشانه داعیه این گروه بر توده ای بودن آن است. از سوی دیگر با تاکید بر انقلابی بودن خود را از رهبری حزب توده جدا میکنند و با عنوان کردن نام روزبه خود را وارث سنن مبارزاتی حزب اعلام میکنند. این گروه ارتباطی با کمیته مرکزی و شبکه های آن نداشت (در این موقع تشکیلات تهران آغاز به کار کرده بود) مؤسسين و فعالان این گروه عبارت بودند از کالیک سلیمی، ذوالقدر، شرقی و دیگران. عده ای از افراد این گروه تسلیم شدند و بعضی از آنها حتی به خدمت پلیس در آمدند مثل سلیمی، با ایجاد تشکیلات تهران به اغلب این گروهها پیشنهاد همکاری داده شد، بعضی پذیرفتند و در تشکیلات تهران ادغام شدند و بعضی به فعالیت خود ادامه دادند.

از جمله در سال ۱۳۴۵ عده ای را به نام گروههای متحده بازداشت کردند، این عده از ۴ گروه کوچک و جمع شده بودند که عبارت بود از گروه ارانی، گروه توده، گروه پیوند و گروه آرش بعضی از این گروهها به نحوی با تشکیلات تهران تماس گرفته بودند و از آن ضربه خوردند. گروه آرش گویا توانست عده ای از افراد خود را حفظ کند ولی بعد فعالیتی از این افراد دیده نشد. اعضاء فعال این گروهها عبارت بودند از منصف علی اصغری، محمد صفاری آشتیانی، فرمهی، دانا، خویلی، مفتخری و دیگران، اکثریت

افراد این گروه در دادگاه اظهار ندامت کردند ولی منصف و چند تن دیگر حاضر به ندامت نشدند. همانطوری که گفته شد گروههای مستقل کوچک و بزرگ گمنام بسیاری از سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۵ بوجود آمده و دست به انتشار اعلامیه و نشریه زده و بنابر توان خود در جریانهای عمومی کم و بیش شرکت داشتند.

گروههای سیاسی - نظامی که از سال ۱۳۴۲ به بعد بوجود آمدند به طور کلی در این رده بندی قرار میگیرند. عده ای از افراد این گروهها به طور کلی قبل از سال ۱۳۴۲ پروسه های قبلی را ملی کرده پس از پایان یافتن مبارزات علنی عمومی ضرورتاً به گروههای سیاسی نظامی تبدیل شدند. به موقعیت و نقش این گروهها جدا رسیدگی خواهیم کرد

گروهها و سازمانهای مارکسیستی ضد توده ای

گروهها و شبکه هایی را که در دو دسته قبل دسته بندی کردیم اساساً به هدف مبارزه با رژیم و دشمن طبقاتی و انجام رسالت پیشاهنگی طبقه کارگر تشکیل میشدند. حتی آنهایی که حزب توده را به عنوان یک جریان مثبت نمیشناختند و همکاری با آن را رد میکردند مبارزات ایدئولوژیک با آن را تابع مبارزات با دشمن میکردند. حال آنکه گروهها و محفلهایی را که در دسته سوم جا میدهیم گرچه ظاهراً برای تدارک مبارزه با دشمن طبقاتی و اشاعه مارکسیسم بوجود میآمدند، در عمل هدف خود را، مبارزه با حزب توده قرار میدادند این گروهها که خود را جریان اصیل کمونیستی اعلام میکردند، به طور کلی معتقد بودند که ریشه کن ساختن حزب توده باید مقدم بر مبارزه با دشمن طبقاتی انجام بگیرد، اغلب این گروهها نه فقط فعالیتی برضد رژیم نداشتند بلکه در تئوری نیز ادامه یک خط مشی را ضروری نمیدیدند و طی سالها فعالیت درون گروهی به ندرت قدمی در راه شناخت شرایط اجتماعی از جانب این گروهها برداشته شد و آن موارد نادر نیز کوشش نافرجام و یا نیم بند در این راه بود.

عامل دیگری که وجه اشتراک اغلب این گروههاست نفوذ و نقش افراد و جریانهای انشعابی از حزب توده در آنجاست منظور از انشعاییها، افراد و جریانهایی است که در فاصله سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ (و بطور کلی تا هنگامیکه حزب توده نقش خود را به عنوان یک حزب از دست داد) از آن جدا شده بودند. ممکن است ظاهراً این مسئله مهم به نظر نیاید، اما با توجه به اینکه تا شکست حزب توده این حزب به عنوان رهبر جنبش کارگری در ایران فعالیت داشت با همه ضعفها و انحراف هایش وحدت این جنبش در

آن تأمین نشده بود. جریانهای انقلابی فقط میتوانست در درون این حزب رشد کرده و از این راه درصدد تکامل بخشیدن به جنبش طبقه کارگر و ایجاد یک پیشاهنگ انقلابی در حلقه نخست با اعتراض انقلابی نمایان انجام پذیرفته باشد و خواه با اعتراض محافظه کارانه نه فقط از حزب توده بلکه از جنبش کارگری انشعاب کردند. مبارزه آنها بر ضد حزب توده عملاً آنها را به مبارزه بر ضد جنبش کشانده و به همین دلیل تشکل و فعالیتهای آنها با اغماض دستگاه حاکمه نسبت به این گروهها امری تصادفی نیست. مشی آنها یعنی مبارزه با حزب توده و بعدها با گروههایی که حاضر نبودند مبارزه را با حزب توده وظیفه اصلی خود تلقی کرده و آن را مقدم بر مبارزه با رژیم قرار دهند و در عوض موکول کردن مبارزه با دشمن به یک آینده دور و نامعین آنها را به جریانهای بی خطر برای دستگاه حاکمه و بازدارنده، برای جنبش (حتی جنبش ملی) تبدیل کرده موجب میشود، دستگاه حاکمه و پلیس این جریانها را نادیده بگیرند و ادامه حیات آنها را میسر گردانند. حزب توده نیز در حمله متقابل به این گروهها و محفلها همواره سعی میکرد آنها را جریانهای پلیس و خدمتگزار دشمن اعلام کرده و با این حربه آنها را رسوا کرده و از جنبش جدا نماید. ولی این حربه پس از شکست حزب و آشکار شدن ضعف رهبری (ضعف شدید) که از جانب معترضین به آن خیانت اعلام میشد، دیگر کاری نبود. تحلیل درست و واقع بینانه از ماهیت این گروهها و مشی آنها میتوانست نقش اخلاص گرانه آنها را برملا سازد. اینک به یاد آوری معروفترین این گروهها و محفلها میپردازیم.

از کروژوک تا ساکا

باقر امامی فرزند یک خانواده اشرافی بود که توسط معلم خود با افکار سوسیالیستی آشنا شد و برای آموختن مارکسیسم به شوروی پس از انقلاب رفت. امامی در شوروی آموزشهایی دیده و به ایران بازگشت، ولی داخل حزب کمونیست نشد و شبکه ای را بوجود آورد که در اوایل دهه دوم حکومت رضا شاه به اتهام جاسوسی برای شوروی کشف و افراد آن بازداشت شدند. امامی از اعدام گریخت و به حبس ابد محکوم شد. **در زندانها اعضای حزب کمونیست و بعدها با گروه ۵۳ نفر آشنا شد**، پس از شهریور آزاد شد و در جنب حزب توده شروع به فعالیت کرد. امامی طی مدت زندان از یک فرد متهم به جاسوسی موضع خود را به یک فرد سیاسی تغییر داد. این موضع را پس از آزادی حفظ کرد تا مقارن تشکیل کنگره اول حزب توده در سال ۱۳۲۳ امامی در درون حزب مسائلی را مطرح کرد که همه آنها به تأکید در

ضرورت آموزش مارکسیسم - لنینیسم در حزب و اعلام ایدئولوژی طبقه کارگر به عنوان ایدئولوژی حزب مربوط می‌شد. حزب توده در این مدت به امامی اجازه داد که در درون یا بهتر بگوئیم در جنب حزب کلاسی برای آموزش مارکسیسم تشکیل دهد ولی پس از کنگره اول که حزب رسماً موضع خود را تعیین کرد امامی از آن جدا شد و عده ای را نیز به نام کروژوک که (در زبان روسی بمعنای محفل است) جمع کرد و به تبلیغ نظرات خود پرداخت. حزب توده کروژوک را محکوم کرد و محافل شوروی نیز امامی را مرتد از جنبش کارگری ولی امامی به فعالیت خود ادامه داد (فعالیت محدود خود).

مقارن این جریان، جریان دیگری از جانب آپریم در حزب توده بوجود آمد که از نظر موضعگیری نزدیک به جریان امامی بود آپریم مسئله آموزش ایدئولوژی طبقه کارگر را ضروری دانسته و خواستار ایجاد یک دسته پیشرو و با انضباط از نیروهای حزب بود که بتواند در مقابل رژیم دست به اعمال قدرت زده در موقع مقتضی عملیات مسلحانه ای برپا کند. حزب مشی آپریم را چپ روی خواند و نخست او را از حزب با مسالمت راند و هنگامی که آپریم و همکارانش زیر محتوای آوانگاردیست معروف شدند از طرف حزب توده مورد حمله قرار گرفتند ولی آپریم به کار خود خاتمه داد و همکارانش به حزب بازگشتند. کروژوک ها پس از جدائی به فعالیتهای تئوریک پرداختند و از ایفای نقش سیاسی در جامعه بازماندند. موقعیت حزب توده و گرایشها و نظرات امامی آنها را بدین محفل تئوریک صرف تبدیل کرد. کروژوک ها در وقایع آذربایجان و انشعاب ملکی بی تفاوت ماندند و به تدریج تحلیل رفتند. پس از بهمن ۱۳۲۷ امامی که صحنه را خالی میدید افرادی را که برایش مانده بودند جمع کرد و فعالیت تازه ای را آغاز کرد. این بار امامی نام (شوروی) ها را بر خود گذاشت.

در سال ۱۳۲۸ نشریه ای منتشر کرد به نام "به پیش" این نشریه با رنگ سرخ چاپ میشد و درست هنگامی که حزب توده در حال عقب نشینی بود رنگ و بوی تندو تیزی داشت پلیس امامی و همکارانش را بازداشت کرد. از جمله همکاران امامی در این مرحله این افراد بودند: پیروزی، متین دژ، پیروز جو، بسطامی، آوانس مرادیان و آلبرت سهرابیان و دیگران.

امامی به پنج سال زندان محکوم شد و همکارانش به سه سال زندان و کمتر. امامی در سال ۱۳۳۱ با دو سال تخفیف آزاد شد. در این مدت دوباره حزب توده قدرت گرفته بود و در پلنوم کمیته مرکزی مارکسیسم - لنینیسم به عنوان ایدئولوژی حزب اعلام شده و بحث بر سر اعلام حزب توده به عنوان حزب طبقه کارگر یا حزب طبقات زحمتکش بود. عده ای از همکاران امامی به حزب توده پیوستند از جمله پیروزی و متین دژ. در اواخر سال ۱۳۳۱ (مقارن فوت استالین) متین دژ در یک برخورد خیابانی بر اثر اصابت گاز اشک آور به شهادت رسید. امامی پس از آزادی، فعالیتهای مشکوکی را آغاز کرد. با اداره

آگاهی تماس گرفت و از این پس تماس خود را با محافل پلیس حفظ کرد عده ای از همکاران قدیمی امامی از این تماسها خبر داشتند ولی امامی تماس خود را جنبه ضد اطلاعاتی داد و قصد خود را کسب اطلاعات از پلیس و فریب دادن آن اعلام میکرد.

در این موقع امامی "یا درد" کمونیستی ایران را بوجود آورد. "یا درد" در زبان روسی به معنی هسته است. مخفف این عنوان کلمه "یکا" میشود. امامی برای تعلیم افراد از کتابها و آثار مستقیم مارکسیستی استفاده میکرد. خودش رساله ای نوشته بود به نام "الفبای مارکسیسم" که آن را بارها مورد تجدید نظر قرار داد. در این رساله برداشتی مسخ شده و ناقص از مارکسیسم - لنینیسم ارائه شده بود. افرادی که تحت تعلیم امامی قرار میگرفتند بزودی خصلت های مبارزه جویانه را از دست میدادند و تبدیل به عناصری بی-عمل و نظریاتی میشدند این نحوه تعلیم و تربیت با مقاصد و برنامه های امامی هماهنگی داشت.

پلیس از همان نخست از وجود "یکا" اطلاع داشت. پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تماسهای اصلی "یکا" ادامه داشت. از سوی دیگر امامی خود با گروه دیگری که در تأسیس آن نقش اساسی داشت همکاری داشت. این گروه زیر عنوان ". د. س. ک. الف" کارگران، دهقانان، و سربازان کمونیست ایران افرادی را جمع کرده بود. امامی که با ساختن این عناوین میخواست جبران کمبودهای اساسی این گروهها یعنی کمبود عناصر مبارزاتی را در آنها بکند سرانجام دو جریانی را که بوجود آورده بود در هم ادغام کرد. حمید ستارزاده و علی نیا از مسئولان "یکا" بودند که به "یکا" بپیوستند. پس از چند سال در جریان وحدتی که بوجود آمده بود بی انضباطی روی داد و عده ای زیر نام "کاما" جدا شدند. این خیمه شب بازی که زیر نظر پلیس انجام میگرفت همچنان ادامه داشت. طی این سالها افرادی به این گروهها کشیده میشدند و محیط مسموم کننده این روابط به تدریج از آنها عناصری حراف با برداشتهای بیگانه با روح و جوهر مارکسیسم - لنینیسم و حتی بیگانه با تئوری های اصیل مارکسیسم - لنینیسم بوجود میآورد. امامی در حالیکه فرتوت شده و خصوصیات اخلاقی زشتی از خود نشان میداد در حالیکه در یک رشته روابط گروهی محفلی و پلیسی گیر کرده بود، در اوایل سال ۱۳۴۶ خودکشی کرد. در اوایل سال ۱۳۴۷ "یکا" و "کاما" که از یکدیگر جدا شده بودند در هم ادغام شدند و "ساکا" سازمان انقلابی کمونیستی ایران را بوجود آوردند. کادر مرکزی ساکا در آخرین دوره فعالیتش از افراد زیر تشکیل شده بود: حمید ستارزاده، موان عاشق، فشارکی اردین، گروان.

ساکا در تهران، مشهد و اصفهان و دیگر شهرها شبکه هائی بوجود آورده بود. در این شبکه ها برنامه اصلی همچنان کادر سازی بود. عده ای از افراد ساده و صادق که به تور افراد کهنه کار و همکاران

قدیمی امامی خورده بودند وسیله ای برای جلب افراد جوان و بی تجربه به ساکا شده بودند. این افراد ساده و بی تجربه مثل همیشه بهترین پوشش برای پنهان کردن قبح مقاصد اشخاص مزدوری بودند که خود اعتقادش به مبارزه نداشتند و گروه را وسیله ای برای ارضای جاه طلبی های خود قرار داده بودند. ساکا مانند تشکیلات تهران، اطلاعات افراد خود را از جریانهای سیاسی مخفی جمع میکرد و توسط عوامل پلیس که در آن نفوذ کرده بودند در اختیار پلیس قرار میداد. چند تن از اعضای مؤثر ساکا بازداشت شده و آزاد شده بودند و میدانستند که پلیس از زیر و روی فعالیت اطلاع دارد. در سال ۱۳۴۹ عده ای از افراد ساکا به تدریج خود را از کنترل مرکزیت ساکا خارج کردند و بی توجه به ماهیت و خصوصیت ساکا مشی دیگری در پیش گرفتند - هادی پاکزاد، عبدالله مهری، دکتر طباطبائی و بهروز صنعی از جمله این افراد بودند که تماس هائی با گروههای سیاسی - نظامی گرفته در جهت مشی مسلحانه عمل میکردند. این عده دست به اقدامات زدند که عناصر قدیمی ساکا را به وحشت انداخت و موجب شد که در نیمه دوم سال ۱۳۴۹ ساکا رسماً منحل شود، ولی این انحلال نتوانست شبکه های ساکا را کاملاً از هم متلاشی کند. پلیس در تعقیب این جناح جدا شده از ساکا بود که با علنی شدن جنبش مسلحانه روبرو شد و در این شرایط باقی گذاشتن شبکه ها و افراد جوان ساکا خطرناک تشخیص داده شد و پلیس شروع به بازداشت اعضا ساکا کرد. حمید ستازاده که نقش دبیری ساکا را داشت در همان روزهای نخست مثل عده ای از اعضای ساده ساکا آزاد شد. اکثریت قاطع ساکا در مراحل بازجویی و دادگاه تسلیم شدند. بخصوص مسئولان و افراد مؤثر و قدیمی ساکا به طور کامل تسلیم پلیس شدند. جناح مبارزی که از ساکا جدا شده بود جداگانه محاکمه و به زندانهای سنگین محکوم شدند.

پروسه مارکسیست - لنینیست ایران

این محفل بین سالهای ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۸ تشکیل شد. مؤسسان آن عده ای از انشعابیون حزب توده و فرقه دمکرات آذربایجان و چند تن از مخالفان حزب پس از شکست آن بودند. این محفل کار خود را با انتقاد از حزب توده شروع کرد. در سال ۱۳۳۸ اثری از جانب این محفل منتشر شد به نام "تحلیل حزب توده ایران" در این تحلیل که حجم زیادی داشت حزب توده از تأسیس پلنوم ۳۵ مورد بررسی قرار گرفته بود. نتیجه ای که تحلیل از جریان حزب توده گرفته بود از این حکایت میکرد که اولاً حزب توده حزب خورده بورژوازی ایران بوده و ایدئولوژی آن یک ایدئولوژی خرده بورژوازی است. ثانیاً رهبران حزب توده خیانت کرده اند. نقص عمده این تحلیل عدم توجه به زمینه های اجتماعی و موقعیت تاریخی

حزب توده و پروسه رشد آن و نادیده گرفتن علل انحراف حزب توده بود. این اثر معلول را به صورت بیان اشتباهها نشان داده بود، ولی علت را نشناخته بود. مهمترین علتی که برای توجیه اشتباهات و شکستهای حزب توده ذکر میکرده، عدم درک مارکسیسم - لنینیسم و یا بطور ساده نوشتن سواد مارکسیستی بود. نتیجه‌ای منطقی این تحلیل و شاید تنها نتیجه عملی آن، رفع این کمبود اساسی یعنی پرداختن جدی به آموزش تئوری مارکسیسم بود و این توجیه کننده برنامه ای بود که این محفل در پیش گرفته بود. افراد مربوط به این محفل کار خود را با انتقاد به حزب توده شروع کردند و با مطالعه کتب و آثار مارکسیستی ادامه داده و با همان نیز تمام می‌کردند.

در سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ مبارزه سیاسی که زمینه عمومی پیدا کرده بود، عده ای از افراد این محفل را جلب کرد ولی هیچگاه فعالیت این افراد به عنوان یک برنامه گروهی تأیید نشد. برعکس این اقدامات فردی مورد انتقاد قرار می‌گرفت و به عنوان پرداختن به اعمال بیهوده و بی نتیجه تلقی شده و به افراد توصیه میشد که به همان لاک محفلی خود بازگشته و به مطالعه تئوریک و ترتیب افراد تازه وارد بپردازند. طی سالهای ۱۳۲۹-۱۳۴۱ در این محفل انشعابی رخ داد این عده خود را حزب کمونیست ایران نامیدند. ظاهراً این عده پس از چند سال فعالیت مخفی به این نتیجه رسیده بودند که شرایط برای تشکیل حزب فراهم شده و خود آنها صلاحیت انجام این رسالت تاریخی را پیدا کرده اند. حزب کمونیست کار خود را با اثری به نام "چه باید کرد" آشکار ساخت.

در "چه باید کرد" شرایط اجتماعی ایران مورد بحث قرار گرفته نتیجه گیری شده بود، اولاً در ایران نظام فئودالی حاکم است و بورژوازی بخصوص بورژوازی کمپرادور بر علیه آن مبارزه میکند، ثانیاً در ایران امپریالیسم انگلیس حاکم است و متحد فئودالیسم است حال آنکه امپریالیسم آمریکا متکی به بورژوازی کمپرادور است و خواستار دگرگونی در نظام ایران. ثالثاً نیروهای مترقی از جمله طبقه کارگر در این تضاد باید جانب بورژوازی کمپرادور را گرفته برضد فئودالیسم مبارزه کند. شعاری که به این ترتیب از طرف حزب کمونیست داده میشد این بود: اگر نگوئیم زنده باد امپریالیسم آمریکا، زنده باد بورژوازی کمپرادور، این تجزیه و تحلیل نام حزب کمونیست ایران را به مارکسیستهای آمریکائی تغییر داد به طوری که هیچکس نام حزب کمونیست را نمیدانست اما نه فقط مارکسیستهای آمریکائی را نمیشناختند بلکه نام زما و گردانندگان و افراد این جریان را هم نمیدانستند. اما "چه باید کرد" به این بسنده نکرده بود. خلیل ملکی (در سال ۱۳۳۵) در یک مقاله این تحلیل را از اجتماع ایران کرده بود و نویسنده چه باید کرد در بیان مجدد آن زحمت زیادی متحمل نشده بود ولی نبوغ نویسنده و محافل حزب

کمونیست موقعی به اوج خود میرسد که مطالب زیر را با صراحت بیان میکند، اصلاحات ارضی و سرکار آمدن امینی از برنامه‌های انگلیسی هاست. این مهمترین بلوف امپریالیسم کهنه کار انگلیس برضد آمریکای ساده‌دل است. حاکمیت امپریالیسم آمریکا بهتر از حاکمیت انگلیس است. زیرا این امپریالیسم کهنه کار و مودی و فاسد کننده است و دیگری باز و آشکار عمل میکند. به این ترتیب دو جریان یعنی "پروسه" و مارکسیستهای آمریکائی به صورت گروهائی تئوری باف ادامه پیدا کردند. در هر دو گروه بعدها انشعابها و جدائی‌ها پیش آمد ولی روابط محفلی آنها ادامه یافت. در سال ۱۳۴۳ ظاهراً "پروسه" که به "جریان" نیز شهرت داشته خود را منحل ساخت. مارکسیستهای آمریکائی نیز ظاهراً خود را منحل کردند. این تصمیم به این خاطر گرفته شده بود که دیگر هیچکس حتی زعمای خود این محافل نمیتوانستند انکار کنند که پلیس از همه چیز آنها اطلاع دارد ولی علیرغم این ادعا (انحلال) بقایای این جریانها ادامه یافت و طی چند سال پس از آن عناصر اولیه این جریانها با گروهها و محفل‌های تازه کار تماس برقرار کرده و کوشش میکردند که طرز تفکر خود را به آنها منتقل سازند. نحوه برخورد این جریانها با مسائل بین‌المللی به این ترتیب بود که در سالهای اول حمله‌ای به شوروی نمیکردند. هنگامیکه تحلیل نوشته شد یک نسخه آن تحویل شورویها شد تا بعنوان یک دلیل قاطع برضد حزب توده و به سود پروسه پذیرفته شود ولی حزب کمونیست شوروی این تحلیل را در اختیار حزب توده گذاشت و پیک ایران حمله به آن را آغاز کرد و اعلام نمود که این دستی است که از آستین سازمان امنیت بیرون آمده. بعداً که اختلاف در اردوگاه سوسیالیستی آغاز شد. مارکسیستهای آمریکائی جانب چین را گرفتند و علیرغم شناختی که از امپریالیسم آمریکا داشتند مائوئیست شدند. از مؤسسين و سردمداران و فعالان پروسه و مارکسیستهای آمریکائی و محافل انشعابی از آنها افراد زیر سر زبان است.

از مؤسسين آن پیرو زجو (پیرو زجو از یاران سابق امامی بود) محمود توکلی (توکلی از اعضای فرقه دمکرات بود) پرویز بابائی و از فعالان و افرادی که بعداً به این جریانها پیوستند، حاشحه‌ای، سلیمانی، علی اکبر اکبری فیلسوف، مصطفی شعاعیان مسور رحمانی (در مورد گروه رحمانی، دامغانی و راد که در سال ۱۳۴۷ بازداشت شد نیز به موقع توضیح داده خواهد شد). دامغانی، راد، عظیم، رحیم، مرتضی حجازی، محمد علی فرزانه، ایروانی، امیرحسین آریان پور نیز با مارکسیستهای آمریکائی به طور غیررسمی همکاری داشت. این جریانها در حالیکه در موقع حیات خود موقعیت مناسبی نیز پیدا کردند، هرگز نتوانستند در محیط خود مبارزه‌ای برضد دستگاه حاکمه بوجود آورند. همواره لبه تیز حمله آنها متوجه جریانهای مبارزاتی خواه توده‌ای و خواه غیر توده‌ای بود. برداشتهای ذهنی و تفسیرهای مغایر واقعیت آنها حتی از نظر فکری و ایجاد تشنت در ذهن عناصر کم تجربه نقشی ایفا نکرده است به

همین دلیل رژیم علیرغم اطلاعاتی که طی سالها از آنها داشت همواره با دیده اغماض به آنها نگریده و به راستی از فعالیت آنان هراسی به دل راه نداده است. در حال حاضر خطری که از جانب این محفل ها جنبش را تهدید میکند نقش نیمه پلیسی است که عده ای از عناصر قدیمی و کهنه کار در تماس با جریانهای کم تجربه ایفا میکنند و سعی میکنند اولاً آنها را از حرکت بازدارند ثانیاً از نظر برداشتهای تئوریک آنها را منحرف ساخته و ثالثاً مستقیم و غیر مستقیم موقعیت آنان را در اختیار پلیس قرار دهند.

تضادیون

جعفر طاهری از کارگران قدیمی بود که به مارکسیسم روی آورده و قبل از شهریور ۱۳۲۰ فعالیتهای محدود کمونیستی داشت طاهری بعدها با شورای متحده مرکزی و دبیر آن رضا روستا اختلاف پیدا کرد و از حزب توده جدا شد. در دوره عملی نشریه ای به نام "تضاد" منتشر کرد و در آن از حزب طبقه کارگر که جایی برای روشنفکران نداشته باشد حرف میزد. بعدها طاهری عده ای را دور خود جمع کرد و اصولی برای گروه خود وضع کرد که نتیجه آن ایجاد یک سازمان صد در صد کارگری بود. از معیارهای عضویت آن اشتغال به کاریدی، نداشتن هیچگونه مالکیت غیر منقول و نداشتن هیچگونه مالکیت منقول بیش از دو هزار تومان بود، طاهری با افراد خود سرگرم بود و آزارش به کسی و جایی نمیرسید چند تن را جمع کرده و آنها را زیر تبلیغات مارکسیستی قرار داده بود خود ظاهراً دستفروش بود و لباس دست دوم میفروخت ولی اغلب زندگی خود را به صورت انگل میگذراند.

در سال ۱۳۴۰ طاهری توسط افراد خود توانست چند تن درجه دار را به تور بزند و این حرکت او باعث عکس العمل پلیس شد. طاهری و همکارانش به سرعت بازداشت شدند و نتیجه تعلیمات چند ساله طاهری در معرض تماشای دوست و دشمن قرار گرفت شرح کثافتکاری طاهری و همکارانش در مراحل قبل از بازداشت و در جریان تحقیقات و در زندان خارج از حد این بررسی فشرده است، ولی همینقدر کافی است گفته شود که او و همکارانش آن چنان زبونی و درماندگی ظاهر ساختند که در کمتر محفلی شبیه به آن دیده شده است. بدیهی است طاهری و همکارانش بدون محاکمه آزاد شدند تا در صورت لزوم به کار خود ادامه دهند.

نگاهی به رویدادهای اقتصادی و سیاسی پس از ۲۸ مرداد

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ضربه بازدارنده ای بود که سیر رشد و تکامل جامعه را منحرف ساخت. با این ضربه حاکمیت نسبی بورژوازی ملی که ضامن رشد اقتصادی این طبقه بود از بین رفت و زمینه مساعدی که برای گسترش جنبش رهائی بخش فراهم شده بود جای خود را به عوامل بازدارنده و سرکوب کننده داد. بورژوازی کمپرادور تجاری که با قطع درآمد ارزی نفت و در نتیجه آن محدودیت شدید واردات کالا از کشورهای استعمارگر طی زمام داری مصدق آسیب دیده بود. از سال ۱۳۳۳ به بعد با سرعتی بی-سابقه شروع به رشد کرد همانگونه که رشد بورژوازی ملی مانع رشد بورژوازی کمپرادور شده بود حالا این بورژوازی ملی بود که در معرض خطر قرار داشت. وامهای کشورهای امپریالیستی بخصوص وامهای آمریکا همراه با افزایش سریع درآمد نفت. بورژوازی کمپرادور را رشد داده و بورژوازی ملی را وادار کرد بین نابودی و یا تسلیم شدن به نقش کمپرادوری یکی را انتخاب کند. نتیجه یکسان بود، بورژوازی ملی به سود بورژوازی کمپرادور تحلیل رفت، فنودالیسم که در دوره مصدق به خطر افتاده بود و بخصوص در مبارزه مصدق با دربار و ارتش موقعیت خود را در خطر جدی میدید با کودتای ۲۸ مرداد و تأمین حاکمیت سیاسی فنودالیسم و بورژوازی اداری که ماهیتاً کمپرادور بود. نفس راحتی کشید و حرکتی را که داشت تبدیل به جنبش ضد فنودالی می‌شد، سرکوب کرد. این سرکوبی نه فقط با مجازات دهقانان معترض و پراکنده کردن هرگونه حرکت متشکل دهقانان انجام پذیرفت، بلکه با الغای قانون ۲۰٪ بهره مالکانه (و تبدیل آن به ۵٪ آن هم در اختیار مقامات دولتی) پایان هرگونه کوشش برای محدود ساختن فنودالیسم را اعلام کرد. ولی واقعیت تاریخی این بود که فنودالیسم میباید چند دهه قبل در ایران ملغی گردد، ولی حاکمیت امپریالیستها و رشد بورژوازی کمپرادور (به صورت بورژوازی اداری و تجاری) باعث ادامه روابط فنودالی شده بود (ولو با دگگونیهائی در صورت ظاهری شیوه های استثمار در ایران) بدین ترتیب در حالیکه فنودالها با پیروزی کودتا و سرکوب شدن جبهه ملی و حزب توده احساس امنیت میکردند. رشد بورژوازی کمپرادور که در حله ی اول به طور عمده جنبه تجاری داشت. به تدریج جنبه مالی و صنعتی پیدا کرد آنان را با خطر غیر منتظره ای روبرو ساخت. در حقیقت هنگامیکه تضاد عمده بین دهقانان و کارگران و بورژوازی ملی از یک سو و فنودالیسم از سوی دیگر از رشد و تعرض بازمانده بود، تضاد

بین بورژوازی کمپرادور و فئودالیسم جانشین آن شد. بورژوازی کمپرادور به خاطر مشارکتی که در حاکمیت سیاسی با فئودالیسم داشت، همراه با رشد خود به تدریج سهم بیشتری در این حاکمیت پیدا کرد. در این میان تسلطی که امپریالیستها بر هر دو جناح داشتند، باعث شد که این تضاد از طریق رفرم، به سود بورژوازی کمپرادور جعل شود.

۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کوشش مشترک امپریالیستهای آمریکا و انگلیس بود. کوششهای آمریکا برای سهم شدن در منابع اقتصادی ایران که مهمترین آن نفت بود با قرارداد کنسرسیون به نتیجه رسید. از این پس آمریکا نقش فعالی در تعیین مشی داخلی و خارجی ایران پیدا کرد. در واقع سرکوبی جنبش و تحکیم موقعیت ارتجاع بدون همکاری مستمر آمریکا غیر ممکن بود ولی همه اینها به این معنی نبود که امپریالیسم آمریکا در ایران نقش درجه اول را ایفا کند. امپریالیسم انگلیس پیوند دیرینه ای با موثرترین قشر بورژوازی کمپرادور ایران یعنی بورژوازی اداری داشت.

فئودالیسم نیز بنابر تقدم تاریخی امپریالیسم انگلیس با آن روابط کهن داشت. روحانیون مرتجع که وابسته به فئودالیسم بودند پایگاه مؤثر دیگری برای انگلستان به حساب میآمدند. اینها امتیازات انگلیس در مقابل حریف مقتدر و مهاجم خود یعنی آمریکا بود.

امپریالیسم آمریکا در این زمینه برای رشد بورژوازی کمپرادور تجاری نقش موثرتری از انگلستان داشت. ویژگیهای اقتصادی سیاسی و فرهنگی امپریالیسم آمریکا بیشتر با مصالح و مسیر تکامل این قشر بورژوازی مطابقت میکرد. در قشر اداری و نظامی نیز امپریالیسم آمریکا نقش چشمگیری ایفا میکرد. معذالک نباید نقش و نفوذ آمریکا را در حد پایگاهها و عوامل آن به حساب آورده زیرا عوامل صد در صد انگلیسی نیز محتاج تائید و حمایت آمریکا بودند. هنگامیکه امپریالیسم آمریکا احساس کرد که زمینه برای تهاجمی کار بر رقیب آماده شده و درعین حال انگلیس هراسان از گسترش نفوذ آمریکا درصدد استوار ساختن موقعیت خود و جلوگیری از این نفوذ فزاینده است. فشار خود را آغاز کرد. این کشمکش که به صورت همه جانبه ای وسعت یافته و روی همه عوامل و جریان آمریکا در ایران برقرار شد. پس از این، شدت تضادهای امپریالیستها در ایران کاسته شد و این تضادها یک دوره همزیستی را در پیش گرفتند.

اتحاد جماهیر شوروی که در دوره دوم حکومت مصدق در صدد اجرای سیاسی فعالیتش در ایران بر آمده بود و همکاری حزب توده با مصدق تضادی را که میتوانست مانع این فعالیت شوروی (سیاست او) شود. از سرراه برداشته و راه را برای آن باز کرد با کودتای ۲۸ مرداد خود را پس کشید. پس از کنگره نوزدهم حزب کمونیست شوروی، مشی جهانی شوروی نسبت به جنبشهای رهائی بخش زیر رهبری نیروهای بورژوازی ملی (به هر حال جدا از جنبشها و احزاب کارگری) جریان داشت آغاز

دگرگونی کرد. شعار "هرکس با ما نیست، دشمن ماست" که نتیجه آن پرهیز از همکاری و تائید جنبشهای غیر کمونیستی بود جای خود را به شعار "هرکس با دشمن ما نیست دوست ماست" داد. جنبش ضد امپریالیستی ایران قبل از اینکه این سیاست جامه عمل بپوشد، شکست خورد. سیاست جدید شوروی از سال ۱۹۴۵ به بعد در موارد مختلف خود نمائی کرد. دولت شوروی که با سقوط مصدق روبرو شده و شکست حزب توده امید آن را به تجدید یک جریان مترقی که بتواند در جهت سیاست شوروی حرکت کند، به یاس مبدل کرده بود. اقداماتی در جهت بهبود روابط خود با ایران آغاز کرد. در همان هنگام که رژیم کودتا مشغول سرکوبی حزب توده بود مذاکراتی بین شوروی و ایران برای حل اختلافهای مرزی و بازپرداخت مطالبات ایران آغاز شد و در مدتی نسبتاً کوتاه به نتیجه رسید. به دنبال این حرکت مقدماتی دولت شوروی در صدد نزدیکی بیشتر با ایران برآمد ولی امپریالیسم انگلیس با طرح پیمان بغداد اولین نشانه مخالفت را نشان داد. این حرکت مورد حمایت جدی آمریکا بود. معهذاً این نشانه‌ها باعث دلسردی شوروی نشد، شوروی امیدوار بود که بتواند علیرغم موقعیتی که پیمان بغداد ایجاد میکرد روابط بازرگانی خود را با ایران گسترش داده و آن را نقطه اتکای سیاست خود قرار دهد. ولی کوششهای شوروی در این زمینه با مخالفت امپریالیستها بخصوص امپریالیسم آمریکا روبرو شد.

آمریکا که در صحنه جهانی نیاز به کنترل سیاست خارجی ایران داشت و دورنمای اقتصادی ایران را قلمرو خود میدید، با همکاری انگلستان دست شوروی را که به سوی دولت ایران دراز شده بود پس زد. تشدید تضادهای شوروی با انگلیس و آمریکا در خاورمیانه که به صورت تقویت پیمان بغداد و پیوستن آمریکا به آن و تهاجم شوروی در جبهه مصر و کشورهای عربی نمایان شد. جنگ سرد بین کشورهای وابسته با امپریالیسم را با شوروی بوجود آورد. سقوط رژیم سلطنتی در عراق و همبستگی عراق و شوروی این جنگ را به اوج خود رسانید این مبارزه تبلیغاتی که از سال ۱۳۳۵ شروع شده و در سالهای ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۰ به اوج خود رسیده بود در نیمه دوم سال چهل و یک با مذاکرات ایران و شوروی پایان یافت. در واقع پس از حدود ده سال شوروی به آنچه نظر داشت، رسید. روابط بازرگانی و همکاری اقتصادی خود را با ایران به سرعت گسترش داد و ایران نیز در خاورمیانه از ایفای نقش بلندگوی ضد شوروی دست کشید و در صحنه جهانی سیاست خود را در مقابل شوروی تا حدود زیادی تعدیل کرد. بدیهی است این دگرگونی در رابطه ایران و شوروی جدا از جو تازه ای که در رابطه شوروی و به طور کلی اردوگاه سوسیالیستی با امپریالیستها ایجاد شده بود. نمیتوانست روی دهد. نقطه نظرهای امپریالیستهای انگلیس و آمریکایی نیز که در مورد روابط ایران و شوروی با هم اختلاف محسوس داشت و منافع و مصالح دستگاه حاکمه ایران نیز عوامل دیگری در راه موفقیت این روابط تازه بود. به این ترتیب شوروی

بدون اینکه نیازی به محاسبه روی جنبش ضد امپریالیستی و جنبش کارگری در ایران داشته باشد، موفقیت خود را تحکیم کرد. در حقیقت ضعف جنبشهای یاد شده و اینکه این جنبشها قادر نبودند در صحنه سیاسی ایران نقش تعیین کننده و یا مؤثری داشته باشند به شوروی این امکان را داد که در ایجاد مناسبات جدید با دستگاه حاکمه ایران به موقعیت جنبش ترقی خواهانه توجهی نکند و در عمل نیز با موفقیت روبرو نشد. رویدادهائی که در زیر از آنها نام خواهیم برد. در چنین زمینه اقتصادی و سیاسی روی داده و نموداری است از آنچه در این مختصر تحلیل شد. دولت زاهدی نمودار وحدت عمل امپریالیستها بود. ولی در این دولت به علت حساس بودن موقعیت و ضرورت حمایت، نقش درجه اول را ایفا کرد. زاهدی نخست وزیر و علی امینی وزیر دارائی از کاربردترین مهره های آمریکائی بودند. وظیفه اولی کنترل سیاسی کشور و سرکوبی جنبش و وظیفه ی دومی تثبیت موقعیت اقتصادی ایران و حل مسئله نفت بود. در تیرماه ۱۳۳۳ مذاکرات ایران با کنسرسیوم بین المللی پایان یافت و در شهریور همان سال قرار داد منعقد و در بهمن ۱۳۳۳ بهره برداری از نفت مجدداً آغاز شد.

در قرار داد کنسرسیوم شرکتهای آمریکائی حدود ۴۰٪ و شرکتهای سهامداران انگلیسی ۴۵٫۶٪ منافع داشتند. بقیه سهام عبارت بود از ۸٫۴٪ در صد هلندی و ۶٪ فرانسوی عده ای این نسبت را میزان نفوذ و اقتدار دو امپریالیست در ایران معرفی کردند ولی با توجه به اینکه اولاً در گذشته نفت ایران صد در صد متعلق به انگلیسیها بود و ثانیاً کارتل جهانی نفت با توجه به موقعیت امپریالیسم انگلیس این نسبتها را تعیین کرده بود. این نسبتها نمیتواند میزان اقتدار دو رقیب را نشان دهد. در فروردین ۱۳۳۴ با کناره گیری زاهدی از نخست وزیری وظایف اولین دولت کودتا (یعنی سرکوبی جنبش و حل مسئله نفت) پایان یافت. حسین علا که نماینده جناح انگلیسی دربار بود. جای او را گرفت و با روی کار آمدن علا جناح انگلیسی و دربار کوشش کردند پیشروی آمریکا را کند کرده و موقعیت خود را تثبیت کنند.

در سال ۱۳۳۴ در حالیکه شوروی اولین اقدام را در راه بهبود روابط خود با ایران برداشته بود در خرداد ماه یازده تن طلا برای باز پرداخت مطالبات ایران در دوره اشغال ایران تحویل داد. علامت گذاری مرزی که از مدتها پیش شروع شده بود. در تیر ماه همان سال خاتمه یافت و دعوت دولت شوروی از شاه و ملکه رسماً معلوم شد (در ۲۶ تیرماه ۱۳۳۴) سفر رسمی محمدرضا شاه و ملکه فرح به شوروی اعلام شد و در ۲۶ مرداد یعنی یک ماه پس از آن شش تن افسران سازمان نظامی اعدام شدند. این تقارن احساسات مردم و بخصوص اعضای حزب توده را سخت جریحه دار کرد و اولین تمایلات جدائی طلبانه را در صفوف و گروههای کمونیستی از شوروی بوجود آورده ولی این تمایلات با آغاز مبارزه تبلیغاتی شوروی رشد نیافت. مذاکرات ایران و ترکیه برای انعقاد یک پیمان دفاعی به نتیجه رسید و در مهرماه

۱۳۳۴ ایران رسماً به پیمان بغداد ملحق شد. ظاهراً دولت شوروی دچار تناقض شده از یکسو در جهت حسن روابط با ایران کوشید و از سوی دیگر ناچار به اعتراض رسمی به الحاق ایران به پیمان بغداد شده بود. اعتراض شوروی از جانب ایران رد شد. در عین حال شوروی پیمان بغداد را چندان جدی ننگریست زیرا که هنوز پای آمریکا در میان نبود. در آبان ماه یک روز قبل از اینکه حسین علا برای شرکت در کنفرانس عازم بغداد شود در مسجد شاه هدف تیراندازی مظفر ذوالقدر از فدائیان اسلام قرار گرفت ولی آسیبی ندید (پس از این واقعه فدائیان اسلام بازداشت و در ۲۱/۱۰/۳۴ چهار تن (نواب صفوی، محمد واحدی، مظفر ذوالقدر و خلیل طهماسبی) از آنها اعدام شدند).

در روز ۲۲ آبان کنفرانس نخست وزیران در بغداد آغاز بکار کرد و تحت وزیران پنج کشور ایران، عراق، ترکیه، پاکستان و انگلستان در این کنفرانس شرکت کردند. در این کنفرانس دولت ترکیه، نمایندگی ضمنی آمریکا را به عهده داشت. شوروی به تدریج نسبت به پیمان بغداد بی‌تحملی نشان میداد ولی هنوز امیدوار بود که سیاست تازه ای در ایران ادامه یابد. معذالک روابط دو کشور رو به تیرگی گذاشته بود. در ماههای آخر سال ۱۳۳۴ کشمکش شوروی و ایران وارد مرحله تازه ای شد. بازداشت "کوزیسف" معاون وابسته به شوروی با استوار رجائی که یک صحنه سازی جاسوسی بود و اخراج کوزیسف ابعاد تازه ای در برخورد دو دولت داشت. (رجائی که ظاهراً میبایست اعدام شود پاداش سنگینی گرفت و به درجه افسری ارتقاء یافت و همین نشانه ساختگی بودن ماجرا بود.) در فروردین ۱۳۳۵ آمریکا به کمیته ی اقتصادی پیمان بغداد پیوست.

علیرغم این رویدادها سفر شاه و ملکه که از سال قبل اعلام شده بود به شوروی انجام شد و کلاً تشریفات، رونقی نداشت و این سفر نتوانست در مسیری که روابط دو کشور در پیش گرفته بودند تأثیری بگذارد. مقارن این جریانها هیئت بازرگانی شوروی جواب رد شنید و دست خالی به کشور خود بازگشت: مبارزه تبلیغاتی شوروی بر ضد رژیم ایران شروع شد. آمریکا قدمی به جلو برداشت و در بهمن سال ۱۳۳۵ اعلام کرد که حمله به خاک ایران به منزله حمله به خاک آمریکاست و این مقدمه پیمان دو جانبه ایران و آمریکا بود که در سال ۱۳۳۸ رسماً و نه علناً بین ایران و آمریکا منعقد شد.

در فروردین سال ۱۳۳۶ حسین علا استعفا داد و منوچهر اقبال نخست وزیر شد. در پایان سال ۱۳۳۵ فرمانداری نظامی تهران که از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش اساسی در سرکوبی جنبش داشت و متمرکزترین و فعالترین دستگاه پلیسی رژیم شده بود رسماً به صورت یک سازمان پلیسی سیاسی درآمده و نام سازمان امنیت کشور را بر خود گذاشت. این تغییر نام به منزله تثبیت سیستم پیشرفته پلیسی در کشور بود. به همین دلیل دیگر ضرورت نداشت که مقررات حکومت نظامی ادامه یابد، زیرا این مقررات به

طور دائمی برقرار شده و نیازی به حفظ عنوان پر سر و صدای حکومت نظامی نداشت. اقبال پایان حکومت نظامی را اعلام کرد و برنامه ای برای اصلاح ادارات مطرح ساخت که به قانون "از کجا آورده- ای" مشهور شد و به موجب این قانون کارمندان دولت باید صورت دارائی خود را در اختیار دولت بگذارند و دارائی آنها کنترل شود، تا اموال و ثروت عمومی را اختلاس نکنند ولی طی ۳/۵ سال نخست وزیری اقبال، این قانون تبدیل به شوخی عمومی شد و هیچ اثری در مبارزه با فساد اداری بجا نگذاشت. در سال ۱۳۳۶ مذاکراتی برای انعقاد قرارداد تازه ای با شرکت نفت ایتالیائی (ای) به عمل آمد و با نسبت ۲۵ به ۷۵ قراردادی امضا شد. این قرارداد گرچه میدان عمل مسدودی داشت ولی یک حرکت سمبولیک به حساب میآمد و نشانه چانه زدن دستگاه حاکمه با شرکت‌های نفتی بود. دولتهای علا و اقبال اساساً انگلیسی بودند. پس از کناره گیری زاهدی، فعالیت عناصر آمریکائی بسیار محدود شده بود. اوایل سال ۱۳۳۷ سرلشکر "محمد ولی قرنی" رئیس رکن دوم ستاد ارتش و چند تن از همکاران او بازداشت شدند. "محمد ولی قرنی" مورد توجه آمریکا بود. گفته شد قصد کودتا داشته. ضمناً شایع شد که کودتای او را شورویها به اطلاع دربار رسانده اند علیرغم این اتهام "محمد ولی قرنی" به دو سال زندان و اخراج از ارتش محکوم شد. این توطئه به منزله لبریز شدن کاسه صبر آمریکا تلقی شد. مهمترین واقعه سال ۱۳۳۷ سقوط رژیم سلطنتی وابسته به انگلیس در عراق بود. نوری سعید مهره کهنه کار و سرشناس انگلیس از دوره قیمومیت انگلیس بر عراق حکومت میکرد و گرداننده رژیم اصلی عراق بود که به دنبال کودتای عراق کشته شد، فیصل و عبدالله نایب السلطنه او نیز به قتل رسیدند. به این ترتیب جنبش ضد امپریالیستی عراق با کودتا به حاکمیت وابستگان امپریالیسم خاتمه داد.

نقشی که عراق در خاورمیانه و پیمان بغداد داشت و همبستگی دیرینه دربار ایران با رژیم وابسته انگلیس در عراق، زنگهای خطر را به صدا در آورده و در عمل معلوم شد که پیمان بغداد در جلوگیری از جنبش ضد امپریالیستی چقدر بیهوده است. همانطور که سقوط دیکتاتوری سلطنتی عراق در برانگیختن گروهها و عناصر مبارز ایران اثر گذاشت، در به هراس افتادن دستگاه حاکمه نیز تاثیر گذاشت. به دنبال این رویداد منطقه ای حملات شوروی به ایران افزایش یافت و رادیوی صدای ملی شروع به پخش برنامه بر ضد رژیم کرد. ایران به شوروی، رومانی و لهستان اعتراض کرد. انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی به حالت تعطیل در آمد. در سال ۱۳۳۸ مذاکراتی پنهانی برای توافق دو دولت شروع شد، ولی به نتیجه نرسید و امضای پیمان دو جانبه ایران و آمریکا و ادامه کمکهای نظامی و مالی آمریکا به ایران، مجدداً جنگ تبلیغاتی را دامن زد و رادیو پیک نیز از برلین شروع به سخن پراکنی بر ایران کرد. در سال

۱۳۳۸ از یک سو جنبشهای اعتراضی مثل اعتصاب کوره پزخانه ها و تاکسیرانان در ۲۰ دی رخ داد، از سوی دیگر بورژوازی کمپرادور که طی این سالها رشد کرده بود با مانع بحران اقتصادی روبرو شد. بورژوازی کمپرادور مالی که به صورت دهها بانک مشترک و ایرانی رشد کرده همه سرمایه و اعتبار خود را در جهت توسعه بازرگانی که به رشد بورژوازی کمپرادور و تجاری منجر شد بکار انداخته بود، ورود به سرعت بی حد و حساب کالاهای خارجی و اعطای اعتبارات وارداتی بی حساب را به صورت تورم اعتباراتی ظاهر ساخت، دهها بازرگان معتبر ورشکست شدند. زمین بازی که نوعی بورس بازی پرسود بود، ناگهان متوقف ماند. دستگاه حاکمه در گیر این گرفتاریهای سیاسی داخلی و خارجی مشکلات و بحران اقتصادی بود که در خرداد ۱۳۳۹ با کودتای ترکیه روبرو شد و خطر را تا استخوان لمس کرد.

فصل سوم

عقب نشینی دیکتاتوری

(یک دوره تنفس از سال ۱۳۳۹ تا سال ۱۳۴۲) رویدادهای یک ساله قبل از تیرماه ۱۳۳۹ دستگاه حاکمه را بر آن داشت که دست به عقب نشینی حساب شده بزنند. عواملی که دستگاه را وادار به عقب نشینی کرد عبارت بودند از:

۱- بحران اقتصادی که نمودی از تضاد درونی سیستم حاکمه، یعنی نظام فئودال کمپرادور بود، میبایست راهی برای ادامه رشد بورژوازی که اساساً خصلت کمپرادوری داشت گشوده میشد. تنظیم لایحه اصلاحات ارضی در سال ۱۳۳۸ یعنی در دوره نخست وزیری اقبال نشان میدهد که ضرورت تحولات اقتصادی و اجتماعی از جانب دستگاه حاکمه احساس میشد تضادهای خلق با طبقات حاکمه که از سال ۱۳۳۲ به بعد سرکوب شده بود. به صورت اعتصابها و اعتراضهای سیاسی مخفی نمودار شده بود.

۲- در مجاورت ایران تحولات سیاسی پرخروشی روی داده و متحدان منطقه ای رژیم هدف این تحولات قرار گرفته بودند. جنبش ضد امپریالیستی در عراق، رژیم وابسته به امپریالیسم را سرنگون کرده بود.

۳- در ترکیه دیکتاتوری پاپا مندرس که نقطه اتکای نظامی - سیاسی آمریکا در منطقه بود با جنبشهای ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی روبرو شده، جناحهای مختلف ارتش را وادار به احترام کرده بود. در ترکیه به دنبال اعتراضهای دانشجویی که به سرعت به مردم شهری کشیده شد، ارتش دست به کودتا بر ضد دولت زد. در این حرکت عده ای از افسران آزادی خواه شرکت داشتند که در چند مرحله تصفیه شده و جناح مرتجع ارتش به طور کامل حاکم شد. در این میان مبارزه تبلیغاتی بین ایران و شوروی به شدت ادامه داشت، بین ایران و عراق نیز مبارزه ای درگیر شده بود که میتوانست به برخورد دو دولت منجر شود.

۴ - در آمریکا جناحهایی تقاضای تجدید نظر در رابطه با رژیمهای دیکتاتوری را میکردند و ضرورت اصلاحات اجتماعی و اداری را در این کشورها، شعار خود قرار داده بودند. در سنای آمریکا

دمکراتها تهاجم انتخاباتی خود را آغاز کردند و در چنین موقعیتی رژیم نمیتوانست از حمایت نامحدود آمریکا استفاده کند. ضرورت داشت که برای پایان دادن به بحران اقتصادی و کاستن از وخامت اوضاع سیاسی، رژیم از خود آمادگی نشان داده و فرصت لازم را برای تثبیت اوضاع به دست آورد.

اینها مهمترین دلایل عقب نشینی رژیم در تابستان سال ۱۳۳۹ است. دستگاه حاکمه قصد نداشت که به راستی میدانی برای مخالفان بگشاید: همچنین اصلاحات ارضی را جدی نگرفت و آن را از حد حرف جلوتر نبرده بود. بدین ترتیب پس از آنکه تهاجم عمومی بر ضد فعالیتهای مخفی با موفقیت انجام گرفت، با اعدام پنج تن از کمیته تبریز، رژیم سرنیزه خود را به رخ مردم کشید و سرانجام رخنه ای برای حرکت و اظهار نظر نیروهای بالقوه اپوزیسیون گشوده شد. این رخنه از محتوای کلام شاه در فرمان شروع انتخابات دوره بیستم رسمیت یافت. شایعاتی را که قبلاً در باره دادن آزادیهای محسوس و محدود (آزادی فعالیتهای انتخاباتی) بخش شده بود، شاه با این اشاره که (انتخابات برای همه آزاد خواهد بود) رسمیت داد. این اشاره برای محافل و عناصر سیاسی که مترصد آن بودند. کافی بود تا به جنب و جوش بیفتد. اولین کسانی که در جو تازه به حرکت در آمدند، مظفر بقائی بود. او که عده ای از اعضای حزب زحمتکشان را پیرامون خود جمع کرده بود، توسط چند تن از دانشجویان طرفدار خود، از دانشجویان دعوت کرد که در ایجاد سازمانی برای نظارت بر آزادی انتخابات شرکت کنند. سوابق بقائی و شناختی که عناصر پیشرو دانشجویی از او داشتند، مانع جمع شدن دانشجویان گرد او شد. بقائی توسط چند تن از دانشجویان برای الهیار صالح تقاضای همکاری در رد آزادی انتخابات را داد، صالح نیز تمایلات مثبت خود را بیان کرده ولی مقارن این جریان اولین تجمع رجال رهبران جبهه ملی در خانه آیت الله فیروزآبادی تشکیل شد و با اظهار نظر دیگر رجال صالح نظر موافق خود را پس گرفت. در اولین جلسه که در حقیقت بعد از آغاز فعالیت جبهه ملی دوم است، تقریباً تمام همکاران مصدق شرکت کردند به جز عبدالله معظمی، این جلسه تصمیمی برای شروع فعالیت علنی گرفت. الهیار صالح نامه ی سرگشاده ای درباره انتخابات منتشر کرد و کاندیدائی خود را از کاشان اعلام کرد این نامه به طور محدود پخش شد. این جلسات مقارن تعطیل دانشگاه بود. ولی از همان نخست عده ای از دانشجویان وارد فعالیت شده و تقاضا داشتند رهبران جبهه ملی از مردم برای شرکت در اجتماعات دعوت عمومی به عمل آورند. ترتیب دانشجویان به این ترتیب بود:

گروهی طرفداران بازرگان، طالقانی و دیگران که وارد نهضت مقاومت بودند، و گروهی از اعضای حزب ملت ایران (پان ایرانیسم) داریوش فروهر گروهی از اعضای حزب مردم ایران، عده ای از دانشجویان منفرد جبهه ای و عناصری از دانشجویان چپی که منفرد و یا متشکل بودند. پیرامون این

فعالیت (و نه تشکیل مناسبات و روابط جبهه ملی) از همان نخست فعالیت میکردند. عده ای از اعضای جامعه سوسیالیستهای ملکی نیز در آغاز گاهی در درون و گاهی بیرون از این مناسبات دیده میشدند. دانشجویان طرفدار صالح و اعضای حزب ایران و اعضای حزب سوسیالیست خنجی پا به پای رجال و رهبران گام برمیداشتند و از همان نخست طرفدار جناح رهبری بودند.

اولین اجتماع علنی و قانونی پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در روز ۲۶ مرداد سال ۱۳۳۹ زیر عنوان "میتینگ دانشجویان طرفدار جبهه ملی" در حاشیه جنوبی میدان جلالیه برگزار شد. دعوت به این میتینگ قبلاً توسط خود دانشجویان بعمل آمده بود. در این میتینگ سه تن سخنرانهای مختصری کردند که از نهضتی ها و اعضای حزب فروهر بودند. یکی از سخنرانان عباس شیبانی بود که مشخص ترین چهره دانشجویان نهضتی بشمار میرفت و در یک ماه قبل از میتینگ از سخنگویان دانشجویان در مقابل رهبران محسوب میشد و برای برگزاری میتینگ فعالیت کرده بود. شیبانی در سال ۱۳۳۵ پس از جنگ کانال سوئز در برگزار کردن تظاهرات همدردی با مصر فعالیت میکرد و برای یک سال تحصیلی به دانشگاه مشهد تبعید شد ولی دوباره به دانشگاه پزشکی تهران بازگشته بود. در دومین اجتماع از رهبران جبهه درخانه علی بابائی پیشنهاد برگزاری میتینگ جبهه ملی از جانب رجال و رهبران رد شده بود و به همین لحاظ میتینگ زیر عنوان دانشجویان طرفدار جبهه ملی برگزار شد و هیچیک از رهبران شرکت نکردند. در این میتینگ جمعیتی در حدود سه هزار تن شرکت کرده بودند و پس از پایان میتینگ که زیر نظارت ماموران پلیس برگزار شده بود. جمعیت در یک صف نسبتاً منظم از بلوار تا چهارراه پهلوی حرکت کرد. به این ترتیب میبینیم که نقش اپوزیسیون در انتخابات واقعی دوره بیستم محدود میشد به دو اجتماع از رجال و فعالان جبهه در خانه اشخاص یک رشته فعالیتهای پراکنده دانشجویی و سرانجام صدور یک نامه سرگشاده و یک میتینگ کوچک. ولی علاوه بر این فعالیتهای دیگر نیز آغاز شده بود. علی امینی عاقد قرارداد کنسرسیون، عنصر شناخته شده آمریکائی، در همین ایام با همکاری اسدالله رشیدیان، فرود و سید جعفر بهبهانی، جناحی برای نظارت بر آزادی انتخابات و شرکت فعالانه در آن بوجود آورده بود. در این همکاری نکته ای که غیر عادی به نظر میرسد ترکیب این جناح بود. چنانکه کسی در وابستگی رشیدیان و فرود به دربار تردید نداشت. اگر چه رهبران جبهه ملی هنوز جو تازه را درک نکرده و محافظه کارانه در لاک خود فرو رفته بودند و جسارت خود را برای یک حرکت سریع باز نیافته بودند، این جناح وابسته به دستگاه حاکمه بود که امکانات زیادی برای خودنمایی داشت، امینی و همکارانش میتینگ های محدود انتخاباتی در نواحی مختلف تهران بپا کردند و در روز اخذ رأی از حوزه ها نیز در اوایل شهریور پایان انتخابات تهران اعلام شد و امینی و همکارانش بر علیه آن اعلام جرم کردند. اقبال در روز ۵ شهریور

استعفا داد و بلافاصله انتخابات در سراسر کشور متوقف شد. شریف امامی تشکیل کابینه داد و شاه در پیامی که به مناسبت متوقف شدن انتخابات صادر کرد، به نمایندگان منتخب توصیه کرد، استعفا بدهند. به این ترتیب ابطال انتخابات و استعفای اقبال حرکات سریعی بود که تردیدی در شروع یک مرحله تازه سیاسی باقی نگذاشت. با سقوط اقبال فعالیتها به سرعت گسترش یافت انتخابات دوره بیستم که میبایست تجدید شود فعالیتهای زیادی را برانگیخت امینی در صدد ایجاد یک جریان سیاسی بود که با برنامه او تدوین شده بود. طی نیمه دوم سال ۱۳۳۹ امینی، همکاران آینده خود را برگزیده ولی همکاری او با جناح انگلیسی تا انتخابات زمستانی دوره بیستم ادامه داشت.

جبهه ملی نیز پس از ابطال انتخابات به فعالیت خود افزود. سرانجام رهبران جبهه با دعوت مردم به میتینگ موافقت کردند. پس از کشمکش بر سر محل میتینگ در روز سیزده شهریور مردم به میدان جلالیه دعوت شدند. ولی دستگاه اجازه برگزاری این میتینگ را نداد و میتینگ تبدیل به تظاهرات خیابانی و برخورد با پلیس شد. یکی دو ماه بعد خانه بزرگ و مخروبه ای در خیابان فخرآباد (دروازه شمیران) توسط یکی از اعضای مؤثر در اختیار جبهه ملی قرار گرفت و تحت نام خانه ۱۴۳ نقش پایگاه جبهه ملی را پیدا کرد. این باشگاه تا پایان انتخابات زمستانی (اواخر بهمن) محل برگزاری میتینگ های جبهه ملی بود با شروع سال تحصیلی ۱۳۴۰-۱۳۳۹ فعالیتهای سیاسی دانشگاه بسرعت نضج گرفت. از همان روزهای نخست جناح گیری چپ و راست در جبهه ملی ظاهر شد. حزب ایران و حزب سوسیالیست خنجی و اکثریت رجال منفرد در یک صف قرار گرفته و نهضتی ها و حزب ملت ایران و عناصر مصدقی در صف مقابل حزب مردم ایران تجزیه شده و بین دو جناح تقسیم شده بود. ولی سرانجام اکثریت اعضای فعال این حزب به جناح راست کشیده شدند. دانشجویان چپی شامل اعضای گروههای مختلف و افراد منفرد میشدند در پیرامون جبهه و گاه در درون آن فعالیت میکردند. اکثریت قاطع نیروی پشتیبان جناح چپ جبهه بودند. با تشکیل سازمان دانشجویان جبهه ملی عناصر وابسته به جناح راست، زیر رهبری اعضای حزب مخفی در صدد مخالفت با شرکت دانشجویان چپی یا مارکسیست (که گاهی بنابر شهرت عمومی حزب توده در دوره قدرت این حزب به طور کلی توده ای نامیده میشدند) در صفوف جبهه ملی درآمد و این کوششها تا تهیه صورت اسامی دانشجویان چپی پیش رفت. در این موقع بین گروههای مخفی کمونیست این بحث درگیر شده بود که آیا اصلاً باید در این فعالیتها شرکت کرد یا نه؟ گروههایی در همان ماههای اول به این فعالیت پیوستند ولی سرانجام بقیه نیز با تاخیر در استفاده از امکانات مبارزه علنی و عمومی شرکت کردند. اما در باره مشی این نیروها در جبهه ملی و دور و بر آن از اول وحدت نظر وجود نداشت ولی اکثریت

قاطع در جهت تقویت جناح چپ و پیش رفتن جبهه عمل میکرد. مسائلی که در مقابل این نیروهای نیمه متشکل قرار گرفت بنابر تقدم عبارت بودند از:

۱ - مبارزه با طرفداران خلیل ملکی که عیناً نقش مبارزه با کمونیستها و معرفی کردن آنها را در پیش گرفته بودند. مسئله عضویت ملی و جامعه سوسیالیستها در جبهه ملی با مخالفت عده ای از رجال (دکتر صمدیانی) و احزاب (مثل حزب ملت ایران و حزب خنجی) قرار گرفته بود. عناصر چپی نیز در این مبارزه به زیان جناح ملکی شرکت کردند. سرانجام ملکی به عضویت جبهه ملی دوم در نیامد.

۲- کوشش در راه وسعت بخشیدن به فعالیتهای جبهه ملی که از همان تابستان ۱۳۳۹ در مسئله میتینگ جلالیه شروع شده و در تمام طول حیات جبهه ملی دوم ادامه یافت چپی ها خواستار شرکت وسیعتر مردم و آگاه کردن آنها و دعوت از همه قشرها و طبقات مردم در مبارزه بودند. این تقاضا با تائید در نشان دادن قاطعیت در مقابل رژیم و در پیش گرفتن یک برنامه مترقی تکمیل میشد. دوم حرکت با مبارزه ای داخلی برای تعیین تاکتیکها در میگرفت چپی ها خواستار بکار بردن تاکتیکهای دیپلماتیک و سیاست مذاکره و چانه زدن بودند. عناصر آگاه و متشکل کمونیست که میدانستند مبارزات جبهه ملی به نتیجه نخواهد رسید، میخواستند هر چه بیشتر زمینه را برای یک مبارزه پیگیر و قاطع فراهم کرده و به توده ها دسترسی پیدا کنند.

۳- (مسئله فرم جبهه ملی) در حالیکه جناح راست و در رأس همه خنجی و همکارانش میخواستند جبهه را به یک حزب تبدیل کنند به همین دلیل مسئله تشکیلات را مهمترین مسئله و ضعف جبهه ملی تلقی میکردند دیگر نیروها از فرم جبهه دفاع کرده، جبهه را مرکز همکاری اعضا و دسته های سیاسی میدانستند که برای اجرای یک برنامه مترقی ضد امپریالیستی و ضد استبدادی با یکدیگر متحد شده اند. مسئله فرم جبهه ملی دوم ابتدا مهمترین عامل اختلال جناحها در جبهه ملی بود.

۴ - در موقع تشکیل نهضت آزادی عناصر چپی از نهضت آزادی در مقابل جناح راست جبهه ملی حمایت میکردند. خصلت مبارزه جوئی و قاطعیت نسبی نهضت آزادی را ملاک موضعگیری خود قرار دادند و فریب نظرات و افکار رسمی و احزاب و جریانها را نخوردند. اصولاً در این دوره میبینیم که نیروهای چپی بدون توجه به افکار و نظرات رسمی احزاب و دستجات با توجه به مشی و خصوصیات عمده و واقعی آنها موضع خود را انتخاب میکنند. چنانکه در تمام این مدت به طور کلی در کنار نهضتی-ها و وحدت ملی ایران و عناصر منفرد مصدقی قرار داشتند و نه در کنار حزب سوسیالیست خنجی و یا جامعه سوسیالیستها و یا حزب سوسیالیست ایران و مردم ایران.

۵- در برخورد با دولت امینی این نیروها معتقد بودند که جبهه ملی باید فعالانه از جوی که بوجود آمده برای گسترش مبارزه خود استفاده کند و رابطه با امینی یک جانبه و تنها به سود او نباشد. در این مورد امینی سعی میکرد در تضادی که با دربار و ارتش داشت از حمایت غیر فعال جبهه ملی استفاده کند و برای ادامه حیات خود جبهه ملی را وادار به شدت عمل میکرد. اما این اعتقاد به هیچوجه ایجاب نمیکرد که برای ساقط کردن امینی، با عوامل مخالف او یعنی جناح دربار و فنودالها همکاری علنی یا مخفی به عمل آید. حال آنکه جناح راست جبهه در ماجرای اول بهمن راه را برای ساقط کردن امینی فراهم کرده بود. از اول بهمن سال ۱۳۴۰ ماجرای اول بهمن تبدیل به کشمکش دو جناح در جبهه ملی شده بود و تا کنگره ادامه یافت.

۶- در کنگره اول جبهه ملی نمایندگان چپی خواستار اعلام یک برنامه مترقی در مقابل برنامه های رژیم بودند و همراه با نمایندگان نهضت آزادی و حزب ملت ایران و منفردین اقلیت کنگره را تشکیل میدادند. پس از کنگره در جدائی دو جناح از یکدیگر، نیروهای چپی در صف مصدقیها قرار گرفتند و همکاری خود را با این نیروها تا پایان یافتن امکان مبارزه علنی ادامه دادند. با این جمع بندی کلی از نقش عناصر و نیروهای آگاه مارکسیست که در پیرامون و درون جبهه ملی فعالیت میکردند، به شرح رویدادهای مهم این دوره از مبارزات و جریانهای جبهه ملی میپردازیم.

پیش از شروع انتخابات زمستانی علاوه بر جبهه ملی، امینی و همکارانش از یکسو و بقائی ملکی از سوی دیگر فعالیت میکردند. بقائی حزب خود را تبدیل به جمعیتی به نام سازمان "نگهبانان آزادی" کرده و در خیابان آشیخ هادی باشگاهی گرفته بود. در این محل اجتماعاتی برگزار میشد باشگاه مهرگان نیز مرکز فعالیتهای امینی شده بود، (باشگاه مهرگان ظاهراً باشگاه فارغ التحصیلان دانشسرای عالی یا فرهنگیان بود و درخشش، ریاست آن را بعهده داشت) هنگامیکه در بهمن سال ۱۳۳۹ انتخابات مجلس بیستم تجدید شد، عده ای از رهبران جبهه ملی در مجلس سنا متحصن شدند و تقاضای تضمین آزادی انتخابات را کردند. مقارن این تحصن، تظاهرات وسیعی در دانشگاه تهران انجام شد. در ۱۳ بهمن دانشجویان از دانشگاه خارج شدند و دست به تظاهرات خیابانی زدند، این تظاهرات نزدیک به دو هفته ادامه یافت. صدها تن بازداشت شدند، بازار بارها تعطیل شد، مردم به تدریج به فعالیتهای سیاسی روی میآوردند. الهیار صالح که در انتخابات قبلی نیز کاندید مجلس شورا از کاشان بود در این انتخابات از کاشان انتخاب شد و به مجلس راه یافت. مجلس در اسفند گشایش یافت. در این دوره مانند دوره های قبل نمایندگان فنودالها و مرتجعین تحت حمایت ارتش به مجلس راه یافت و کرسیهای مجلس به قیمتهای گزافی فروخته شده بود. دانشگاه تهران به دنبال این تظاهرات تا ۱۴ فروردین سال ۱۳۴۰ تعطیل شد. فرهاد رئیس دانشگاه که وابسته به

جناح امینی بود در این جریان‌ها با دخالت پلیس در داخل دانشگاه مخالفت کرده و به طور مخفی از تظاهرات دانشجویان حمایت کرد. شریف امامی در مقابل امواج مخالف از حرکت بازمانده بود و از این مبارزات بیش از همه امینی و همکارانش بهره جستند. واقعه ای که در تشدید این فعالیتها و بازتر شدن میدان برای مخالفان دولت تأثیر گذاشت، انتخاب کندی به ریاست جمهوری آمریکا بود. با شکست نیکسون که شاه ایران در صف طرفداران او قرار داشت برای انتخاب او مبلغ هنگفتی به صندوق انتخاباتی حزب جمهوری خواه کمک کرده بود موقعیت به زبان جناح حاکم و به سود جناح امینی دگرگون شد. اصلاحات ارضی و اداری دیگر نمیتوانستند در حد حرف باقی بمانند و لازم بود کسی زمام دولت را به دست گیرد که قادر به اجرای اصلاحات باشد. حرکت دیگری که شریف امامی شروع کرده و ناتمام ماند، اصلاح رابطه با شوروی بود. در آغاز زمامداری امامی، شاه و خروشچف پیامهایی مبادله کردند مذاکراتی بین دو دولت شروع شد. ویکف سفیر شوروی پس از یک غیبت طولانی به ایران آمد و روابط دو دولت در یک کمیسیون سری مورد مذاکره قرار گرفت ولی این مذاکرات با سقوط امامی در اردیبهشت سال چهل ناتمام ماند و جنگ تبلیغاتی تا پایان دوره دولت امینی با شدت و ضعفهایی ادامه یافت.

در اردیبهشت سال ۱۳۴۰ فعالیت معلمین تهران که در باشگاه مهرگان متمرکز شده و زیر رهبری عده ای از نمایندگان آنها به ریاست محمد درخشش قرار داشت به اعتصاب یک پارچه ای منجر شد. خواست اعتصاب افزایش پایه حقوق و متناسب شدن آن با هزینه زندگی بود. حداقل از حدود ۱۴۰ تومان میبایست به ۵۰۰ تومان افزایش یابد. در ۱۲ اردیبهشت تظاهرات معلمان در مقابل مجلس به برخورد با پلیس منجر شد، ابوالحسن خانعلی (زاده ۱۳۱۱ درگذشته ۱۳۴۰) دارای دکترا در رشته فلسفه از دانشگاه تهران و از دبیران تهران، در این تظاهرات با گلوله سرگرد ناصر شهرستانی کشته شد. کشته شدن خانعلی احساسات مردم و در درجه اول حرکت دانشجویان و محصلین را برانگیخت و طی روزهای بعد تظاهرات وسیعی در شهر بخصوص در مقابل مجلس برگزار شد. شعار اعتصاب از اضافه دستمزد به مجازات قاتل و سپس تقاضای استعفا دولت منجر شد. در مجلس شریف امامی استیضاح شد (از جانب دو نماینده) و در ۱۴ اردیبهشت کابینه امامی سقوط کرد و در شانزدهم اردیبهشت علی امینی کابینه خود را معرفی کرد. بدین ترتیب فعالیتهایی که از سه ماه قبل آغاز شده و به تدریج وسعت و شدت بیشتری گرفته بود روی تضادهای درونی دستگاه حاکمه اثر گذاشت و امینی و جناح او را به زمامداری رساند. اولین اقدام امینی انحلال مجلسین بود. تا بحال نسبت به انتخابات دوره بیستم مجلس شورا اعتراض میشد و صحبتی از مجلس سنا در میان نبود. ولی امینی تقاضای انحلال هر دو مجلس را کرد و شاه نیز در فرمان انحلال اشاره ای به ضرورت اصلاحات کرده و تلویحاً مجلس را منحل و مانع اصلاحات معرفی کرد. این

اشارات به تقاضای امینی در فرمان گنجانده شده بود. با اینکه امامی دولت سقوط کرده بود هنوز معلمین به خواستهای اقتصادی خود نرسیده بودند. بنابراین اعتصاب ادامه یافت. درخشش از همان روز اول وزیر فرهنگ آموزش و پرورش کابینه امینی بود ولی تا پایان اعتصاب معلمان در ۲۵ اردیبهشت رسماً وزرات او اعلام نشد. معلمان تقریباً صد در صد به خواسته های خود رسیدند. با سرکار آمدن امینی، جناح اصلاح طلب انگلیسی تقریباً خلع سلاح شدند و پرچم اصلاحات به طور کامل به دست امینی و همکارانش افتاد. از این پس رشیدیان، فرود، بهبهانی در مقابل امینی قرار گرفتند. بهانه ظاهری آنها انحلال مجلسین و طفره رفتن از انتخابات بود. امینی برنامه چند جانبه ای را طرح کرد. مهمترین وظایف کابینه امینی اجرای برنامه اصلاحات ارضی، اصلاح دستگاه اداری و نظامی و ترمیم اوضاع مالی و اقتصادی کشور بود. به فراخور این برنامه ها، امینی همکاران خود را برگزید. ارسنجانی وزیر این وزارتخانه (وزارت کشاورزی) طرح برنامه های مبارزه با بیسوادی را و وظیفه خود قرار داد و فعالیت او بیشتر جنبه تبلیغاتی و جمع آوری نیرو برای دولت را داشت قانون اصلاحات ارضی قبلاً طرح شده بود ولی به آن صورت قابل اجرا نبود. در قانون اول، مالکیت ارضی به شصت هکتار محدود میشد و در واقع میبایست فنودالیسم در یک مرحله ساقط شود. علیرغم اهمیتی که اصلاحات ارضی داشت، امینی منتظر ماند تا موقعیت خود را تحکیم کرده و مخالفان متنفذ را در موقعیت دفاعی قرار دهد و سپس با تعدیل قانون و چند مرحله ای کردن آن دست به عمل زند. به همین دلیل برنامه اصلاحات اداری مقدم بر اصلاحات ارضی قرار گرفت ولی بر خلاف برنامه ظاهری، این برنامه یعنی اصلاحات اداری هدفش چیز دیگری بود. طی دهه قبل امرای ارتش که خود از فنودالهای بنام بودند در عین حال ماشین ارتش را نیز در دست داشتند. نه فقط بر ارتش و نیروهای مسلح بلکه به مهمترین سازمانهای غیر نظامی دولتی بخصوص سازمانهای مالی و اقتصادی حکمروایی داشتند مثلاً وزارت دارای انحصارات گمرکات، شیلات، بنگاه برق و شرکت واحد اتوبوسرانی و مانند آن تحت اداره نظامی یا نظامیان بازنشسته قرار داشت.

از سوی دیگر نظامیان مقتدر، در امور سیاسی مستقیماً دخالت میکردند. برای نمونه سپهبد حاج علی کیا رئیس رکن دوم ستاد ارتش و سپهبد مهدی قلی مقدم وزیر کشور در انتخابات دوره بیستم کرسیهای مجلس شورا را کنترل و نظر سیاسی خود را در مجلس تامین کردند.

تیمور بختیار (زاده ۱۲۹۳ درگذشته ۲۵ مرداد ۱۳۴۹) رئیس سازمان امنیت، دوم شخص مملکت حساب میشد و نه فقط در امور داخلی بلکه در امور منطقه ای و جهانی ایران مستقیماً دخالت میکرد و مافوق کابینه و دولت بشمار میرفت در عین حال نفوذ بختیار شاه را نیز به هراس انداخته بود. هنگامیکه بختیار با برنامه عقب نشینی موقتی دیکتاتوری و اساساً برنامه اصلاحات مخالفت کرد، فرصتی پیش آمد

تا شاه از او بخواهد که موقتاً از کار کناره گیری کند و بنابراین بختیار در حالیکه با شاه در یک جناح قرار داشت از ریاست سازمان امنیت کنار رفت ولی موقعیت خود را در دستگاه حاکمه کم و بیش حفظ کرد و با روی کار آمدن امینی نقش لولو را برای ترساندن امینی و اپوزیسیون بازی میکرد. به این ترتیب بختیار نیز به صف جدی مخالفان امینی پیوسته بود. فئودالها و ارتشیان مرتجع در تشخیص موقعیتشان دچار اشتباه شدند. آنها فکر میکردند مثل همیشه شاه و دربار حامی آنهاست ولی این موقعیت تاریخی خلاف قول و قرارهایی بود که شاه گذاشته بود. در موقعیت جدید شاه مجبور به تغییر پایگاه شد و در حالیکه سعی میکرد بر امینی چیره شود نتوانست در مقابل برنامه های او مخالفت جدی از خود نشان دهد در عین حال تحول دیگری در رابطه شاه با دولت در شرف تکوین بود. شاه که خود را مجبور میدید بین از دست دادن قدرت و پذیرفتن فرمهای ارضی و اجتماعی یکی را انتخاب کند تصمیم گرفته بود مستقیماً و علناً در امور سیاسی کشور دخالت کند و برضد رقیب خود یعنی امینی وارد میدان شود. ادامه راه میتوانست به دیکتاتوری مطلقه شاه بیانجامد.

جبهه ملی که نه رهبری انقلابی و نه نیروهای وسیع و با تجربه داشت، قادر نبود در این میان تأثیر چشمگیری بر جریان امور بگذارد. جناح راست جبهه ملی و تحت رهبری الهیار صالح چشم به حمایت آمریکا دوخته بود و آمریکا با حاکمیت امینی انتخاب خود را کرده بود. بنابراین صالح و همکارانش بایست برای جلب آمریکا و به دست آوردن موقعیت در صف نوبت بایستند. نیروی جناح چپ علیرغم تقاضاهای مثبت و نه انقلابی خود قادر نبود مردم را به مبارزه سازمان یافته و مؤثر کشانده و حرکت فزاینده و تکامل یابنده ای را در جهت یک جنبش رهائی بخش آغاز کند. نتیجه این شده بود که جبهه ملی از نظر شعار و برنامه تقریباً خلع سلاح شود و مطالبه (حکومت قانونی) و تأکید بر آزادیهای اجتماعی ظرفیت و کشش کافی برای توده ها نداشت. اینها زمینه و زیربنای حرکات و اقداماتی بود که از این پس روی داد. چند ماه پس از نخست وزیری امینی پنج تن از امرای ارتش به اتهام سوء استفاده از اموال دولتی، تحت تعقیب قرار گرفتند. این پنج نفر عبارت بودند از سپهبد کیا علوی مقدم، سرلشکر ضرغام، سرتیب آجودانی دادگستری که همیشه مرعوب ارتش و دربار بود و اینک جایی تازه گرفته و خودنمایی میکرد. بازداشت این عده تحت عنوان سواستفاده مالی انجام میگرفت یک ماه بعد سپهبد امیر حسین آزموده دادستان مخوف ارتش بازداشت شد که این حمله متوجه دیکتاتوری نظامی میشد نه شخص آزموده. بازداشتها و از بین بردن حیثیت امرای ارتش کم و بیش ادامه یافت. بعدها ارتشبد عبدالله خان

هدایت و سرلشکر محمد دفتری³³، سپهبد احمد وثوق³⁴ و دیگران نیز بازداشت و محاکمه شدند. نتیجه این حرکات اصلاح اداری نبود. هدف اول خنثی کردن نفوذ این عده به مثابه نمایندگان فنودالیسم در ارتش و هدف بعدی خارج کردن ارتش از زیر کنترل امرای طرفدار انگلستان بود. آمریکا که ارتش را به چشم پایگاه آینده خود میدید میبایست امرای کهنه کار را با این اعمال مرعوب کرده اغلب آنها را برکنار نموده و به بقیه بفهماند که باد از کدام سو میوزد.

در خرداد ۱۳۴۰ امینی عملیات خود را برای تثبیت موقعیت اقتصادی خود آغاز و دولت از فروش ارز برای واردات کالاهای لوکس از جمله مشروبات الکلی، لوازم آرایش، پارچه نخی، کولر، یخچال،

33

محمد دفتری متولد سال ۱۲۸۳ و در سال ۱۳۶۲ در فرانسه درگذشته است. پس از ترور سرتیب محمد افشار طوس که توسط باند مظفر بقایی، فضل الله زاهدی و برادران رشیدیانی صورت گرفته بود، ریاست شهربانی تهران خالی بود.

محمد دفتری با درباردار مرتضی دفتری برادرزاده محمد مصدق بودند. محمد دفتری با مصدق تماس گرفته و میگوید که میخواهد در زمان بحرانی به کشور خود خدمت کند و در آن زمان محمد دفتری مسئول گمرک تهران بود. این پیشنهاد از طرف باند مظفر بقایی، فضل الله زاهدی و برادران رشیدیانی به محمد دفتری داده شده بود که با محمد مصدق صحبت کند و ریاست شهربانی را در دست بگیرد و کلید کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ را رقم بزند. چون بعد از شکست کودتا در ۲۵ مرداد متوجه شده بودند که بایستی از اطرافیان محمد مصدق برای ضربه زدن به دولت او استفاده کنند و این نفوذ بایستی با وعده پستی صورت بگیرد در صورت موفق شدن کودتا این وعده پستی به محمد دفتری و مرتضی دفتری داده می‌شود و برای همین اینها با عوامل کودتای ۲۸ مرداد همکاری می‌کنند. مرتضی دفتری در سمت خود با آنها همکاری و محمد دفتری نیز با گرفتن ریاست شهربانی با آنها همکاری میکند.

مصدق به راحتی به هرکس اعتماد نمی‌کرد، او با محمد دفتری وارد گفتگوی طولانی میشود و بالاخره مصدق را متقاعد میکند که ریاست شهربانی را به او واگذار کند و مصدق این کار را انجام میدهد. بعد از آن با فضل الله زاهدی و مظفر بقایی تماس می‌گیرد و می‌گوید که پست ریاست شهربانی را گرفته است و از براندازی محمد مصدق در ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ دفاع میکند. در زمان بحرانی دولت مصدق هیچ کاری برای دفاع از دولت انجام نمیدهد بلکه به نیروهای تحت فرمان خودش دستور میدهد که با کودتاچیان همکاری کنند. بدین ترتیب کودتا بر علیه مصدق رقم زده شد.

محمد دفتری و مرتضی دفتری را می‌توان یکی از کلیدهای مهم پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نام برد. بدون شرکت این افراد بخصوص محمد دفتری کودتا به هیچ عنوان امکان پذیر نبود.

محمد دفتری بعد از کودتا از طرف کودتاچیان درجه سرلشگری می‌گیرد و بعد از آن به غارت عمومی میپردازد که عاقبت کارش به زندان میکشد ولی شاه او را عفو میکند و بعد از مدتی از ایران خارج میشود و در فرانسه ساکن میشود. به منابع زیر مراجعه شود؛

کینزر استیون، همه مردان شاه، هوبوکن نیوجرسی ۲۰۳۳، صفحات ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۵، ۲۱۰.

Kinzer Stephen, All the Shahs men, Hoboken New Jersey, 2003, PP, 177, 178, 185, 210.

غلامحسین مصدق، در کنار پدرم مصدق، چاپ سوم ۱۳۶۹، ایران صفحات ۱۵۹-۱۶۰.

این متن از طرف بازنویسان کتاب به کتاب اضافه شده است.

³⁴ احمد وثوق: از مشاغل نظامی او میتوان به فرماندهی لشکر شرق خراسان، ریاست رکن سوم ستاد ارتش، معاونت دانشگاه جنگ و معاونت وزارت جنگ اشاره کرد. او در دوره نخست وزیری محمد مصدق و دولت سه روزه احمد قوام ابتدا به معاونت وزارت جنگ و سپس به فرماندهی ژاندارمری کل کشور رسید. برخی او را مسئول کشتار ۳۰ تیر ۱۳۳۱ میدانند. این متن از طرف بازنویسان کتاب به کتاب اضافه شده است.

تلویزیون، لوازم اتومبیل سواری و غیره خودداری کرد. حتی ارز ۴۰۰ تن محصلین خارجی قطع شد. ظاهراً این محصلین فرزندان متنفذین بودند ولی تردیدی نیست که در این میان حساب عده ای از مخالفان سیاسی نیز تصفیه شد. در همین زمینه یعنی خروج ارز مسافرت به خارج محدود شد. در سالهای قبل به طور متوسط صد هزار نفر به خارج سفر کرده که بین هفت تا صد میلیون دلار از این طریق ارز خارج شده بود (۱ - در شهریور ماه اعزام محصل به خارج نیز محدود شده بود) با ایجاد محدودیت در مصرف از طرحهایی که میبایست بورژوازی تجاری را در جهت صنعتی کانالیزه کند مطرح شد و امینی تقاضای یک وام ۷۵۰ میلیون دلاری طویل المدت از آمریکا کرد ولی آمریکا وام را موکول به اصلاحات عمیق ارضی کرد و از پرداخت آن خودداری نمود. دولت تقاضای وام هنگفتی از آلمان کرد. آمریکا دقیقاً اوضاع ایران را در نظر گرفته بود. در مرداد ۱۳۴۰ "چستربال" معاون وزارت خارجه آمریکا به ایران آمد و مذاکرات همه جانبه ای بین امینی و شاه با مقامات آمریکائی انجام گرفت و سرانجام زمینه برای آغاز اصلاحات ارضی فراهم شد. آمریکا نیز کمکهای مالی خود را به صورت اقساط پرداخت کرد. در فاصله چند ماه مقامات مالی و اقتصادی آمریکا به ایران آمدند (در شهریور ماه روشنی یکی از روسای بانک بین المللی به تهران آمد) به دنبال او فرانسیس کوانیز قائم مقام سازمان کار (سازمان کمکهای آمریکا برای کشورهای توسعه نیافته) به تهران سفر کرده در آبان نمایندگان صندوق طرحهای عمرانی آمریکا به ریاست استورک وارد ایران شدند. وزیر کشاورزی آمریکا نیز در مهرماه به ایران آمد نتیجه مذاکرات سیاسی و اقتصادی یک حرکت سمبلیک نیز به دنبال آورد.

در اواخر مهرماه ایران با طرح شش دولت در مورد اعتراض به آزمایشات اتمی شوروی پیوست. در این میان شوروی به فشار تبلیغاتی خود افزوده بود و مناسبات دو دولت به شدت تیره شده بود. به نحوی که در مجمع عمومی سازمان ملل متحد وزیر خارجه ایران به حملات خصمانه شوروی اعتراض کرد. رادیوهای رسمی و غیر رسمی شوروی بیسابقه ترین حملات خود را مقارن تظاهرات ۳۰ تیر متوجه رژیم ایران کرده بودند. اینها نشان دهنده احساس خطری بود که شوروی نسبت به نفوذ آمریکا در ایران میکرد. تصفیه حساب امینی با مخالفان غیر نظامی اش نیز آغاز شد. صرف نظر از درگیری با جبهه ملی، با جناح انگلیس که تا چندی پیش با آن در زمینه انتخابات همکاری میکرده درگیر شد. احمد آرامش سرپرست سازمان برنامه در کابینه شریف امامی بود. آرامش مدیر عامل سازمان برنامه یعنی ابتهاج را مورد انتقاد علنی قرار داد و در مورد نحوه عمل شرکتهای خارجی و حیف و میل در وامها و منابع مالی در مصاحبه رسمی افشاگری کرده بود، ابتهاج از عناصر شناخته شده آمریکا بود. امینی در اوایل تیر ماه احمد آرامش

را بازداشت کرد و افشاگریهای آرامش نسبت به ابتهاج باعث شد که ابتهاج نیز به اتهام سوء استفاده از ۶۹ میلیون دلار کمک آمریکا تحت تعقیب قرار گیرد.

در واقع بازداشت ابتهاج هم نتوانست دهان معترضین را ببندد و عاملی را که از بخشش ارباب سوء استفاده کرده بود گوشمالی دهد. موسی مهام شهردار سابق تهران نیز به اتهام سوء استفاده تعقیب شد و برای او ۶۱ میلیون تومان وجه الضمان صادر شد تا بالاجبار در زندان بماند. ولی مهدی باتمانقلیچ که از فنودالها و کمپرادروهای معروف بود وجه الضمان را تامین کرد. این تصفیه حسابها زمینه را برای اعلام شروع اصلاحات آماده کرد. قانون اصلاحات ارضی تعدیل شد و فرمول هر ده شش دانگ برای هر مالک به استثنای اراضی مکانیزه و موقوفات در قانون گنجانده شد. امینی در اجتماع قضات دادگستری گفت من به هم طبقه های خود اعلام جنگ میدهم. اگر یک سلسله اصلاحات تند در کشور نشود کشور دچار تشنجات خیلی خطرناک خواهد شد. درست قبل از تصویب نهائی قانون در هئیت دولت و امضای شاه با یک رئیس اداره امور ایران در وزارت امور خارجه آمریکا به ایران آمد و در یک توقف دو روزه آخرین توافقات را بعمل آورد. چهل روز بعد در ششم دی ماه طرح اصلاحات ارضی به تصویب رسید و برای اجرا ابلاغ شد. جالب این بود که وزیر دارائی امینی یعنی بهمن یار به عنوان مخالفت با اصلاحات ارضی از کابینه استعفا کرد. مخالفان آماده شدند تا امینی را تا قبل از تقسیم اراضی ساقط کنند.

از اول بهمن تا سوم بهمن تظاهرات خونینی روی داد که منجر به کشته شدن یک نفر و مجروح شدن عده کثیری از دانشجویان شد (این رویدادها در بررسی نقش جبهه ملی تشریح خواهد شد) آمریکا در چهارم بهمن ۱۸ میلیون دلار برای اجرای اصلاحات ارضی و تشکیل صندوق روستائی وام داد. یک ماه قبل از آن نیز ۲۰ میلیون دلار وام به ایران داده بود. همراه با بازداشت رهبران و اعضای جبهه ملی، بهبهانی، فرود، رشیدیان نیز بازداشت شدند و در پنجم بهمن تیمور بختیار به خارج تبعید شد.

بختیار در فرودگاه رم در یک مصاحبه رسمی به برنامه اصلاحات ارضی اعتراض کرد، در ۷ بهمن "فریمن" وزیر کشاورزی آمریکا کتباً اجرای اصلاحات ارضی را به وزیر کشاورزی ایران تبریک گفت. "چستر باینر" در بیستم بهمن به ایران آمد و در ملاقاتی با شاه خشنودی رئیس جمهوری آمریکا را از اصلاحات ارضی ابلاغ کرد و از این برنامه تمجید کرد. فردای این روز بود که امینی در اجتماع عده ای از مالکین برای اولین بار اصلاحات ارضی را انقلاب سفید نامید. در ۲۲ اسفند اولین مرحله اجرای اصلاحات ارضی در مراغه پایان یافت و در این روز شاه در قریه و رجوی در شش کیلومتری مراغه اسناد مالکیت زارعین را به آنها داد. بدین ترتیب برنامه اصلاحات ارضی آغاز شد.

میتوان گفت که تصویب و امضای قانون اصلاحات ارضی از جانب شاه نقطه عطفی در مناسبات او با فنودالها و کمپرادورها بود. شاه که از مدتی پیش موقعیت مرددی بین نیروهای داخلی و امپریالیستهای خارجی پیدا کرده بود، سرانجام انتخاب خود را کرده و بورژوازی کمپرادور را به مثابه عمده ترین قشر حاکم پذیرفت و نقش خود را در جهت استقرار نظام سرمایه داری وابسته به عهده گرفت. همچنین موقعیت امپریالیسم آمریکا را به مثابه امپریالیسم درجه اول مورد تأیید قرار داد و در صدد ایجاد موازنه تازه ای بین امپریالیستها و دیگر عوامل جهانی برآمد. سفر شاه در فروردین ۱۳۴۱ به آمریکا به منزله رسمیت بخشیدن به این موقعیت جدید بود. هنگام خروج از ایران شاه عکس خود را به ارسنجانی مهمترین مدعی اصلاحات ارضی و طرف مقابل مخالفان داد و روی آن نوشت: "به جناب ارسنجانی به پاس خدمات او در راه اصلاحات ارضی" از آنجا که گفتیم ارسنجانی مهمترین مدعی اصلاحات ارضی و طرف مقابل مخالفان اصلاحات ارضی بود و این حرکت شاه به معنی اعلام نظر خصوصی او نسبت به اصلاحات تلقی میگردد با همه اینها نباید فکر کرد که شاه از ادامه حکومت امینی خرسند بود و یا در بست خود را در اختیار آمریکائی ها قرار داده بود.

روشهایی که امینی در پیش گرفته بود به موقعیت دربار و شاه آسیب میرساند محاکمه امرای ارتش در جهت تضعیف دربار و دیکتاتوری نظامی بود. کندی نیز روی فرم و نحوه اداره کشورهای وابسته طالب حفظ دموکراسی ظاهری بود که با سوابق شاه و روشهای دربار و نظامیان مطابقت نمیکرد. از سوی دیگر شاه و دستگاه حاکمه روی حساسیت شورویها و موقعیت ویژه ایران حساب میکرد و در این مورد مشی امپریالیسم انگلستان میتوانست دستگاه حاکمه را از درسرهای چند ساله آسوده کند. نتیجه این تضاد این بود که شاه میخواست اولاً خود را در رأس قدرت قرار داده و شخصاً در تمام امور سیاسی، اقتصادی و نظامی مداخله کند و با به رسمیت شناختن موقعیت و منافع آمریکا خود مجری خواسته های آمریکا باشد و مکاران سیاسی و نظامی خود را حاکم اوضاع تازه کند. بنابراین یک نخست وزیر فعال مایشاء نه فقط مغایر این هدف بود بلکه میتوانست وضع را بدتر کند. ثانیاً شاه نیز میخواست امپریالیستها حتی المقدور از نفوذ مستقیم در دولت خودداری کرده و امور خود را توسط رژیم که کاملاً تحت کنترل خودش باشد حل و فصل کند. به این حساب امپریالیستها باید اختلافات و کشمکش های خود را به دست شاه تصفیه کنند.

به این ترتیب شاه به گره ارتباط کلیه عوامل حاکم داخلی و خارجی در ایران مبدل میشد. ثانیاً آمریکا میبایست موقعیت ایران را در مجاورت شوروی درک کرده و در استفاده نظامی و سیاسی از ایران بر ضد شوروی حدودی بگذارد، و به رژیم ایران اجازه دهد که حتی المقدور اختلاف را که متوجه دستگاه حاکمه و منافع امپریالیستها میشد رفع کند. رابعاً اصلاحات ارضی با پاره ای از اصلاحات اداری و

اجتماعی که همه در جهت اضمحلال فئودالیسم و حاکمیت نظام سرمایه داری وابسته بود میبایست بدون توسل به دموکراسی انجام پذیرد و دیکتاتوری نظامی و استبداد شاه و دربار همچنان ادامه یابد. در این مورد نیز شاه موقعیت خاص ایران و سوابق تاریخی جنبش ضد امپریالیستی را تاکید میکرد. در این خواست شاه (قشر عالی بورژوازی اداری و نظامی بورژوازی بزرگ) که کمپرادور بود و آینده را متعلق به خود میدید، امپریالیسم انگلیس نیز سهم بود و از او حمایت میکرد. به این ترتیب نقش امینی به عنوان آغاز کننده رفرم و گشاینده راه رشد بورژوازی کمپرادور پایان مییافت و با توافق آمریکا همانطور که آمده بود میتوانست مرخص شود. **سرانجام امینی در آخر تیرماه ۱۳۴۱ در حالیکه اختلافهایی بر سر بودجه سازمان نظامی و کنترل این سازمانها با دربار پیدا کرده بود بدون سر و صدا استعفا داد و اسدالله علم عنصر مورد اعتماد شاه جای او را گرفت.** قبلاً شاه ادامه اصلاحات را در تمام زمینه ها تضمین کرده بود و به همین دلیل ارسنجانی مهمترین مهره کابینه امینی پست خود را در کابینه علم حفظ کرد. محاکمات و تعقیب امرا نیز به اتهام سؤاستفاده ادامه یافت. از اقدامات خصوصی امینی واگذاری املاک شخصی خود در لشت نشا و کهریزک به دولت بود که یک ماه قبل از برکنار شدنش تقسیم شده بود. به این ترتیب امینی در حالیکه حیثیت خود را از دست نداده بود و به اصطلاح زنده از میدان خارج شد و کوششهای رقبایش برای تلافی جوئی از او و کشاندنش به محاکمه و بازپرسی به اتهام سوء استفاده به جائی نرسید و پس از مدتی عازم سوئیس شد.

جبهه ملی و دانشجویان در دوره امینی

همانطور که گفتیم دانشجویان و دانش آموزان در اعتصاب معلمان به حمایت از ایشان پرداخته و در تبدیل شعارهای اقتصادی به شعارهای سیاسی دخالت و نقش موثری داشتند. پس از اینکه امینی نخست وزیر شد و دو مجلس را منحل کرد. این امر با استقبال دانشجویان روبرو شد و تظاهرات کوچکی نیز در موافقت با این امر در دانشگاه براه انداختند. جبهه ملی که خود را در روی کار آمدن امینی صاحب سهم میدانست در ۲۸ اردیبهشت سال ۱۳۴۰ با موافقت دولت میتینگی در میدان جلالیه برگزار کرد که اولین و در ضمن آخرین میتینگ قانونی و رسمی جبهه ملی دوم محسوب میشد. در این میتینگ جمعیتی در حدود ۸۰ هزار نفر شرکت کردند. چند تن از رهبران جبهه در آن سخنرانی کردند و برای انجام انتخابات آزاد به دولت اولتیماتوم دادند. اولتیماتومی که هرگز جدی گرفته نشد و با مذاکراتی که بین رهبران جبهه و دولت بطور

پراکنده بعمل آمد و از فشار آوردن به امینی برای انجام انتخابات عملاً صرف نظر شد. افراد و طرفداران جبهه ملی که بی حرکتی رهبران را دیدند به آنها برای گرفتن حقوق سیاسی فشار می آوردند. جبهه ملی در یکی از خیابانهای فرعی شمال شهر خانه کوچکی به عنوان باشگاه گرفت که تابلوی آن چند بار پائین کشیده شد و سرانجام نیز بدون تابلو ماند. معذالک رهبری جبهه ناچار شد به مناسبت سالروز سی ام تیر تظاهراتی اعلام کند. این تظاهرات با استقبال مردم روبرو شد و تبدیل به تظاهرات خیابانی نسبتاً وسیعی شد و با پلیس برخوردهای شدیدی بوجود آورد. شاه و مرتجعین در حالیکه از امینی ناراضی بودند در حرکات جبهه ملی گذشته تظاهرات خونینی را به یاد می آوردند. شاه تصمیم گرفت برای مقابله با جبهه ملی و نخست وزیر خود امینی شخصاً میتینگی در دوشان تپه برگزار کند و نیروی خود را باز یابد. در روز ۲۸ مرداد سال ۱۳۴۰ جنگ فرمایشی شاه برگزار شد. اتوبوس های شرکت واحد و احزاب و دستجات درباری مردم را به میتینگ میبردند. در حقیقت در میدان دوشان تپه مقابله ای بوجود آمده بود که به همه چیز شباهت داشت جز یک اجتماع سیاسی، معذالک شاه اولین سخنرانی سیاسی خود را در همین بازار آشفته ایراد کرد و گذشته را به یاد مخالفان خود آورد و به آنها هشدار داد. در تظاهرات ۳۰ تیر عده کثیری از اعضای جبهه دوم و مردم بازداشت شدند و عده ای از رهبران جبهه نیز به زندان افتادند. علاوه بر تظاهرات سیاسی اعتراض های اقتصادی نیز در محیط تازه ای که بوجود آمده بود، ظاهر شد چند اعتصاب کم اهمیت در تهران مثل اعتصاب کارمندان بانکها و اعتصابهایی توأم با تظاهرات در اصفهان برپا شد و صحبت از اعتصاب کارگران نفت در خوزستان در میان بود. در آبان ماه به دنبال اعتصاب کارگران ریسنده و بافنده شبکه حزب توده کشف شد. افراد آن بازداشت شدند که قبلاً شرح آن را خوانده ایم. اما تظاهرات دانشجویان پس از بر خوردهایی که در اعتصاب معلمین با پلیس کردند تا پایان سال تحصیلی منجر به میتینگی شد. تلویحاً به حمایت از امینی که در آن برضد کودتاچیان احتمالاً (منظور بختیار بود که در مقابل امینی قرار گرفته بود) سخنانی گفته بود. سازمان دانشجویان از پیشنهاد درخشش مبنی بر تأسیس کلاسهای مبارزه با بیسوادی استقبال کرد و عده کثیری دواطلب تدریس در این کلاسها شدند ولی پیشنهاد سازمان پذیرفته نشد. در ماجرای سیلی که جاری شد و به محلات جنوبی شهر آسیب رسانده بود دانشجویان به کمک مردم شتافتند و به خرج خود روی نهر فاضلاب جوادیه پل ساختند و این امر را به یک کار توده-ای تبدیل ساختند. همچنانکه در ماجرای زلزله قزوین گروههای جمع آوری اعانه و کمک به زلزله زدگان تشکیل دادند و در ساختمان یک قریه نیز شرکت کردند. در حقیقت این اقدامات به معنی تأیید ضمنی امینی در مقابل دربار تلقی میشد. در چهاردهم آبان سال ۱۳۴۰ سازمان دانشجویان به همدردی با انقلاب الجزایر تظاهراتی برپا کردند. این تظاهرات مقارن با جنجالی شد که به مخالفت با آزمایشات اتمی شوروی از جانب

آمریکا و بستگانش دامن زده میشد (همانطور که گفتیم دولت ایران رسماً طرح این اعتراض را چند روز قبل از تظاهرات امضا کرده بود) عده ای بی آنکه تصویب شود با شعاری مبنی بر محکوم کردن آزمایشات اتمی شوروی به تظاهرات همدردی با خلق الجزایر آمده بودند که موجب اختلاف نا آشکاری بین گردانندگان تظاهرات شد و پس از چند دقیقه این شعار جمع آوری شد، ولی این امر در روزنامه ستاره امروز منعکس شد.

روزنامه ستاره امروز که توسط ناصر خدایار منتشر می‌شد از ارگانهای دولتی امینی به حساب می‌آمد، خدایار با همکاری احسان نراقی با عده ای از گردانندگان سازمان دانشجویان تماس هایی برقرار کرده بود. خدایار و نراقی و افراد دیگر از قبیل آنها سعی میکردند سازمان دانشجویان را در جهت مشی دولت امینی کثانده از آن به سود مقاصد آمریکا استفاده کنند. در ۱۶ آذر سال ۱۳۴۰ مراسمی با شکوه تر از همیشه برگزار شد. جبهه ملی و دانشجویان روی انتخابات آزاد و تامین آزادیهای اجتماعی و سیاسی تاکید میکردند.

در این دوره نشریه پیام دانشجویان با تیراژ زیاد به صورت چاپی (نه پلی کپی) منتشر میشد. دانشگاه و مراکز دانشجویی برای سازمان به مثابه باشگاه بود ولی جبهه ملی امکانات سیاسی نداشت. پس از ۳۰ تیر همان باشگاه کوچک غیر رسمی نیز تعطیل شده بود. باشگاه نهضت آزادی نیز که مقارن باشگاه جبهه تأسیس شده بود در این روز تعطیل شد. جبهه ملی حتی یک نشریه رسمی نداشت. سازمان دانشجویان و جبهه ملی در چنین موقعیتی به سر میبردند که واقعه اول بهمن بوجود آمد این واقعه با مشی عمومی رهبری جبهه ملی مغایرت داشت. با مشی جناح چپ جبهه نیز که مخالف همکاری با مخالفان امینی و با رسوا کردن او به سود دربار بود، تضاد داشت. معذالک یک جناح مرتجع با همکاری و کارگردانی دارو دسته خنجی، مدارس را به تظاهرات کشاندند و پای دانشگاه را به میان آورده و شدت عمل نیروهای مسلح که از قبل آماده این برخورد شده بودند، تظاهرات را به خون کشید. ضایعات و شدت برخورد این واقعه برای سقوط یک نخست وزیر مستمسک خوبی بود امینی از حمایت فعال آمریکا برخوردار بود و مخالفان نتوانستند او را بر کنار کنند. دولت یک کمیسیون تحقیق تشکیل داد و دانشجویان بازداشت شده به این کمیسیون احضار شدند ولی نتیجه منتشر نشد. نتیجه تحقیقات محکومیت مسئولان و فرماندهان نظامی در حمله غیر ضروری به دانشگاه تهران بود. در کنار فعالین جبهه ملی مخالفان دست راستی امینی نیز بازداشت شدند و **بختیار به اروپا تبعید شد.**

پس از اول بهمن، روز چهارم بهمن خنجی و همکارانش عده ای از رهبران را اغوا کردند که مردم را دعوت به اعتصاب عمومی کنند. این دعوت بعمل آمد ولی بدون زمینه بود و از جانب مردم پاسخ

دریافت نکرد. دانشگاه تهران تا پایان سال تحصیلی تعطیل شد. در سال تحصیلی بعد امینی برکنار شده بود. مشی سازمان دانشجویان و جبهه را در مقابل امینی میتوان چنین جمع بندی کرد:

- ۱ - بی عملی رهبران جبهه در مقابل امینی به خاطر حفظ او نه فقط به مصالح جبهه مطابقت نمیکرده بلکه نهایتاً به سود امینی هم نبود. جبهه ملی میبایست با جلب مردم به مبارزه نقش موثری در اوضاع بازی کند به طوریکه حمایت یا عدم حمایت او از امینی تاثیری واقعی داشته باشد.
- ۲ - فشار جناح چپ جبهه برای به دست آوردن حقوق و امکانات سیاسی به جا بود.
- ۳ - در تضاد دربار و امینی میبایست عملاً از امینی حمایت میشد تا زمینه های رشد جنبش حفظ شود و گسترش یابد. سقوط امینی عملاً به معنی بازگشت دیکتاتوری بود.
- ۴ - زد و بند همکاری مرتجعین جبهه ملی با مخالفان امینی صریحاً مغایر با خصالت جنبش ملی بود و اقدام آگاهانه در این جهت به منزله خیانت تلقی میشد.

جریانه‌های داخلی جبهه ملی

اختلافهای مهدی بازرگان و همکارانش با دیگر رهبران، سرانجام در اردیبهشت سال ۱۳۴۰ منجر به تشکیل نهضت آزادی شد. در روز افتتاح باشگاه نهضت آزادی (در خیابان کاج) جمعیت قابل توجهی گرد آمد که نشانه نارضایتی افراد جبهه از مشی رهبری بود، طی شش ماه دوم سال ۱۳۳۹ در جریان اعتصاب معلمان و دانش آموزان تهران - فعالیتهای چشمگیری از خود نشان دادند و از تشکل نمایندگان آنها سازمان جوانان جبهه ملی بوجود آمد، کمیته هفت نفری در رأس آن قرار داشت. این کمیته از خود دانش آموزان تشکیل شده بود. در سازمان جوانان و کمیته آن عناصر چپی نقش اساسی داشتند. در دانشگاه نیز سازمان دانشجویی جبهه ملی از حمایت عناصر چپی برخوردار بود و جناح چپ جبهه ملی با همکاری این نیرو در آن اکثریت قاطع داشت (در سازمان کارگران و اصناف و دیگر سازمانها بین احزاب داشتند). محمد علی خنجی که حزب سوسیالیست خود را منحل کرده بود با شعار انحلال احزاب در جبهه و تشکیل یک حزب متمرکز واحد رهبری فکری و سازمانی جناح راست را به عهده داشت. او در قبال تعیین رهبری آینده رجال حزب ایران و عده ای از رجال منفرد در حزب واحد میتوانست تربیت ایدئولوژیک و سازماندهی آن را برای خود نگهدارد به این دلیل رهبران حزب ایران رسماً نظرات او را رد نمیکردند و به او میدان

میدادند. از سوی دیگر خنجی و افرادش توجیه کننده ضعف ها و بی عملی رهبری بودند. رهبری به یک چنین مبلغی نیاز داشت و خنجی و همکارانش هیچ برنامه ای اقتصادی - اجتماعی ارائه نمیدادند و در جزوه هائی که منتشر میکردند منکر وجود طبقات حاکم در ایران شده و میگفتند در ایران یک دستگاه حاکمه که جیره خوار امپریالیسم است، وجود دارد و بس. بنابراین شعار آنها ظاهراً مبارزه با دستگاه حاکم میشود. اما این مبارزه به صورت کار تشکیلاتی و حداکثر تاکید شعار روی حکومت قانونی جامعه عمل مپیوشد.

در رابطه سازمانی خنجی سیستم کنترل خطرناکی را تبلیغ میکرد که میتوانست به راحتی شعبه ای از اداره پلیس به حساب آید. در عمل نیز خنجی و دار و دسته اش به جهات ضد کمونیستی کشیده شدند و لیستهایی از افراد کمونیست درون و پیرامون جبهه ملی تهیه کردند. گفته شد این لیستها به دست پلیس انداخته شد. این دار و دسته که در دانشگاه شکست خورده بودند، سازمان جوانان را مورد تهاجم قرار دادند. در ۳۰ تیر سال ۱۳۴۰ عده ای زیاد از فعالین سازمان جوانان از جمله اعضای کمیته مرکزی آن بازداشت شدند. مسعود حجازی معاون خنجی از این موقعیت استفاده کرده و عده ای از دانشجویان وابسته به خود را در رأس سازمان جوانان قرار داد پس از آزادی فعالین سازمان که همه دانش آموز بوده و در مدارس نفوذ واقعی داشتند بین آنها و دارودسته خنجی و حجازی مبارزه ای درگیر شد که با نظر رهبران جبهه از جمله سنجابی نزدیک به ۹۰ نفر از سازمان جوانان به اتهام داشتن تمایلات کمونیستی اخراج شدند ولی این اقدام باعث تضعیف موقعیت عناصر چپی در مدارس تهران نشد و مبارزه برضد جناح راست خنجی در مدارس ادامه یافت. اخراج شدگان از حمایت سازمان دانشجویان بخصوص عناصر چپ برخوردار بودند و عملاً در پیرامون جبهه ماندند. هر کدام که وارد دانشگاه شدند به درون سازمان دانشجویان راه یافتند.

در جریان اول بهمن دسته خنجی توسط مسعود حجازی و با مخالفان امینی تماس برقرار کرد و در یک جهت قرار گرفته بودند. اخراج چند تن از دانش آموزان تهران مستمسکی برای تظاهرات و اعتصابات عمومی شد. سازمان جوانان که در بست در اختیار این دارودسته قرار گرفته بود مرکز اداری و سیاسی این تظاهرات بود. دانشجویانی که وابسته به این دار و دسته بودند با آنها همکاری میکردند. جناح چپ جبهه ای از جمله سازمان دانشجویان غافلگیر شد و از توطئه سر در نیاورد. بسیج بدون برنامه قبلی دانشگاه تهران به تظاهرات کشیده شد. اخبار صحیح و جعلی از قبیل کشتار دسته جمعی محصلین احساسات دانشجویان را برانگیخت. افراد وابسته به باند خنجی آتش هیجان را دامن زدند. دانشجویان در مقابل دانشگاه

با پلیس زد و خورد میکردند. تمام محوطه جنوبی دانشگاه از گاز اشک آور انباشته شده بود. حدود ساعت یازده دانشجویان از محوطه جنوبی خارج شده و در وسط دانشگاه بلاتکلیف مانده بودند. تظاهرات رو به خاموشی بود. ممکن بود توطئه ناتمام بماند. **کینیلی عامل سازمان امنیت و کارمند دبیرخانه دانشگاه که در توطئه شریک بود به نیروی انتظامی تلفن کرد و خبر داد که دانشجویان میخواهند مجسمه شاه را پائین بکشند در حالیکه اساساً چنین حرکتی مطرح نبود.** در حالیکه دانشجویان با چشمان سرخ شده از گاز در محوطه مرکزی و شمالی جمع شده بودند از چند طرف مورد هجوم نیروهای چتر باز پلیس و سرباز قرار گرفتند. مهاجمان دانشجویان را تا انتهای کریدور و تا آخرین طبقات ساختمانها تعقیب کردند. صدها تن به سختی مجروح شدند. کلاسها و آزمایشگاهها و حتی اتومبیلهای استادان در داخل دانشگاه به سختی آسیب دید، ولی دانشگاه در اشغال نماند و مهاجمان بعد از ظهر از آن خارج شدند. بازداشت فعالان سازمان دانشجویان آغاز شد و زندانها انباشته گشت. بدین ترتیب این واقعه به سازمان دانشجویان و بخصوص به جناح چپ آن که اگر هوشیار میبود میتوانست آن را خنثی کند تحمیل شد و مخالفان از آن بهره برداری کردند.

در خیابانها بین محصلین و پلیس زد و خورد شد. در روز سوم بهمن کلهر دانش آموز دبیرستان دارالفنون کشته شد. در تحقیقاتی که از طرف جناح چپ جبهه به عمل آمد معلوم شد دو روز قبل مسعود حجازی از جانب شهربانی احضار شده و عملاً آزاد شده تا برگزاری تظاهرات به مانعی بر نخورد. همچنان حجازی کمیته ویژه ای برای تحمیل برنامه خود و کشاندن دانش آموزان و دانشجویان به تظاهرات تشکیل داده بود که بعداً اسرار آن بر ملا شد و مسلم شد که برنامه از قبل تنظیم شده بود.

پس از اول بهمن مبارزه بین دو جناح شدت یافته و رهبری متهم به بی لیاقتی شد. سازمان دانشجویان و حزب ملت ایران نهضت آزادی از این واقعه برای رسوا کردن دار و دسته خنجی و حجازی بهره برداری و آن را به مبارزه با رهبران محافظه کار و مرتجعین جبهه ملی تبدیل کردند. جبهه نیز ناچار شد کمیسیونی برای تحقیق انتخاب کند که اعضای آن مظهر بی لیاقتی و محافظه کاری بودند. تحقیقات این کمیسیون هرگز چیزی را روشن نکرد.

در اولین کنگره جبهه ملی در زمستان ۱۳۴۱ مجدداً مسئله اول بهمن مطرح شد و از جمله مسائل مورد نزاع بود. مهمترین واقعه پس از سقوط امینی برگزاری کنگره جبهه ملی بود. در این کنگره رهبری و دار و دسته خنجی، حجازی همراه احزاب ایران و مردم ایران در یکسو قرار گرفتند. و نهضت آزادی، حزب ملت ایران و سازمان دانشجویان و عده ای منفرد مصدقی در سوی دیگر جمع رأی دهندگان تهران کمی بیش از ۴۰ هزار تن بود که نیمی از آنها در سازمان دانشجویان یا نیمی از کل آن فقط سی نماینده در

کنگره داشت. حال آنکه جمع نمایندگان پیش از ۱۵۰ نفر بود. از نمایندگان منتخب دانشجویان تنها چهار تن وابسته به دار و دسته کذائی و طرفدار جناح راست بودند در عین حال قابل توجه است که علیرغم مخالفت کمیته انتخابات کنگره در دانشگاه از کاندیدا شدن عده ای از فعالان چپی، حدود سیزده تن از انتخاب شدگان چپی بودند و بقیه از منفردین مصدقی.

حزب ملت ایران و نهضت آزادی

جمع نمایندگان جناح چپ در کنگره پنجاه و چند تن بودند که هنگام ترک یکی از جلسات عده آنها قطعیت یافت نمایندگان نهضت آزادی رسماً به نام نهضت در کنگره شرکت کرده بودند. کسانی منتخب دانشگاه بودند و رهبران نیز به عنوان شخصیت منفرد دعوت شده بودند (علاوه بر نمایندگان منتخب اعضای شورای مرکزی موقت و نمایندگان احزاب در کنگره شرکت داشتند). غرض از ذکر این جزئیات این است که تصویری از کمیت و کیفیت جبهه ملی به دست آید. بدین ترتیب خنجی و رهبری توانستند با توسل به دوز و کلک های انتخاباتی و استفاده از اختیارات کامل در تنظیم مقررات انتخابات، اکثریت کنگره را در دست داشته باشند ولی ببینیم از این اکثریت چه استفاده شد در حالیکه رژیم و جناحهای دستگاه حاکم شعارهای پیشرفته ای داشتند و تحولات مهمی در شرف تدوین بود، اکثریت ساختگی کنگره جبهه ملی فقط توانست جلو هرگونه پیشنهاد برای تنظیم و تصویب یک برنامه مترقی را بگیرد و انتقادات از جبهه و رهبری را متوقف سازد و با چند جلسه نشست و برخاست شورای تازه ای انتخاب کند که به مراتب از شورای قبلی ضعیف تر باشد.

کنگره با پیام مصدق آغاز به کار کرده بود، بدون اینکه نتیجه سیاسی به دست آورده تمام شد. ولی جدائی در جناحها را تا حدود زیادی رسمیت بخشید. در پیام مصدق تلویحاً رهبری جبهه و مشی آن محکوم شده بود. از آن پس سازمان دانشجویان عملاً از رهبری منتخب کنگره تبعیت نکرد و شورای جبهه از جانب چپ تحریم شد. جناح چپ نیز جز انتقاد از رهبری و اظهار نظرهای پراکنده در زمینه ضرورت داشتن برنامه و شعار مترقی، طرح و برنامه ای نداشت. فقدان یک سازمان با تجربه در آغاز این دوره ی مبارزه اثر خود را به خوبی آشکار ساخته بود. هیچ نیروی انقلابی متشکلی که بتواند نقش یک پیشاهنگ را ایفا کند در جامعه وجود نداشت و تجارب گروهها و عناصر پراکنده به حدی نبود که بتواند چنین نقشی را به

عهده بگیرد. جناح چپ جبهه نه سازمان لازم و نه خط مشی واحد و معینی داشت. به این ترتیب سرنوشت این مبارزه روشن بود این مبارزات فقط میتوانست به مثابه زمینه ای برای آینده به حساب آید.

مهمترین حرکت جبهه پس از کنگره روبرو شدن با واقعه ۶ بهمن در فراندم بود. جبهه که اصلاحات ارضی را نپذیرفته بود و از دستگاه عقب مانده بود اینک با مشکل فراندم روبرو شده بود. سازمان دانشجویان از روز سوم بهمن شعار "اصلاحات ارضی بلی دیکتاتوری شاه نه" را مطرح ساخت و تظاهرات پیوسته ای را بر ضد دیکتاتوری آغاز کرد. رهبری جبهه که در مقابل امینی دست به حرکتی مثل ۳۰ تیر میزد و بر اول بهمن صحنه میگذاشت اینک گنج و مردد از حرکت باز مانده بود.

تظاهرات دانشگاه از روز ۴ بهمن با هجوم کماندوها و چتربازان روبرو شد مهاجمان به لباس کارگری و دهقانان در آمده بودند ولی پوتین های ارتشی را عوض نکرده بودند. عده زیادی بازداشت شدند و از جمله رهبران نهضت آزادی و عده از رهبران جبهه دستگیر گردیدند. در این روز شاه به قم رفت و در صحن قم سخنرانی غرا و شدادی کرد و روحانیون را تهدید کرد. رهبران جبهه چند ماه در زندان ماندند و پس از ۱۵ خرداد در آستانه انتخابات دوره ۲۱ آزاد گردیدند. آنهم نه برای فعالیت انتخاباتی بلکه برای جلوگیری از تظاهرات مردم که به دعوت سازمان دانشجویان در ۱۵ شهریور دعوت به میتینگ شده بودند، این آخرین تماس رهبران جبهه ملی و شورای آن با سازمان دانشجویان بود از آن پس این سازمان کاملاً مستقل از رهبری جبهه عمل میکرد ولی دیگر زمینه ای برای فعالیت چشمگیر این سازمان نمانده بود. سازمان دانشجویان پس از بازشدن دانشگاه پس از تعطیلات اول سال ۱۳۴۲ تظاهراتی برای آزادی دانشجویان بازداشت شده و رهبران جبهه ملی و نهضت آزادی برگزار کردند. در این دوره تظاهرات شعارها بسیار حاد شده و صراحتاً نام شاه به میان آمده بود. دومین تظاهرات در سال ۱۳۴۲ تظاهرات قبل از ۱۵ خرداد بود. این تظاهرات چند روز ادامه داشت. بازاری ها و میدانی ها با شعارهای مذهبی و طرفداری از خمینی به جلو دانشگاه آمدند. دانشجویان با شعار ضد دیکتاتوری و "مصدق پیروز است" با آن همکاری میکردند. در این روزها دانشگاه در شرف تعطیل بود و جمعیت کمی در تظاهرات شرکت میکردند. در روز ۱۵ خرداد از ساعت یازده تظاهرات در جلو دانشگاه شروع شد و شعارهایی بر سر در دانشگاه نصب شد به این مضمون "شاه جلاد و خون آشام خون خلق را میریزد". این تظاهرات همراه با پرتاب سنگ به ماشینهای ارتش و تانکهایی بود که عازم سرکوبی مردم بوده اند که تا ساعت چهار بعد از ظهر ادامه یافت. رژیم تصمیم گرفته بود که به هیچوجه از دانشجویان نکشد تا بتواند قیام و شورش را به حساب مرتجعین بگذارد ولی در ساعت چهار بعد از ظهر نظامیان عازم دانشگاه شدند و با تیراندازی

هوایی به سوی دانشگاه تظاهرات را پراکنده کردند ولی در پیاده روهای مقابل دانشگاه که عده ای از مردم جمع شده بودند، جمعیت را به گلوله بستند. عده ای را مجروح و یکی دو تن را کشتند که از دانشجویان نبودند. ظرف این روزها عده ای از دانشجویان بازداشت شدند. حرکت بعدی سازمان مقارن انتخابات دوره ۲۱ شهریور ۱۳۴۲ بود. سازمان دانشجویان مردم را به میتینگ در میدان بهارستان دعوت کرد. قبل از روز ۱۵ شهریور چند تن از رهبران جبهه آزاد شدند و اعضای کمیته دانشگاه را زیر فشار گذاشتند تا میتینگ را منتهی سازند. سرانجام در ۱۵ شهریور اعضای کمیته دانشگاه تسلیم رهبران شدند ولی از آن پس از رهبری بریدند.

در ۱۶ آذر ۱۳۴۳ مراسم با شعارهایی به سود رهبران نهضت آزادی که در حال محاکمه بودند انجام گرفت. طرفداران رهبری جبهه که عده محدودی بودند سعی کردند از این تظاهرات جلوگیری کنند ولی تظاهرات برقرار شد و مورد حمله پلیس قرار گرفت. از آن پس تا شهریور سال ۱۳۴۴ سازمان دانشجویان با همکاری دانشجویان وابسته به جناح چپ به حیات سازمانی خود ادامه داد و پیام دانشجویی منتشر شد ولی فعالیتهای صنفی که زیر شعار "لغو شهریه" انجام میشد مهمترین حرکات جمعی دانشجویی را تشکیل میداد.

توضیحاتی درباره احزاب و دستجات جبهه ملی

نهضت در اردیبهشت سال ۱۳۴۰ رسمیت یافت نهضت آزادی دارای یک خط مشی روشن و مسائل سیاسی و مبارزاتی نبود. وجه تمایز آن با جبهه ملی درباره ای از گرایشها و خصلتهای سیاسی آن بود. نهضتی ها نسبت به شخص مصدق تاکید اساسی داشتند. در مقابل رهبران محافظه کار مثل صالح سنجابی و صدیقی از خود جسارت و قاطعیت نسبی نشان میدادند. مع الوصف این جسارت و قاطعیت مبتنی بر یک مشی معین و شناخته شده ای نبود. نهضتی ها معتقد بودند عده ای از اعضای مؤثر جبهه با عناصر مشکوک رابطه داشته و عده ای دیگر جز جاه طلبی انگیزه ای ندارند. روش این رهبران یعنی مذاکره و دفع الوقت مورد انتقاد نهضتی ها بود.

نهضت آزادی در درون خود دارای دو جناح بود. یک جناح فاقد تمایلات سوسیالیستی بود ولی در عوض تعصب مذهبی و پایداری و پیگیری بیشتری در مقابله با دستگاه داشتند. در رأس این جناح مهدی بازرگان، آیت الله سید محمود طالقانی، یدالله سحابی و دیگران قرار داشتند. جناح دیگر روی مذهب و آداب

و مراسم آن تعصب کمتری داشت و در عوض افکار و تمایلات سوسیالیستی یا شبه سوسیالیستی داشت. در رأس این جناح رحیم عطائی، مراد نیا، عباس سمیعی و دیگران قرار داشتند. عده ای که تعدادشان کم نیز نبود تلفیقی بین این دو جبهه کردند یعنی از مذهب و سرسختی جناح مذهبی پایه گرفته و از تمایلات سوسیالیستی نیز متأثر شده بودند. اغلب دانشجویان عضو نهضت آزادی به طور کلی چنین موضعی داشتند. عباس شیبانی نمونه همین دانشجویان بود.

پس از شکست عمومی جبهه و بازداشت، بازرگان، طالقانی، سحانی و شیبانی و عده ای از اعضای نهضت و محکوم شدن آنها به حبس های سنگین، از میان عناصر جوان بخصوص دانشجویان و فارغ التحصیلان عضو نهضت آزادی عده ای بوجود آمدند. سرانجام مشی مسلحانه را پذیرفته و در این راه به حرکت خود ادامه دادند.

حزب ملت ایران در سال ۱۳۴۰ کنگره ای تشکیل داد و در آن قسمت هایی از اساسنامه را تغییر داد. از جمله این تغییرات حذف بنیاد حزب یعنی پان ایرانیسم از عنوان حزب بود. پاره از تشریفات تقلیدی از نازی ها از مراسم حزب حذف و یا از صورت اجباری درآمد. روی جنبه های اقتصادی توجه شد و کوشیدند که برنامه اقتصادی و اجتماعی خود را کامل کنند. با همه اینها کمبود اصلی یعنی نداشتن یک خط مشی مشخص که مبتنی بر شناخت جامعه و موقعیت ویژه آن باشد همچنان مورد بی توجهی قرار گرفت. **داریوش فروهر** و همکارانش بیشتر بر سر نحوه عمل جبهه ملی با رهبران اختلاف و نه بر سر شعارها و خط مشی مشخص این کمبودها باعث شد که پس از پیشروی دیکتاتوری در حالیکه این حزب مانند بقیه جناح چپ جبهه ملی سیاست (صبر و انتظار) صالح را رد میکردند، عملاً همین سیاست را در پیش گرفتند و موقعیت خود را به تدریج از دست دهند و فقط با بازداشتهای گاه و بیگاه شخص داریوش فروهر، نامی از آن به میان آید. **آخرین اقدام این حزب صدور اعلامیه ای در پاره واگذاری بحرین در اول سال ۱۳۴۹ بود.**

این اعلامیه که انتقادی بر سیاست دستگاه حاکمه در مورد بحرین بشمار میرفت قبل از توزیع از جانب پلیس ضبط شد و فروهر و سه تن از همکارانش بازداشت شدند. ضرورت صدور اعلامیه از آنجا ناشی شده بود که حزب ملت ایران طی تاریخ حیات خود همواره بحرین را جز لایتجزای ایران اعلام کرده بود و نمیتوانست این واقعه را به ادعای ایران برای همیشه خاتمه داده به سکوت برگزار کند. حزب مردم ایران که در سالهای ۳۹ تا ۴۱ (حتی در کنگره جبهه ملی) در کنار جناح راست قرار داشت. پس از کنگره که سیاست صبر و انتظار اعلام شد موضع مصدق کاملاً مشخص گردید (تلویحاً همکاری با جناح چپ را پذیرفت).

قبلاً عده ای از اعضای فعال این حزب بخصوص در دانشگاه جذب باند خنجی شده بودند و از این حزب کناره گیری کرده بودند. از سوی دیگر عده ای از اعضای مؤثر حزب نمیتوانستند مشی رهبری حزب را طی سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ و پس از آن بپذیرند و اختلافهایی با حسین رازی و دیگر مسئولین حزب داشتند. چنانکه قبلاً گفته شد ایدئولوژی این حزب سوسیالیسم اسلامی و چنانچه خود مینامیدند: "سوسیالیستهای خدا پرست" بود. در سال ۱۳۴۳ حبیب الله پیمان و سامی گروهی را بوجود آوردند که تمایلات مسلحانه داشتند. این گروه تابع مرکزیت حزب مردم ایران نبوده عده ای از اعضای حزب را در تهران و شمال متشکل کرد و سرانجام در سال ۱۳۴۴ اعلامیه هائی با اعضای "جاما" جبهه آزادی بخش ملی ایران پخش کردند. در این اعلامیه ها از راه قهر آمیز حمایت شده بود و حتی در آنها فرمول ساختن مواد منفجره نوشته شده بود. در حقیقت این گروه میخواست مشی مسلحانه را به طریق مسالمت آمیز تبلیغ کند. گروه در اواسط سال ۱۳۴۴ بازداشت شد و اعضای آن به حبسهای نسبتاً سبک محکوم شدند. خود حسین رازی در جبهه ملی سوم شرکت کرد و پس از بازداشت شدیدتر از نمایندگان احزاب دیگر ندامت کرد و آزاد شد و به حیثیت این حزب آسیب جدی زد. (تفاوت رازی با دیگران در این بود که آنها سمبلهای احزاب خود نبودند عباس سمیعی سمبل نهضت آزادی و علی اصغر بهنام سمبل حزب ملت ایران نبودند) و جامعه سوسیالیستها نیز مثل دیگر جریانهای جبهه ملی در اروپا عده ای عضو داشت ولی تفاوت اعضای جامعه در این بود که آنها بدون توجه به مشی خلیل ملکی به سبب وقایع جهانی و جریانهای ایرانی خارج از کشور موضعگیری میکردند. این استقلال نسبی باعث شده بود که بین خلیل ملکی و جامعه سوسیالیستهای اروپا اختلافاتی بروز کند.

از سال ۱۳۴۲ به بعد اختلافهایی که قبلاً در جامعه سوسیالیستها در داخل وجود داشت رشد کرد و به جریانهای خارج مربوط شد. حسین سرشار و عده ای از همکارانش در مقابل ملکی قرار گرفتند. تعدادی از دانشجویان جامعه سوسیالیستها نیز در دو جناح در مقابل هم قرار گرفتند، ولی این جناح گیری تبدیل به یک انشعاب رسمی نشد. در جریان جبهه ملی سوم پای هر دو جناح در جامعه سوسیالیستها به میان آمد و ملکی و پیروانش نیز بازداشت شدند. پس از مدتی ملکی محاکمه شد و در دادگاه از افکار سابق خود حمایت کرد و به طور کلی در مقابل جنبش قرار گرفت. خارج از جریانهای جبهه ملی باید به پایان کار بقائی نیز اشاره کنیم.

مظفر بقائی که با همکاری ملکی سازمان "نگاهبانان آزادی" را بوجود آورده بود. در جریان اعتصاب در سال ۱۳۳۹ تظاهراتی به راه انداخت که از حدود خیابان آشیخ هادی فراتر نرفت معذالک برای کسب وجهه او را نیز باز داشت کردند و محاکمه ای ترتیب دادند که در حقیقت فرصتی بود برای

مبارزه جوئی در مقابل جبهه ملی و تاخت و تاز به نهضت ملی و شخص مصدق پس از انجام این رسالت بقائی تبرئه شد و از آن پس دکانش تخته شد.

جبهه ملی سوم

در سال ۱۳۴۴ کوششهایی برای تشکیل جبهه ملی سوم بعمل آمد و چند اعلامیه نیز در این زمینه تنظیم شد ولی پلیس این حرکت را در نطفه خفه کرد و نمایندگان دستجات تشکیل دهنده جبهه را بازداشت کرد. این دسته عبارت بودند از نهضت آزادی، حزب ملت ایران، حزب مردم ایران و جامعه سوسیالیستها، سازمان دانشجویان نیز نماینده ای در جبهه داشت. نمایندگان بازداشت شده ضعف شدیدی از خود نشان دادند و با سپردن تصمیم عدم فعالیت سیاسی آزاد شدند. به این ترتیب جبهه ملی دوم و سوم خاتمه یافت و فقط احزاب جبهه ملی بقایا و سازمان خود را حفظ کردند. دار و دسته خنجی و حجازی تبدیل به یک محفل پاسیو شدند و عملاً بر همه این دستجات، سیاست صبر و انتظار که در سال ۱۳۴۲ رسماً از جانب صالح مطرح شده بود، حاکم شد.

نتیجه گیری از پروسه جبهه ملی و فعالیتهای حاشیه ای آن

- ۱ - جبهه ملی دوم فاقد آمادگی برای رهبری توده ها بود و طی سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ احزاب و محافل جبهه‌ای خود را آماده چنین حرکتی نکرده بودند.
- ۲ - از مبارزات گذشته تحلیلی بعمل نیامده و نیروهای جوانی که در آغاز جلب شده فاقد شناخت از گذشته و ادراکی از حال و آینده بودند. برای این نیروها رهبری جبهه ملی مقدس بود. فقط جریان عمل شناخت صحیحی به این نیروها از ماهیت رهبری و مشی جبهه داد.
- ۳ - جناح چپ جبهه ملی گرچه مترقی تر از جناح راست بود ولی فاقد شرایط لازم و خصوصیات برای رهبری توده ها بود. در نتیجه جبهه ملی به طور کلی فاقد برنامه و خط مشی روشنی بود و از جناحهای اصلاح طلب دستگاه عقب مانده بود.
- ۴ - دگرگونیهای اجتماعی و اقتصادی پس از ۱۳۴۲ در جهت انحلال بورژوازی ملی و برنامه اصلاحات ارضی که زیر رهبری بورژوازی کمپرادور انجام یافت، عملاً جبهه ملی را به عنوان سازمان

سیاسی بورژوازی خلع سلاح کرده بود و دیگر این جریان نمیتوانست در قالبهای پیشین خود نقشی در جامعه ایفا کند.

بازگشت دیکتاتوری پایان تنفس

اسدالله علم از سر سپردگان دربار بود. مشی محافظه کارانه او دست بدست سوابق خانوادگیش داده، اعتماد مرتجعین را به او جلب میکرد. در دوره اقبال، علم حزب مردم را به عنوان رقیب ملیون اقبال تأسیس کرده بود. اسدالله رشیدیان³⁵ و فرود از جمله وابستگان به دربار و علم بودند. پس از ۱۵ ماه حکومت جنجالی امینی نخست وزیری علم از جانب فئودالها به مثابه مرحمی بر زخمهایشان تلقی میشد. آنها امیدوار بودند که جنجالها با رفتن امینی تمام شود ولی اصلاحات ارضی امری بود که به امینی وابسته نبود. شاه و جناح درباری موضع خود را قبلاً انتخاب کرده و به آمریکا نیز تضمین ادامه رفرم را سپرده بودند. اگر این کابینه مسئول صلح و تثبیت مرزهای بدست آمده بود، علم میبایست تضادهای داخلی را پایان داده و تضادهای خارجی را تسکین دهد. به این ترتیب نه فقط میبایست موافقت آمریکا و انگلیس نسبت بهم تثبیت شود. بلکه میبایست سیاست تازه ای که شریف امامی درصدد اعمال آن بود و با سقوط او متوقف مانده بود بر روابط ایران و شوروی حاکم شود. علم مرتجع راه آرام کردن جبهه ملی را بهتر از امینی ترقی خواه میدانست. او یک رشته مذاکرات بی نتیجه را با رهبران جبهه ملی آغاز کرد و در عین

³⁵ پدر و پسران، حبیب الله رشیدیان، اسدالله رشیدیان، سیف الله رشیدیان و قدرت الله رشیدیان. پدر آنها توسط انگلیسی ها به عنوان جاسوس به خدمت گرفته شد پسران نیز به راه پدر خود ادامه می دهند. همه برای انگلستان در ایران و خارج از کشور شروع به کار می کنند. در سال ۱۳۵۶ دو تا از برادران فوت میکنند که این باعث افسردگی اسدالله رشیدیان شد و در پایان سال ۱۳۵۶ سرمایه های خود را به بانکهای خارجی انتقال داد و در انگلستان تا زمان مرگش که در سال ۱۳۶۰ اتفاق افتاد زندگی میکرد. ردیابی ما از خانواده رشیدیان و اسدالله رشیدیان همین جا به پایان میرسد. ما از طریق اینترنت تلاشهای زیادی کردیم که خانواده رشیدیان را ردیابی کنیم ولی نشد، فقط در جستجوی این خانواده به یک تعداد شرکتهایی برخورد کردیم که در انگلستان فعال هستند. این متن از طرف بازنویسان کتاب به کتاب اضافه شده است.

حال از خود انعطاف نشان داد و مزاحمت های جبهه ملی را موقتاً از سر راه خود پاک کرد. تشکیل کنگره جبهه ملی محصول این شرایط بود.

مذاکرات با دولت شوروی تقریباً بلافاصله شروع شد. "یکیف" سفیر شوروی چند روز پس از تشکیل کابینه علم با او ملاقات کرد روابط دو دولت خیلی سریع رو به بهبود گذاشت. در ۲۴ شهریور ۱۳۴۱ دولت ایران یادداشتی به دولت شوروی تسلیم کرد و در آن تأکید کرد که دولت ایران پایگاه موشکی به هیچ کشوری نخواهد داد. به دنبال این یادداشت و مذاکراتی که پس از آن انجام شد روزنامه "ایزوستیا" اعلام کرد که اختلاف ایران و شوروی پایان یافته است. اگر بخواهیم بهبود روابط ایران و شوروی را فقط ناشی از تعهد ایران در ندادن پایگاه موشکی به آمریکا بدانیم دچار اشتباه شده ایم این توافق به مناسبات عمومی شوروی و آمریکایی ارتباط نداشت. مسئله پایگاه موشکی در شرف پایان بود و این پایگاهها اهمیت استراتژیک خود را از دست داده بود ولی همکاری ایران و شوروی ابعاد بزرگی داشت. آمریکا تنها عامل تعیین کننده این سیاست نبود. دستگاه حاکمه ایران و انگلیس در این مورد مصالح ویژه ای داشتند نارضایی آمریکا از جهتی که مذاکرات ایران و شوروی در آغاز دوره علم در پیش رو گرفته بود و از سخنرانی کندی در شهریور ماه در سفر جانسون به ایران آشکار میشود. کندی در ۸ شهریور اعلام کرد که ایران، پاکستان و ترکیه زیر فشار مستقیم شوروی قرار دارند و عدم کمک به ایران اشتباه محض است. جانسون در تهران، به ایران پیشنهاد کمک مؤثر نظامی کرد ولی همه اینها مسیر روابط ایران و شوروی را تغییر نداد. تبلیغات رادیویی شوروی و حزب توده به سرعت رو به آرامش گذاشت بطوریکه در روزهای پس از فراندم ششم بهمن یعنی در فاصله چند ماه روزنامه ایزوستیا و رادیو مسکو تلویحاً از اصلاحات ایران حمایت کرده و از نیکبختی مردم ایران سخن میگفتند خبر گزارى تاس رپرتاژهایی از ایران فرستاد که عنوان آن همه امیدوارند بود. برنامه اصلاحات ارضی ادامه یافت.

فارس با موقعیت عشایری که داشت از مناطقی بود که اصلاحات ارضی میتوانست در آنجا با اشکال روبرو شود. در آبان ۱۳۴۱ مهندس ملک عابدی رئیس اصلاحات ارضی در یکی از مناطق فارس توسط عده ای از افراد عشایر یاغی کشته شد. یاغیان توجهی به شغل و موقعیت ملک عابدی نداشتند و رهنمان عادی بودند ولی شاه و ارتش حادثه را مستمسک قرار داده و برای خوانین و عشایر فارس خط و نشان کشیدند. علم که خود از آشناترین سیاستمداران رژیم به منطقه فارس بود جریان را از پشت صحنه رهبری میکرد. بلافاصله عده ای از خوانین و کلانتران عشایر فارس بازداشت شدند ارسنجانی اعلام کرد که تا ۴۵ روز دیگر اثری از فنودالیتیه در فارس نمیگذاریم، در دی ماه فرمان خلع سلاح عشایر صادر شد. خوانین بازداشت شده و احساس خطر کردند و چند تن از ایشان آماده برخورد شدند. در میان عشایر

شایعاتی که احساسات آنان را تحریک میکرد پخش میشد. از جمله مجله ای که عکس دختری را در لباس سربازی روی جلد خود چاپ کرده بود در میان آنان پخش شد و گفته شد دولت و ارتش میخواهند دختران را به زور به خدمت سربازی ببرند. آزادی زنان و اعتراض هائی که از جانب محافل روحانی آغاز شده بود زمینه را برای برخورد خوانین بوجود آورد. **عبدالله ضرغان پور و حسن شهبازی در رأس شورشیان قرار گرفتند و اولین برخورد نظامی در اسفند ۱۳۴۱ روی داد. در اواخر اسفند ارتشبد بهرام آریانا برای سرکوبی عشایر فارس اعزام شد.**

رفراندم ششم بهمین که علاوه بر اصلاحات ارضی حق شرکت در انتخابات برای زنان، ملی شدن جنگلها، سهمیم شدن کارگران در سود ویژه کارخانه ها، سپاه دانش و غیره را در برداشت، شاه خود را در صف تحولات قرار داد و به عقب ماندگی جناح خود در مقابل امینی و همکارانش خاتمه داد. معذالک هنگامی که روحانیت و خوانین مخالفتشان با این برنامه بالا گرفت شاه و علم صلاح را در این دیدند که آهنگ اصلاحات ارضی را کندتر کنند. ارسنجائی مجری برنامه اصلاحات ارضی نمیتوانست این عقب-نشینی را شخصاً به مورد اجرا بگذارد. پس بین او و علم اختلاف بروز کرد و مقارن آغاز سرکوبی جنبش فارس از وزارت کشاورزی استعفا داد و علم نیز علت استعفای او را اختلاف در مصالح اقتصادی اعلام کرد.

رفراندم ششم بهمین از جانب جبهه ملی، عناصر چپی و روحانیون تحریم شد. معذالک دستگاه برای آن بیش از پنج میلیون رای شمرد و البته جناحها و عناصری بودند که در مقابل رفراندم نظر موافق داشتند و حتی رای دادن را تبلیغ میکردند و این جریانها نقش اساسی را در اپوزیسیون نداشتند و اینک سیر جنبش بجائی رسیده که بدون یک بررسی اجمالی از موقعیت روحانیون، تعقیب رویدادها و کل جنبش ناقص خواهد بود ولی قبل از پرداختن به آن به اختصار کار دولت علم را پایان میدهم. علم که در ماههای اول حکومت خود انعطاف زیادی نشان میداد جناحهای متخاصم را در حالت همزیستی قرار داده بود با آشکار شدن عکس العمل خوانین عشایر فارس و همراه با آن مخالفت و مبارزه جوئی رهبران روحانی، مجری سیاست خشن شد.

دستگاه در این دوره از یکسو ماشین نظامی خود را به کار انداخت و عشایر جنوب را منکوب کرد. از سوی دیگر در برخورد با جنبش عمومی مردم تهران و سایر شهرستانها حداکثر قساوت و خشونت را نشان داد ولی برای تسکین زخمهای فتودالها در مورد برنامه اصلاحات ارضی دست به عقب نشینی زد و در دو نوبت از حدود املاک مشمول اصلاحات ارضی کاست و به مالکان اجازه داد دهات زیادی را به

نام همسران و فرزندان‌شان برای خود نگه دارند ولی این عقب نشینی به منزله خاتمه دادن برنامه اصلاحات ارضی نبود.

در پایان سال ۱۳۴۲ (۱۷ اسفند) علم‌کناره گیری کرد و حسنعلی منصور نخست وزیر شد. منصور و همکارانش جناح جدیدی را تشکیل داده بودند و در زیر نام حزب ایران نوین نمایندگان واقعی بورژوازی کمپرادور (اعم از قشرهای خصوصی و اداری) جمع شده بودند. این حزب که پایگاه جدید امپریالیستها و دربار بود نقش فردی شاه را در حاکمیت مطلق صحنه گذاشت و امور اقتصادی و اداری را بنابر مشی کل طبقه حاکم و امپریالیستهای حامی آن اداره میکردند. با توجه به نقش درجه اول امپریالیسم آمریکا منصور و به طور کلی حزب ایران نوین در درجه اول چشم به آمریکا دوخته بودند، منصور، در اول بهمن ۱۳۴۳ به ضرب گلوله فدائیان اسلام کشته شد ولی شاه برای اثبات بی اثر بودن نقش این قبیل کارمندان هویدا را به نخست وزیری گماشت و علیرغم شایعات و تصورات همه که خیال میکردند کابینه هویدا یک کابینه مجلل است (یعنی موقت وزود گذر و فقط برای پرکردن خلا بین دو کابینه) او را تا امروز در پست نخست-وزیری نگاه داشته است.

منصور اقداماتی کرد که احساسات مردم را بر ضد امپریالیسم آمریکا برانگیخت. تحریک آمیزترین این اقدامات، دادن حق کاپیتولاسیون به مستشاران و کارمندان آمریکائی در ایران بود (یعنی حقوقی که محاکمه آنها را در صورت ارتکاب جرم از دادگاههای ایران سلب میکرد) این هدیه ای بود به ارباب که با توجه به سر و صدائی که برانگیخت چندان به مذاق ارباب خوش نیامد و باعث شد که در محافل خصوصی آمریکائی او را دولت احمق خود بنامند ولی هدایای با ارزش تری نیز به آمریکا تقدیم کرد و از آن جمله امضای قرارداد تازه نفت بود که بیش از ۸۵٪ از امتیازات نفت فلات قاره را به شرکتهای آمریکائی میداد. در واقع این بار نیز در حالیکه منصور همین لایحه قرار داد نفت را به مجلس میبرد به سرنوشت حاج علی رزم آرا دچار شد و آن هم توسط همان دسته ای که رزم آرا را کشته بودند ولی این بار برخلاف اثری که ترور رزم آرا در موقعیت سیاسی سال ۱۳۲۹ گذاشت، قتل منصور نتایج مثبتی به بار نیاورد و حرکت رژیم را متوقف یا کند نکرد.

دیکتاتوری پس از ترور منصور با همان شتاب به پیش رفت و سازمانهای مخفی انقلابی نیز در تاثیر این حرکت به تکاپو نیافتادند و این حرکت ادامه پیدا نکرد و از ترور عادی به ترور انقلابی بدل نشد.

نگاهی به موقعیت کاست روحانی و نقش آن

همانطور که در فصول گذشته این متن آمده، روحانیون ایران از ماجرای رژی تا جنبش ملی شدن نفت نقش دو گانه ایفا کردند. به این معنی که اولاً دارای جناحهای دوگانه ای بودند که در مقابل هم موضعگیری کرده بودند و در حالیکه یک جناح نماینده بورژوازی ملی و طرفدار جنبش ضد امپریالیستی بوده جناح دیگر متحد ارتجاع و یاور امپریالیسم به حساب می‌آمد. ثانیاً جناح مترقی نیز در مراحل مختلف جنبش تغییر موضع داده و به طور ثابت به یک وضع نمانده است. در اینجا صحبت بر سر جناحها و جنبشهای ملی که از مذهب نیز مانند ناسیونالیسم به عنوان ایدئولوژی استفاده میکنند، نیست. مطلب بر سر نقش صنف یا کاست روحانی است که اداره کننده سازمانهای مذهبی کشورند.

تا سال ۱۳۲۳ آیت الله ابوالحسن اصفهانی مرجع تقلید بود. دستگاه مذهبی در سالهای آخر حکومت رضا شاه بشدت سرکوب شده و منکوب دیکتاتوری سلطنتی و نظامی شده بود. پس از شهریور ۱۳۲۰ فشارهای احمقانه ای که حکومت به قشرهای مذهبی و در مجموع به مردم وارد میساخت باعث اعتلای تمایلات مذهبی در مردم ساده و تحکیم موقعیت سازمان مذهبی و رهبری آن شد. معذالک اصفهانی نقش سیاسی در جامعه بازی نکرد.

پس از فوت آیت الله ابوالحسن اصفهانی در مدتی کوتاه آیت الله بروجردی جانشین او شد. در جانشینی بروجردی جناحهای مرتجع و در رأس همه دربار نقش موثری داشتند. به طور کلی مقام رسمی مرجع تقلید شیعیان پستی است که بیشتر به تائید حکومت و دربار بستگی داشته است تا پذیرش مردم و قشرهای روحانی. بروجردی در جنبش ملی سالهای پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقشی نداشت و آیت الله ابولقاسم کاشانی معتبرترین و متنفذترین روحانی آن دوره بود. برای شناخت نقش روحانیت در آن دوره باید به بررسی موقعیت کاشانی پرداخت و ما در فصول گذشته آن را بررسی کردیم.

با جدا شدن جناحهای سازشکار از مصدق نه فقط کاشانی و مریدانش دشمن جنبش شدند. بلکه مرجع تقلید و روحانیون وابسته به ارتجاع و دربار به شدت به تکاپو افتادند و برای ساقط کردن مصدق تلاش کردند. ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ هم مرتجعین از جمله بروجردی را به وحشت انداخت. بروجردی و رهبران روحانی تا آنجا پیش رفتند که برای همدردی با غربت شاه دستور دادند در مساجد و تکایا و خانه ها مجالس سوگواری برگزار شده و روضه حضرت سلم خوانده شود. در ۲۸ مرداد بروجردی تلگرافی به

قم ارسال کرد و به شاه گفت بیا که با آمدن تو به ایران دین و امنیت در مملکت حفظ خواهد شد. چندی بعد در جواب تلگراف زاهدی نوشت که خدا شما را در حفظ بیضه اسلام و سرکوبی دشمنان مملکت موید کند. در این جریان معدودی از روحانیون صادقانه در درودن جنبش و کنار جبهه ملی ماندند. از قبیل آیت-الله طالقانی و تا حدودی آیت الله میلانی (آیت الله برقه ای قمی که معروف به آیت الله فرخ شده بود به جنوب تبعید و تقریباً برای همیشه خانه نشین شد) این عده بخصوص دو نفر اول همواره جدا از مشی روحانیون به مثابه رجال ملی عمل کردند. علاوه بر آیت الله بروجردی و آیت الله ابولقاسم کاشانی آیت الله بهبهانی از فعالترین و مرتجعترین روحانیون بود که با دربار رابطه مستقیم داشت. از جمله اقدامات ارتجاعی روحانیون و شخصی بروجردی موضعگیری او در قبال انقلاب عراق بود که قتل پادشاه عراق را به عنوان نسبتی که خانواده هاشمی با پیغمبر داشت سخت مورد انتقاد و اعتراض قرار داد و از منبرها رژیم عراق را مورد نکوهش و سرزنش شدید قرار داد و این درست مقارن با مبارزه تبلیغاتی ایران و عراق بود. به این ترتیب کسانی که هنگام کشتار فرزندان خلق ایران رسماً جنایات رژیم را تائید میکردند حالا برای درباریان عراق و نوری سعیدها عزاداری میکردند. در فروردین سال ۱۳۴۱ بروجردی فوت کرد. جناحها و دستجات مذهبی همراه قشر مذهبی و عده کثیری از مردم تشیع جنازه با شکوهی از او به عمل آوردند از جمله اعضاء و دانشجویان نهضتی (هنوز رسماً نهضت آزادی تأسیس نشده بود) با چند اتوبوس به قم رفتند. از همان روز مبارزه برای تعیین مرجع تقلید شروع شد. دربار انتخاب خود را کرده بود. محمدرضا شاه تلگراف تسلیت را به آیت الله محسن حکیم که ساکن نجف بود ارسال داشت ولی جناحهای مذهبی در شهرهای مختلف از پیشوایان مختلفی حمایت و تبعیت میکردند. آیت الله شریعتمداری بیشتر از طرف بازاریان و روحانیون آذربایجان و آیت الله میلانی در مشهد حمایت میشدند. ولی جناحهای سیاسی مترقی که تمایلات مذهبی داشتند از خمینی حمایت میکردند. و با او ارتباط برقرار کردند. نتیجه این فعالیتها این بود که مرجع اعظم تقلید تعیین نشد و رقابت ادامه یافت. اینها زمینه ای بود برای حرکاتی که از جانب رهبران روحانی و قشر مذهبی که مقارن ششم بهمن و ماههای پس از آن آشکار شد.

نقش روحانیون در ۱۵ خرداد

کاست روحانی علاوه بر نقشی که به نمایندگی از جانب قشرها و طبقات مختلف به عهده دارد و از این جهت موضع گیریهای مختلف میکند. خودداری منافع و مصالح صنفی است. رهبران روحانی و

دستگاه مذهبی در طول تاریخ فنودالیسم در ایران به مثابه یک مرجع سیاسی و قضائی به حساب آمده و در حاکمیت با دربار و خوانین شریک بودند. در گذشته بارها شاهد کشمکش قشر بالائی دستگاه مذهبی با دربار و حکام بر سر حدود و ثغور فرمانروائی و مالکیت ارضی بوده ایم.

ادوار معاصر، ورود استعمارگران و نفوذ سیاسی و فرهنگی آنها آینده قشر روحانی را با خطر روبرو میساخت. بدین ترتیب در حالیکه فنودالیسم ایران از ورود مسالمت آمیز استعمارگران بخصوص هنگامیکه استعمار مستقیم عمل میکرد. احساس خطر نمیکرد روحانیون که ثبات موقعیت آنها به ادامه و تحکیم فرهنگ مذهبی و موقعیت مذهبی در جامعه سنتی دارد از این نفوذ استعمار ناراضی بودند. رشد بورژوازی باعث شد که جناحهایی از قشرهای مذهبی به این طبقه رو به رشد تکیه کند و به نمایندگی آن در مقابل دربار و استعمار مقاومت نماید. این جناح روحانی نمیتوانست در چهار چوب اعتقادات کهنه و ارتجاعی مذهبی باقی بماند و از خود تمایلات ترقیخواهانه نشان دهد. جناحهای ارتجاعی که با فنودالیسم پیوند داشتند در مقابل جناحهای مترقی قرار گرفتند ولی در آنجا که پای مصالح قشری به میان میآید یعنی موقعیت دستگاه مذهبی از جانب رژیم دو جانبه به خطر میافتاد. در عین تضادهای سیاسی همبستگی های صنفی ولو به صورت موقت ظاهر میشد. شاه به نمایندگی نظام فنودال کمپرادوری برای تحکیم موقعیت رژیم و تحقق بخشیدن بر سیستم اداری - نظامی خود در صدد پایمال کردن حقوق قشر روحانی برآمد. روحانیون اعم از آنهائیکه با فنودالیسم کهنه و قدیمی که در مقابل رفرمهای رژیم مقاومت میکردند، پیوند داشتند و یا آنها که با انگیزه های صنفی در مقابل دیکتاتوری از سنگر روحانیت مقاومت میکردند. دست بدست هم داده صنف تقریباً متحدی را تشکیل دادند. رضا شاه و نظامیان او نیز با اعمال قوه قهریه و به خون کشیدن مردم در صحن امام رضا و قم مقاومت روحانیون را در هم شکستند. در آن موقع مسئله کشف حجاب و تغییر مبانی مطرح بود. از سوی دیگر رژیم میخواست از دستگاه روحانی به عنوان یکی از ادارات با دستگاههای تابع خود استفاده کرده استقلال این دستگاه را از بین ببرد. نتیجه این مبارزه گرچه شکست قشر روحانیون و قشر مذهبی بود ولی اعمال زور و به کار بستن روشهای اختناق آمیز و خصلتها و ماهیت های ضد توده ای رژیم زمینه هائی مساعد برای رهبران روحانی در میان توده ها بوجود آورد که حاصل آن پس از سقوط دیکتاتوری رضاخان آشکار شد. این بار مسئله اصلاحات ارضی مطرح بود که ضربه مستقیمی به فنودالیسم وارد میآورد و جناح روحانی را از پایگاه تاریخی خود بی نصیب میساخت. از سوی دیگر پیش بینی میشد که اصلاحات ارضی مستقیماً منافع قشر عالی روحانی را در اراضی وسیع موقوفه به خطر اندازد. علاوه بر اینها دادن حق رأی زنان گرچه به معنی آزادی زنان نبود اما ضربه ای را متوجه موقعیت مذهبیون قشری و در نتیجه قشر عالی روحانی میساخت. این بار

نیز رژیم میخواست به حقوق تاریخی دستگاه مذهبی تجاوز و کاری را که رضا شاه شروع کرده بود بپایان برساند. هدف این بود که دستگاه مذهبی تابع محض رژیم گردد. پس برای جناح مذهبی دو انگیزه برای حرکت وجود داشت:

۱- بخطر افتادن موقعیت فئودالیسم

۲- به خطر افتادن مصالح صنفی و قشری آنها

اما روحانیون مترقی نیز دو انگیزه برای حرکت خود داشتند:

۱- مقاومت در مقابل دیکتاتوری رژیم که جنبش ملی را خفه میکرد.

۲- بخطر افتادن مصالح صنفی و قشری آنها

بدین ترتیب در جریانهایی که از اواخر سال ۱۳۴۱ شروع شد و به ۱۵ خرداد کشید نه فقط بر خمینی بلکه بر اکثریت قاطع روحانیون بزرگ نقش و تاثیر داشت. آیت الله خمینی، اعلانی، بهبهانی، شریعتمداری، میلانی و خوانساری کم و بیش در رأس جریان قرار داشتند. در این میان آیت الله خمینی توانست شخصیت ویژه ای از خود نشان دهد. خمینی در حد اعتراض به رفرم دستگاه نماند و دیکتاتوری رژیم و شخص شاه را مورد حمله قرار داد و این علت اساسی شهرت و محبوبیت او شد. ادامه این مقاومت که به زندان و تبعید او منجر گردید برای خمینی موفقیت ملی ایجاد کرد. هنگامی که دستگاه روحانی عقب نشینی کرده به دیکتاتوری رژیم گردن نهاد، عملاً خمینی را تنها گذاشت. چهره خمینی از دیگران تفکیک شد. خمینی در قم سخنرانی هائی بر ضد رژیم کرده بود. این سخنرانی ها بتدریج لحن صریح تر و شدیدتری به خود گرفت و برای دستگاه غیر قابل تحمل شد. دیگر رؤسای مذهبی کم و بیش از او حمایت و جناحهای مذهبی سیاسی سعی میکردند بین خمینی و دیگران به خصوص شریعتمداری و میلانی وحدت ایجاد کنند. ولی نداشتن انگیزه های واحد مانع اساسی وحدت آنها بود و جاه طلبیهای صنفی نیز ظاهراً مانع همبستگی رهبران روحانی میشد. در تهران آیت الله سید محمد بهبهانی سالهای کهولت را میگذراند (بهبهانی در سال ۱۳۴۲ فوت کرد) توسط پسر خود جعفر بهبهانی با جناحهای مختلف و مخالف اصلاحات ارضی تماس داشت. با جدائی این جناحها از دربار، بهبهانی برای اولین بار در مقابل دربار قرار گرفت. بهبهانی در میان بازار و بخصوص مردم جنوب شهر و میدانی ها نفوذ مذهبی داشت. طیب حاج رضائی و دارودسته او از طرفداران و مریدان دار و دسته بهبهانی بودند و همواره با اشاره او نقش ضد ملی خود را ایفا کرده بودند. این بار روحانیون مرتجع در مقابل دربار و رژیم دیکتاتوری قرار داشتند. اوپاشان که همواره آلت فعل آنها بودند میتوانند از حمایت توده های عقب مانده مذهبی برخوردار باشند. در گذشته طیب حاج رضائی و امثال او میتوانند چند صد لپن و نیمه لپن را به دنبال خود راه بیندازند ولی این بار

مردمان جنوب شهر و میدان در مقابل رژیم سرکردگی آنان را پذیرفتند. به این ترتیب که طیب و همکارانش پس از سالها رجاله بازی برای اولین بار در مقابل رژیم قرار گرفتند و از حمایت توده های مردم برخوردار شدند. عکس العمل بازاریان انگیزه های دیگری داشت.

روحانیون روی قشرهای بازاری و کسبه مثل همیشه نفوذ مذهبی داشتند ولی این بار موضع آنها با موضع طبقاتی بقایای بورژوازی ملی و قشرهای وسیع خرده بورژوازی همراه و هم جهت شده بود و این نفوذ مذهبی میتوانست نیروهای زیادی را به حرکت درآورد. بازاریان و کسبه دومین نیروی جنبش ۱۵ خرداد بودند این نیرو که از رهبری واحد و با تجربه محروم بود و فقدان رهبری به شدت احساس میشد گروههای محدودی از روشنفکران آگاهانه موضع خود را در جهت جنبش انتخاب کرده و نقش روحانیون مرتجع مخالف رفرم باعث گمراهی آنان نشد. ولی این نیروی آگاه با توده ها تماس نداشت و قادر به رهبری آنان نبود و نمیتوانست نقش موثری در جنبش ایفا کند. به این ترتیب روشنفکران که همیشه نقش بسیار موثری در جنبش ملی داشتند در این جریان شرکت مؤثر نداشتند. طبقه کارگر بخصوص کارگران صنعتی در غیاب پیشاهنگ خود از درک عمیق جریان غافل مانده و رفرمی که به دست بورژوازی کمپرادور در شرف تکوین بود آنان را نسبت به حرکات روحانیون و قشرهای بازاری و مذهبی بدبین ساخته بود. فقط آگاهی سیاسی زیر رهبری یک پیشاهنگ آگاه و انقلابی میتوانست طبقه کارگر را به حرکت فعال و تعیین کننده در چنین جنبشی بکشاند. با این دلایل در حالیکه قشرهای محروم شهری که پاره ای از آنها محروم تر از طبقه کارگر نیز بودند به طور کور به جنبش کشانده شدند. پیشرفته ترین و با انضباط-ترین قشر طبقه کارگر یعنی کارگران صنعتی از جنبش دور ماندند. مجموعه این عوامل نشان دهنده این بود که جنبش شورشی ۱۵ خرداد در غیاب پیشاهنگ توده ها ظاهر شده و عوامل رهبری کننده موقعیت بسیار ضعیفی برای رهبری و هدایت چنان نیروئی داشته و نتیجه جنبش اساساً خصوصیات یک حرکت خود انگیزه را پیدا میکند. تظاهرات خونین ۱۵ خرداد در تهران از چند روز قبل به صورت تظاهرات مه مذهبی نیمه سیاسی شروع شد. حمله به مدرسه فیضیه قم و سپس بازداشت خمینی در ۱۳ خرداد باعث شد که تظاهرات در روز ۱۵ خرداد (دو روز بعد از عاشورا) ابعاد و شدت بی سابقه ای پیدا کند. خصلت شورشی تظاهرات باعث تعطیل زندگی عادی شهر و جاری شدن (انبوه) انسانی به خیابانها شده دسته های محدود تظاهر کننده در اوایل روز (محدود نسبت به جمعیت تظاهر کننده در طی روز در شهر) و با به کار بردن مواد آتش زا (مثل فسفر) و تخریب و هجوم به پاره ای از سازمانهای دولتی چند باشگاه از جمله باشگاه شعبان بی مخ پلیس و نیروهای نظامی را وادار به کار بردن اسلحه کردند. این امر به سرعت زندگی را در شهر مختل کرد. طرحهای ضد شورشی به مورد اجرا گذاشته شد.

خیابانهای مهم شهر توسط نیروی نظامی از یکدیگر قطع شد و نیروی نظامی همراه تانک و زره پوش و جیب های حامل مسلسل سنگین مردم را اعم از تظاهر کننده یا عابر به گلوله بست. مردم از خیابانهای مرکزی به خیابانهای اطراف پخش شدند و جمعیتی که داوطلبانه یا به اجبار کار را تعطیل کرده بود، هیجان زده در خیابانهای اطراف شهر سنگر بندی کرده و در هر جا نغمه ای ساز کرده بودند. نیروی مسلح به خیابانهای اطراف شهر اعزام شد و در منطقه ای وسیع که از شرق به خیابان دلگشا و سه راه شکوفه میرسید و از غرب تا انتهای خیابان آذربایجان، کشتار با ابعادی وحشیانه آغاز شد. چنین سرکوبی خونین به هیچوجه متناسب با امکانات و نیروی شورشیان نبود. شاه از خانه خاتمی فرمانده نیروی هوایی در جریان امور قرار داشت و دستور حداکثر اعمال خشونت را صادر میکرد. مردم که جز چوب و سنگ سلاحی نداشتند قادر به هیچگونه مقاومتی نبودند. اشغال نظامی شهر ادامه یافت در روز ۱۶ نیز با کوچکترین تجمعی آتش نظامیان عده ای را از پا در می آورد. توده که از سلاحی رژیم به خشم آمده بود مشتتهای خالی خود را با خشمی جنون آسا مینگریست و بسیار کسانی بودند که از شدت نومیدی میگریستند. میدانی ها و بازاری ها در همان ساعات اول تظاهرات در مقابل کشتار رژیم عقب نشستند ولی توده محروم شهری، شاگرد بازاری ها کسبه جزا و خرده یا دوره گردها، دستفروشها، کارگران کارگاههای سنتی شهری مثل نانوا، نجار، آهنگر، حلبی ساز و خیاط و غیره قلیلی روشنفکر پیشرو در خیابانها ماندند و یا تازه به خیابانها میآمدند.

جنبه مذهبی تظاهرات، دهقانان اطراف تهران را نیز به حرکت در آورد. گروهی خود را به شهر رساندند و در تظاهرات شرکت کردند و عده ای نیز با نیروی مسلح ارتش و ژاندارمری هر دو روبرو شدند. از جمله در سر پل باقرآباد ورامین سلاحی وحشیانه ای از دهقانان شد که عازم جهاد با دشمنان دین بودند. گفته شد که در این نقطه ۴۰۰ تن قربانی شدند. عصر پانزدهم خرداد در بیمارستانها و هر جای دیگر که نام درمانگاه و درمانهای طبی و بهداشت داشت. انباشته از زخمی و کشته شده بود. این کشتگان کسانی بودند که زنده به این مراکز رسیده بودند والا اجساد کشته شدگان در خیابانها توسط ارتش جمع آوری میشد و به طور جمعی منهدم میگشت. گفته اند تعداد زیادی از اجساد در دریاچه قم ریخته شد و مقادیری نیز در چاله های عظیم انباشته شد و با بولدوزر روی آنها پوشانده شد. رقم قطعی کشته شدگان در دست نیست از ۴۰۰۰ تا ۲۰ هزار گفته شده (در تهران، قم و مشهد) به این ترتیب بود که ۱۵ خرداد

نقطه عطفی در رابطه رژیم با مردم شد. نقطه عطفی که در جریانهای سیاسی علنی و مخفی اثر بزرگ گذاشت.

در جریان ۱۵ خرداد عده کثیری از روحانیون، میدانی‌ها، دانشجویان و فعالین جبهه ملی بازداشت شدند. آیت الله قمی و محلاتی جزو بازداشت شدگان بودند. در مرداد ۱۳۴۲ خمینی به یک خانه خصوصی در داودیه منتقل شد و محلاتی و قمی آزاد شدند. در این خانه مردم برای دیدن خمینی ازدحام کردند و صف‌های طویل تشکیل دادند. پس از اندکی خمینی را به قم منتقل کردند و از آنجا به ترکیه فرستادند ولی دولت ترکیه نتوانست نقش زندانبان خمینی را رسماً به عهده بگیرد و با انعکاس این مطلب که مرجع تقلید شیعیان را در ترکیه زندانی کرده اند. به عنوان مهمان خوانده شد و خمینی به نجف رفت و از آن پس در عراق به سر برده و کم و بیش بر ضد رژیم مبارزه کرده است. با این سوابق خمینی در میان توده به خصوص در بین قشرهای کاسب کار خرده بورژوازی از محبوبیت بی سابقه‌ای برخوردار است و در صورت امکان فعالیت سیاسی نسبتاً آزاد موفقیت بی سابقه‌ای خواهد داشت به مراتب بیش از قدرت کاشانی در جنبش ملی کردن نفت. بنابراین نقش او میتواند بر جنبش بخصوص آنجا که نیروی اصلی قشرهای بازاری و مذهبی است بسیار مؤثر باشد. لکن در شرایط حاضر اختناق امکان چنین فعالیتهای سیاسی را نمیدهد. ثانیاً بازاریان و کسبه قادر به نشان دادن حرکتی انقلابی که قادر به خنثی کردن دیکتاتوری نظامی رژیم باشد، نیستند و ثالثاً قشر روحانی در حالت تدافعی به سر برده و حاکمیت رژیم را پذیرفته اند. خمینی و روحانیون وابسته به او قادر به اعمال یک نقش تعیین کننده و یا واقعا مؤثر نیستند. طیب حاج رضائی و حاج اسماعیل رضائی همراه ۱۶ نفر دیگر از همکاران و حامیانشان (حاج علی سوزنی که متهم به پرداخت مبلغ گزافی کمک به گردانندگان میدانی‌ها بود و محکوم به تادیبه چندین میلیون تومان خسارت علاوه بر زندان ابد شد) در مرداد ۱۳۴۲ محاکمه شدند و در آبان همان سال دو نفر اول اعدام شدند). بقیه طی سالهای بعد به تدریج آزاد شدند.

این عده فاقد دید سیاسی و تربیت اجتماعی لازم بودند به این ترتیب حاج رضائی که سالها به صورت عامل کثیف رژیم نقش ایفا کرده بود (برای آخرین بار در زمستان ۱۳۳۹ طیب با دار و دسته اش به باشگاه جبهه ملی حمله کرد) و در حمله مرداد از جمله سردمداران به نام اوپاشان و ارادل بود و که خود را در بازگرداندن شاه صاحب حق میشناخت. در اولین نوبتی که ندانسته در مقابل رژیم قرار گرفت با بی-رحمی رژیم شاه مواجه گشت شایع است که طیب در حضور بهبهانی گفته بود هر کس شتر را بالای بام برده خودش هم آن را به زیر خواهد آورد. حرکت دستگاه روحانی و شخصی خمینی در این دوره روی کل جنبش نیز اثر گذاشت. و جناحهای سیاسی را که از مذهب به عنوان یک بخش از ایدئولوژی و تاکتیک

خود استفاده میکردند به گرفتن رنگ مذهبی کامل کشانند. شکست جبهه ملی به عنوان سازمان سیاسی بورژوازی ملی در تند شدن این گرایشها تاثیر داشت، این جناحها میدیدند در حالیکه رهبران و احزاب ظاهراً مترقی جبهه از حرکت بازمانده اند جناح مذهبی و شخص خمینی با شورش خونین چون ۱۵ خرداد در مقابل رژیم مقاومت میکند. به این ترتیب در حالیکه ناسیونالیسم بورژوازی از حرکت بازماند، مذهب به زندگی خود ادامه داد و نیروهای مبارزی را نیز به سوی خود جذب کرد و البته این یکی از عوامل افزایش گرایشهای مذهبی در سازمانها و گروههای خرده بورژوازی طی دهه اخیر است.

فصل چهارم

نگاهی به فعالیت های خارج از کشور

با شکست جبهه ملی دوم و سرکوب شدن جنبش توده ای که در سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ رشد کرده بود، نیروهایی که از آگاهی سیاسی به درجات برخوردار بودند. در مقابل "چه باید کرد" قرار گرفتند. مسئله این بود: اگر مبارزه با دستگاه حاکمه ضروری است، این مبارزه چه شکلی میتواند داشته باشد و چه خط مشی ای باید در پیش گرفته شود. مبارزات سه ساله تجارب عمل و شناخت زنده ای از دوست و دشمن به عناصر آگاه بخشیده بود. برای افراد متشکل یا نسبتاً متشکل تجارب فعالیتهای گروهی در سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۶ نیز در تعیین فرم و محتوای مبارزات آینده اثر گذاشت. تجارب انقلاب کوبا و مبارزه ایدئولوژیک چین و شوروی نیز زمینه فکری مثبتی را به سوی مشی قهرآمیز ایجاد کرده بود. پیروزی انقلاب الجزیره و شدت گرفتن جنگ توده ای در ویتنام این تمایلات را افزایش میداد.

اینها زمینه های مادی و فکری فعالیتهایی بود که به صورت مخفی از سال ۱۳۴۲ در ایران آغاز شده و نموده های آن طی سالهای ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۹ ظاهر شده است. در بحثهای آینده این فعالیتهای را به اختصار تشریح خواهیم کرد ولی در خارج از کشور نیز فعالیتهایی در جریان بود. قبلاً به فعالیتهای حزب توده در خارج اشاره کردیم، اینک به جریانهای مارکسیستی جدا از حزب توده میپردازیم و بعد به جریانهای داخلی باز میگردیم.

سازمانهای مارکسیستی خارج از حزب توده

در فاصله سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۰ عده ای از دانشجویان ایرانی در اروپای غربی به سوی حزب توده جلب شدند و همکاری با آن را پذیرفتند. معدودی از این افراد در گذشته تماسهایی با سازمان جوانان حزب توده یا احزاب جبهه ملی داشتند ولی تقریباً فعالیت آن بدون استثنا از جمله کسانی بودند که پس از شکست ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سرکوبی حزب به دنبال آن از فعالیت مخفی دست کشیده و پاسیو شده بودند.

این عده نیز مانند بسیار دیگری از محصلین (بخصوص فارغ التحصیلان مدارس متوسطه) فاقد تجربه مبارزاتی در داخل بوده و از پروسه حزب توده و جبهه ملی یک تحلیل مارکسیستی نداشتند. بنابراین با ورود به محیط آزاد اروپای غربی تمایلات آزادی خواهانه و ملی در آنها زمینه مساعدی برای ظهور پیدا کرد ولی بی تجربه‌گی آنان را مجذوب شبکه های حزب در خارج کرد. اگر چه این افراد به طور کلی دارای موفقیت اجتماعی نسبت به دانشجویان داخلی بودند ولی باید دو وجه مشخصه را در مورد آنان تأیید کرد:

۱ - منشاء اجتماعی و طبقاتی این عناصر اغلب به قشرهای مرفه خرده بورژوازی میرسد در حالیکه بنابر آنچه در داخل میبینیم عناصر مبارز دانشجوی عمدتاً از قشرهای میانی یا محروم خرده بورژوازی منشاء گرفته اند.

۲- عاملی که به مراتب مهمتر است قطع رابطه مستقیم این دانشجویان با مردم و جامعه خود است. این عوامل میتوانند حتی عناصری را که تربیت ایدئولوژیک و تجارب مبارزاتی دارند و در یک مدت دراز تبدیل به عناصری غیر فعال که دچار برداشتهای صرفاً ذهنی هستند بنمایند. بدین ترتیب دانشجویان خارج به مراتب بیش از دانشجویان داخل دچار برداشتهای ذهنی هستند. این نحوه زندگی در خارج از جامعه برای مارکسیستها همواره مسایل خطیری را بوجود آورده و در ادبیات مارکسیستی همواره مورد توجه رهبران و پایه گذاران ایدئولوژی طبقه کارگر قرار گرفته است (به یاد بیاوریم مبارزات و مجادلات لنین را با برگزار کنندگان لیکا یعنی مهاجران سیاسی روسیه در اروپای غربی).

با آغاز اختلافهای چین و شوروی و مطرح شدن راه قهرآمیز و مطرح شدن راه مسالمت آمیز جریانهای خارج از کشور نیز به این مسئله برخورد کردند. چیزی که هست اگر گروهها، سازمانهای داخلی ضرورت مشی قهرآمیز را در تجارب مبارزاتی خود مییافتند و بحثهای ایدئولوژیک بر این ضرورت پرتو می افکند. اگر پیروزی انقلاب کوبا جریانهای داخلی را در جهت گیریهای عملی از آن میراند این برای افرادی که در اروپا زندگی و مبارزه میکردند و همه این رویدادها جنبه نظری پیدا میکرد، به همین دلیل در حزب توده بحثهایی پیش آمد که اولین انشعاب را بوجود آورد از آن پس همواره جریانهای خارج در معرض افکار و نظریه های مختلف جهانی قرار داشتند و در بین آنها نوسان میکردند. لمس نکردن محیط واقعی و ضرورتهای ناشی از مبارزه رو در رو با رژیم و قطع تماس با مردم و زندگی آنها، منجر به عدم شناخت موقعیت اجتماعی و درک ویژگیهای اقتصادی و اجتماعی و شناختن حالت و کیفیت توده ها و دشمن به صورت طبقات و رژیم شد و به عبارت دیگر این اصل اساسی مورد توجه این نیروها قرار گرفت که مهاجران سیاسی و مبارزان خارج از کشور فقط تا این اندازه میتوانند حرکات خود را در جهت حرکت

جامعه منطبق سازند و رسالت مبارزاتی خود را به درستی جامه عمل پوشانند که با جامعه و مردم خود در ارتباط دائمی بوده و از جریان‌های مبارزاتی داخل الهام میگیرند. بدین دلایل جریان‌های انشعابی از حزب توده نتوانستند خود را از عوارضی که گریبانگیر جهان قدیمی شده بود، نجات دهند، ضعف‌های ناشی از این موقعیت نه فقط به صورت نوسان‌های فکری و بحثی و گفتگوهای جناحی تئوریک شده، بلکه به صورت ضعف‌های شدید و غیر قابل انکار در پراتیک و بخصوص در مواردی که برای پیاده کردن برداشتهای ذهنی خود در داخل ایران دست به کوشش زدند. آشکار گشته و انعکاس آن عناصر و سازمان‌های خارج از کشور را تحت تاثیر قرار داد. با شروع فعالیتهای عمومی بخصوص سیاسی و صنفی دانشجویان در داخل در سال ۱۳۳۹ دانشجویان خارج از کشور به تدریج به حرکات جمعی سیاسی به پشتیبانی جریان‌های داخلی دست زدند.

کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا که یک اتحادیه دانشجویی بود و فعالیت چشمگیری تا این تاریخ نداشت تبدیل به مرکز تشکل و تلاقی جریان‌های خارج از کشور شد. در آغاز کار دو جریان در کنفدراسیون وجود داشت یکی وابستگان و طرفداران حزب توده و دیگری اعضاء و طرفداران جبهه ملی. با انشعاب‌های جریان‌های کمونیستی عوامل مؤثر در کنفدراسیون دگرگون شد. کنفدراسیون در کشورهای مختلف دارای کمیته‌ها و مسئولین بود که در انتخاب این کمیته‌ها و هیئت‌های مسئول و در انتخاب مسئولین کل کنفدراسیون رقابت شد. پس از سال ۱۳۴۲ به تدریج نفوذ حزب توده در کنفدراسیون تضعیف شد و جای آن را نفوذ سازمان‌های رقیب حزب توده گرفت. طی یک دوره نسبتاً طولانی سازمان انقلابی حزب توده نقش عمده‌ای در گرداندگی کنفدراسیون پیدا کرد. این تاثیر علاوه بر تضعیف موضع حزب توده به همکاری با عناصر (به طور کلی) وابسته به جبهه ملی وسعت بخشید.

عناصر جبهه ملی همواره جناح مؤثری را در این سازمان دانشجویی تشکیل میدادند ولی از آنجا که خود دچار تفرقه بوده از تشکل مستحکمی برخوردار نبودند برای سازمان‌های مارکسیستی بخصوص آنها که مخالف حزب توده و شوروی بودند راه باز میشد. کنفدراسیون نشریات زیادی منتشر ساخته که از آن جمله است نشریه ۱۶ آذر، نامه پارسی، پیمان .. ایران ریپورت، پژواک، دانشجو، روشنفکر، اول بهمن و غیره....

پاره‌ای از این نشریات ارگان کنفدراسیون و بعضی جنبه محلی دارند. پس از آنکه حزب توده با مقابله سازمان‌های رقیب (با همکاری جبهه ملی و کنفدراسیون) روبرو شد خود را از آن کنار کشید و از آن پس همواره از جانب کنفدراسیون متهم به مخالفت با فعالیتهای دانشجویی و عدم حمایت از مبارزات داخلی شده است. حزب توده در اوایل کوشش‌هایی برای رد اتهام به عمل آورد و مقالات و نشریاتی در رد

اتهام منتشر ساخت ولی فشار کنفدراسیون در مواردی به جایی رسید که از پیک ایران برای رد اتهام استفاده شد و حزب توده به انتشار آمار اقداماتی که در پشتیبانی از جریانهای دانشجویی به عمل آورده و حمایتهایی که از جریانهای داخلی کرده است، پرداخت.

پیدایش سازمان انقلابی حزب توده

قبلاً گفتیم که فریدون کشاورز بر سر خط مشی حزب بخصوص در مورد استفاده از عراق برای تجدید سازمان در داخل با کمیته مرکزی اختلافاتی پیدا کرد که منجر به جدایی او از حزب توده گشت، با علنی شدن اختلافهای چین و شوروی، کشاورز سفری به چین کرده در اروپای غربی با همکاری مهدی خان بابا تهرانی، کورش لاشانی، محسن رضوانی و بیژن حکمت که از حزب توده جدا شده بود، با این عده همکاری نزدیک داشت و در حقیقت ادامه این روابط بود که به صورت سازمان انقلابی درآمد. پرویز نیکخواه که در عین حال از فعالان کنفدراسیون بود و در مبارزه با نفوذ حزب توده در کنفدراسیون مبارزه شدید کرد و رسماً نقطه نظرهای چین را پذیرفته بود با عده ای از همکاران خود در اواخر سال ۱۳۴۲ به ایران بازگشت و گروهی را بوجود آورد. در حقیقت اولین اقدام سازمان انقلابی در ایران به صورت فعالیتهای نیکخواه و همکارانش ظاهر شد. این پروسه را به موقع خود مورد بررسی قرار خواهیم داد اما تا آنجا که مستقیماً به سازمان انقلابی مربوط میشود این است که نیکخواه در ایران فقط نقطه نظرهای آن موقع سازمان انقلابی را پیاده کرده و در صدد تبلیغ نقطه نظرهای چینی و پیاده کردن جنگ توده ای دهقانی برآمده بود. بازداشت نیکخواه و همکارانش و سرو صدای دادگاه به سازمان انقلابی موقعیت مساعدی برای گسترش سازمانی خود داد. به این ترتیب گرچه بازداشت نیکخواه و همکارانش ضربه ای به امکانات مبارزاتی سازمان انقلابی به حساب میآید ولی از نظر تبلیغاتی آن را تقویت کرد.

پس از آنکه قاسمی، فروتن، و شفائی از حزب خارج شدند، مذاکراتی را با سازمان انقلابی آغاز کردند. این مذاکرات به این دلیل که احمد قاسمی و غلامحسین فروتن تمایلات برتری جویانه داشتند و حاضر نبودند از حزب توده طی سالهای گذشته انتقاد کنند و در واقع اشتباهات خود را نپذیرند، به جایی نرسید و در نتیجه به وحدت نرسیدند. یکی از وجوه اختلاف بین قاسمی و سازمان انقلابی نظرات دو طرف در باره حزب توده بود. قاسمی خود را وارث واقعی حزب توده میشناخت و خواستار احیای آن در داخل بود ولی سازمان انقلابی-ها خواستار ایجاد حزب طبقه کارگر بودند و حزب توده را به عنوان حزب طراز نوین

طبقه کارگر نمیشناختند. پس از آنکه مذاکرات به شکست انجامید احمد قاسمی و غلامحسین فروتن به محفلی که قبلاً بوجود آمده بود پیوستند و سازمان مارکسیستی - لنینیستی طوفان را بوجود آوردند که تمایلات رسمی چینی داشت و نشریه ای به نام "طوفان" منتشر ساخت.

در سال ۱۳۴۳ سازمان انقلابی کوششی برای ایجاد یک کانون چریکی به عمل آورد و از موقعیت قشقائی استفاده کرد و او را تشویق به حرکت به ایران و بر پا ساختن جنگ چریکی در جنوب کرد. برادران کشکولی همراه او به ایران آمدند. اقدامات مهم قشقائی به موقع خود مورد بررسی قرار خواهد گرفت. تا سال ۱۳۴۴ نقطه نظرهای سازمان انقلابی مخلوطی از نظریات حزب کمونیست چین و نظرات کاسترو بود. از آنجا که قبل از علنی شدن اختلافهای چین و شوروی عده ای از دانشجویان از حزب توده جدا شده بودند و نتایج انقلاب کوبا نیز قبل از ظاهر شدن این اختلافها در جهان منعکس شد. مؤسسين سازمان انقلابی برای پیاده کردن مشی قهرآمیز تمایلات کاستروئی پیدا کرده بودند. با ظهور اختلاف چین و شوروی و تشدید این اختلافها جناحهایی در سازمانهای انقلابی مشی چینی پیدا کرد. این دوگانگی در سازمان انقلابی مدتها ادامه یافت و گاهی به صورت عناصر و یا جناحهایی ظاهر شد. در این دوره اعضای مؤثر سازمان مسافرتهایی به کوبا کردند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که مشی چین و توصیه های این حزب با مبانی مارکسیسم - لنینیسم بیشتر مطابقت پیدا میکند و راه حلهای چینی را با استفاده از تجارب حزب کمونیست چین در پیش گرفتند. سازمان انقلابی محیط دانشجویی را زمینه ایدئولوژیک میکرد. جوانانی که از حزب توده و جبهه ملی ناامید شده بودند آماده بودند به این قبیل سازمانها جلب شوند. به همین دلیل سازمان انقلابی توانست به تعداد اعضای خود بیفزاید. سازمان انقلابی تشریفات متعددی بنابر مسائلی که با آن روبرو بود منتشر میکرد. نشریه توده ارگان منظم سازمان بود که در مقالاتی مثل وحدتی اصولی که نظر سازمان را در باره مشی سازمان که از تجارب چین الگو برداری شده بود نظرات سازمان را بیان میکرد.

با رسمیت یافتن مشی چینی عناصر کاستریست ناچار یا تغییر نظر دادند و یا از سازمان کناره گرفتند زیرا از این پس ایدئولوژی رسمی سازمان مارکسیسم - لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون بود و کسانی که جزء آخر آن را نمی پذیرفتند، نمیتوانستند عضویت سازمان را داشته باشند. به این ترتیب اختلاف نظر بین سازمان طوفان و سازمان انقلابی از نظر موضعگیری جهانی مرتفع شد ولی برخورد آنها با مسائل مختلف بوده و کوشش برای وحدت بین دو جریان به عمل نیامد. مسئله ای که همواره بین سازمانهای خارج از کشور مطرح بود و باعث گفتگوی زیادی بین آنها میشد وظایف مبارزاتی آنها در داخل کشور است. سازمان انقلابی که در صدد ایجاد حزب طراز نوین طبقه کارگر در ایران بود نمیتوانست این کمبود اساسی را مورد توجه قرار ندهد. در حالیکه منظمآ از مشی قهرآمیز و انقلاب دهقانی بحث میشد. افراد سازمان

در دموکراسی های بورژوازی اروپای غربی هیچگونه امکانی برای پیاده کردن نظرات خود نداشتند. از سویی به افراد ساده سازمان و عده ای از مسئولین فشار وارد میشد که در این مورد عمل صریحی آغاز شود و به اصطلاح سازمان تئوریهای خود را به عمل نزدیک سازد. هر چه از حیات سازمان میگذشت. این فشار ضرورت بیشتری پیدا میکرد (انقلابی بودن سازمان اینک در گرو مبارزه انقلابی بود) بدون پراتیک انقلابی حرف زدن از تئوری انقلابی غیر قابل تحمل بود. به دنبال این فشارها سازمان یک باره تصمیم گرفت کلیه انتشارات خود را قطع کرده و دست از کار سیاسی عمومی و علنی کشیده نیروی خود را صرف تدارک مبارزه انقلابی در داخل کند. اینجا بود که انشعابی در سازمان روی داد و کسانی که معتقد به کار در داخل ایران بودند، سازمانی بوجود آورده و مصمم شدند افرادی را به ایران اعزام کنند. پس از این جدائی بود که کوروش لاشائی، محمد امین سراجی و چند تن از افراد سازمان به عراق اعزام شدند مبارزه مسلحانه ای که در کردستان درگیر شده بود این عده را به عراق کشاند (**جنبش اسماعیل شریف زاده و سلیمان معینی**) ولی مثل دیگر موارد رفقای خارج از کشور هنگامی به معرکه رسیدند که شورش شکست خورده و رهبران آن شهید شده بودند. مذاکراتی با طالبانی و پناهیان انجام شد ولی این مذاکرات منجر به هیچ حرکتی عملی نشد. این موقع معروفترین چهره سیاسی که معرف سازمان انقلابی و شاخص افکار و تمایلات آن در ایران شناخته میشد پرویز نیکخواه بود.

در اوایل سالهای ۱۳۴۹ ماهیت نیکخواه آشکار شد و ضربه ای گیح کننده به کادرهای سازمان انقلابی وارد آمد. هنوز گیحی این ضربه برطرف نشده بود که پارسائزاد و همکارانش که از سوی سازمان انقلابی برای تدارک مبارزه به ایران اعزام شده بودند پا جای پای نیکخواه گذاشته بودند و تخم دو زرده از آب درآمدند. لاشائی و دیگر مسئولان سازمان پس از کشته شدن بختیار به اروپا بازگشتند و به ترمیم ضربات وارده پرداختند. علاوه بر پارسائزاد و دوستانش عده دیگری از اعضای سازمان انقلابی در سال ۱۳۴۷ یا ۱۳۴۸ به ایران آمده و در صدد پیاده کردن مشی جنگ دهقانی برآمده بودند **سیروس نهاوندی**³⁶،

36

سیروس نهاوندی، همکار ساواک با نامهای مستعار کریمپور، کریم کریمی، بیژن افشار؛ از اعضای کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی و از فعالین چپ؛ عضو حزب توده ایران؛ سپس عضو سازمان انقلابی حزب توده ایران (بخش انشعابی از حزب) و رهبر و مؤسس سازمان رهاییبخش خلقهای ایران بود. او پس از معامله با ساواک در زندان و فرار ساختگی از زندان، سازمان آزادیبخش خلقهای ایران را تاسیس کرد که منجر به دستگیریهای گسترده در این سازمان و سازمان انقلابی حزب توده ایران شد. این متن از طرف بازنویسان کتاب به کتاب اضافه شده است.

محمود جلاير و عده ای از همکارانشان از جمله این افراد بودند. این عده گروهی تشکیل دادند و تقریباً مستقل از سازمان خارج از کشور شروع به فعالیت کردند. عده ای از مبارزین داخلی نیز با آنها همکاری کرده و سازمان رهائی بخش را بوجود آوردند. نحوه ی فعالیتهای این سازمان را بعداً به شرح خواهیم داد. ولی تا آنجا که به سازمان انقلابی مربوط میشود این است که این رفقا نتوانستند مشی سازمان انقلابی را در ایران پیاده کنند و عملاً به سوی تاکتیکهای چریک شهری متمایل شده و با دست زدن به مصادره بانک و طرح ربودن سفیر آمریکا درست در نقطه مقابل سازمان انقلابی عمل کردند. مسئله مهم دیگری که خصوصیات دیگر سازمان انقلابی را روشن میکند، نحوه تلقی آنها نسبت به مبارزات داخلی است. این سازمان در حالیکه در کادر کنفدراسیون از مبارزان داخلی به طور کلی دفاع کرده است در تحلیل جریانهای داخلی کاملاً محبوس برداشتهای ذهنی خود بودند. همینکه یک جریان در قطب گیری جهانی با مشی سازمان انقلابی مطابقت نمیکرد، آن را رد میکردند، و اساساً در شناخت جریانهای داخل جز معیار چینی، شوروی و کاستروویسم، معیار دیگری نمیشناختند. در اغلب موارد اطلاعات آنها محدود به اطلاعات خود عمل میکردند چنانکه در سالهای ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۹ آنی از تبلیغ برای نیکخواه کوتاهی نکردند. عواقب این شناخت صرفاً ذهنی به صورت ضربه ای که نیکخواه و پارسائزاد و دیگران به جنبش و بخصوص به سازمان انقلابی وارد آوردند، ظاهر شد. آنچه قطعی ترین برخورد غیر اصولی و فرصت طلبانه سازمان انقلابی را برملا میسازد برخورد آنها با جنبش مسلحانه است. از همان نخست سازمان انقلابی به جای کوشش در جهت شناخت پروسه های مبارزاتی در این زمینه با معیارهای ذهنی خود آنها را به عنوان تمایلات کاستروویستی تخطئه کرد. سرانجام پس از رستاخیز این جنبش را مشی خرده بورژوازی و کاستریستی اعلام کرده حرکت سیاهکل را همان کانون شورشی شناخته و آن را بر خلاف مشی مارکسیست - لنینیستی و اندیشه های مائوتسه دون اعلام کردند. طی سالهای اخیر در سازمانهای انقلابی انشعابهایی رخ داد که ما به درستی از کم و کیف آن خبردار نیستیم ولی اساس این اختلافها نوسانهای فکری سازمان و سردرگمی آن از نظر خط مشی بوده است. بدیهی است مادامیکه سازمان انقلابی به عنوان یک سازمان خارج از کشور عمل میکند محکوم به محدودیتهای شناخت ذهنی از جامعه و از مارکسیسم - لنینیسم بوده و قادر نخواهد بود یک خط مشی انقلابی در پیش گرفته و افراد مومن و صادقی را برای جامعه عمل پوشانیدن به آن تربیت کند.

اشاره ای به فعالیتهای جبهه ملی در خارج از کشور

قبلاً یادآورد شده ایم که احزاب جبهه ملی نیز سازمانهایی داشتند که به نام آنها شبکه هائی تشکیل داده بودند. مهمترین نیروی این سازمانها را سازمان دانشجویان ایرانی تشکیل میدادند که در اروپای غربی و آمریکا درس میخواندند. در حالیکه هر یک از احزاب برای خود شبکه ای داشت در کنفدراسیون دانشجویان و مجامع جبهه ای این افراد با هم همکاری میکردند ولی این همکاریها نیز مانند جریانهای داخلی از یکپارچگی برخوردار نبود و اختلافهای درونی جبهه ملی بر آنها منعکس میشد. تعدادی از گروهها و شبکه ها خود را تابع جبهه ملی دوم میدانستند و شورای منتخب کنگره را قبول داشتند. عده ای طرفداران جبهه ملی سوم بودند که از احزاب چهارگانه و سازمان دانشجویان تشکیل شده بود. عده ای نیز از جبهه ملی چهارم که در اروپا حرف آن به میان آمده بود. شکست جبهه ملی در داخل موجب ضعف عمومی نیروهای جبهه ای در خارج از ایران شد و نیروهای جوان و فعال آن اغلب جذب گروهها و سازمانهای مارکسیستی شدند و یا به صورت محفلهای بینابینی درآمدند. به طوریکه عناصر خالص جبهه-ای کمتر در خارج به صورت فعال دیده میشوند. منظور از عناصر خالص جبهه ای کسانی هستند. که در حد افکار جبهه ملی و احزاب وابسته به آن مانده باشند و تمایلات انقلابی ولو ذهنی نداشته باشند. مهمترین مرکز فعالیت طرفداران جبهه ملی، کنفدراسیون است که با همکاری گروهها و عناصر مارکسیست آن را اداره میکنند. از جمله افراد فعال جبهه ای در کنفدراسیون خسرو کلانتری و حسن ماسالی³⁷ هستند. عده دیگری از فعالین جبهه ملی که طی سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ در داخل فعالیت میکردند. بعدها به خارج رفته و به جریانهای جبهه ای خارج از کشور پیوستند. اختلافهایی که این افراد داشتند عیناً مثل داخل در

³⁷ حسن ماسالی (۱۳۱۵ ماسال) - فعال سیاسی چپگرا، نماینده برون مرزی جبهه دموکراتیک ایران و مسئول سابق امور ایران در حزب سبزهای آلمان است. ماسالی تحصیلات اولیه خود را در ماسال، رشت و در تهران گذراند و در سال ۱۹۶۰ به دانشگاه توپینگن آلمان غربی رفت و در رشته پزشکی مشغول به تحصیل شد. اما پس از مدتی حسن ماسالی پزشکی را رها کرده و در رشته علوم سیاسی تا مدرک دکترا تحصیل کرد. او از تز دکترای خود در رشته علوم سیاسی در سال ۱۹۹۰ با عنوان سیر تحول جنبش چپ و عوامل بحران مداوم آن از انقلاب مشروطه تا هنگام به قدرت رسیدن خمینی دفاع کرد. حسن ماسالی و خسرو کلانتری و خسرو پارسا اعضای بنیان گذار سازمان وحدت کمونیستی هستند. این سازمان پیش از انقلاب ۱۳۵۷ گروه ستاره نام داشت و سپس و در نهایت نام سازمان وحدت «کمونیستی را برگزید. (مازیار بهروز شورشیان آرمان خواه ص ۱۶۳). (این متن از طرف بازنویسان کتاب به کتاب اضافه شده است.

خارج نیز ادامه یافت. از جمله رهبران جبهه ملی در خارج از کشور شایگان است که پس از آزادی به آمریکا رفته و در آنجا سکونت کرده با سازمانهای جبهه ملی در آمریکا ارتباط دارد.

برادران قشقائی نیز چند ماه، پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به خارج از کشور تبعید شدند. ناصر قشقائی که سمت ریاست عشایر را داشت عملاً از فعالیتهای سیاسی کناره گرفت ولی خسرو قشقائی به فعالیتهای خود ادامه داد و سویس را مرکز فعالیت خود قرار داد. خسرو قشقائی طی سالها روزنامه "باختر امروز" را که قبلاً در داخل توسط حسین فاطمی منتشر میشد در اروپا انتشار میداد و این نشریه از سخنگویان جبهه ملی در خارج به حساب میآید. تحت رهبری حزب مردم ایران (پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) به خارج رفته در آنجا فعالیت میکند. عده ای از افراد حزب ملت ایران نیز در اروپا و آمریکا نام این حزب را در آنجا حفظ کردند. و زیر عنوان سازمان بر اکثریت حزب ملت ایران گاهی اعلامیه ای نیز صادر میکند آخرین اقدام کنفدراسیون و جبهه ملی ایجاد یک مرکز در بیروت است که فعالیتهای جبهه ملی را در خاور میانه زیر نظر دارد. عده ای از فعالین جبهه ملی طی سالهای اخیر با دولت عراق تماسهایی برقرار کرده و درصدد استفاده از موقعیت عراق نیز برآمده بودند و نیروهای سازمان جبهه ملی و نقش تبلیغاتی و افشاگری از رژیم و و همدردی با جنبشهای داخلی میتوانند نقشی داشته باشند.

در میان عناصر فعال جبهه ملی در خارج نیز تمایلات انقلابی نفوذ کرده و در اغلب موارد این نیروها از جنبش انقلابی داخلی حمایت میکردند. موقعیت این سازمانها حتی در حد همان وظیفه افشاگری و تبلیغات، هنگامی میتواند قرین موفقیت باشد که مستقیماً از جریانهای داخلی الهام میگیرد و متناسب با آن حرکت کند.

رشد گرایشهای قهرآمیز، پیدایش جریانهای سیاسی - نظامی

با توجه به مطالبی که در فصول قبل آمده و زمینه ها و تحلیل رشد گرایشهای قهر آمیز از سال ۱۳۴۲ به بعد را میتوان به شرح زیر جمع بندی کرد:

- ۱ - از سر گرفته شدن دیکتاتوری نظامی که با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ استقرار یافته و با سرکوبیهای آخر سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۲ شدت تازه ای یافته بود .
- ۲ - شکست فعالیتهای مخفی از سال ۱۳۳۵ به بعد که بی اثر بودن فعالیتهای سیاسی گروهی را ثابت میکرد.

۳ - شکست فعالیتهای جبهه ملی دوم و از بین رفتن امکانات قانونی و سرخوردگی از فعالیتهای علنی و عمومی.

۴- به میدان آمدن نسل تازه ای از مبارزان طی سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ که نیروی لازم برای جریانهای بعدی را فراهم نمودند.

۵- انعکاس پیروزیهای انقلاب الجزایر در جهت تائید مشی قهرآمیز و نتایج انقلاب کوبا در زمینه مسائل مشی حزب طبقه کارگر و تاکتیکهای مبارزه مسلحانه، انعکاس نبرد ویتنام و جنبشهای انقلابی آفریقا (مثل کنگو) در جهت تشدید تمایلات مسلحانه.

۶- انعکاس برخورد ایدئولوژیک چین و شوروی در جهت تاکید در ضرورت گذار قهرآمیز و تاکید بر جنبشهای رهائی بخش ضد امپریالیستی.

این زمینه ها موجب تشکیل گروهها و محفل های جدیدی شد که در درجات مختلف و با ایدئولوژی های مختلف در صدد پیاده کردن مشی جدید قهرآمیز برآمدند. علاوه بر جریانهایی که مستقیماً دنباله جنبشهای قبلی بودند جریانهایی نیز در ارتباط با جریانهای خارج فعالیتهایی را شروع کردند و تعدادی از این افراد داخلی را نیز به همکاری خود جلب کردند. اینک به اختصار به مهمترین این جریانات اشاره خواهیم کرد. ترور حسنعلی منصور و بازداشت فدائیان اسلام که در صفحات گذشته به فدائیان اسلام اشاره کردیم پس از بروز اختلاف بین روحانیون و رژیم آغاز فعالیتهای خمینی هیئتهایی مذهبی که خمینی را به عنوان مرجع تقلید و رهبری خود قبول داشتند به توصیه او با یکدیگر شروع به همکاری کردند. این هیئتها در تهران دست به تشکیل گروههای ۱۰ نفری زدند و از هر گروه یک نفر برای ایجاد تمرکز بالا میرفت. فدائیان اسلام با این هیئتها تماس گرفتند این هیئتها به نام هیئتهای موتلفه معروف شدند، فدائیان اسلام بنابر مشی قدیمی خود درصدد کشتن یکی از افراد زنده رژیم بودند.

حسنعلی منصور با دادن کاپیتولاسیون به آمریکائیا هدف حمله شدید مخالفان رژیم بخصوص آیت الله خمینی قرار گرفت. فدائیان اسلام پس از شکست فعالیتهای علنی عده ای از جوانان را جلب کرده بود. از جمله آنها محمد بخارائی بود که سابقه فعالیت در جریان جبهه ملی داشت. در میان فدائیان صحبت از ترور شاه بود و سرانجام تصمیم به ترور حسنعلی منصور گرفته شد. در آن روزها لایحه واگذاری نفت فلات قاره در مجلس مطرح بود و حسنعلی منصور هنگام ورود به مجلس تحت اصابت گلوله های محمد بخارائی قرار گرفت. به جز بخارائی محمد صفاری هرندی و مرتضی نیک نژاد هم در محل بودند و گلوله های شلیک کرده بودند. بخارائی در بازجویی مقاومت کرد ولی با شناسائی او رفت و آمدهای او و همکارانش به خانه و آشنایی اش با این افراد رفقایش بازداشت شدند و در بازجویی ها شبکه فدائیان لو

رفت پس از تحقیقات و محاکمه سرانجام چهار نفر به اسامی محمد بخارائی، صفاری هرندی، مرتضی نیک نژاد و صادق امامی اعدام شدند و بقیه به زندانهای سنگین محکوم شدند. ترور منصور در اول بهمن ۱۳۴۳ از نظر فدائیان اسلام دنباله ترورهای سیاسی آنها بود و با تاکتیکهای مبارزه مسلحانه انقلابی مطابقت نمیکرد. اما با توجه به زمینه های جنبش مسلحانه در این دوره که قبلاً یادآور شدیم کشته شدن منصور اثر گذاشت و در افزایش تمایلات مسلحانه بخصوص در بین عناصر مذهبی و غیر مارکسیست بی-تاثیر نبود. از جمله کسانی که در این شبکه محکوم شدند باید از حاج مهدی عراقی، هاشم عبائی، معین الدین انوری، عسگر اولادی کلافجی، شاه بداقلو (معروف به حاج شهاب) ایلیچی مدرس فرد نام برد.

شبکه فدائیان اسلام از نظر طرز تفکر سخت مذهبی و متعصب بود و معتقد به اجرای بی چون و چرای قوانین شرع بودند و تحت تاثیر افکار اخوان المسلمین قرار داشتند. عده ای از افراد این گروه در عمل و زندگی روزمره و در برخورد با رژیم از شیوه های تعصب آمیز و خشک مذهبی پیروی میکردند و صرف نظر از درستی یا نادرستی مشی خود، صداقت داشتند کسانی نیز فاقد این صداقت بودند.

فصل پنجم

گروه واقعه کاخ مرمر

پرویز نیکخواه تا سال ۱۳۳۳ عضو سازمان جوانان حزب توده بود و برادر و خواهران نیکخواه که از او بزرگتر بودند عضو سازمان بودند. در فاصله سال ۱۳۳۳ تا پایان تحصیلات متوسط در دبیرستان ادیب حدود سال ۱۳۳۷ نیکخواه فعالیتی نداشت. پس از مسافرت به اروپا برای ادامه تحصیل مانند بسیاری دیگر از دانشجویان خارج از کشور به حزب توده پیوست و سوابق او در این امر بی تاثیر نبود ولی نیکخواه از جمله جوانانی بود که با حزب بر سر مشی آن اختلاف پیدا کرد و همراه عده ای دیگر از آن جدا شد با همه اینها زمینه فعالیت‌های نیکخواه کنفدراسیون دانشجویان بود. که از سال ۱۳۳۹ به بعد نقش موثری در سازماندهی فعالیت‌های خارج از کشور داشت. با فروکش کردن نسبی این فعالیت‌ها در حالیکه سازمان انقلابی حزب توده مراحل اول خود را طی میکرد. نیکخواه فارغ التحصیل شده و به ایران بازگشت (اواخر سال ۱۳۴۲ یا اوایل ۱۳۴۳) و علیرغم فعالیت‌هایی که در اروپا بر ضد رژیم کرده بود با تحقیقات مختصری مورد اغماص قرار گرفت و در پلی تکنیک تهران مشغول تدریس شد.

نیکخواه در تهران عده ای از فارغ التحصیلان خارج بخصوص انگلستان را که قبلاً با آنها همکاری هایی داشت گرد آورد و گروهی را در سال ۱۳۴۳ بوجود آورد. این افراد عبارت بودند از احمد منصوری، پور کاشانی، رسول مقدم و شیروانلو، گروه برنامه خود را تعلیمات، تبلیغات ایدئولوژیک و تدارک عملیات پارتیزانی قرارداد. از نظر ایدئولوژیک نیکخواه و یارانش معتقد به مارکسیسم - لنینیسم و نظرات مائو و حزب کمونیست چین بودند و جزوات و نشریه ها و مقالات حزب کمونیست چینی و رادیو پکن را ترجمه و تکثیر میکردند. از نظر پراتیک جمع آوری و آشنایی به جنگ‌های شمال و روستاهای آن و تهیه وسایل لازم برای عملیات پارتیزانی هدف گروه بود.

تا فاصله اردیبهشت ۱۳۴۴ این عده توانسته بودند افراد زیر را به همکاری جلب کنند فرح وشبی، اکبر نیا تهرانی، زرین اکبرین و دانشجویان هنرکده زیبا و احمد کامرانی، علاوه بر اینها نیکخواه با عده ای از دوستان سابق خود تماس گرفته بود که از آن جمله بودند نوائی و وکیلی که هر دو از اعضای سابق سازمان جوانان بودند و در گذشته وکیلی مسئول نوائی و نیکخواه بود. نوائی همکاری جنبی کمی با نیکخواه کرد

ولی وکیلی همکاری با او را رد کرده بود. دو سه برنامه کوهنوردی در ناحیه الموت و نور از جانب این عده انجام گرفت که اصولاً به صورت کوهنوردی عادی تلقی شد و فاقد خصوصیات لازم برای منطقه شناسی بود. در این موقع گروه معتقد بود که با نفوذ در میان دهقانان باید به جنگ چریکی دهقانی روی آورده و در مناطق روستایی دست به عملیات بزنند. گروه کوششهایی نیز برای وارد کردن فرستنده رادیویی به عمل آورده بود. معذالک گروه هیچ گونه آمادگی در جهت عملیات نداشت. احمد کامرانی طی سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ در کاشان در فعالیتهای جبهه ملی شرکت داشت. جبهه ملی در کاشان موقعیت ویژه ای داشت. کامرانی و رضا شمس آبادی که از طفولیت باهم بودند هر دو عضو حزب مردم ایران شده و در سال (۱۳۴۲) با بالا گرفتن هیستری ضد کمونیستی بر جناح راست جبهه ملی این دو نفر در کاشان به همین علت از حزب مردم ایران کنار گذاشته شدند. کامرانی موفق به پایان تحصیلات متوسطه شد و به تهران آمد و با علاقه و استادی کم که در برق و رادیو و بیسیم داشت در بخش مونتاژ رادیو کارخانه ارج استخدام شد. محمد منصوری مهندس این بخش کارخانه بود، با کامرانی آشنا شد و او را به گروه جلب کرد. پس از مدتی کامرانی از کارخانه اخراج شد و در جوادیه مغازه رادیو سازی بازکرد. او شریکی به نام طلائی داشت. رضا شمس آبادی از سال ۱۳۴۲ مشغول خدمت سربازی بود و از آنجا که از حیث انضباط و مجموعه خصوصیات نظامی درجه عالی داشت برای خدمت در گارد شاهنشاهی انتخاب شده بود. شمس-آبادی برای دیدن کامرانی چند بار به مغازه او رفته بود و کامرانی نیز برای ملاقات شمس-آبادی یکی دو بار به کاخ مراجعه کرده بود. از سوی دیگر باید دانست که منشاء کمونیستی کامرانی و شمس آبادی که موجب اخراج آنها از جبهه ملی شده بود چه کسانی بودند. شمس آبادی کارگر کشفافی بوده و استادی داشت که از توده ایها بود. در محیط کار و زندگی کامرانی و شمس آبادی افراد دیگر سوابق توده ای وجود داشتند. معرفی آنها به جبهه ملی توسط معلم آنها که شریف نام داشت به عمل آمده بود. در فروردین ۱۳۴۴ شمس آبادی ماههای آخر خدمت را میگذراند. در این زمان بود که شمس آبادی نظر خود را مبنی بر ترور شاه به کامرانی اظهار داشت و کامرانی نیز این مطلب را در اختیار منصوری گذاشت منصوری از این جریان یکه خورد، ولی آن را جدی نگرفت. موضوع را به طور سر بسته در کمیته مطرح کرد و توسط نیکخواه و دیگران رد شد ولی شمس آبادی تحت کنترل این گروه نبود.

در روز ۲۱ فروردین شمس آبادی از آخرین فرصتی که پیدا شده بود استفاده کرد و بی آنکه کسی را در جریان گذاشته باشد با مسلسل دستی به سوی شاه شلیک کرد. شاه از آتش گریخت و دو نفر نظامی او از پای در آمدند. از چند طرف به سوی شمس آبادی آتش کردند. شمس آبادی در جا کشته شد و چند تن دیگر در این برخورد کشته و زخمی شدند. همان روز در شهر شایع شد که شاه مورد حمله قرار

گرفته مقامات پلیس نیز برای توجیه تیراندازی در کاخ که در همه جا پیچیده بود همان روز مطالبی مجعول در اختیار جراید گذاشتند ولی این هشدار برای کامرانی کافی بود و کامرانی به منصوری مراجعه کرده و او را در جریان گذاشت منصوری وحشت زده و گیج شده بود و قادر به تصمیم نبود، کامرانی از او خواست که مبلغی در اختیارش بگذارد تا فرار کند. منصوری حتی پس از تجدید قرار پولی به او نداد و خطر را دست کم گرفت. نیکخواه و دیگران که از ماجرا مطلع شده بودند عکس العمل مناسبی نشان ندادند حتی به افراد دستور مخفی شدن هم ندادند. کامرانی مایوس از منصوری به شریف مراجعه کرد. شریف نیز کم و بیش در جریان شمس آبادی قرار گرفته بود. شریف مبلغ قلیلی در حدود سه هزار تومان در اختیار کامرانی قرار داد و کامرانی با این پول به کاشان گریخت و پس از پاک کردن خانه خود و شمس آبادی منتظر حوادث ماند و پلیس از طریق طلایی (شریک کامرانی) به روابط کامرانی و شمس آبادی و سپس کامرانی با منصوری پی برد (منصوری نیز به مغازه کامرانی مراجعه میکرد) گفته شد که طلایی در خدمت پلیس بوده است. از سوی دیگر حرکات نیکخواه و همکارانش خارج از کنترل پلیس نبود ولی پیگیری این پرونده توسط ضد اطلاعات ارتش به عمل میآمد نه سازمان امنیت و بزودی منصوری و کامرانی و سپس بقیه افراد گروه بازداشت شدند. دبیرخانه گروه مملو از نشریات به دست پلیس افتاد نیکخواه و دیگران که مشغول زندگی عادی خود بودند بازداشت شدند. در ضد اطلاعات فشار شدید بود. رکن دوم میخواست به هر قیمتی شده دستهای پشت پرده را بشناسد. روابط این گروه ترور شاه را توجیه نمیکرد منصوری و کامرانی و اغلب افراد هراسان شده از عواقب ترور شاه روحیه خود را باخته بودند. منصوری در این لحظات سخت که دیگر اطلاعاتی برای افشا نداشت ولی ماموران به هیچوجه دست از سر او بر نمیداشتند حيله متهم ساختن ماموران را ابداع کرد و با شاه ملاقات کرد و در آنجا اعتراف کرد که این حيله برای رهائی از شکنجه بود والا دیگر اطلاعاتی ندارد و هیچ دستی پشت پرده وجود ندارد. پس از این ملاقات بود که پرونده کاخ مرمر به سازمان امنیت ارجاع شد و این در اواسط اردیبهشت بود. تحقیقات در سازمان امنیت ادامه یافت ولی از این پس مسئولان درجه یک شکنجه نشدند. از این مرحله تمام کسانی که به گروه وابستگی داشتند و یا ارتباطی با آن گرفته بودند لو رفتند و بازداشت شدند.

کیانی دانشجوی پلی تکنیک متهم شده بود که کتاب "جنگ چریکی" چه گوارا را به فرج وشی داده و از این طریق پایش به معرکه کشیده شده کیانی در طول بازجویی منکر این اتهام شد و در مواجهه نیز علیرغم اعتراف فرج وشی آن را نپذیرفت و فعالیت خود را در حدود صنفی و جبهه ای قلمداد کرد. نیکخواه در رأس بازداشت شدگان کلیه اطلاعات تشکیلاتی و حتی مسائل بسیار فرعی را در اختیار پلیس گذاشت و با ژستی رهبرمآبانه به افراد توصیه میکرد که به همه چیز اعتراف کنند. خود او منکر اطلاع دقیق و

جدی از تصمیم شمس آبادی شد و گفت که در کمیته با ترور شاه به شدت مخالفت کرده است ولی داشتن مرام کمونیستی و طرفداری از نظرات چینی را پذیرفت.

بازداشت این عده پس از واقعه کاخ مرمر در اروپا سر و صدای زیادی بپا کرد و رابطه نیکخواه و دیگران با سازمان انقلابی و سوابق آنها در کنفدراسیون به رشد و وسعت همدردی و تبلیغات خارجی افزود، از مجامع بین المللی برای نظارت بر محاکمه این عده به ایران آمدند. برای این هیئت مسئله اساسی مثل همیشه نحوه رعایت اصول مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و رسیدگی به امر شکنجه و نحوه تحقیقات بود و نیکخواه در این مرحله خود را به نفهمی زده و با توافقی که با سازمان به عمل آورده بود از مسئله شکنجه و حمله به رژیم خودداری کرد بر عکس تمام وقت دادگاه را با حمله به حزب توده و شوروی و خروشچف و مسایل جزئی پرونده، گذراند او از پاسخ گفتن به سوالات هیئت خارجی در مورد نحوه تحقیقات طفره رفت. در آبان ۱۳۴۴ در دادگاه اکثر متهمان اظهار ندامت و وفاداری کردند. در دادگاه اول منصوری و کامرانی به اعدام محکوم شدند و نیکخواه به حبس ابد و پورکاشانی به ده سال زندان محکوم شدند و دیگران به حبس های کمتر. چند تن به شش ماه یعنی مدتی که در بازداشت بودند محکوم شدند و کیانی و وکیلی تبرئه شدند. در دادگاه تجدید نظر نیکخواه به ده سال زندان محکوم شد ولی محکومیت اعدام منصوری و کامرانی مورد عفو شاه قرار گرفت و به ابد تبدیل شد. پس از اعلام عفو شاه به دو نفر محکوم نیکخواه به آنها توصیه کرد که در روزنامه ها از شاه تشکر کنند و آنها این چنین کردند. نیکخواه و همکارانش در زندان به مشی چینی خود به شدت ادامه دادند و با عناصر توده ای طرفدار شوروی برخورد های تندی کردند که به زد و خورد نیز کشید. در پایان سال ۱۳۴۶ نیکخواه و منصوری به بروجرد تبعید شدند و در زندان بروجرد با تماسهایی که ساواک با نیکخواه برقرار کرد او چهره خود را که از همان روزهای نخست بازداشت برای عده ای شناخته شده بود آشکار کرد و نه فقط در لباس یک نادم بلکه در نقش مدعی هر گونه مبارزه و مدافع رژیم ظاهر شد. در این موقع از این گروه سه نفر در زندان مانده بودند که عبارت بودند از: منصوری، پورکاشانی، کامرانی، نفر اول و سوم آماده ندامت بودند و با این عمل مورد عفو قرار گرفتند. ولی پورکاشانی حاضر به ندامت نشد و همچنانکه در مراحل قبل از خود شدت وحدت نشان نمیداد در اینجا نیز با روش اعتدالی خود را از سقوط حفظ کرد. فعالیتهای این گروه را میتوان به شرح زیر جمع بندی کرد:

۱ - نیکخواه و همکارانش در خارج از کشور برداشتی ذهنی از مبارزه در ایران داشتند و موقعیت اجتماعی و خصوصیت رژیم را نمیشناختند. بنابراین با همین برداشتها در تهران دست به تشکیل گروه زدند.

- ۲- برنامه گروه و خط مشی آن درست نبود و تجارب قبلی آن را رد کرده بود. تبلیغات درون گروهی و تبلیغات چینی در پیرامون گروه فاقد ارزشهای مبارزاتی بود. شناخت گروه از جامعه و استراتژی جنگ چریکی دهقانی الگو برداری نسنجیده ای از تجارب انقلاب چین بود.
- ۳- اعضای گروه چه آنها که از خارج بازگشته بودند و چه آنها که در داخل بودند. سوابق مبارزاتی و برخوردی جدی با دشمن نداشتند و گرایشهای شدید روشنفکرانه آنها را گرد هم آورده بود.
- ۴- برداشتهای ایدئولوژیک گروه در جانب داری و تبعیت از نظرات حزب کمونیست چین، صرف نظر از مسائل ایدئولوژیک در اتخاذ خط مشی و تنظیم برنامه گروه اثر گذاشته و آن را از درک واقعیت دور کرده است.
- ۵- نقش نیکخواه و تسلط فردی او بر گروه مانع توجه گروه بر کمبودها و انحراف هایش شد و در مرحله تحقیقات و دادگاه و سپس در زندان و ندامت آن را به شدت رساند.
- ۶- برخورد گروه با واقعه کاخ و عدم درک خطری که گروه را تهدید میکرد و سردرگمی و تردیدهایی که گروه در برخورد با پلیس داشته به ضعف گروه در مقابل دشمن انجامید، نشانه عدم شناخت دشمن و شیوه های مبارزه با پلیس سیاسی است.
- ۷- تبلیغات غیر منطقی روی فرد به کار بستن رفیق بازی و تعصبات گروهی رابطه سازمان انقلابی با نیکخواه و استفاده از موقعیت او در مبارزه با رقبای خارج از کشور که منجر به بزرگ کردن بیش از حد نیکخواه شد، عملاً به صورت ضربه ای بر ضد جنبش به کار رفت. در این موارد باید تبلیغات اولاً مبتنی بر شناخت عمیق تر افراد و بخصوص مبتنی بر سوابق مبارزاتی و آزمایش های عملی آنها در مقابل دشمن و در لحظات حساس باشد. ثانیاً در مورد چنین افراد شناخته شده ای نیز نباید این تبلیغات از حد معینی در گذرد و به صورت ستایش غیر منطقی فرد و بزرگ کردن او درآید.
- ۸- حرکت شمس آبادی که جدا از کنترل و مرکزیت این گروه انجام گرفت در تشدید گرایشهای قهرآمیز تاثیر داشت. عمل فدائی شمس آبادی زندگی و شخصیت او صرف نظر از فعالیت های این گروه باید مورد بررسی و ستایش جنبش قرار بگیرد. همانطور که ترور منصور میتواند در برانگیختن شمس آبادی و حرکت شجاعانه او اثر گذاشته باشد. عمل شمس آبادی نیز در تسریع حرکت جنبش و ایجاد جو لازم برای رشد سازمانهای سیاسی و نظامی اثر گذاشت. نشانه این تاثیر را میتوان در حرکت استوار بابایی دید. استوار بابایی سرباز وظیفه ای بود که در باغ شاه در مهر ۱۳۴۴ نفرت خود را با کشتن سه سرهنگ که هیچگونه آشنائی و برخوردی با آنها نداشت نشان داد. بابایی در ۱۳ دی ماه شجاعانه کشته شد.

قیام بهمن قشقائی

در قیام بهمن قشقائی قبلاً گفتیم که در اواخر سال ۱۳۴۱ عده ای از خوانین عشایر بویراحمدی و ممسنی در فارس شورش کردند و مدتی با نیروهای نظامی رژیم جنگیدند. خصوصیات این شورش در مجموع همان خصوصیات بود که شورشهای عشایری در چند دهه اخیر داشته اند. عشایر با سلاحهای عقب مانده تر از سلاحهای ارتش در منطقه کوهستانی به جنگ و گریز دست میزدند. آشنائی آنها به منطقه شجاعت و ثابت قدمی آنها امتیازاتی در مقابل ساز و برگ و امکانات نظامی پیشرفته و کیفیت نیروهای دولتی به حساب میآمد. شورشیان تحت رهبری شان میجگیدند و به دشمن شلیخون میزدند و سرزمین آن را در صورت امکان غارت میکردند. ارتش از نیروی هوایی برای ضربه زدن به عشایر استفاده میکرد و تکنیک پیشرفته را در عین حال با حيله هائی كه همراه ساخته بود و برای نمونه حسن شهبازی از روسای مهم شورشی توسط نوکر خود که خودش را به دشمن فروخته بود با غدر و خیانت به قتل رسید.

ژاندارمری از تاکتیک قدیمی خود یعنی تعقیب و محاصره مناطق و پرهیز از درگیری مستقیم و خسته کردن حریف استفاده میکرد. در این شورش توده های عشایر آگاهی سیاسی و مبارزاتی نداشتند و مشقت زندگی و تحریکهای خوانین و تمایلات رؤسایشان آنها را به جنگ کشیده بود. عشایر مثل همیشه ارتش و دولت را به حق مانع ادامه زندگی و فعالیتهای اقتصادی خود میشناختند. مخالفت با کوچ آزادانه و استفاده از مراتع و خلع سلاح و سربازگیری جنبه هائی از برخورد عشایر با دولت بود. در چنین زمینه هائی خشکسالی همواره میتواند آخرین مانع را در آغاز شورش و در فرم محدودترش در یاغی گری از میان بردارد. تمرکز ایل و سرپرستی خان عشایر را در یک اطاعت شبه نظامی دائمی قرار میدهد. سازش یا کشته شدن خان میتواند تمرکز و فرماندهی شورش را از میان برداشته عشایر را به راحتی از پای درآورد و چنین بود که با کشته شدن شهبازی و ضرغام پور و دیگر رؤسا جنبش در هم کوبیده شد. بقایای شورش به صورت دسته های کوچک باغی در منطقه پراکنده شد. مسیح و دشتی دو تن از سردسته های این قبیل یاغیگری ها بودند. بهمن قشقائی خواهر زاده ناصر قشقائی و خسرو قشقائی بود و در انگلستان دوره پزشکی را میگذراند. بهمن تمایلات مصدقی داشت ولی تحت تاثیر سازمان انقلابی حزب توده قرار گرفت. سازمان انقلابی برای پیاده کردن طرحهای خود در زمینه برپا کردن جنگ پارتیزانی و دهقانی بهمن را

تشویق به بازگشت به ایران و رفتن به منطقه قشقائی و برپا کردن شورش کرد. دو تن از اعضای سازمان انقلابی یعنی برادران کشکولی که خود از اهالی فارس بودند و سنت عشایری داشتند، همراه بهمن به ایران بازگشتند. بهمن امیدوار بود که در میان عشایر قشقائی زمینه مساعدی برای جمع آوری نیرو پیدا کند. بهمن به صورت قانونی وارد ایران شد و توسط سازمان امنیت بازداشت گردید و با سپردن تعهد آزاد شد و زیر نظر قرار گرفت. پس از مدتی بهمن در تهران ناپدید شد و سر از منطقه درآورد. در آنجا به این حقیقت برخورد که عشایر قشقائی کمتر از همه عشایر جنوب آمادگی شورش دارند و کلانتر ایل قشقائی و رؤسای سایر ایلات حاضر به همکاری با او نشدند. بهمن توانست همکاری عشایر مسیح و دشتی را جلب کند و برای خود چند ده تن نیروی عشایری فراهم کند. برادران کشکولی در کنار او بودند. مدتی از سال ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ را بهمن به جنگ و گریز در منطقه پرداخت، مسیح و دشتی خواستار شیوه یاغی گری و به غنیمت گرفتن اشیاء و اموال هر کسی که در دسترستان قرار میگیرد بودند. ولی بهمن میخواست از آنها چریکهای مؤمن بسازد و آنها را زیر انضباط انقلابی قرار دهد. این مهمترین اختلاف بهمن با همکاران عشایرش بود که موجب جدائی آنها شد. سازمان امنیت در تهران مادر و خواهر بهمن را به گروگان گرفت و ژاندارمری فارس که پس از برخوردهای سال ۱۳۴۲ کاملاً آگاهی و آمادگی جنگی داشت او را زیر فشار گذاشت. بهمن و یارانش در چند نوبت توانستند ضرباتی به دشمن بزنند ولی سرانجام نیروی آنها تحلیل رفت و در این مدت نتوانستند پشتیبانی توده و عشایر و یا خوانین و کلانتران را جلب کنند. سرانجام برادران کشکولی جان خود را در معرض خطر جدی دیدند و از معرکه گریختند و جان به در بردند ولی بهمن از ناامیدی از ادامه مبارزه نظامی در شیراز خود را به اسدالله علم معرفی کرد. گفته شد که علم محرمانه برای او پیغام فرستاده بود که در صورت تسلیم شدن برایش تامین بگیرد. به این ترتیب آخرین صحنه شبیه پایان یک رشته طغیان های عشایری شد و به ضربت خان و مهر کردن قرآن ماجرا تمام شد. بهمن قشقائی را در تهران اعدام کردند و سازمان به تجارب خود یک شکست اضافه کرد. مهمترین علت شکست بهمن محاسبه ذهنی و اشتباه روی موقعیت خود و موقعیت و روحیه عشایر قشقائی بود. او نه موقعیت یک خان را داشت و نه عشایر بخصوص عشایر قشقائی زمینه شورش خلقی را داشتند. پس از سرکوبی عشایر بویراحمد جنبش عشایر فارس در حال عقب نشینی بود. اعدام هفت تن از سران عشایر جنوب پس از شکست شورش در دیگران ترس و رعب ایجاد کرده جرات به پا کردن شورش تازه ای را از آنان سلب کرده بود. به این ترتیب نه زمینه برای یک جنبش عشایری وجود داشت و نه موقعیت برای بسیج توده های عشایر در یک نبرد انقلابی در میان بود.

مختصری در باره حزب ملل اسلامی

سید کاظم بجنوردی از ایرانیان مقیم عراق بود که خانواده اش از چند نسل قبل به عراق مهاجرت کرده بودند. بجنوردی در دوره متوسطه در عراق به فعالیتهای سیاسی جلب شده بود. کودتای عبدالکریم قاسم (۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸) و سقوط سلطنت جو عراق را کاملاً سیاسی کرده بود. بجنوردی ابتدا تمایلات مارکسیستی پیدا کرد ولی کمی بعد جذب حزب دعوت اسلامی شد. بجنوردی در هیجده سالگی برای ادامه تحصیل به ایران آمد و در این مواقع افکاری آمیخته از تمایلات سیاسی - مذهبی و سوسیالیستی داشت. بجنوردی خواهرزاده موسی آیت الله زاده اصفهانی بود که بر اثر تعصب سیاسی به عراق متواری شده بود. سوابق آیت الله زاده میتواند به مثابه کمکی به انگیزه های فردی بجنوردی به حساب آید. بجنوردی در سال ۱۳۳۹ با دوستانی که در تهران پیدا کرده بود، گروهی محصل را بوجود آورد در این موقع مدارس تهران جو سیاسی داشت. کاظم که بیش از نوزده سال نداشت به فعالیتهای عمومی جبهه ملی جذب شد و دوستان خود را از میان کسانی برگزید که اولاً تمایلات صریح مذهبی داشتند ثانیاً مجذوب این فعالیتها شده بودند.

در سال ۱۳۴۰ بجنوردی به رفقاییش پیشنهاد تشکیل حزب را داد. این حزب نخست در بین خود مؤسسين حزب ملل نامیده شد. علائق بجنوردی در عراق و به جنبش عرب و تمایلات مذهبی اش باعث شده بود که نسبت به جریانهای سیاسی داخلی توجه زیادی نکرد و بیشتر درچار چوب جریانهای عراق و کشورهای غربی فکر کند. نام حزب نیز تحت تاثیر چنین افکاری بود. مؤسسين حزب در سال ۱۳۴۰ عبارت بودند: از کاظم بجنوردی، هاشم آیت الله زاده، سید محمودی، طباطبائی، حسن عزیزی و عربشاهی مولوی.

هاشم آیت الله زاده بعدها با حزب اختلاف پیدا میکند و از آن کناره میگیرد. مرامنامه حزب مبتنی بر چهار اصل بود که محتوی این چهار اصل عبارت بود از: تاکید به اسلام، استناد به قرآن، سنت به عقل تائید به همبستگی ملل و سرزمینهای اسلامی و اعتقاد به انقلاب.

حزب تا اواخر سال ۱۳۴۱ و اوایل ۱۳۴۲ از رشد کمی برخوردار نبود و اعضای آن انگشت شمار بودند. از جمله افراد پیرامون مظاهری و کاظم آیت الله زاده بودند ولی پس از رشد جریانهای سیاسی - مذهبی و به دنبال قیام ۱۵ خرداد، تمایلات قهر آمیز در حزب بالا گرفت و زمینه برای عضوگیری فراهم

شد. در این هنگام حزب ارگان خود را به نام خلق منتشر کرد و مقالات و نشریه دیگری نیز برای تبلیغ و تعلیم مرام و رویه حزب منتشر میشد. از جمله مقاله ای تحت عنوان "ما و مرحله کنونی" بود که خط مشی حزب را معین میکرد.

طی سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۴ حزب به سرعت رشد کرد. عده زیادی جوان با تمایلات مذهبی عضو حزب شدند. سن اکثر آنها زیر ۲۰ سال بود. حزب به شبکه هایی تقسیم شده بود و حوزه های حزبی کلاس نامیده میشد. خط مشی حزب در آخرین ماههای فعالیتش به شرح زیر بود:

حزب معتقد بود که باید رشد کمی خود را ادامه داده و افراد را تربیت سیاسی و عملی کند و به دنبال قیام جنگ توده ای برپا سازد. به این ترتیب استراتژی حزب دارای سه مرحله بود: مرحله اول را مرحله ازدیاد و تعلیمات مینامیدند. مرحله دوم استعداد یا آمادگی بود و مرحله سوم قیام مسلحانه. قیام مسلحانه خودداری سه مرحله بود: اول آشوبگری مسالمت آمیز، دوم آشوبگری قهر آمیز، سوم جنگ چریکی دهقانی.

در مرحله ازدیاد و تعلیمات رشد کمی حزب و تعلیمات سیاسی مورد نظر بود. در مرحله دوم آموزش نظامی و تدارک تسلیحاتی شروع میشد و در مرحله سوم فعالیت حزب از صورت کاملاً پنهانی و درون حزبی خارج شده و در سطح جامعه عمل میکرد. آشوبگری مسالمت آمیز عبارت بود از شایعه پراکنی، پخش اعلامیه های تحریک آمیز و مانند آن. آشوبگری قهر آمیز شامل خرابکاری، ترور، حمله سرقت مسلحانه و مانند آن بود.

ادامه این مرحله میبایست به جنگ دهقانی زیر رهبری حزب برسد. تعلیمات حزب مبتنی بر تشریح روح واقعی اسلام و انطباق آن با برداشتهایی از مارکسیسم بود. حزب از متون مارکسیستی بدون ذکر ماخذ مطالبی را در نشریات خود میگنجاند. قرآن را نیز با چنین برداشتی تفسیر میکرد و هر جا که به اشکال برمیخورد مستقیماً از مارکسیسم کمک میگرفت. از آنجا که حزب هدف خود را به دست گرفتن حکومت تعیین کرده بود. کوشش زیادی در جهت تدوین برنامه دولتی به عمل آورده و در تدوین این برنامه از قرآن و سوسیالیسم کمک گرفته شده بود. نام برنامه اقتصادی حزب را اقتصاد مشاع گذاشته بودند که جانشین اقتصاد سوسیالیستی بود. در برنامه دولت حزبی، دیکتاتوری یک حزبی که مبین دیکتاتوری پرولتاریاست پیش بینی شده بود.

عضو گیری - مؤسسين حزب اصرار داشتند که از افراد بدون سابقه بازداشت و فعالیتهای سیاسی عضوگیری کنند. در میان اعضای حزب تعداد کسانی که به نحوی در فعالیتهای سیاسی شرکت داشتند نادر بود. افراد حزب به طور کلی میبایست اعتقاد مذهبی داشته باشند ولی تمایلات و اعتقادات آنها درجات

مختلفی داشت. در میان اعضای حزب کسانی بودند که به طور جدی به مذهب و مراسم و مناسک آن نمیرداختند و تمایلات سیاسی غیر مذهبی و احياناً تمایلات مارکسیستی داشتند. کسی که برای عضویت مناسب تشخیص داده میشد مدتی دوره سمپاتی‌زانی را میگذراند و سوگند میخورد که اسرار و تعلیمات حزب را فاش نکند. پیشنهاد عضویت او کتباً به اطلاع کمیته مرکزی میرسید این پیشنهاد در سلسله مراتب حزبی مورد مطالعه قرار میگرفت و در کمیته مرکزی باز شده و مورد بررسی و تصویب قرار گرفته و نتیجه به شاخه مربوط ابلاغ میشد و نام او در دفتر ثبت میشد. اعضای حزب از نظر مالی امکان کمی داشتند و صرف نظر از هاشم آیت الله زاده که کمکهای مؤثری برای تهیه پلی کپی و دیگر وسایل و مخارج به حزب کرده بود هر آن از نظر تهیه مخارج و لوازم حزبی در مضیقه بودند. اعضای مؤثر حزب در موقع کشف حزب به شرح زیر بودند:

اعضای کمیته مرکزی - بجنوردی، عزیززی و عربشاهی و سید محمودی بقیه پیرانی، سرحدی زاده، مجتبی کرمانی، مظاهری، پیر محمد، صادقی آرامی، نور صادقی، مهشید، ابن رضا، کاظم آیت الله زاده قریشی و عراقی، محمد باقر عباسی نیز از اعضای حزب ملل اسلامی بود. عملیات حزب علاوه بر انتشار مقالات و نشریات و تشکیل شبکه ها، از سال ۱۳۴۲ که مشی قهرآمیز جای خود را در کمیته مرکزی حزب باز کرد تدارک عملیات مسلحانه مورد توجه قرار گرفت. کاظم بجنوردی دو قبضه سلاح کمربا با مقداری فشنگ با خود آورد و سال ۱۳۴۴ نیز کاظم آیت الله زاده اصفهانی برای تهیه سلاحهای بیشتر به عراق رفته بود که با لو رفتن حزب ماموریت او منتفی شد. حزب طرحهایی برای برداشت تهیه کرده بود. اصطلاح برداشت برای مصادره و سرقت بانکها یا دیگر مراکز تجارتي و مالی به کار میرفت ولی تا هنگام بازداشت حزب عملاً هیچ اقدامی در این زمینه انجام نشده بود. طرحی نیز برای آدم ربائی مطرح بود که جامه عمل نپوشید.

کشف حزب و بازداشت اعضای آن در اواخر مهر ۱۳۴۴ یکی از اعضاء ساده حزب به نام صنوبری در شهر ری بازداشت میشود. صنوبری هنگام خروج از یک خانقاه در اواخر شب مورد سوءظن قرار میگیرد و مامورین مبارزه با قاچاق موادمخدر او را تعقیب میکنند. صنوبری میگریزد و کیف دستی خود را پرتاب میکند که پس از بازداشت خود او از شاخه درختی پائین کشیده میشود. مامورین با مشاهده محتویات کیف به علت فرار صنوبری پی برده او را در اختیار اطلاعات شهربانی قرار میدهند. صنوبری پس از کمی مقاومت میرمحمد صادقی را معرفی میکند و از طریق میر محمد صادقی به سید محمودی میرسند. اعضای دبیرخانه از بازداشت سید محمودی مطلع شده ولی به موقع دبیرخانه را که مملو از استاد و مدارک حزبی بوده تخلیه نمیکنند. در ۲۷ مهر سید محمودی که تقریباً مطمئن بود که دبیرخانه تخلیه شده

در توجیه کلیدی که از او بدست آمده بود با مامورین به دبیرخانه می‌آید و اسناد کشف میشود. در میان استاد دفتر اسامی اعضای حزب بود. در این موقع اعضا و طرفداران متصل به حزب در حدود ۱۴۰ نفر بودند. ۲۶ مهر پس از اطلاع از بازداشت سید محمودی دوازده تن از اعضای مؤثر حزب برای مخفی شدن موقتی به دره شاه آباد تهران می‌روند و شب را در آنجا می‌گذرانند. دو قبضه سلاح همراه آنان بوده است. روز ۲۷ مهر عربشاهی ناظر ورود ماموران به دبیرخانه حزب در خیابان لرزاده تهران بود و بلافاصله خود را با افرادی که در دره شاه آباد به سر می‌برند، رسانده و آنان را در جریان می‌گذارد. به این ترتیب عربشاهی با آنها شش نفر میشوند. یکی از افراد که برای تهیه خانه و مخفیگاه به شهر رفته بود میبایست ساعت هشت به دره باز گردد. این فرد نورصادقی بود. او در ساعت مقرر باز نمی‌گردد ولی افراد در دره شاه آباد میمانند. در نیمه های شب با صدای شلیک گلوله ماموران شهربانی متوجه لو رفتن خود میشوند. در این موقع در دره شاه آباد شش نفر بودند، بجنوردی، عربشاهی، مظاهری، سرحدی زاده، عراقی آرامی، با شلیک مامورین افراد هراسان به سوی انتهای دره عقب می‌نشینند. در این موقع بجنوردی از گلوله های خود استفاده میکند و گاهی شلیک میکند ماموران با آنکه از نور صادقی و دیگران شنیده بودند که فقط دو قبضه سلاح کمری در دست مخفی شدگان است. احتیاط را از دست نداده نیروی زیادی را برای بازداشت و تهاجم آنان بسیج کرده بودند. سرانجام بجنوردی تسلیم میشود. سرحدی زاده و آرامی بدون تیراندازی بازداشت میشوند ولی عربشاهی به عراق میرود. طی این جریان قریب هفتاد نفر بازداشت شدند که ۵۵ نفر آنها در دادگاه نظامی محاکمه شدند. برای هشت تن از آنان تقاضای اعدام شده بود ولی دادگاه فقط بجنوردی را محکوم به اعدام کرد که او نیز با یک درجه تخفیف عفو به حبس ابد محکوم شد. معذالک دادگاه بی اندازه سنگین بود. هیچ مناسبتی با فعالیت و جرائم آنان نداشت و در مقایسه با آرای دادگاه پرونده کاخ مرمر بسیار شدید بود. خصوصیات این شبکه را میتوان به شرح زیر جمع بندی کرد:

۱- مؤسسين حزب از جامعه خود و از مبارزات جنبش ملی و کارگری هیچ تجربه ای نداشتند و (فرمی) را که برای فعالیت خود انتخاب کردند به هیچوجه مناسب شرایط جامعه نبود. بروکراسی حزبی و تشریفات و سلسله مراتب حزبی در عمل نتایج منفی خود را آشکار ساخت و پیش از اینکه گروه بتواند در سطح جامعه هر گونه اثر سیاسی و نظامی بگذارد، در اولین برخورد با دشمن سراسر شبکه لو رفت و از حرکت بازماند.

۲- عضوگیری گروه از افراد جوان و بدون سابقه سیاسی و بازداشت، در حالیکه به اختفای حزب کمک مؤثرکرد، کمبودهایی اساسی در این سازمان بوجود آورد که مهمترین آن نداشتن تجربه مبارز عملی و شناخت از محیط و دشمن بود. کمیته مرکزی مقاله ای در سال ۱۳۴۳ زیر عنوان "پس کو ساواک" در

نشریه خود نوشته بود. او از - ازدیاد اعضای خود غره شده و دشمن را دست کم گرفته و پلیس را تمسخر میکرد. این نشانه عدم شناخت موقعیت خود و دشمن بود.

۳- تمایلات قهرآمیز در حزب جنبه عملی نیافته و برای گذار از یک پروسه صرفاً سیاسی (که حتی فاقد تجارب مبارزات سیاسی و عملی بود) به یک پروسه سیاسی - نظامی هیچ طرح و برنامه قابل اجرائی نداشت. در حالیکه حزب خود را طرفدار مشی قهر آمیز میدانست، هیچ اقدام جدی جهت رسیدن به فرم لازم برای پیاده کردن راه قهرآمیز و تربیت افراد در این زمینه به عمل نیآورده بود. ظرفیت و کارائی واقعی حزب در این زمینه به هیچوجه متناسب با افکار و عقاید آن نبود. به عبارت دیگر کار کلیه این گروه تبلیغ و تدارک راه قهرآمیز صرفاً از طریق کار گروهی سیاسی و آن هم نامتناسب ترین فرم تشکیلاتی سیاسی بود.

۴- ایدئولوژی این سازمان که آمیخته ای از افکار مذهبی و برداشتهای سیاسی اسلامی با برداشتهایی از سوسیالیسم و مارکسیسم بوده در حقیقت پلی بود بین ایدئولوژی بورژوازی ملی و ایدئولوژی طبقه کارگر از جنبه فلسفی پلی بود بین ایده الیسم و ماتریالیسم و مثل همیشه با اشکالات ناشی از این دوگانگی و تضاد ایدئولوژیک روبرو شد.

۵ - آشکار شدن حزب ملل اسلامی بازداشت و محاکمه آنها بخصوص مبالغه ای که پلیس برای نشان دادن قدرت خود از ماجرای دره شاه آباد کرد در افزایش تمایلات مسلحانه در محیط تاثیر مثبت گذاشت. و در سوق دادن جناحهای جوان مذهبی به مشی مسلحانه کمک موثری کرد. طی سالهای ۱۳۴۸ تا ۱۳۴۹ عده ای از آزاد شدگان این گروه همراه عناصر مبارز دیگر در تشکیل یک گروه با تمایلات اسلامی و مشی مسلحانه زیر عنوان "حزب الله" شرکت کردند تشریح کار این حزب خارج از این مقاله است.

از محاکمه ۱۴ نفر در سال ۱۳۴۶ تا رستاخیز سپاهکل

طی ماههای دی و بهمن سال ۱۳۴۶ عده ای به اتهام تشکیل گروه کمونیستی با رویه مسلحانه بازداشت شدند. با سه نفر از همکارانشان که در تیر ۱۳۴۷ در مرز عراق دستگیر گردیدند. در بهمن ۱۳۴۷ به صورت یک گروه ۱۴ نفری محاکمه شدند. سوابق و خصوصیات این گروه به شرح زیر بود:

سابقه گروه - شبکه اولیه این گروه طی سالهای قبل از ۱۳۳۹ به صورت یک گروه سیاسی مخفی ایجاد شده بود طی سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ عده ای از اعضای این گروه در فعالیتهای عمومی جبهه ملی و فعالیتهای دانشجویی و کارگری (فعالتهای صنفی) شرکت داشتند و در پایان سال ۱۳۴۱ با توجه به موقعیتی که بوجود آمده بود (ما قبلاً شرح آن را داده ایم) این گروه تجدید سازمان یافته و به منظور تدارک عملی مشی قهرآمیز فعالیتهائی را شروع کرد. از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۶ این گروه از نظر فرم تشکیلاتی دارای شبکه های مجزا از هم بود که هر شبکه در سطح معینی کار کرده و وظایف مخصوص خود را داشت. یک شبکه برای اداره و سازماندهی فعالیتهای نیمه قانونی و جریانهای سیاسی و اقتصادی و عمومی تشکیل شد و افراد نسبتاً زیادی را متشکل کرده بود و اعضای این شبکه اساساً طی سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ به مبارزه روی آورده بودند. در حقیقت وجود این شبکه نتیجه فعالیتهای عناصر چپی در سازمان دانشجویی جبهه ملی و فعالیتهای صنفی کارگری بود. اعضای این شبکه نقش سمپاتیزان های پیشرفته سازمان را داشتند.

یک شبکه از اعضای آماده با وظایف و فرم یک گروه سیاسی نظامی تشکیل شده بود که دارای تیمهای شهر و کوه بود. عده ای از اعضای آن حرفه ای بودند این قسمت هسته اصلی و قلب گروه بود. شبکه دیگری از نیروی ذخیره تشکیل میشد که مولود فعالیتهای مخفی سیاسی گروه بود. در سال ۱۳۴۵ چند تن از یک گروه دیگر به این گروه پیوستند و بقایای گروه خود را منحل کردند. در سال ۱۳۴۶ پلیس از قسمت دوم (یعنی همان بقایای سیاسی) به کادر مرکزی حمله کرد. کادر مرکزی فعالیت هر سه قسمت را زیر نظر داشت در سال ۱۳۴۶ چهارده تن از بازداشت شدگان درگروه موقعیتی به شرح زیر داشتند:

از قسمت سوم یا شبکه سیاسی - نظامی گروه و کادر مرکزی جمعاً نه نفر به اسامی بیژن جزنی، حسن ظریفی، عباس سورکی، سعید کلانتری، عزیز سرمدی، احمد افشار، محمد چوپانزاده، محمد کیانزاد، فراز و زاهدیان بازداشت شدند. از قسمت اول سه نفر با سامی فرخ نگهدار، مجید و محسن، قاسم رشیدی و

ضمناً کیومرث ایزدی از اعضای قدیمی سازمان که در سال ۱۳۴۲ از فعالیت کناره گیری کرده بود و حشم الله شهرزاد که چهار ماه قبل از گروه اخراج شده بود، بازداشت شدند. در این جریان منوچهر کلانتری که در اروپا بود لو رفت. محمد صفاری آشتیانی و علی اکبر صفائی فراهانی شناخته و متواری شدند و چند نام مستعار مطرح شد که صاحبان آنها شناخته نشدند و بعد برای ۱۱ نفر از اعضای گروه تقاضای اعدام شده بود، ولی بعد با تظاهرات نسبتاً شدیدی که در خارج از کشور به عمل آمده بود و با توجه به موقعیت رژیم در داخله و اینکه بین گروه و رژیم برخورد خونینی نشده بود. کیفر خواست تغییر کرد و برای همه به موجب ماده ۱ مقدمین علیه امنیت کشوری تقاضای مجازات شد. دادگاه در حضور یک هیئت ناظر خارجی و مخبرین داخلی و عده ای از تماشاچیان که از بستگان متهمان بودند طی جلسات متعددی تشکیل شد و سرانجام متهمان را مجدداً محاکمه کردند و به حداکثر مجازات تقاضا شده در کیفرخواست محکوم کردند.

نحوه لو رفتن - ناصر آقایان در قسمت دوم گروه سرشاخه بود. او سابقه طولانی فعالیت داشت (از حزب توده در سال ۱۳۳۰) او در پایان سال ۱۳۴۵ توسط سورکی با گروه ارتباط پیدا کرد. آقایان خود را به پلیس فروخته بود. پلیس از طریق آقایان توانسته بود سورکی، شهرزاد و زاهدیان را شناسایی کند و جزئی و سورکی را در حین تماس بازداشت کرد. معذالک سیستم ارتباطات گروه و شناسائی که پلیس در حمله به گروه به خرج داد باعث شد که نتواند اعضای بیشتری از گروه را شناسائی کند. علت شتاب پلیس احساس خطر از عملیات مسلحانه و ترور شاه بود. جزئی و سورکی حدود یک ماه مقاومت کردند ولی در پایان این مدت شهرزاد که قبلاً زیر نظر بود بازداشت شد و با اندکی شکنجه قسمتی از اطلاعات خود را در اختیار پلیس گذاشت و از این طریق گروه لو رفت.

طرز تفکر و خط مشی گروه - مؤسسين گروه از اعضای سابق سازمان جوانان حزب توده بودند که از سال ۱۳۳۴ به بعد فعالیت مستقلی از حزب توده را داشتند. در موقع تجدید سازمان گروه در سال ۱۳۴۲ خصوصیات زیر را داشت:

ایدئولوژی گروه، مارکسیسم - لنینیسم بود. در موضعگیری در اختلافات چین و شوروی رسماً معتقد به مشی مستقلی از این قطبها بود ولی در بین اعضای گروه تمایلاتی در دو جهت مخالف وجود داشت. تجارب کوبا از نظر نقش پیشاهنگ مسئله حزب با تجارب قبلی گروه مطابقت میکرد و مورد قبول آنها قرار گرفته بود. مشی مسلحانه و تدارک مسلحانه، انقلاب توده ای، استراتژی عمومی گروه بود و ابتدا به مبارزه چریکی در کوه و جنگل توجه اساسی میشد و شهر نقش موقتی داشت. هدف مرحله ای این اقدامات کانالیزه کردن جنبش در جهت مشی مسلحانه و تثبیت مبارزه مسلحانه بود. در مرحله بعدی که

میبایست واحدهای چریک در مناطق روستائی بتوانند از پشتیبانی دهقانان برخوردار شوند و نیروهای شهری به این واحدها کمک رسانند. در شهر نیز اعتراضهای توده برضد رژیم اوج بگیرد ولی پس از شکل گرفتن اصلاحات ارضی و تجارب انقلابی آمریکای لاتین در زمینه جنگ چریکی شهری مسئله اقدام همزمان در شهر و کوه مورد نظر گروه قرار گرفته و به شهر بهای بیشتری از گذشته داده شد.

تعلیمات و تبلیغات - آثار مارکسیستی و ادبیات انقلابی آمریکای لاتین مورد توجه گروه بود. کتاب جنگ کریلانی چه گوارا و مقالات چه گوارا و کاسترو مورد توجه بود. در اواخر کتاب دبره مورد بحث قرار گرفته بود تعلیمات نظامی به صورت منطقه شناسی اسلحه شناسی، تیراندازی، ساختن مواد منفجره، تعقیب و شناسائی شهری، کاراته کوهنوردی در قسمت سیاسی نظامی به کار برده میشد. تاکتیکهای جنگ در جنگل و کوه و مراحل آن مصادره بانک، گروگانگیری و سابوتاژ مورد توجه گروه قرار گرفته بود و در آستانه مصادره یکی از بانکهای تهران گروه مورد حمله پلیس قرار گرفت. در این موقع گروه مقادیری سلاح اتومبیل، خانه های امن و دیگر لوازم فعالیت چریکی را تهیه کرده و منطقه وسیعی از جنگلها و کوهها را شناسائی کرده بود، با توجه به اینکه گروه ضمن اعتقاد به مارکسیسم - لنینیسم از مشی چین و شوروی پیروی نمیکرد و در زمینه مسئله حزب و در مشی قهرآمیز تجارب مبارزه آمریکای لاتین (کوبا و دیگر کشورها) مورد توجه آن قرار گرفته بود - در اذهان این گروه با تمایل کاستروئی شناخته شد. از سوی دیگر با توجه به اینکه در مقابل حزب توده تاکتیک مخصوصی داشت. هر دو جناح توده و ضد توده از آن ناراضی بودند ولی مبارزات و نقش گروه در مقابل دستگاه مانع حملات رسمی این جناحها به آن گردید. سیاست گروه در قبال حزب توده مبتنی بر به رسمیت شناختن این حزب به عنوان پیشاهنگ طبقه کارگر بود و انحرافها و اشتباههای این حزب و رهبری آن طی حیات سیاسیش مورد انتقاد قرار گرفته است. معذالک این شناخت به این معنی نبود که به جای مبارزه با دشمن مبارزه با رهبری حزب برنامه کار گروه قرار بگیرد. به نظر گروه مبارزه با حزب توده و رهبری فرصت طلب آن در جریان مبارزه با دشمن انجام شده و در چهار چوب مبارزه درونی جنبش ترقیخواهانه قرار میگررفته است و قسمت اول این سیاست موجب نارضائی گروهها و جریانهای ضد توده ای بود و قسمت دوم آن مورد اعتراض و نارضائی حزب توده و اعضاء و طرفداران آن قرار گرفته بود. همچنین مشی مستقل این گروه در برداشت از مارکسیسم - لنینیسم از یک سو موجب نارضائی طرفداران مشی چینی و از سوی دیگر موجب مخالفت طرفداران شوروی میشده است - در دادگاه گروه از کشیده شدن به موضعگیری ایدئولوژیک نسبت به چین شوروی و حزب توده آگاهانه خودداری کرده و فقط به اعتراض بر ضد دیکتاتوری رژیم و تشریح موقعیت

اقتصادی، سیاسی، نظامی و اعتراض به پایمال شدن حقوق انسانی و افشاگری نسبت به روش رژیم در سرکوبی خلق و توسل به شکنجه و آزار در تحقیقات ساواک اکتفا کرد.

ادامه کار گروه - پس از ضربه ای که در سال ۱۳۴۶ به گروه وارد شد. گروه از اعضای لو نرفته خود تجدید سازمان یافته و با منحل کردن قسمتهای اول و دوم به کار خود ادامه داد. صفائی فراهانی و صفاری آشتیانی به عراق رفته و از آنجا به جنبش مسلحانه فلسطین میپیوندند و در سال ۱۳۴۹ به ایران بازگشته به گروه میپیوندند و در رهبری گروه شرکت میکنند. این گروه در فروردین ۱۳۵۰ پس از رستاخیز سیاهکل و اعدام سپهبد ضیالالدین فرسیو رئیس دادرسی ارتش با گروه دیگری که از نظر ایدئولوژی و خط مشی با آن وحدت داشت همکاری کرده و در سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ادغام شدند.

گروه تربت حیدریه

(دامغانی - راد) منوچهر دامغانی در دانشکده پزشکی با گروه معروف به "پروسه" آشنا شد و به عضویت آن درآمد دامغانی در جبهه ملی فعالیت میکرد و در مبارزات جبهه ملی اغلب در مقابل عناصر چپی و در کنار باند خنجی قرار داشت و بهروز شه دوست راد دانشجوی دانشکده علوم بود و از طریق فعالیتهای صنفی به فعالیتهای جبهه ملی کشانده شد، راد روابط مخفی با دامغانی و "پروسه" داشت ولی در فعالیت علنی و نیمه علنی در نهضت آزادی شرکت کرده و از طرفداران جناح و حریم عطائی و همکارانش بود. معذالک نحوه عمل راد در سطح دانشگاه و در نهضت آزادی اغلب مبتنی بر تکروری و مخالفت خوانی بود که گاهی به اخلاص میرسید. مشی پروسه در این نحوه عمل بی تاثیر نبود. چنانچه دامغانی نیز کم و بیش از همین رویه تبعیت میکرد سرانجام راد از نهضت آزادی اخراج شد. در دیگر جریانها نیز به سبب رویه و افکار خود راهی نداشت. پس از فروکش کردن فعالیتهای راد در تماس با دامغانی تصمیم میگیرند مشی قهرآمیز را پیاده کنند و از آنجا که اعضا و طرفداران پروسه در زمینه مسائل ایدئولوژیک مشی چینی را برگزیده بودند اینها نیز نخست تحت تاثیر همین مشی قرار گرفته و در صدد تدارک جنگ چریکی دهقانی برمیآیند و در دو سه نقطه (ناحیه) شروع به نفوذ در روستاها و کار دهقانی میکنند. در تربت حیدریه مزرعه ای میخرند و چند تن از اعضای گروه مشغول اداره مزرعه میشوند. هدف این بود که از این راه میان روستائیان نفوذ کرده و پایگاه دهقانی ایجاد شود. یکی دو تفنگ شکاری نیز برای تعلیمات

نظامی و حفظ جنبه مسلحانه گروه تهیه میشود. بهروز راد و دو تن دیگر در ورامین یک بارکش میخرند و به بارکشی در بین ورامین - تهران پرداخته یکی از آنها زمینی را اجاره میکند و به زراعت مشغول میشود. در مزرعه تربت حیدریه علاوه بر چند مرد، دو زن نیز رفت و آمد داشتند. رفتار این عده دهقانان را مشکوک کرده و خبرهایی از آنها به ژاندارمری و پلیس میرسد. از سوی دیگر پروسه در جریان کلی فعالیتهای این عده بود و با نفوذی که پلیس در آن داشت حرکات این عده را زیر نظر داشت. در سال ۱۳۴۷ ژاندارمری به مزرعه تربت حیدریه رفته و پسرها را همراه با یک دختر بازداشت میکنند.

علاوه بر تفنگ های شکاری یک ضبط صوت و چند حلقه نوار از آنها به دست میآید که روی نوارها برنامه فارسی رادیو پکن ضبط شده و ضمناً برای سرگرمی اعضای گروه روی آنها رپرتاژهای جنگی ضبط کرده بودند. راد دامغانی و همکارانش براحتی در دیگر نقاط بازداشت میشوند. به خلاف شایعات گروه روی شکنجه جدی قرار نمیگیرند و برادر راد به نام بهزاد توسط خود و همکارانش به شوخی مورد ضرب و شتم قرار میگیرد و دچار عارضه روانی میشود.

همه بازداشت شدگان که بیش از ۲۰ تن بودند بدون محاکمه آزاد میشوند و پنج تن از جمله دامغانی، راد و مصور رحمانی که هر سه سابقه عضویت در "پروسه" را داشتند به حبسهای نسبتاً سنگین محکوم میشوند. در دادگاه همه محکومان اظهار ندامت کرده و بعدها در زندان نیز رفتاری بسیار زشت در پیش میگیرند. دامغانی از همان نخست در جشنهای ارتجاعی شرکت میکند و راد به اخلاص گری در بین زندانیان سیاسی پرداخته و عناصر ساده را به جان هم میندازد. از آنجا که در طول فعالیت این گروه هیچ جنبه مثبتی وجود ندارد و چه در مرحله فعالیتهای سیاسی و چه پس از آن فاقد ارزش های مبارزاتی هستند نیازی به تحلیل آن نمیباشد.

گروه فلسطین

با خاتمه یافتن فعالیتهای سیاسی علنی در دانشگاه تهران، فعالیتهای صنفی و زمینه رشد دانشجویان بیشتر شد. اکثریت قاطع اعضای گروه فلسطین دانشجویان بودند که از سال ۱۳۴۲ به بعد به جنبش روی آورده و فعالیتهای خود را از فعالیتهای صنفی - سیاسی آغاز کرده بودند. گروه فلسطین از به هم پیوستن سه جریان بوجود آمده بود. جریان اول از همین جریانهای دانشجویی که دنباله فعالیتهای ۱۳۳۹ تا

۱۳۴۲ بود بوجود آمده و چند تن از فعالین جبهه ملی در آن شرکت داشتند. از جمله این افراد شکرالله پاکنژاد بود.

شکرالله پاکنژاد اهل دزفول بود که پس از ورود به دانشگاه در سال ۱۳۳۹ به حزب ملت ایران پیوست و در جریانهای دانشجویی و حزبی شرکت کرد در پایان این دوره فعالیتها پاکنژاد به همراه عده ای دیگر از دانشگاه به سربازی فرستاده شد. پس از پایان خدمت سربازی پس از مدتی سرگردانی توانست از دانشکده حقوق فارغ التحصیل شود. شکست فعالیتهای جبهه ملی ایران برای پاکنژاد نیز مسئله ادامه مبارزه را پیش آورد. پاکنژاد در سال ۱۳۴۴ همراه یکی دیگر از اعضای حزب ملت ایران در حالیکه متن کتاب "جنگ کربلایی" چه گوارا را از رادیو پیک سنوال کرده بودند بازداشت شدند و چند ماهی در زندان بود. این نشانه آغاز تغییراتی در نحوه تفکر او بود. طی سالهای ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۷ با داریوش فروهر و حزب ملت ایران اختلافهایی پیدا کرد که منجر به جدایی از این حزب شد و به موازات این جدایی با عده ای از عناصر فعال دانشجویی مثل حسین ریاحی، رضوان جعفری، مسعود بطحائی (البته بطحائی دانشجوی نبود) کاخساز با بهروز ستوده و دیگران آشنا شد. در سال ۱۳۴۶ در جریان فوت تختی و تظاهراتی که در دانشگاه به عمل آمد عده ای از دانشجویان که روابط محفلی با یکدیگر داشتند بازداشت شدند و مدتی را در زندان به سر بردند. از جمله این افراد رضوان جعفری، حسین ریاحی، بهروز ستوده، ابراهیم انزابی، محمدرضا شالگونی و دیگران بودند. پس از آزادی از زندان این دانشجویان به یکدیگر نزدیک شدند پاکنژاد توسط حسین ریاحی و بطحائی با یکدیگر آشنا شدند.

جریان دوم از عده ای از دانشجویان آذربایجانی بوجود آمده بود که محفلی داشتند و کتابهای مارکسیستی را مطالعه میکردند انزابی، محمدرضا شالگونی، هدایت الله سلطان زاده و چند تن دیگر از بازداشت شدگان گروه فلسطین جزو این محفل بودند. این محفل با گوشه ای از پروسه در تماس بود و از آن تغذیه میکرد.

جریان سوم محفلی بود از یک عده دانشجویی که آنها نیز به مطالعه تئوریک مشغول بودند و ضمناً در دانشگاه در فعالیت صنفی شرکت میکردند. احمد صبوری، نواب بوشهری، سلامت رنجبر، محمد معزی و چند تن دیگر به این محفل وابسته بودند. در سال ۱۳۴۷ این سه جریان به یکدیگر نزدیک شدند ولی هیچگاه به صورت یک سازمان متشکل و متمرکز در نیامدند. تمایلات طرفدار چین بر این جریان سایه انداخته بود و بخصوص احمد صبوری و دوستانش از دیگران جلوتر میرفتند. احمد صبوری جوانی بود بدون هیچگونه سابقه مبارزاتی و از این حیث از دیگر همکاران خود در دو جریان دیگر عقب مانده تر

بود ولی در عوض وقت خود را صرف مطالعه آثار مارکسیستی کرده بود و از این حیث بر دیگران برتری داشت. این امتیاز به او موقعیت مناسبی در گروه داده بود.

خط مشی گروه - همانطور که گفته شد گروه از یکپارچگی و وحدت نظر برخوردار نبود و محفل ها و جریانهای سه گانه تمایلات خود را کم و بیش در گروه حفظ کرده بودند. در اوایل سال ۱۳۴۸ رضوان جعفری و ستوده و بطحایی به افغانستان میروند تا از این طریق به چین رفته و امکانات تسلیحاتی از آنجا فراهم کنند و جعفری در افغانستان با نشریه "پرچم" که طرفدار چین بود و ارگان یک جریان سیاسی به حساب میآمد، همکاری میکند ولی از جانب سفارت چین هیچگونه کمک و همکاری و راهنمایی به او نمیشود و مراجعه اش به این سفارتخانه بدون نتیجه میماند و به ایران باز میگردد. بعد گروه تصمیم میگیرد افرادی را به فلسطین اعزام کند. از اینجا نام فلسطین روی گروه قرار میگیرد. در این موقع گروه تمایلات قهرآمیز داشت. ولی خط مشی روشنی برای پیاده کردن آن نداشت و به جنگ چریکی در روستا و عملیات شهری توجه شده بود ولی برنامه دقیق و روشنی در این مورد وجود نداشت. گروه در صدد یافتن منطقه- ای بود که بتواند افراد خود را تحت تعلیم نظامی قرار دهد و بعد از نومیادی از چین فلسطین میتوانست چنین منطقه ای محسوب شود.

نحوه لو رفتن گروه - در نیمه دوم سال ۱۳۴۸ احمد صبوری برای تحقیق در باره امکان خروج افراد از ایران و رفتن به فلسطین به عراق رفت و در آنجا با تیمور بختیار ملاقاتی کرد. در این ملاقات بختیار از وضع ایران جويا شد و راههایی برای خروج افراد در نظر گرفته شد. این راه زیر کنترل پلیس بود. این افراد که قصد خروج را داشتند به دام افتادند. رمز رسیده این افراد به عراق به دست پلیس افتاد با ارسال آن برای بقیه جمعاً چهار دسته را به دام انداخت. آخرین دسته متوجه خطر شد و راه دیگری را برای خروج در پیش گرفتند. اینها عبارت بودند از: حسین ریاحی، رضوان جعفری، بهروز ستوده، این سه نفر در عراق با دیگر مهاجران ایرانی همکاری کرده و در اداره صدای ایرانی همکاری کرده و در اداره صدای فارسی رادیو بغداد شروع به کار کردند. از بازداشت شدگان در مرز تحقیقاتی انجام گرفت و جمعاً سی و چند تن بازداشت شدند که ۱۸ نفر آنها در دی ماه ۱۳۴۹ محاکمه شدند. در فاصله جلسات همین دادگاه بود که احمد صبوری تن به مصاحبه داد ولی پاکنژاد، بطحایی و کاخساز و عده ای دیگر از متهمان از عقاید و آرمانهای خود دفاع کردند و به زندانهای سنگین محکوم شدند. عده ای نیز ندامت کرده و زندان کمتری گرفتند. پاکنژاد بطحایی و کاخساز به زندان ابد محکوم شدند و صبوری به سه سال زندان. بقیه محکومیت ها به شرح زیر بود: سلامت رنجبر، داود ملحدوست، محمد رضا شالگونی هر یک ده سال،

ابراهیم انزایی، رحیم خانی و سلطان زاده هفت سال بهرام شالگونی چهار سال، ناصر جعفری و معزز سه سال، نواب بوشهری، اشرفی و جمالی و هاشم گوند یک سال.

پس از دادگاه دفاعیه پاکنژاد و بطحائی در سطح جنبش منتشر شد. دفاعیه پاکنژاد اساساً در زمینه حمله به رژیم و افشاگری از شکنجه و دفاع از آرمان ملی بود و در ابعاد وسیعتری از دفاع بطحائی پخش شد. دفاع بطحائی بیشتر جنبه ایدئولوژیک داشت و مسائل جنبش را مطرح کرده بود پس از انتشار دفاعیه ها، پاکنژاد مجدداً زیر فشار قرار گرفت و سرانجام اغلب اعضای مؤمن گروه تبعید شدند. گروه فلسطین یک گروه مارکسیستی بود که به راه قهرآمیز اعتقاد داشت و در صدد پیاده کردن آن در ایران بود.

جنبش مسلحانه در کردستان در سال ۱۳۴۷

در قسمتهای قبل به آخرین جریان سیاسی کمونیستی در کردستان اشاره در کردستان کردیم. در سال ۱۳۳۸ هنگامیکه کمیته حزب دموکرات کردستان بازداشت شد عده ای از افراد آن از جمله سلیمان معینی به عراق فرار کردند. بقایای این شبکه نیز در کردستان شروع به فعالیت کرد و با عده ای از دانشجویان کرد که در تهران متشکل شده بود کم و بیش در ارتباط بود. این دانشجویان خود را کمیته تهران حزب دموکرات مینامیدند. سراجی و شریف زاده از مسئولان این کمیته بودند. ابراهیم اسحاقی (نام مستعار احمد توفیق) از اعضای حزب (پارتی) دموکرات کردستان بود که ضمناً رابط این حزب با جریانهای خارج از کشور و محافل بین المللی بود. توفیق در چکسلواکی زیر رهبری و کنترل حزب توده قرار گرفت. به همین دلیل از حزب اخراج شده (جانشین او عبدالرحمان قاسملو بود که او نیز سرنوشت مشابهی داشت).

احمد توفیق در عراق نشریه ای به نام "دیسان، بارزان" منتشر کرد که هدفهای قیام مصطفی را تشریح مینمود. احمد توفیق در عراق زیر نام (پارتی دموکرات) یا به طور خلاصه (پارتی) به فعالیت خود ادامه داد در سال ۱۳۴۲ توفیق برای پارتی دست به جمع آوری اعانه میزند. در ایران این عمل توسط شیخ معتصم حصائی انجام میگرفت که عامل پلیس بود. همین امر باعث شد که شبکه تهران و کردستان شناخته شده و تهاجم پلیس به این شبکه آغاز شد. از آنجا که عناصر پیشرو از دادن اعانه که به صورت اوراق قرضه جمع آوری میشد، استقبال کرده بودند. این امر سر نخ شد برای پیگیری پلیس و تعقیب عده

کثیری از طرفداران حزب گفته شد، که در این تعقیب ها حدود ۲۰۰ نفر از کردستان و تهران بازداشت شدند. چند صد تن نیز به عراق متواری گشته اند. از جمله فراریان سراجی و شریف زاده از تهران و عبدالله معینی (برادر سلیمان) بودند. به دنبال اختلافاتی که در عراق بین ملا مصطفی و جلال طالبانی در گرفته بود و جلال در راس پارتی دموکرات قرار داشت. مناسبات دو جناح به شدت تیره شد و در خرداد ۱۳۴۳ یک نیروی هزار نفری از جانب ملا برای پایان دادن به کار جلال عازم طابوت شدند. در برخورد بین نیروهای مسلح، طرفین تلفاتی دادند و جلال با حدود هفتاد تن از یارانش به ایران پناهنده شدند. دولت ایران کوشش کرد که از پناهندگان به عنوان وسیله ای برای اعمال نظرات خود استفاده کند. ابتدا پناهندگان در همدان مسکن داده شدند و سران آنها به تهران آورده شدند سپس دولت با ملامصطفی وارد مذاکره شد. ملا از این مذاکرات استقبال کرد. در موافقتی که بین طرفین به عمل آمد قرار شد افراد جلال از نواحی مرزی دور شوند و بازداشت شدگان (شبکه کردستان ایران) را آزاد کنند. سران پناهندگان را ملا تحویل بگیرد و کمکهائی را که قبلاً ایران به جلال میکرد چند برابر شده به ملا پرداخت شود تا در جنگ بر ضد قوای ارتش عراق از آن استفاده کنند. این توافق تقریباً بمورد اجرا گذاشته شد. ایران از ۲۰۰ تن بازداشتی فقط ۱۳ تن را محاکمه کرد ولی نه ملا فراریان ایران را تحویل داد و نه ایران جلال طالبانی را به او تسلیم کرد. پس از این رویدادها ملا مصطفی اعضای مؤثر پارتی دموکرات را خواسته و به آنها پستهای را پیشنهاد کرد از جمله این عده احمد توفیق بود که به عنوان حاکم کرد به موصل فرستاده شد. ولی سلیمان معینی این شغل را قبول نکرد و به ملا نپیوست. در بهار سال ۱۳۴۵ رهبران پارتی دموکرات در اروپا مذاکراتی با دولت عراق به عمل آوردند و توافق شد که پناهندگان ایران به عراق بازگردند. جلال طالبانی و همکارانش به عراق رفته و در اطراف خانقین جا گرفتند و با دولت عراق برضد ملا وارد همکاری شدند و اسماعیل شریف زاده پس از فرار به عراق با ملا تماس گرفته و سراجی همکاری با ملا را کاملاً پذیرفته حتی چنان مورد اعتماد قرار گرفت که به لقب قاضی حزب معروف شد. ولی شریف زاده همکاری نکرد و بعدها سراجی از ملا جدا شد و به این عده پیوست. در این موقع بود که بین این عده و سازمان انقلابی در اروپا تماس برقرار شد و سازمان انقلابی حزب توده در صدد پیاده کردن استراتژی خود در کردستان برآمد. در این موقع تحلیل از کردستان به عمل آمد که به موجب آن جامعه کردستان به عنوان جامعه ای نیمه فنودال - نیمه مستعمره اعلام شد و به پا کردن جنگ چریکی دهقانی استراتژی دهقانی قرار گرفت. میبایست عملیات به صورت پایگاه توده ای آغاز شود و به جنگ توده ای بینجامد. گروه اکیپ هائی برای شناسائی و تعیین منطقه عملیات به ایران اعزام کرد و این اکیپ ها را افرادی که به کردستان آشنا بودند بین ایران و عراق رفت و آمد میکردند، تشکیل میدادند. در زمستان ۱۳۴۶ یک

رسته شناسائی به عمل آمد و در بهار بعد افراد به عراق بازگشته و در زمستان ۴۶ برای آغاز تدارک و ایجاد ارتباط با نیروهای داخلی وارد ایران شدند. گروه ابتدا به یک رشته تبلیغات علنی و نیمه علنی برضد مالکین و دولت دست زد و دهقانان را بر ضد حکومت میثورانند. بنابر آنچه گفته شد دهقانان ابتدا به این تبلیغات روی خوش نشان دادند.

چریکها نیز به دهقانان اعتماد کرده و در مواردی در پناه آنان قرار گرفتند. از سوی دیگر گروه سعی کرد بین مردم شهری بخصوص روشنفکران یارانی پیدا کند و در این مورد شریف زاده و سراجی از موقعیت دانشجویی خود استفاده کرده از جمله نتایج این کوشش ها، تماس آنها با **علیرضا نابدل** بود که مذاکراتی بین او و شریف زاده انجام شد و نظرات گروه مورد قبول نابدل قرار نگرفت و پاسخ دادن به گروه را موکول به مطالعه دقیق تری از مسائل کرد. جلو افتادن عملیات نظامی مانع از ادامه این تماس شده و منجر به قطع آن شده و تماسهایی نیز بین گروه با یک گروه سیاسی دیگر که در مهاباد و سنندج فعالیت داشت برقرار شد ولی سرانجام به نتیجه نرسید.

پس از زمستان ۱۳۴۶ افراد به عراق بازگشته و آماده اقدامات نظامی شدند. قرار شد افراد به صورت اکیپ های چند نفری وارد منطقه های مختلف شده دست به عملیات نظامی بزنند. گروه پس از بازگشت به عراق درصدد جلب حمایت شوروی بر میآید و گویا مراجعه هایی به سفارت شوروی در عراق میکند. تقاضای دریافت اسلحه مینماید ولی سفارت شوروی به آنها پاسخ میدهد که هنگامی میتوانیم به شما کمک کنیم که شما به یک نیرو تبدیل شده باشید و بتوانید کمک ما را بپذیرید. به هر حال این حرکت گروه چنانکه انجام یافته باشد، نشان دهنده عدم شناخت موقعیت ایران و شناختن روابط احزاب و جریانهای بین المللی است. در اینجا لازم به تذکر است که گروه با یکی از فئودالها در عراق بنام محمد خادم (احمد خان احمدی معروف به گهواره) که پس از اصلاحات ارضی یاغی شده و به عراق متواری شده بود تماس گرفته و درصدد استفاده از امکانات او و افرادش برآمده بود و تعدادی از افراد او را به عنوان چریک یا پارتیزان پذیرفته بودند افراد مسلح محمد خادم در اکیپ های پراکنده پخش شده بودند. پلیس که قبلاً اخباری از رفت و آمد به اعضای گروه به ایران پیدا کرده بوده این بار توسط خادم کاملاً در جریان قرار گرفت و تعداد زیادی ژاندارم به منطقه فرستاده و خود را آماده برخورد کرده بود. از جمله از هر ده چند ژاندارم پاسداری میکردند. واحدهای رزمی ژاندارمری نیز به حالت آماده باش خطوط ارتباطی را کنترل کرده و با اولین برخورد منطقه های مختلف را به صورت قرنطینه درآورد.

با همکاری ارتش و افراد بارزانی، مرز عراق نیز کنترل شده و در مراحل بعد نیروهای ملا مصطفی راه عقب نشینی چریکها را بستند، اولین اکیپ مسلح درزیر رهبری شریف زاده بود. یکی از

افراد خادم در این اکیپ بود که به محض ورود به یکی از دهات بنای خرابکاری در اکیپ را گذاشته و با تیراندازی شریف زاده مجبور به فرار میشود. اهالی شریف زاده را در جریان امر و آمادگی نیروهای دولتی میگذارند.

این گروه از چند تن تشکیل شده بود. شریف زاده با بقیه اکیپ که یکی دو تن بیشتر نبودند پس از درگیری با ژاندارمها از منطقه خطر خارج شده و در یک غار پناه میگیرند. دشمن در تعقیب چریکها نیروی خود را بسیج میکند و کاوش آغاز میگردد. در یکی از کاوشها دشمن به حدود غار میرسد و در اینجا با تیراندازی شریف زاده روبرو میشود. گفته شده علت پیشدستی شریف زاده واقف شدن به خیانت خادم بود که گویا در همان گروه تعقیب شخصاً شرکت کرده بود و شریف زاده قصد اعدام او را داشته، در این برخورد شریف زاده و رفیق یا رفقاییش کشته میشوند. یک هفته پس از برخورد ملا آواره دست به عملیات نظامی میزند. ملا آواره از دهقانان بوده که با گروه تماس گرفته و در نظر داشت به آن بپیوندد. ملا تمایلات مارکسیستی داشت و در محل به عنوان یک شاعر نیز معروف بود ملا آواره و همزمانش در یک برخورد با قهرمانی میجنگند و به شهادت میرسند. در همین ضمن سلیمان معینی که برای مذاکره با ملامصطفی بارزانی نزد او رفته بود توسط او دستگیر و چون معینی در مقابل ملا ایستادگی کرده و با جسارت به او پرخاش کرده و او را مورد اعتراض و انتقاد قرار میدهد به فرمان ملا اعدام شده و جنازه اش تحویل نماینده دولت ایران نزد ملا میگردد. (سفیر ایران نزد ملا).

این خیانت ملا اثر سوئی میگذارد و مردم را سخت به او بدبین میکنند ارتش جنازه معینی را به ایران آورده و در شهرهای سردشت و بانه میگرداند. روی سینه او لوحه ای آویزان بود به این مضمون (سزای خیانت مرگ است) مشاهده جنازه معینی مردم را سخت منقلب میسازد. جنازه را از ارتش به زور میگیرند و دفن میکنند. نفرت از ملا سخت بالا میگیرد. مردم روی سگها نام ملا را مینوشتند و در شهر رها میکردند. در تیرماه ۱۳۴۷ چند تن از افراد اکیپ عبدالله معینی در صدد تماس با گروهها و محفل های شهری برمیآیند ولی پس از مذاکره از جذب آنها نومید شده و سرانجام اکیپ نیز پس از برخورد مسلحانه به کوه زد و پس از بسیج دشمن در محاصره قرار گرفته و عده ای کشته شده و بقیه بلافاصله پس از بازداشت اعدام میشوند.

آخرین اکیپ تحت فرماندهی قادر شریف که از افراد سابقه دار و از همکاران معینی بود به منطقه وارد شد و در یک سنگر کمین کرده و در برخورد با ژاندارم ها گروه کثیری از آنها را نابود میکند. این اکیپ با موفقیت به عراق باز میگردد ولی در آنجا قادر شریف با توطئه ملا روبرو میشود. قادر شریف که زیر نظر نیروهای ملا و تقریباً در بازداشت آنها بود. در یک سوء قصد و انفجار به شهادت میرسد. درباره

برخورد این اکیپ با ژاندارم ها که به پیروزی آنها انجامید: سرودهای زیادی از جانب مردم و روستائیان ساخته شده و خوانده میشود. سراجی که قرار بود با اکیپ دیگری به ایران بیاید در حرکت خود مردد میشود. در این موقع که کوروش لاشائی و چند تن دیگر از افراد سازمان انقلابی برای کمک به گروه به عراق میآیند ولی نتیجه اقدامات آنها بازگشت به اروپا میشود. سراجی نیز دیگر به ایران نمیآید.

پس از این رویدادها عده زیادی از افراد در ارتباط با گروه بازداشت شده و در مهاباد محاکمه میشوند و پس از محکوم شدن به حبسهای سنگین در زندان رضائیه محبوس میشوند. ضمناً باید یادآور شد که یکی از اقدامات گروه اعدام چند تن از مالکین کرد برای برانگیختن دهقانان بر ضد دولت و مالکان بود. اتهام این عده جاسوسی و همکاری با دولت عراق بوده است. رژیم از این اقدامات به سود خود استفاده کرده و با تکیه بر همبستگی های قومی و خونی روستائیان و عشایر را به ضدیت با چریکها کشاند در اواخر سال ۱۳۴۸ از جانب گروه محفلی به نام جنبش نوین کمونیستی و نشریه ای به نام "زنده باد مبارزه مسلحانه خلق کرد" منتشر میشود که جریان این گروه را تحریف کرده و اعلام کرده بود که در این جریان حدود ۸۰ نفر شهید شدند و چند تن دستگیر و تبعید شدند.

این جزوه نتیجه میگیرد که در شکست این جریان عوامل زیر نقش اساسی داشتند:

۱- فقدان حزب مارکسیست - لنینیست به عنوان پیشاهنگ طبقه کارگر

۲- کمبود کار سیاسی در کادرهای گروه

۳- خیانت ملا مصطفی بارزانی

۴- نقش حزب توده و نقش حزب کمونیست عراق که فقط برای شهدا آه و ناله سر داده و مشی

گروه را مورد حمله قرار دادند.

۵- نقش شوروی که با رژیم شاه همکاری کرده و در ایران و عراق اثر میگذارد. این نشریه

همچنان موقعیت ایران را نیمه فئودال نیمه مستعمره شناخته و استراتژی گروههای متمایل به چین را مطرح کرده و از آن به دفاع برخاسته است. در این مختصر تحلیل این حرکت نمیگنجد ولی ویژگی ها و کمبودهای اساسی این جریان به شرح زیر جمع بندی میشود:

۱- اشتباه در تحلیل موقعیت کردستان چه از نظر اجتماعی و اقتصادی و چه از نظر سیاسی، در کردستان بورژوازی از رشد اندکی برخوردار است و بقایای زندگی شبانی از نظر اقتصادی به چشم میخورد و از نظر فرهنگی ریشه های اساسی دارد. این بقایا به صورت زندگی و همبستگی-های عشایری و ایلاتی به چشم میآید. بنابراین در کردستان شیوه تولید شبانی و بورژوازی ضعیف شهری در کنار هم وجود دارد (بخصوص این تحلیل مربوط به زمان این حرکت است).

۲- عمده ترین تضاد کردستان، تضاد خلق کرد با رژیم مرکزی ایران است. ستم ملی و ستم مذهبی در کردستان حتی تضاد طبقاتی را تحت الشعاع خود قرار داده است. به این ترتیب هر حرکت سیاسی و نظامی باید با توجه به این شناخت آغاز شده و تضاد طبقاتی از کانال تضاد ملی عمل خواهد کرد. نشانه های بارز این امر در جنبش کرد و تاریخچه آن به خوبی هویدا است. مهمترین مبارزه ضدامپریالیستی کمتر از همه جا انعکاس داشت. از سوی دیگر جنبشهای سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۳ و جریان مذهبی تحت رهبری خمینی و دیگر جنبشهای مذهبی و اساساً در کردستان بخصوص در منطقه ای که سنن انقلابی دارد (یعنی کردستان شمالی) انعکاسی نداشته است به عکس جنبش کردستان عراق و جنگ کردها با دولت عراق عرب بغداد همواره ذهن توده-های کرد را به خود مشغول داشته است. ملامصطفی علیرغم همکاری با رژیم ایران و خیانت‌های که بر ضد جنبش مسلحانه کردستان انجام داده از حمایت و احترام عظیمی در کردستان برخوردار بود و جنبش ضد امپریالیستی ایران در کردستان رنگ دیگری دارد. جنبش در آنجا مستقیماً برضد رژیم و دستگاه اداری آن و نیز شعار خود مختاری خلق کرد انجام پذیر است و انقلاب توده ای در کردستان بدون تضمین این هدف نمیتواند قوام بگیرد.

۳- در کردستان مسئله عشایری و همبستگی های خونی نقش مهمی ایفا میکند که دست به دست تضاد ملی میدهد. مادامیکه این عوامل اقتصادی اجتماعی در کردستان عمل میکند بی توجهی به آن میتواند فاجعه انگیز باشد. حرکت ملا در کردستان عراق علیرغم انحرافها و تمایلات ارتجاعی که در آن دیده میشود از این امتیاز برخوردار است که اولاً از تضاد عمده به نحو اکمل استفاده میکند (و علت ایزوله شدن جلال و شکست نهائی او اساساً نادیده گرفتن این تضاد عمده بود).

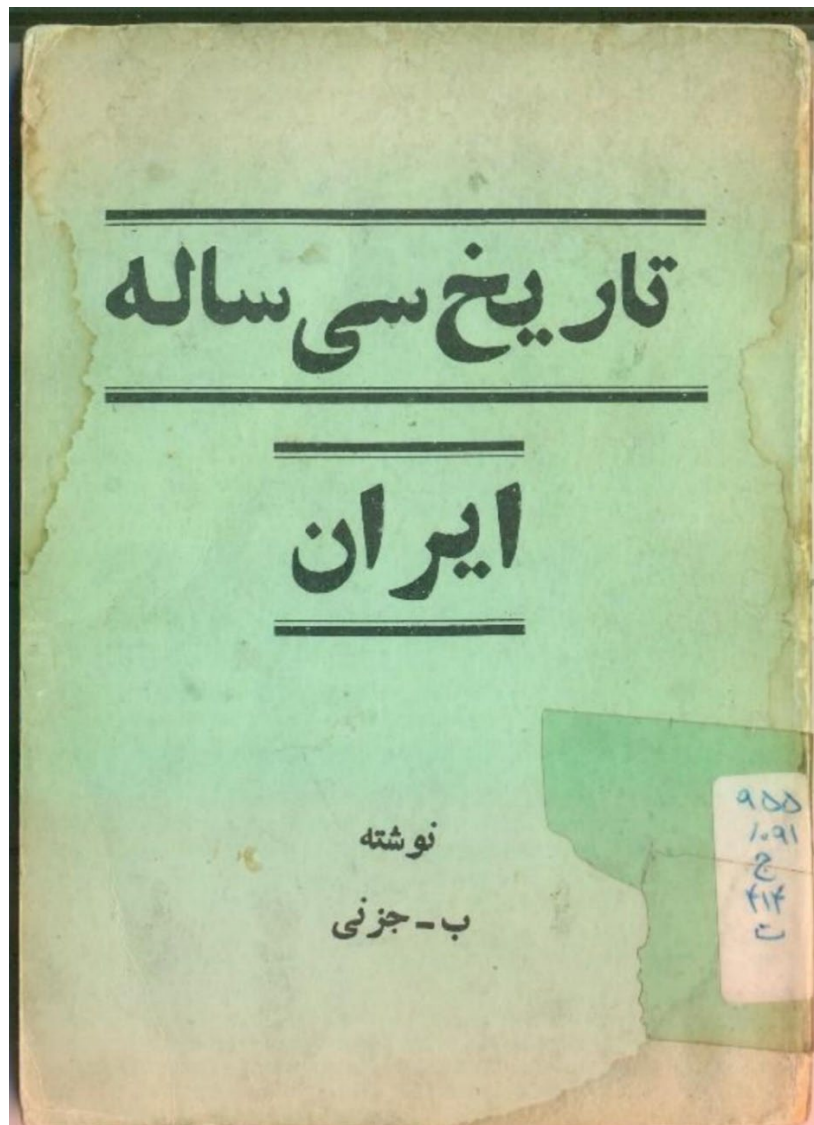
ثانیاً به روابط عشایری و همبستگی-های قومی توجه کامل دارد. همین دلایل در مقابل حملات ارتش عظیم عراق طی سال ها مقاومت کرده و به پیروزی رسیده است. اعدام خوانین کرد از جانب گروه نشانه بی توجهی کامل به این دو عامل اساسی است. شناخت گروه از موقعیت دهقانان و استراتژی آن در زمینه جنگ دهقانی باعث شد که در اولین حمله به دهقانان اعتماد کرده و اصول جنگ چریکی جنگلی و کوه را در مرحله اول زیر پا بگذارد.

آشنائی محلی چریکها در حالیکه عامل مفید و موثری در مجموع آنها به شمار میآیند نمیبایست موجب اعتماد کردن مردم محلی در مرحله نخست بشود. تحلیل تاکتیکهای چریکی و نحوه ارتباط گروه با اعضای خود و با جریانهای دیگر (مثلاً تماس با محمد خادم) و مسایل دیگر مستلزم اطلاعات دقیقتر و کاملتری از فعالیت این گروه است.

اینک در اینجا شرح و بررسی مبارزات گذشته را خاتمه می‌دهیم طی دو سال اخیر سازمانها و گروهها و محفلهای بسیاری بوجود آمده و یا در گذشته به صورت مخفی وجود داشته و ظاهر شده است. از این جمله اند "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" "سازمان مجاهدین خلق ایران" ، "گروید ستاره سرخ" ، "گروه آرمان خلق" ، " حزب الله و دهها جریان کوچک و بزرگ دیگر. عمده-ترین این جریانها در چارچوب جنبش مسلحانه فعالیت کرده، علیرغم نداشتن وحدت در ایدئولوژی ها از مشی واحدی پیروری میکنند. بررسی این جریانها و تحلیل استراتژی و تاکتیکهای آنها در چارچوب تحلیل مبارزات گذشته نمی گنجد زیرا که این مبارزه ای است که هم اکنون جریان دارد و درباره خط مشی و ایدئولوژی جریانهای مختلف آن تحلیل های متعددی در دست است.

پیوست ها

پیوست‌ها به وسیله‌ی تنظیم کنندگان کتاب انجام گرفته است



تصویری از جلد کتاب اصلی تاریخ سی ساله سیاسی، چاپ اول انتشارات مازیار: اسفند ۱۳۵۷

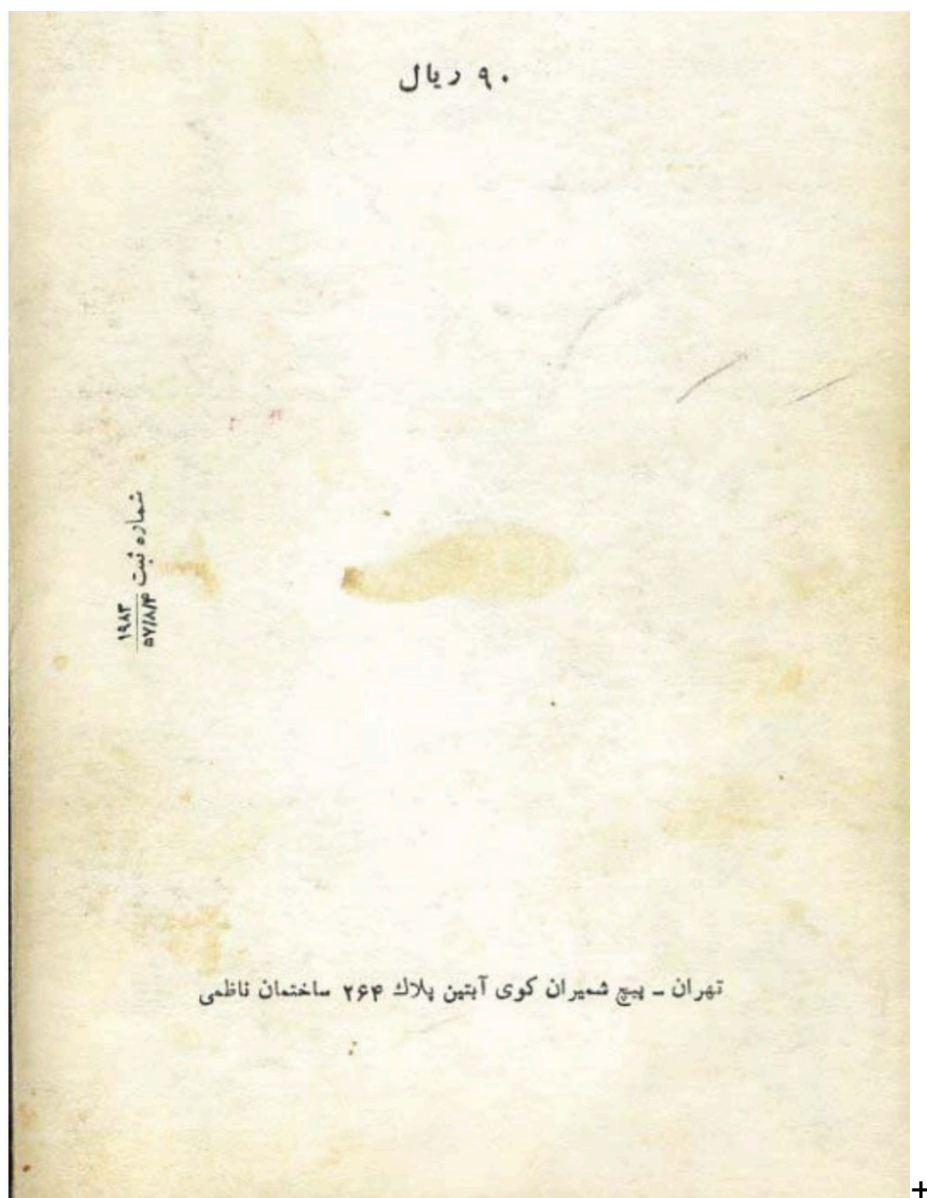
تاریخ سی ساله ایران

جلد ۲

نوشته

ب - جزئی

تصویری از جلد کتاب اصلی تاریخ سی ساله سیاسی، چاپ اول انتشارات مازیار: اسفند ۱۳۵۷



تصویری از پشت جلد کتاب اصلی تاریخ سی ساله سیاسی، چاپ اول انتشارات مازیار: سفند ۱۳۵۷

گروه "پنجاه و سه نفر" چه کسانی بودند؟ نام و مدت محکومیت آنها چه بود؟

در ادامه فعالیت جنبش سوسیال دموکراسی (اجتماعیون عامیون) سپس تاسیس و فعالیت موثر حزب کمونیست ایران در مقطعی از دوران رضا شاه پهلوی به رهبری حیدر عمواغلی، دکتر تقی ایرانی توانست با گردآوری گروهی از روشنفکران برجسته و شاگردان مستعد خود و انتشار "مجله دنیا"، ادامه دهنده فعالیت تبلیغی و ترویجی اندیشه سوسیالیسم علمی در ایران باشد در حالی که فعالیت آنان به موجب قانون رضاخانی خرداد ۱۳۱۰ به عنوان "منع هرگونه فعالیت اشتراکی" معروف به قانون سیاه ممنوع شناخته میشد. به همین دلیل نیز ایرانی به همراه ۵۲ عضو دیگر دستگیر و محاکمه و به "گروه ۵۳ نفر" موسوم شدند. افراد این گروه هر یک سرگذشتی دارند و از میان آنها بعد از دکتر تقی ایرانی که در عنوان جوانی و در اوج نبوغ علمی در زندان به شهادت رسید، شخصیت های بزرگ و تاثیرگذاری همچون کامبخش، قدوه، طبری، اسکندری و دیگران سر برآوردند و منشاء خدمات بزرگی به جامعه ایران در آن شبهای تاریک استبداد شدند درباره گروه ۵۳ نفر بعد از رمان مشهور ۵۳ نفر به قلم بزرگ علوی، افرادی چون انور خامه‌ای و حسین فرزانه و دیگران عموماً در قالب خاطرات سیاسی آثاری منتشر کرده‌اند. اما اسامی ۵۳ نفر و رأی دادگاه در محکومیت زندان آنها به قرار زیر بود:

۱- دکتر تقی ایرانی، ۱۰ سال زندان انفرادی که بعداً در ۱۴ بهمن ۱۳۱۸ در زندان به شهادت رسید.

۲- عبدالصمد کامبخش، ۱۰ سال زندان انفرادی

۳- محمد شورشیان، ۱۰ سال زندان انفرادی

۴- دکتر محمد بهرامی، ۱۰ سال زندان انفرادی

۵- محمود بقراطی، ۱۰ سال زندان انفرادی

۶- علی صادقپور، ۱۰ سال زندان انفرادی

۷- ضیاء الموتی، ۱۰ سال زندان انفرادی

- ۸- عباس آذری، ۱۰ سال زندان انفرادی
- ۹- محمود پژوه، ۱۰ سال زندان انفرادی
- ۱۰- محمد باقر فرجامی، ۱۰ سال زندان انفرادی
- ۱۱- بزرگ علوی، ۷ سال زندان انفرادی
- ۱۲- مهدی رسایی، ۶ سال زندان انفرادی
- ۱۳- نصرت الله اعزازی، ۶ سال زندان انفرادی
- ۱۴- انور خامه ای، ۶ سال زندان انفرادی
- ۱۵- ایرج اسکندری، ۵ سال زندان انفرادی
- ۱۶- دکتر مرتضی یزدی، ۵ سال زندان انفرادی
- ۱۷- دکتر رضا رادمنش، ۵ سال زندان انفرادی
- ۱۸- مهدی لاله، ۵ سال زندان انفرادی
- ۱۹- نصرت الله جهانشاهلو، ۵ سال زندان انفرادی
- ۲۰- دکتر علی نقی حکمی، ۵ سال زندان انفرادی
- ۲۱- محمد رضا قدوه، ۵ سال زندان انفرادی
- ۲۲- عزت الله عتیقه چی، ۵ سال زندان انفرادی
- ۲۳- اکبر افشار متولی، ۵ سال زندان انفرادی
- ۲۴- مجتبی احمد سجادی، ۵ سال زندان انفرادی
- ۲۵- دکتر مرتضی سجادی، ۵ سال زندان انفرادی
- ۲۶- رحیم الموتی، ۵ سال زندان انفرادی
- ۲۷- زکی خواجوی، ۵ سال زندان انفرادی
- ۲۸- نورالدین الموتی، ۵ سال زندان انفرادی
- ۲۹- اناقلیج خضر بابا، ۵ سال زندان انفرادی
- ۳۰- مرتضی رضوی، ۵ سال زندان انفرادی
- ۳۱- خلیل انقلاب آذر، ۵ سال زندان انفرادی
- ۳۲- شعبان زمانی، ۵ سال زندان انفرادی
- ۳۳- تقی شاهین، ۵ سال زندان انفرادی
- ۳۴- رضا ابراهیم زاده، ۵ سال زندان انفرادی

- ۳۵- فریدون منو، ۵ سال زندان انفرادی
- ۳۶- میر عماد الموتی، ۵ سال زندان انفرادی
- ۳۷- تقی مکی نژاد، ۴ سال زندان انفرادی
- ۳۸- دکتر سید حسین سجادی، ۴ سال زندان انفرادی
- ۳۹- مهندس ابوالقاسم اشتری، ۴ سال زندان انفرادی
- ۴۰- فضل الله گرکانی، ۴ سال زندان انفرادی
- ۴۱- علی اکبر شاندرمنی، ۴ سال زندان انفرادی
- ۴۲- رجبعلی نسیمی، ۴ سال زندان انفرادی
- ۴۳- بهمن شمالی، ۴ سال زندان انفرادی
- ۴۴- سید جلال حسن نایینی، ۴ سال زندان انفرادی
- ۴۵- سیف الله سیاح سجادی، ۴ سال زندان انفرادی
- ۴۶- یوسف ثقفی، ۴ سال زندان انفرادی
- ۴۷- خلیل ملکی، ۴ سال زندان انفرادی
- ۴۸- حسین تربیت، ۴ سال زندان انفرادی
- ۴۹- احسان الله طبری، ۳ سال و نیم زندان انفرادی
- ۵۰- عباس نراقی، ۳ سال زندان انفرادی
- ۵۱- حبیب الله منصوری، ۳ سال زندان انفرادی
- ۵۲- سید حسن حبیبی، پس از ۱۸ ماه زندان، تبرئه
- ۵۳- مهدی دانشور، پس از ۱۸ ماه زندان، تبرئه

برگرفته از: نوشتار "سی و هفت سال"، نوشته: احمد سمیعی و اسناد دولت محمدعلی فروغی سال ۱۳۲۰

عباسعلی شهریاری نژاد معروف به آقای «اسلامی» و مرد «هزار چهره»



عباس شهریاری

عباسعلی شهریاری نژاد معروف به عباس شهریاری تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، از کارگران شرکت نفت ایران و انگلیس و از فعالان امور سندیکائی در خوزستان و مسؤلان کارگری در امور سندیکایی بود و در سال ۱۳۳۰ نمایندگی کارگران نفت جنوب در امور سندیکایی را به عهده داشت. بعد از کودتای ۲۸ مرداد و سقوط مصدق، پس از یک اعتصاب بزرگ و سرتاسری در این شرکت، اخراج شد. مدتی در مازندران به فعالیت پرداخت. شهریاری در جریان دستگیری‌های پس از کودتا به خارج از کشور گریخت. ابتدا به کویت رفت و در آنجا یک حوزه حزب توده ایران را با کمک کارگران اخراج شده شرکت نفت تشکیل داد. سرانجام به علت فشار خویشاوندانش (پدر زنش) که از بختیاری‌های خوزستان و از همکاران تیمور بختیار رئیس سازمان جدیدالتأسیس ساواک بود، به خدمت ساواک درآمد و مورد عفو و بخشودگی قرار گرفت. شهریاری را عامل لو رفتن بسیاری از گروه‌های سیاسی در دهه چهل خورشیدی می‌دانند.

حزب توده ایران با انتشار عکس عباسعلی شهریاری در سال ۱۳۴۸، در نامه مردم ارگان حزب، به همراه متن یک هشدار به مبارزان در ایران، که از رادیو پیک ایران خوانده شد، (۱) موجب شناسایی

عمومی شهرداری گردید. (البته رجوع به آرشیو نامه مردم نشان می‌دهد که این هشدار نه در سال ۱۳۴۸ آنطور که در گفتگو با درویشیان نقل شده، که در شماره ۱۰۳ آذرماه ۱۳۵۲ نامه مردم درج شده است). عباسعلی شهرداری در ۱۴ اسفند ۱۳۵۳ (دو روز بعد از تشکیل حزب رستاخیز)، توسط سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در تهران کشته شد.

مسئله عباس شهرداری در پلنوم ۱۳ حزب از ۶ تا ۱۱ آذر ۱۳۴۸ رسماً مطرح شد. در بخشی از اسناد منتشر شده از پلنوم سیزدهم چنین آمده است: «در پلنوم موضوع تسلط ساواک بر سازمان حزب در ایران توسط عباس شهرداری و باند او که تشکیلات تهران را بوجود آورده و توانسته بودند اعتماد کامل رادمش را به خود جلب کنند از سوی کیانوری مطرح گردید... جریان رسیدگی در کمیسیون‌ها روشن ساخت که عباس شهرداری سازمان حزب را مجموعاً در دست ساواک نگاه داشته است و هیئت اجراییه پس از آشنایی با نتایج رسیدگی، رفیق رادمش را که علیرغم دلایل روشن حاضر به قبول واقعیت نبود، از مقام دبیر اولی حزب معلق ساخت و پلنوم چهاردهم را برای حل مسئله تدارک دید.» (۲)

مسئله شهرداری و (جاسوسی حسین یزدی پسر مرتضی یزدی) و موضوعاتی دیگر، از جمله نارضایتی مقامات شوروی که جاسوسی شهرداری و رابط دستگیر شده وی را قبلاً به رادمش اطلاع داده بودند، رادمش را که حاضر به قبول واقعیت نبود زیر سؤال برد. (۳)

سالهای نخست زندگی

عباسعلی (عباس) شهرداری فرزند اسماعیل در سال ۱۳۰۷ در دوان در حدود ۱۵ کیلومتری شمال شرق شهرستان کازرون متولد شد. او در سال ۱۳۲۲ از کازرون به آبادان رفت و به عنوان کارگر به استخدام شرکت ملی نفت درآمد. این سالها مقارن بود با فعالیت حزب توده، بنابراین شهرداری نیز عضو آن حزب شد.

عباس شهرداری یکی از گردانندگان اعتصاب کارگران در سال ۱۳۲۵ بود. در اعتصاب پالایشگاه آبادان در سال ۱۳۳۰ به همراه ۶۹ نفر دیگر، از کار اخراج گردید. سپس در کارخانه چیت سازی مشغول کار شده و آنجا در رابطه با حزب توده به پخش اعلامیه و توزیع روزنامه نوای ظفر پرداخت. پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ به زندان افتاد و پس از آزادی، به کارخانه قند فسا رفته و به علت فعالیت سیاسی مجدد به مدت ۶ ماه زندانی شد. او بعد از آزادی از زندان (با کمک و ارتباطات پدر زنش) در سال

۱۳۳۴ به کویت رفت و شبکه حزبی را در میان کارگران مهاجر ایرانی بوجود آورد. در اواخر سال ۱۳۴۲ بیش از پیش به خدمت ساواک درآمد و با شماره رمز ۶۴۶ و نامهای مستعار مسعود، اسلامی، جوادی، آقای مهندس، شاهین، سهیل طاهری مشغول کار شد. (۴) او در اوان جوانی در اعتصابات کارگری دستگیر شد و به خدمت رئیس شهربانی وقت آبادان سرهنگ عزیزالله کمال (سپهبد کمال بعد از سال ۱۳۳۲ و رئیس رکن ۲ یا هنگ سازکان اطلاعات ارتش) درآمد. گفته می‌شود دختر سرهنگ کمال از هواداران حزب توده بوده‌است. به همین علت کسانی که او را از جوانی در آبادان در جریان اعتصابات کارگری می‌شناختند مدعی بودند در همان دوران کار پلیسی می‌کرده و به «نوجه سرتیپ کمال» معروف بوده‌است. در زمان باصطلاح دستگیری مرد هزار چهره روزنامه‌ها عکس او را از نیمرخ و پشت سر منتشر کردند اما چند نفر از سابقون حزب در آبادان بلافاصله او را شناسائی کرده بودند.

تشکیلات تهران

رهبری حزب توده، چهار نفر از اعضای سابق (پرویز حکمت جو، علی خاوری، عباس شهریاری و علی حکیمی) را برای فعالیت به داخل کشور فرستادند و رادیو پیک (که متعلق به حزب توده بود) اقدامات این ۴ نفر را تأیید نمود و آنان سازمانی (وابسته به حزب توده) به نام تشکیلات تهران بوجود آوردند و نشریه‌ای نیز به نام «ضمیمه مردم» منتشر نمودند.

شهریاری با هدایت ساواک رژیم شاه که یکی از کارهایش نفوذ و رخنه به جمع مخالفان بود، تعدادی از بازجویان و افراد امنیتی را وارد تشکیلات تهران کرد و کم‌کم صاحب اختیار و همه‌کاره تشکیلات فوق شد. او نه تنها افراد جدیدی را به دام انداخت، بلکه بوسیله افراد وابسته به خود از گوشه و کنار، اطلاعاتی راجع به گروه‌های دیگر نیز جمع کرد و برایشان تله گذاشت.

همکاری عباس شهریاری با ساواک، از اسرار تشکیلات تهران پرده برداشت. (۵)

تشکیلات جنوب و آذربایجان

در به دام افتادن اعضای حزب توده در اصفهان در سال ۱۳۳۷، و نیز شبکه کوچکی که در سال ۱۳۴۲ می‌خواست عده‌ای را از طریق مرز شمالی به شوروی بفرستد، عباس شهریاری نقش بارزی داشت. او سال بعد برای علی خاوری، پرویز حکمت جو، تقی معتمدیان و عمارلو در شهر هشتمین آستارا دام

گذاشت و همه به اسارت درآمدند. عامل لو دادن آنها عباس شهریاری بود اما به تقی معتمدیان (که حکم ابد گرفت) مشکوک شدند. از این عده پرویز حکمت جو در سال ۱۳۵۳ جان داد.

وقتی بدین ترتیب حکمت جو و خاوری به زندان افتادند، عباس شهریاری زمام امور را به دست گرفت و تشکیلات جنوب و آذربایجان حزب توده (و نیز تشکیلات نیم‌بندی در کرمانشاه) را، راه‌اندازی کرد. آنها آگاهانه گاه و بیگاه به یکی از تشکیلات سه‌گانه ضربه می‌زدند و عده‌ای را دستگیر می‌نمودند. بعد از بازداشت‌های‌های ساواک که با هدایت شهریاری صورت می‌گرفت، او به بهانه رسیدگی به تشکیلات خوزستان یا اصفهان که ضربه دیده بود راهی آنجا می‌شد، همه امور را قبضه می‌کرد و سازمانی را که می‌بایست غیرمتمرکز باشد، در چنگ خود می‌گرفت.

دستگیری آصف رزم دیده و صابر محمدزاده

رهبری حزب توده تصور می‌کرد که توانسته در سایه پنهان‌کاری، یک تشکیلات حزبی در حال گسترش بوجود آورد اما تشکیلات تهران عملاً در دست ساواک بود. ساواک آگاهانه با تشکیلات تهران برخورد نمی‌کرد.

تشکیلات مزبور (که هدایتش در دست عناصر ساواک بود) برای اینکه عناصر درون خود را خلع شعار کند، گاه و بیگاه به اعتراضات ظاهراً تندمی هم دست می‌زد مثلاً به دولت رومانی اعتراض می‌کرد که چرا با دولت ایران می‌خواهد رابطه اقتصادی داشته باشد یا نامه سرگشاده‌ای می‌داد و به فروش اسلحه توسط شوروی به ایران اعتراض و گله می‌کرد. (۶)

در اواخر سال ۱۳۴۵ با یک صحنه سازی، چاپخانه‌ای که ضمیمه مردم در آن آماده می‌شد، کشف شد و اعضای حزب آصف رزم دیده و صابر محمدزاده دستگیر شدند. صابر کارگر تراشکار بود او روز ۱۳ خرداد سال ۱۳۴۲ در مدرسه فیضیه قم و سخنرانی خمینی را ضبط کرده بود که در سرتاسر ایران پخش شد.

بعد از کشف چاپخانه تشکیلات، شهریاری مدعی شد از زیر زمین هم که باشد چاپخانه پیدا می‌کنیم! بعد ساواک اعلامیه‌ها را در چاپخانه‌های خودش چاپ کرد. هدف ساواک این بود که با کمک شهریاری، سرنخ‌های تازه‌ای به دست‌آورد.

گروه بیژن جزنی

گروه بیژن جزنی به خاطر نفوذ ناصر آقایان که در خدمت ساواک بود، شناسایی شد. (۷) بیژن جزنی، حسن ضیا ظریفی، مشعوف (سعید) کلانتری، زرار زاهدیان، عزیز سرمدی، عباس سورکی، احمد جلیل افشار، محمد چوپانزاده، قاسم رشیدی، سیروس شهرزاد، محمد کیانزاد، مجید احسن، کوروش و کیومرث ایزدی همه به تور ساواک افتادند.

پس از دستگیری بیژن جزنی، تعدادی از فدائیان تصمیم گرفتند به منظور کسب تجربه و ارتباط با جنبش فلسطین از ایران خارج شوند. سعید کلانتری و چوپانزاده در مرز دستگیر شدند.

سال ۱۳۴۹ گروه جزنی و هوشنگ اعظمی تلاش کردند چند نفر را که هیبت‌الله معینی چاغروند هم در شمار آنها بود، از ایران خارج کنند. هیبت‌الله معینی چاغروند در خاطرات خودش می‌نویسد: (۸) "قرار ما در آبادان بود. سر قرار اول دریافتیم اوضاع عادی نیست و در قرار دوم مطمئن شدم که ساواک تور پهن کرده است. ... هیبت با همراهش محمد اعظمی به کمک یک قایق موتوری خود را به آن طرف اروندرود می‌رسانند و از آنجا با یک ماشین سواری متواری می‌شوند. هیبت در زندان شاه می‌گفت: در آبادان نیز که ساواک تور پهن کرده بود، دست آلوده عباس شهریاری در کار بود. او به توصیه بیژن جزنی، هوشنگ اعظمی و بچه‌های بیرون زندان را در جریان نقشه‌های ساواک و شهریاری قرار داد.

چاپخانه این گروه نیز مورد شناسائی قرار گرفت. شهریاری ابتداء ناصر آقایان را که سابقاً از اعضای حزب توده بود، به آنجا رسوخ داد. ناصر آقایان وانمود کرد که یک انقلابی طرفدار مشی مسلحانه است.

حسن ضیاء ظریفی هم که با تشکیلات تهران در ارتباط بود و هنگام مخفی شدن می‌کوشید از امکانات شهریاری استفاده کند، عملاً در نظارت ساواک قرار گرفت و همراه با جلیل افشار سر قرار دستگیر شد. (۹)

در کتاب زندگینامه حسن ضیاء ظریفی، برادرش به یکی از نامه‌های او اشاره می‌کند که از زندان، ساواکی بودن عباس شهریاری را برملا می‌کند. (۱۰)

شهریاری باز هم توطئه می‌کند: تعدادی از فدائیان پس از دستگیری بیژن جزنی، تصمیم گرفتند به منظور کسب تجربه و ارتباط با جنبش فلسطین از ایران خارج شوند. علیرغم اینکه چند نفر به شدت مخالف بودند کسی برای این منظور با عباس شهریاری تماس بگیرد، ولی در نهایت دایی بیژن جزنی سعید (مشعوف) کلانتری، محمد چوپان زاده و محمد مجید کیان زاد توسط شهریاری در دام ساواک افتادند و در مرز دستگیر شدند. شهریاری قول داده بود همه را از مرز خارج می‌کند. قبل از واقعه، مشعوف کلانتری در قراری که در خیابان آبشار با وی داشته، متوجه حضور فرد سومی در حوالی قرار می‌شود و از شهریاری می‌پرسد که آیا کسی همراه دارد و او جواب منفی می‌دهد. اما دقیقی بعد دروغ‌گویی شهریاری محرز می‌شود که کار بیخ پیدا می‌کند و کلانتری که با شهریاری دست به یقه شده بود سوار تاکسی شده می‌گریزد. متأسفانه فشار شرایط باعث مراجعه مجدد به مرد هزار چهره می‌شود. این بار فدائیان می‌گویند برای رفع سوء ظن اول ۲ نفر از ما خارج شوند و اگر آنها سالم رفتند و قرار سلامتی شان رسید، ۳ نفر بقیه می‌روند. شهریاری هم با هدایت ساواک قبول کرد اول ۲ نفر بروند! نقشه شهریاری این بود که لااقل ۳ نفر از ۵ نفر را به چنگ اندازد، او صفاری آشتیانی و صفائی فراهانی را از مرز عبور داد و سعید (مشعوف) کلانتری، محمد چوپان زاده و محمد مجید کیان زاد را به تور انداخت. گویا یکی دیگر از افراد گروه جزنی هم به دنبال پناهگاه می‌گردد و از شهریاری تقاضای کمک می‌کند و شهریاری او را می‌پذیرد و یکر است تحویل ساواک می‌دهد. ... در پی عملکرد شک برانگیز شهریاری و اعتراضاتی که به رهبری حزب توده می‌شود، شخصی به نام حکیمی که تحصیل کرده و مقیم چکسلواکی و پسر یکی از رهبران حزبی به نام صمد حکیمی بود به جای وی راهی ایران می‌شود اما با تمهیدات شهریاری وی کاری از پیش نمی‌برد و در حال خروج از کشور به تور ساواک می‌افتد.

گروه فلسطین

از کارهای دیگر عباس شهریاری، شرکت در شناسایی گروه فلسطین (گروه شکرالله پاک‌نژاد) و فراهم آوردن شرایط دستگیری آنان است. با هوشمندی شهریاری ۳۰ نفر از این گروه در دام ساواک افتادند که ۱۸ نفر آنان در دی ۱۳۴۹ دادگاهی شدند. ساواک پس از پی بردن به فعالیت دامنه‌دار گروه فلسطین به کمک امثال عباس شهریاری آنها را دنبال کرد و تا حدود زیادی سرنخ این جریان را به دست گرفت تا جایی که رابط جنوب حسین تاجمیر ریاحی را قانع نمود که برای خروج مبارزان به جای مسیر پر خطر و دور و درازی که به کمک عشایر در گذشته استفاده می‌شد، راه خروج از مرز شلمچه را

که هم کوتاهتر و هم ماشین رو است، برگزیند و به قول مأمور ساواک که به ریاحی گفته بود: «لقمه را دور سر نچرخانند»، و چنین شد، غافل از این که «کوتاهترین راه، راه مستقیم است» تنها در هندسه اقلیدسی جواب دارد. رابطین گروه که غالباً خود ساواکی‌ها بودند، افرادی را که می‌خواستند از جنوب به عراق و از آنجا به فلسطین بروند، تحویل می‌گرفتند و سپس از مرز به زندان اوین و زندان قزل قلعه می‌فرستادند و از قول همه با رمز اطلاع می‌دادند که ما سالم رسیده‌ایم خیالتان جمع باشد، نفرات بعدی بیایند. ساواک عمداً رابطین تهران و جنوب، یعنی حسین تاجمیر ریاحی و بهروز ستوده را دستگیر نکرد تا به کار خود ادامه دهند. وقتی نوبت شکرالله پاک نژاد رسید وی یک رمز جداگانه نیز با حسین ریاحی گذاشت و آن اینکه اگر سالم به آن سوی مرز رسید، خودکارش را هم به قاچاقچی می‌دهد تا به او (ریاحی) بدهد. اگر قاچاقچی خودکار مخصوص شکری را نداد معلوم می‌شود همه در دام ساواک افتاده و دستگیر شده‌اند. با ابتکار شکرالله پاک نژاد، نقشه شهریاری تا حدودی خنثی می‌شود و بهروز ستوده و حسین تاجمیر ریاحی از تور ساواک گریخته، راهی فلسطین می‌شوند.

گروه آرمان خلق

یکی دیگر از کارهای شهریاری گرفتن ارتباط با گروه کوچکی به نام «آرمان خلق» بود که در نتیجه همه در تور ساواک افتادند و کشته شدند. هوشنگ تره گل، بهرام طاهر زاده، همایون کتیرایی، ناصر کریمی و احتمالاً غلامرضا اُشترانی متعلق به آرمان خلق بودند.

شهریاری تلاش کرد که جواد معینی، مرتضی زربخت و افراد دیگر را هم دوباره به تور ساواک بکشاند. به جز آصف رزم دیده و صابر محمدزاده، دستگیری گانگیک آوانسیان، مرتضی باباخانی، هدایت‌الله معلم، سلیمان دانشیان، همت‌زاده، نجاریان، رزم آرا (شوهر خواهر پرویز حکمت‌جو) (۱۱) و یک راننده، برادر خودش حسین و به ویژه پرویز حکمت‌جو و علی خاوری، سرگرد حسن رزمی (فرمانده گردان همدان) و مهندس معصوم زاده، هم به دست شهریاری است.

گویا سال ۱۳۴۵ دو نفر از مسئولان تشکیلات تهران (سرگرد حسن رزمی فرمانده گردان همدان و مهندس معصوم زاده) به پلیس بودن شهریاری گمان می‌برند و بدون آگاهی شهریاری، پیکی از طریق مرز شوروی به خارج از کشور می‌فرستند و در نامه‌ای به رادمنش ماجرای بدگمانی خود را بیان می‌کنند. شهریاری اما ارتباطات این دو نفر را هم آلوده کرده بود و شخصی را که این دو به عنوان پیک انتخاب

می‌کنند، یکی از همکاران پلیس به نام ملایری بود. ملایری نامه را به شهرداری (ساواک) می‌دهد. شهرداری نامه را عوض کرده و با همان علایم رمز به خارج می‌فرستد.

شهرداری از نگاه صفر قهرمانی

صفر قهرمانی در گفتگو با علی درویشیان می‌گوید: خاوری و حکمت جو حتی پس از دستگیری شان هم باور نمی‌کردند که شهرداری جاسوس است. علاوه بر صفر قهرمانی، عزیز یوسفی و بیژن جزنی هم به آنها گوشزد کردند که شهرداری جاسوس است. "به حکمت جو می‌گفتیم تو که با زنت در آلمان شرقی مکاتبه داری خب بابا جون یه جوری به آنها بنویس که حواسشون جمع باشد، اما آن دو قبول نمی‌کردند تا اینکه رادیو پیک گفت... آن وقت باور کردند". (۱۲) البته نمی‌توان قبول کرد که صفر قهرمانی شهرداری را می‌شناخته چون صفر از بازماندگان فرقه بود و شهرداری از کارگران آبادان که تا قبل از سال ۱۳۳۲ هیچ‌گونه مرادده‌ای با تهران هم نداشت چه رسد به آذربایجان و فرقه اما به درستی بیژن جزنی بر اساس تجزیه و تحلیل روز دستگیری خود به شهرداری مظنون بود. کارگران پالایشگاه آبادان و به ویژه هم ولایتی‌های شهرداری نخستین کسانی بودند که او را مشکوک می‌دانستند. شهرداری می‌کوشید دبیرکل حزب توده رضا رادمنش را تحت این عنوان که «در ایران وضع انقلابی حاکم است» به داخل بکشاند. (۱۳)

نورالدین کیانوری در صفحه ۴۵۱ کتاب خاطراتش می‌نویسد «... یکی از افراد ساواک از طریق شوروی به دیدار دکتر رادمنش آمد و از قول عباس شهرداری این مسئله را مطرح کرد که در ایران وضع انقلابی حکمفرما است ولی رهبری حزب در داخل کشور پس از دستگیری خاوری و حکمت جو... بسیار ناتوان شده و لازم است که هرچه زودتر چند تن از رفقا به ایران بیایند. پیشنهاد ما این است که کیانوری، منوچهر بهزادی و آشوت شهبازیان به داخل بیایند. در این زمان ساواک طرح ربودن رضا رادمنش به ایران را هم می‌چید. می‌خواستند رادمنش را به مرز قصر شیرین بکشانند و سپس وی را بیهوش کنند و به ایران ببرند اما اجرای طرح درست با روز کودتا در عراق هم‌زمان شد که حزب کمونیست عراق مخفی شد و دکتر رادمنش نیز در خانه یک هوادار حزب کمونیست عراق پنهان شد.»

پلنوم سیزدهم حزب توده

مسئله عباس شهرداری در پلنوم ۱۳ حزب از ۶ تا ۱۱ آذر ۱۳۴۸ رسماً مطرح شد و مسئله شهرداری، جاسوسی حسین یزدی پسر دکتر مرتضی یزدی و عوامل دیگر از جمله نارضایتی‌های مقامات

شوروی، رادمنش را زیر سؤال برد. رادمنش از عباس شهریاری دفاع کرد و ادعا نمود که شهریاری نه تنها یک کادر حزبی درجه اول است، بلکه یک شخصیت سیاسی در مقیاس بین‌المللی است.

در بخشی از اسناد منتشر شده از پلنوم سیزدهم چنین آمده است: «در پلنوم موضوع تسلط ساواک بر سازمان حزب در ایران توسط عباس شهریاری و باند او که تشکیلات تهران را بوجود آورده و توانسته بودند اعتماد کامل رفیق رادمنش را به خود جلب کنند از سوی رفیق کیانوری مطرح گردید... جریان رسیدگی در کمیسیون‌ها روشن ساخت که عباس شهریاری سازمان حزب را مجموعاً در دست ساواک نگاه داشته است و هیئت اجرایی پس از آشنایی با نتایج رسیدگی، رفیق رادمنش را که علیرغم دلایل روشن حاضر به قبول واقعیت نبود، از مقام دبیر اولی حزب معلق ساخت و پلنوم چهاردهم را برای حل مسئله تدارک دید.»

تیمور بختیار

حذف تیمور بختیار که از عراق علیه شاه فعالیت می‌کرد، یکی از اهداف ساواک بود. در ترور تیمور بختیار در عراق که توسط یک نظامی باز خرید شده ارتش به نام آگن ماطاوسیان (منصور فرهنگ ماه نشان) صورت گرفت، عباس شهریاری نیز مثل اردشیر محمودی قلخانی بی نقش نبود.

شهریاری که به زبان عربی هم آشنا بود، در کشورهای عربی و جنبش‌های جزایر و سواحل خلیج فارس و نیز محافل ایرانیان مقیم خارج، هر چه می‌دانست به ساواک داد. او حتی سازمان امنیت عراق را هم فریفت و از این راه خدمت بزرگی به ساواک و سازمان سیا نمود. ساواک برای خام کردن بختیار و سازمان امنیت عراق یک سری عملیات نظامی جعلی هم راه انداخت و وانمود کرد که «عبدالغنی الراوی» ژنرال فراری عراق را که از مخالفان دولت عراق بود و در اختیار رژیم ایران قرار داشت، ترور کرده است! (۱۴)

تیمور بختیار آنقدر خوشحال شد که چند ساعت طلا برای قاتلان عبدالغنی الراوی فرستاد. ساواک هم چندی بعد ژنرال الراوی را به تلویزیون آورد تا دولت عراق و تیمور بختیار را غافلگیر کند. ساواک همچنین در سال ۱۳۵۲ شهریاری را به کویت فرستاد و او شبکه جاسوسی رژیم شاه را در کشورهای خلیج فارس رهبری کرد. یک بار نیز مسئول بخش فارسی روزنامه مترقی الطلیعه در کویت شد تا از این طریق ایرانیانی را که با آن روزنامه ارتباط داشتند، شناسایی کند. او زمانی هم وابسته سفارت ایران در

یکی از کشورهای عربی بود و یک گروه از مأموران آموزش دیده ساواک را رهبری کرد که وظیفه داشتند انقلابیون ایرانی مقیم کشورهای همجوار غربی و جزایر خلیج فارس را بدزدند و اطلاعاتی راجع به جنبش‌های منطقه از آنها به دست آورند، مقر این گروه در سفارت ایران در کویت قرار داشت و گویا حسین‌زاده بازجوی نامدار ساواک نیز آنجا را از دور هدایت می‌کرد. شهریاری، در سازمانهای انقلابی کشورهای عربی نیز نفوذ کرده و آسیب‌های زیادی به جنبش‌های عرب همجوار ایران وارد نمود. او با چپ‌زدن و مخالف‌خوانی نه تنها مخالفان ایرانی را به دام ساواک انداخت، بلکه کمونیست عراقی «رفیق عادل» را هم که از رهبران حزب کمونیست عراق بود به ساواک تحویل داد. در سال ۱۳۴۷ یک سازمان جعلی نظامی برای به اصطلاح عملیات مسلحانه بوجود آورد، اما در واقع ۳ تن از اعضای درجه اول این سازمان ساواکی بودند. شهریاری به رهبران حزب توده که مقیم خارج از کشور بودند پیشنهاد کرد با کمک تیمور بختیار، که به علت تضادهای شخصی با شاه از دستگاه دولت رانده شده و در عراق به‌سر می‌برد یک «جنبش آزادیبخش ایران» بوجود بیاورند؛ ولی کارشان سر نگرفت چون آنها بختیار را قاتل رفقای خودشان و افسران حزبی می‌دانستند. رژیم شاه می‌خواست بدین ترتیب آبروی رهبران را ببرد. ساواک افراد شهریاری را دور و بر بختیار چیده بود و از همه برنامه‌های او آگاه بود. (۱۵)

پرویز ثابتی

ساواک گفته بود آشپز و راننده تیمور بختیار هم ساواکی بودند. رژیم شاه می‌توانست زودتر تیمور بختیار را حذف کند اما به دلیل این که عامل خودشان شهریاری، او را دائماً زیر نظر داشت، شتاب نکرد. البته در پایان بختیار ترور شد. (۱۶) اسلحه و مهمات زیادی از جانب بختیار روانه ایران گشت. ساواک توانست با شهریاری و عواملی که کنار شهریاری گذاشت تمام اسلحه و مهماتی را که بختیار از طریق عراق به اشکال مختلف از طریق خوزستان وارد ایران می‌کرد، جمع‌آوری کند بدون آن که ظرف مدت ۲ سال و نیم حتی ژاندارمری و مرزبانی خوزستان مطلع بشوند که داستان چیست. مهمات مذکور بیش از ۶۰ هزار اسلحه (کمری، کلت، مسلسل و انواع دیگر) بود. اسلحه‌ها به وسیله شهریاری یک راست به ساواک رسید و ساواک هم آنها را برای نمایش بزرگ تلویزیونی آماده کرد.

برنامه تلویزیونی پرویز ثابتی مدیر کل سؤم ساواک (امنیت داخلی) در دوم دی ۱۳۴۹ با عباس شهریاری که او را از پشت و نیم رخ نشان داد آخرین سریال این نمایش بود. ثابتی در این مصاحبه بدون ذکر نام واقعی شهریاری، از او با عنوان «اسلامی» و مرد هزار چهره نام برد.

نمایش مقام امنیتی رژیم شاه جزیره ثبات را به رخ کشید، پر آب و تاب بود. قرار بود مثلاً شهرداری زندانی و اعدام شود، اما سر از شرکت کشتی‌رانی آریا در آبادان درآورد و مدیر برجسته آنجا شد. او در پست جدید یک عصا به دست گرفت. شایع بود که داخل آن عصا اسلحه گذاشته‌است. او لقب مرد خطرناک گرفت. تا اینکه ماجرای ثبت نام دخترش (آزاده شهرداری نژاد) در دانشکده نفت آبادان و اعتصاب دانشجویان پیش آمد. آن زمان دانشکده نفت فقط پسران را می‌پذیرفت و حضور دختر عباس شهرداری پرسش برانگیز بود و اصلاً شرکت کردن او در کنکور هم جای سؤال داشت. آزاده شهرداری نژاد دختر شهرداری به کمک پرویز ثابتی بدون کنکور در دانشکده نفت در سال ۱۳۵۱ پذیرفته شده بود (آن سال دانشکده نفت اساساً دختر نپذیرفته بود).

با افشای موضوع توسط دوانی‌های مقیم آبادان (مانند محمد فقیهی دوانی) (۱۷) و مقاومت دانشجویان و اعتصابات در اعتراض به اینکه «نباید دختر یکی از سران ساواک (منظورشان شهرداری بود) وارد دانشکده نفت بشود» - تعطیل شد. ناچار شدند به دستور شاه دختر عباس شهرداری را بورسیه آمریکا کنند.

به گفته تهرانی (از بازجویان مشهور)، عباسعلی شهرداری نژاد از مأموران زبردست ساواک بوده‌است. تهرانی گفت: او در راس کار قرار داشت و از طریق همین شخص سایر مأموران وارد تشکیلات شدند.

لورفتن شهرداری

با هدایت شهرداری، ساواک مأموری را به نام «ملایری» وارد شوروی کرد و روسها او را پس از عبور از مرز دستگیر نمودند. آنها با کنترل مکالمات مرزی متوجه شدند که این فرد جاسوس سازمان امنیت است.

ملایری در بازجویی اسامی ۱۵ همکار ساواک از جمله عباس شهرداری را فاش نمود و گفت از طرف ساواک مأموریت داشتم با دکتر رادمنش تماس بگیرم. او نامه عباس شهرداری را هم نشان داد. (۱۸)

پلیس شوروی دکتر رادمنش را دعوت می‌کند که خودش از این فرد بازجویی کند. رادمنش از میان همه اعترافات ملایری این جمله را که او گفته بوده به اتفاق شهرداری با پول‌های حزب که از خارج می‌رسیده عیاشی می‌کرده‌اند. نتیجه گرفت که همه اینها ناشی از پرونده‌سازی غلام یحیی علیه او است پولی

که به تشکیلات تهران می‌رسیده آنقدر نبوده که تکافوی عیاشی کسی را بدهد. بعد هم که مقامات قضایی شوروی ملایری را فقط محکوم به سه سال زندانی کردند رادمنش گفت حکم هم نشان می‌دهد که ملایری جاسوس نبوده و شهرداری عضوی پاکباز و فداکار است. از کجا معلوم در شوروی او را شکنجه نکرده باشند؟ تازه روس‌ها بیماری «اسپیونیت ШПИОНАТ» یعنی جاسوس‌سازی دارند. (۱۹)

شهرداری به رادمنش نشان می‌داد که نسبت به عبدالصمد کامبخش و نورالدین کیانوری دافعه دارد و از این طریق خود را به او نزدیک می‌کرد. جالب اینجاست که رابط شهرداری با رادمنش فردی به نام هوشنگ گرمان دوست حسین یزدی (جاسوس دیگر ساواک) بود. هوشنگ گرمان سمت معاون رادمنش در کارهای داخل ایران را داشت.

به گفته کیانوری (۲۰) رحیم نامور از اعضای قدیمی حزب توده که در سال‌های پیش از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ روزنامه شهباز را منتشر می‌کرد اولین کسی بود که در رابطه با شهرداری هشدار داد. رحیم نامور می‌گفت: در کویت با شهرداری آشنا شدم و در آنجا خوزستانی‌هایی که پس از ۲۸ مرداد از ایران فرار کرده و به کویت آمده بودند می‌گفتند که شهرداری با دستگاه مرتبط است و عده‌ای را لو داده و آمدن او به کویت برای این است که ارتباطات افراد را اطلاع دهد.

ایرج اسکندری در صفحه ۳۵۵ خاطراتش می‌نویسد: «میلیوانف» به من گفت: «شهرداری، شپیون، اون شپیون چسنویه سلووا» (۲۱) یعنی شهرداری جاسوس است. این که جاسوس است عین حقیقت است.

کشته شدن عباس شهرداری

در ساعت ۷ و ۴۰ دقیقه بامداد روز چهارشنبه ۱۴ اسفند ۱۳۵۳، عباس شهرداری (عباسعلی شهرداری نژاد) در خیابان پرچم به کام مرگ افتاد. (۲۲، ۲۳) سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران که در جستجوی شهرداری بودند، از طریق کنترل و تعقیب دختر شهرداری به مکان پدر وی پی بردند. فدائیان، بعد از چند روز تعقیب و مراقبت از سوی یک تیم سازمان، و اطمینان از شناسایی (بهر روز ارمغانی وی را شناسایی کرد)، طرح عملیات را ریختند. (۲۴) بعدها در جریان ضربه خانه تیمی مهرآباد جنوبی مشخص شد دو تن از عناصر ارشد سازمان چریک‌های فدایی خلق به نام‌های بهنام امیری اهل دوان و بهزاد

امیری دوان که در آبادان متولد و فارغ‌التحصیل دبیرستان رازی آبادان بودند در شناسایی شهرداری نقش مؤثری داشتند (خانواده امیری دوان اهل دوان با خانواده شهرداری آشنایی داشتند).

بهمن روحی آهنگران مسئول شلیک اولیه و مسئول صحنه عملیات بود. بهروز ارمغانی مسئولیت شلیک تیر خلاص و تفتیش بدنی او به منظور برداشتن مدارک را به عهده داشت. (۲۵) فرهاد صدیقی پاشاکی مسئول پرتاب کوکتل و پخش اعلامیه و سردادن شعار شد. راننده اتومبیل در فاصله ۱۰۰ متری از صحنه عملیات استقرار یافت. زهرا قلعه‌کی نیز در خارج از صحنه به همراه روحی آهنگران اتومبیل را به خانه بازگرداندند. (۲۶)

سیامک اسدیان در بهمن ۱۳۵۷ در خرم‌آباد با اشاره به روز ترور شهرداری گفت: «او حسابی ترسیده بود... حمید اشرف عصای شهرداری را که کلی افسانه درباره آن ساخته شده بود که مسلسل است و غیره برداشت. ... در اصل هم عملیات را با این حساب که عصای او اسلحه خاصی است طرح‌ریزی کرده بودند.» سیامک گفت آن فقط یک عصای عادی بود.

از قول حمید اشرف گفته شده اگر ترور شهرداری، عاملی برای ربودن و کشتن بیژن جزنی و یارانش شده باشد، ما اشتباه کردیم. (۲۶)

پانویس

۱- صفرخان در خاطراتش اشاره دارد که حتی افرادی چون پرویز حکمت جو نیز باور نمی‌کردند شهرداری جاسوس است تا اینکه رادیو گفت. آن وقت باور کردند/ سی و دو سال مقاومت در زندان‌های شاه/ در گفتگو با علی اشرف درویشیان / صفحه ۲۷۹.

۲- اسناد و دیدگاه‌ها، تهران: حزب توده ایران، ۱۳۶۰، صفحه ۵۷۲.

۳- اگرچه رادمنش در رابطه با تیمور بختیار خیلی چیزها را که دلایل امنیتی هم نداشت، حتی به امثال ایرج اسکندری نگفت و از جاسوسانی چون حسین یزدی و عباس شهرداری رودست خورد، او ایرانی و توده‌ای بود و مرد پاک و بی غل و غشی بود.

۴- چریکهای فدایی خلق / جلد اول / از نخستین کنش‌ها تا بهمن سال ۱۳۵۷ / محمود نادری / مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

۵- یک روز تهرانی، شکنجه‌گر معروف ساواک که در نخستین روزهای پیروزی انقلاب دستگیر و پس از محاکمه اعدام شد، به داخل حیاط زندان قزل قلعه آمد و دستور داد تا کلیه زندانیان تشکیلات تهران را از انفرادی‌ها آوردند و به داخل اتاق فرستادند، آنگاه او به اتاق آمد و خطاب به اعضای تشکیلات تهران گفت: «آقایان، ساواک از کلیه فعالیت‌های شما اطلاع دارد و جزئی‌ترین اقدامات و تحرکات یکایک شما را می‌داند.» ... اعتراف در حیاط زندان قزل قلعه ادامه خاطره چهاردهم؛ تشکیلات تهران بازچه ساواک (روزهای گمشده- خاطرات احمد اللهیاری).

۶- بعد از عقد قرار داد خرید کامیونهای ارتشی و برخی موشک‌ها، بین رژیم شاه و اتحاد شوروی، در اواسط سالهای دهه ۵۰، در یکی از شماره‌های نامه مردم، مطلبی با عنوان؛ «رژیم شاه، با گلوله‌های شوروی سینه کمونیستها را هدف قرار می‌دهد» - درج شده بود. بعدها، حزب توده ایران فاش کرد که، این مطلب را ساواک نوشته و به وسیله عباس شهریاری به «نامه مردم» راه یافته بود. این همه هیاهو، چرا؟! ا.م. شیزلی.

۷- معرفی گروه‌های چریکی دانشجویی/ علیرضا کریمیان.

۸- «در قلب بزرگ خلق، یاد بیژن و هم‌زمان همیشه زنده است.» نوشته هیبت‌الله معینی چاغروند.

۹- حسن ضیاء ظریفی، ۱۱ بهمن سال ۱۳۴۶ به کمک ایرج واحدی پور با عباس شهریاری ملاقات کرد... صفحه ۹۹ کتاب چریکهای فدایی خلق / جلد اول / از نخستین کنش‌ها تا بهمن ۵۷ / محمود نادری / مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی / بهار ۱۳۸۷.

۱۰- پس از دستگیری من و گذشت چند ماهی، چون فشار برای دستگیری ۵ نفر از دوستان ما که اسمشان لو رفته بود زیاد شده بود، آنها خواستند از راه مرز جنوب خارج شوند، به وسیله آقای دکتر الف (ایرج واحدی پور) کمک خواستند و او دوباره آقای مهندس (عباس شهریاری) را به دوستان ما که

طبعاً از جریانی که بر من گذشته بود اطلاعی نداشتند معرفی کرد... درست در سر مرز که فقط یک رودخانه بین ایران و عراق فاصله بود و آنها منتظر بلم بودند تا به آن طرف بروند پلیس با تجهیزات کامل آنها را که سه نفر بودند محاصره و دستگیر می‌سازد. در طی این مدتی که جریان رفتن این رفقا تدارک می‌شد جریان تدارک را آقای مهندس (عباس شهریاری) هدایت می‌کرد و رفقای ما هیچ‌گونه دخالتی در آن نداشتند. بدیهی است که باز هم تصادفی در این کار نبود. آقای مهندس (عباس شهریاری) با کاردانی سه نفر از بهترین دوستان ما را به کام پلیس داد و این بار هیچ فرصتی برای تیرنه این شخص نیست و حالا این شخص (عباس شهریاری) لابد مخفی زندگی می‌کند. کتاب زندگینامه حسن ضیاء ظریفی به قلم دکتر ابوالحسن ضیاء ظریفی، صفحه ۵۷.

۱۱- حکمت جو خیلی جسور بود اما افسوس که حتی پس از دستگیریش هم همانند دکتر رادمنش باور نمی‌کرد که عباس شهریاری خودی نیست. غافل از اینکه حتی نامه هائی که از زندان برای خانواده اش می‌نوشت سر از شهریاری و بازجویان ساواک (مثل رسولی) درمی‌آورد.

۱۲- کتاب خاطرات صفرخان / سی و دو سال مقاومت در زندانهای شاه/ در گفتگو با علی اشرف درویشیان / صفحه ۲۷۹ .

۱۳- خاطرات نورالدین کیانوری...، صفحه ۴۵۱.

۱۴- قصه شخص خطیر اسمه عباس شهریاری الملقب فی ایران بـ «مرد هزار چهره»، ای «الرجل ذو الألف وجه»، وهو عمیل السواک الذی سُرِبَ الی حزب توده ایران ثم سُرِبَ الی منظمه الحزب الشیوعی العراقی فی المنطقه الجنوبیه، وعمل ضمن الأمن العراقی منذ بدایه الستینیات ونقل معلومات الی الامن العراقی حول منظمه المنطقه الجنوبیه واعتقل أحد أعضائها. وبعدها بسنین کان السبب فی اعتقال العدید من العراقیین الذین هربوا من جحیم ۸ شباط، وإعتقال قاده لحزب توده ایران. وكان هذا الرجل محور الصراعات بین السواک والأمن العراقی، وكلف من قبل الامن العراقی لإغتيال عبد الغنی الراوی فی طهران وفشلت العملیه لان هذا الشخص كان عمیلاً مخضراً للسواک ولبس الی الأمن العراقی، الی إن أُغتیل فی عام ۱۹۷۵ علی ید منظمه فدائی الشعب الايرانی. ما هو سر هذا التوقیت فی الهجوم علی الحزب الشیوعی العراقی... بقلم.. عادل حبه.

۱۵- مکاتبه تیمور بختیار با عباس شهریاری مسئول جنبش آزادیبخش ایران «اگر شخصی ترور شود این مردم مرعوب که می‌بینید حتی جرئت آمدن به عراق را ندارند و تا خرمشهر می‌آیند و برمی‌گردند خودشان هم جرئت و جسارت یافته و شروع به کار خواهند کرد. خواهش دارم دو سه برنامه پشت سر هم در نظر بگیرید که اگر بشود با هم یا پشت سر هم اجرا بکنید تا صدادار و چشمگیر باشد و این مردم خواب- آلود و مرعوب را بیدار بکند.» بولتن ساواک، فعالیت‌های بختیار از طریق جنبش آزادیبخش ملت ایران، ۴۹/۲/۱۳ صفحه ۵ .

۱۶- سرهنگ ستاد عیسی پژمان در کتاب «اسرار قتل، و زندگی شگفت‌انگیز بختیار» ادعا می‌کند این کاگ ب و شوروی بودند که می‌خواستند توسط فرمانده گارد حفاظتی بختیار، عباس شهریاری را ترور کنند اما تیر خطا رفته و به بختیار خورده است.

۱۷- محمد فقیهی دوانی چند سال پیش در آمریکا در غربت درگذشت. «دوانی» ها همیشه به شهریاری نژاد به عنوان عنصر پلیس می‌نگریستند کمااینکه در ضربه سال ۱۳۴۶ در آبادان هیچ دوانی با او نبود که دستگیر نشود.

۱۸- در آن سوی فراموشی...، هوشنگ منتصری، ص ۷۴.

۱۹- ایرج اسکندری می‌گوید با اینکه رادمنش با ملایری به تنهایی ملاقات کرد و از او شنید که شهریاری همکار ساواک است ولی باور نکرد. خاطرات ایرج اسکندری / مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی / صفحه ۳۵۴.

۲۰- خاطرات نورالدین کیانوری / مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه / صفحه ۵۳۷ (مشکوک شدن رحیم نامور به عباس شهریاری).

۲۱- ... шпион! Он шпион, честное слово ... شهریاری جاسوس است. اینکه جاسوس است عین حقیقت است.

۲۲- نشریه نبرد خلق شماره ششم، اردیبهشت ۱۳۵۴، اعدام انقلابی عباس شهریاری، ۱۶۷ صفحه قطع جیبی.

۲۳- جزوه اعدام انقلابی عباس شهریاری، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، ۱۳۵۴.

۲۴- صفحه ۶۰۰ چریکهای فدایی خلق / جلد اول / از نخستین کنشها تا بهمن ۵۷ / محمود نادری.

۲۵- برخی گفته‌اند سیامک / سدیان مشهور به اسکندر مسئول شلیک تیر خلاص به عباس شهریاری و نیز تفتیش بدنی او به منظور برداشتن مدارک بوده که صحت ندارد.

۲۶- صفحه ۶۰۱ چریکهای فدایی خلق / جلد اول / از نخستین کنشها تا بهمن ۵۷ / محمود نادری.

۲۷- به نقل از حمید اشرف، اعلامیه بزرگداشت سازمان چریکهای فدایی خلق ۱۳۵۸ صفحه ۱۵.

منابع

همنشین بهار: عباس، شهریاری جاسوس ۱۰۰۰ چهره ساواک

در یوتیوب (<https://www.youtube.com/watch?v=fAQ Mw1485TQ>)

- پرویز ثابتی، «مصاحبه مقام امنیتی (پرویز ثابتی) با مطبوعات»، خواندنی‌ها، ۵، ۸، ۱۲ (دی ۱۳۲۹).
- کریستین دلانوا ساواک، ترجمه عبدالحسین نیک، گهر طرح نو، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- خاطرات صفرخان / سی و دو سال مقاومت در زندانهای شاه در گفتگو با علی اشرف درویشیان
- اسکندری، ایرج خاطرات، سیاسی به کوشش علی دهباشی، تهران انتشارات علمی، چاپ اول ۱۳۶۸.
- بهروز، مازیار شورشیان آرمانخواه ناکامی چپ در ایران ترجمه مهدی پرتوی، تهران نشر ققنوس، چاپ دهم ۱۳۸۶.
- چریکهای فدایی خلق / جلد اول / از نخستین کنشها تا بهمن سال ۱۳۵۷ / محمود نادری / مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

- روزهای گمشده خاطرات احمد اللهیاری

<http://www.magiran.com/npview.asp?ID=2045700>

- نشریه نبرد خلق شماره -ششم اردیبهشت ۱۳۵۲ اعدام انقلابی عباس شهریاری ۱۶ صفحه قطع جیبی.

- جزوه اعدام انقلابی عباس، شهریاری سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، ۱۳۵۲.

- مروری بر کتاب در دامگه حادثه -<https://ir.voanews.com/a/sabeti-2012-03-27> -

8 فروردین ۱۳۹۱. صدای آمریکا [144375385/566835.html](http://www.voanews.com/a/sabeti-2012-03-27)

برگرفته از عباس شهریاری

https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B9%D8%A8%D8%A7%D8%B3_%D8%B4%

[D9%87%D8%B1%DB%8C%D8%A7%D8%B1%DB%8C](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B9%D8%A8%D8%A7%D8%B3_%D8%B4%D9%87%D8%B1%DB%8C%D8%A7%D8%B1%DB%8C)

اسنادی در باره عباسعلی شهریاری، مرد هزار چهره ساواک - از مؤسسه مطالعات و پژوهش سیاسی

اوست پایدار

با کمال تأسف و تأثر در گذشت نابهنگام مرحوم فقید سعید

عباسعلی شهریاری

را در تهران با اطلاع کلیه دوستان و آشنایان محترم میرساند

مجلس ختم آن مرحوم در روز

چهارشنبه ۵۳/۱۲/۲۱

از ساعت ۱ الی ۵/۳۰ بعد از ظهر در حسینیه دوانیها واقع

در کفیشه مقابل کلاتری ۳ و مجلس ختم زنانه در همان روز

و ساعت در منزل پلاک ۵۲ خیابان میدان پهلوی کوچه نبش

حسینیه عربها منعقد است.

شرکت سرودان گرامی موجب شادی روح آن مرحوم و

تسکین بازماندگان میباشد.

خانواده‌ها: شهریاری خواجهای امیدوار ملازاده منصوری

محققزاده اردشیر دوانی افشار احمدی ناربانی غلام نژاد

احمدی پور احمدپور دوانی دهداری وفامیلهای وابسته

ش- ۹۸۳۵

در
۱۳۰۲
۲۴۶۲
۳۱۸۵
۵۱۲۵
اداره روابط کارکنان
ادری و ست
ادرس مرکز

۲۴۶۲

اعلامیه مراسم ختم عباسعلی شهریاری



به ریاست شهربانی آبادان

شماره ۱۵/۱۳۰۲۸۴

تاریخ ۵۳/۱۲/۳۰

پیوست

سخت‌وزیری
سازمان اطلاعات امنیت کشور
از ساواک استان خوزستان

در باره برگزاری مجلس ختم در حسینیه دوانیها

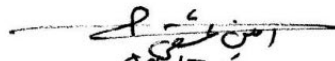
بموجب اعلام دوانیهای مقیم آبادان قرار است در ساعت ۱۳۰۰ مورخه -

۵۳/۱۲/۲۱ مجلس ختم عباسعلی شهرباری در حسینیه دوانیها واقع در
آبادان مقابل کلانتری ۳ برگزار گردد .

چون بقرار اطلاع عوامل حریف در نظر دارند در تاریخ مذکور در مسجد مزبور
در ست باقدمات خرابکارانه‌ای بزنند ، لذا خواهشمند است دستور فرمائید
پیشبینیهای حفاظتی و مراقبتی لازم معمول نمایند .

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت استان خوزستان . شاهین

از طرف


۵۳/۱۲/۳۰


۱۳۰۲

۲۴۶۳
۵۲-۱۱۵

گزارش شهربانی آبادان به ساواک خوزستان درباره احتمال بروز اتفاقاتی در مراسم ختم شهرباری



شماره ۱۳۲۰۷/۱۵

به ۳۱۱

تاریخ ۱۹/۱۲/۵۴

سخت‌وزیری
سازمان اطلاعات ایست‌کود

از ۱۵/۶

پیوست

در باره مکاتف صادره

خیلی قوی

پرونده شماره ۱۵/۱۳۲۰۷
۵۴/۱۲/۱۵

دو اینها مصمم آنرا و خانواده‌ها و استی به عباسعلی نوری در نظر دارند
روز ۲۱/۱۲/۵۳ مجلس ختمی برابر فرزند منظور در سید دو اینها ترتیب
دستند. همین جهت است که مجلس ختمی را در کراکتهای "جای" و در شهر
نمکن کرده اند. پس از سخن او راق مذکور صد و سیست ۹۰۰ روزی
بقعه شخصی بنام حسینی (که با احتمال قوی نام مستعار میباشد) با شخصی
بنام وزیر مستدل و پیشماز سید فرق تلفنی تماس گرفته و به
پیشماز سید اظهار میدارد چنانچه میخواهند مراسم را در آن سید
برقرار کنند سخن آنرا بر سر مردم خواب و همه شرکت کنندگان
در مجلس ختم را کفول میکنند ام این جهت از چندین بار تکرار کرده است
ایشان با استفسار میباشند با اینست که آنرا بر کوهی ختم تعداد زیادی از
آنجا آید و حتی فرشته در جریان امر قرار گرفته اند نظر میرسد همانست
از اجازات آن بعد از نباشد ضمن از لحاظ انجام پیش بینی ضروری
مراتب شهر بانه عمل اعلام تا در روز مذکور اقدامات مراقبتی و
حفاظتی لازم را عمل آورند. اقدامات نیز جهت شناسایی فرزندین کنند
در جریان است معروضاتیه چنانچه نظر دیگری در این زمینه موجود است
مکاتف اعلام فرمائید.

ت پین

نوروزی
۱۳۱۹

۱۹/۱۲/۵۴

گزارش ساواک خوزستان به بخش ۳۱۱ ساواک درباره احتمال بروز اتفاقاتی در مراسم شهریاری

نگرافات وارده

- | | |
|------------------------------|-----------------|
| ۵ - کشف شده توسط | ۱ - از |
| ۶ - وقتی که مخایره شده | ۲ - به |
| ۷ - تقدم صحیح | ۳ - تاریخ |
| ۸ - قسمت اقدام کننده | ۴ - شماره |
| ۹ - برای اطلاع باداره | |

شماره عطفی / ۱۳۳۴۱ - ۵ / ۱۹ - ۱۲ - ۵۳
پرووی

برای

آنند که اعمد ختم کرده اند مراقبت شود

که نجیبی بر گزار شود

سداد

علاوه بر این در این زمینه نیز

۱۵ / هر دو طرفی این کار را در هر دو طرف انجام شود

که مراقبت لازم است و این

۱۳۳۱

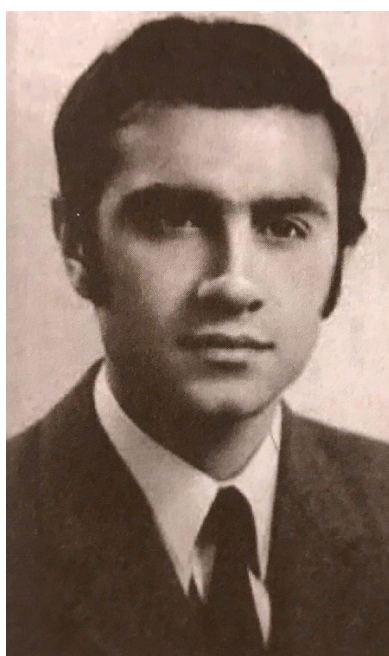
تاریخ ۱۳۳۱ / ۱۰ / ۳۶

۲۴۶۲



دستور ساواک مرکز به ساواک خوزستان برای لزوم برگزاری مطلوب مراسم ختم شهریاری

سیروس نهاوندی



سیروس نهاوندی

سیروس نهاوندی

سیروس نهاوندی همکار ساواک با نام‌های مستعار کریم‌پور، کریم کریمی، بیژن افشار؛ (۱) از اعضای کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی و از فعالین چپ؛ عضو حزب توده ایران؛ سپس عضو سازمان انقلابی حزب توده ایران (بخش انشعابی از حزب) و رهبر و موسس سازمان رهایی‌بخش خلق‌های ایران بود. او پس از معامله با ساواک در زندان و فرار ساختگی از زندان سازمان

آزادی بخش خلق‌های ایران را تاسیس کرد که منجر به دستگیری‌های گسترده در این سازمان و سازمان انقلابی حزب توده ایران شد.

تولد و تحصیلات

در سال ۱۳۱۸ در خانواده‌ای مرفه، که در شمار خانواده‌های مترقی آن زمان تهران بود، به دنیا آمد. در دوران تحصیلات دبیرستان با بعضی از افراد سازمان دانش‌آموزی حزب توده ایران آشنا شد و به فعالیت‌های سیاسی پرداخت. در سال ۱۳۳۸ پس از دریافت دیپلم از دبیرستان شرف تهران برای ادامه تحصیل به آلمان رفت. ابتدا در شهر هانوفر آلمان وارد دانشکده فنی شد ولی خیلی زود این دانشکده را رها کرد و به هامبورگ رفت و تحصیلات خود را در رشته فلسفه ادامه داد.

فعالیت‌های سیاسی

نهادندی توسط دکتر مرتضوی و محمد جاسمی جذب تشکیلات سازمان حزب توده ایران در هامبورگ شد. با رشد اختلافات درون حزب توده ایران همراه محمد جاسمی، واحد محلی «سازمان انقلابی حزب توده ایران» را در هامبورگ پایه‌ریزی نمود.

در آذر ماه ۱۳۴۳ در اولین کنفرانس سازمان انقلابی حزب توده ایران در تیرانا شرکت کرد. پس از این کنفرانس برای گذراندن دوره آموزش نظامی و سیاسی همراه با پرویز واعظزاده و تنی چند از اعضای سازمان در سال ۱۳۴۴ به چین رفت. (۲) پس از بازگشت از چین در سال ۱۳۴۵ با ایده ایجاد سازمان‌های پراکنده در داخل کشور راهی ایران شد و در سال ۱۳۴۶ همراه با کورش یکتایی، اکبر ایزدپناه و محمود جلایر سازمان رهایی‌بخش خلق‌های ایران را مستقل از سازمان انقلابی حزب توده ایران تشکیل داد. این گروه در مورد شیوه مبارزه با رژیم شاه با سازمان انقلابی اختلاف نظر داشتند. (۳) اولین عملیات مسلحانه گروه در ۲۳ تیر ماه ۱۳۴۸ بود که موجودی بانک ایران و انگلیس در خیابان تخت جمشید را مصادره کرد.

دومین عملیات این سازمان اقدام به گروگان‌گیری داگلاس مک‌آرتور دوم، سفیر آمریکا در ایران بود که در ۹ آذر ۱۳۴۹ انجام شد. اما به دلیل واکنش به موقع راننده مک‌آرتور، این عملیات ناموفق بود. (۴)

دستگیری و همکاری با ساواک

در ۱۵ آذر ۱۳۵۰ همراه با ۲۴ نفر از اعضای این سازمان بازداشت شد. (۵) در زندان برای دریافت ارفاق و آزادی خویشاوندان بازداشت شده خود با ساواک معامله کرد و تمامی اطلاعات خود را در اختیار ساواک قرار داد و در خدمت ساواک قرار گرفت.

در ۳ آبان ۱۳۵۱ با نقشه ساواک از بیمارستان ارتش فرار کرد. (۶) او برای عادی جلوه دادن فرارش، با راهنمایی یک پزشک گلوله‌ای به دست چپش شلیک کرد که توسط همان پزشک هم بیرون آورده شد. این کار به همراه تمهیداتی دیگر باعث شد نه‌آوندی به رغم آن که پیش از بازداشت از سازمان انقلابی حزب توده ایران فاصله گرفته بود، دوباره بتواند به اعضای آن نزدیک شود. فرار او یک اعاده حیثیت از سازمان انقلابی به حساب می‌آمد به همین دلیل بود که سازمان او را در قامت یک قهرمان پذیرفت و با مقاله‌ای از او با عنوان «تجاریبی چند از مبارزه در اسارت» که در ارگان سازمان انقلابی حزب توده ایران در اروپا منتشر شد، او را به یک قهرمان کامل تبدیل کرد، (۷) پس از این هم با همکاری و امکانات ساواک سازمان آزادی بخش خلق‌های ایران را بنیان گذاشت که اولین اعلامیه آن در ۵ اردیبهشت ۱۳۵۲ منتشر شد. نه‌آوندی موفق شد تعداد زیادی را به این سازمان جذب کند.

پس از چندی تعدادی از اعضای سازمان به او مشکوک شدند و قرار شد که این موضوع در جلسه‌ای در شب یلدای ۱۳۵۵ مورد بررسی قرار گیرد. سیروس نه‌آوندی که طبیعتاً در جلسه شرکت می‌کرد از این موضوع مطلع شده بود. در همان شب و فردای آن روز ساواک به محل جلسه و دیگر مخفیگاه‌های سازمان حمله کرد. در تاریخ ۲ دی ۱۳۵۵ ساواک اعلام کرد که در درگیری‌ها یازده نفر دستگیر و ۸ نفر کشته شده‌اند. کشته شدگان در این درگیری عبارت بودند از: پرویز واعظ زاده مرجانی، رحیم تشکری، ماهرخ فیال، مینا رشیدی (رفیعی)، جلال دهقان، حسن زکی‌زاده، مسعود صارمی و محمدعلی پاریا. (۸) در ادامه عملیات ساواک در کل حدود ۳۵۰ نفر از اعضای سازمان به دست ساواک افتادند.

سیروس نهاوندی علاوه بر سازمان آزادیبخش خلق‌های ایران، ضربات سختی هم به تشکیلات داخل سازمان انقلابی حزب توده ایران زد و موجب دستگیری عده‌ای از کادرها و رهبران آن شد. وی که روابط نزدیکی با پرویز واعظزاده مرجانی، مسئول این سازمان داشت، اطلاعات زیادی از آنها به دست آورده بود به طوری که حتی در جلسات کمیته رهبری آن نیز شرکت می‌کرد. (۹)

پس از آن نهاوندی زیر چتر ساواک زندگی مخفی پیش گرفت. سرنوشت بعدی او تا به حال نامشخص مانده است. تعداد اندکی می‌گویند که او را قبل و پس از انقلاب در ایران دیده‌اند. می‌گویند که وی اکنون ساکن آمریکاست. (۱۰)

۱- <http://www.farsnews.ir/newstext.php?nn=13911017001396>

۲- حلقه گمشده، سیروس نهاوندی باقر، مرتضوی چاپ اول زمستان ۱۳۹۳، ص ۴۳.

<https://iran-archive.com/sites/default/files/2023-06/halgheye-gomshode-sirus-nahavandi-bagher-mortazavi.pdf>

۳- سیروس نهاوندی و سازمان آزادی بخش خلق‌های ایران و محمد حسین خسروپناه.

[http://www.iranboom.ir/tarikh/tarikhemoaser/9346-sirus-nahavandi-](http://www.iranboom.ir/tarikh/tarikhemoaser/9346-sirus-nahavandi-sazeman-)

[sazeman-](http://www.iranboom.ir/tarikh/tarikhemoaser/9346-sirus-nahavandi-sazeman-)

بایگانی شده (<https://web.archive.org/web/20160301114012/http://www.iranboom.ir/tarikh/tarikhemoaser/9346-sirus-nahavandi-sazeman-khatgh.html>)

[khatgh.html](http://www.iranboom.ir/tarikh/tarikhemoaser/9346-sirus-nahavandi-sazeman-khatgh.html)

۱) [boom.ir/tarikh/tarikhemoaser/9346-sirus-nahavandi-sazeman-khatgh.html](http://www.iranboom.ir/tarikh/tarikhemoaser/9346-sirus-nahavandi-sazeman-khatgh.html) در ۱

مارس ۲۰۱۶ توسط Wayback Machine

۴- حلقه گمشده سیروس نهاوندی باقر، مرتضوی چاپ اول زمستان ۱۳۹۳، ص ۴۴-۴۵.

۵- حلقه گمشده سیروس نهاوندی باقر، مرتضوی چاپ اول زمستان ۱۳۹۳، ص ۱۰۱.

۶- حلقه گمشده سیروس نهاوندی باقر مرتضوی چاپ اول زمستان ۱۳۹۳، ص ۱۰۷.

۷- ویژه نامه تاریخ معاصر (زندگی و فعالیت‌های سیروس نهاوندی) با عنوان «چریکی که

صیاد شد» منتشر شده در ماهنامه اندیشه پویا سال، پنجم شماره ۳۲ اردیبهشت ۱۳۹۵.

۸- روزنامه اطلاعات ۲ دی ۱۳۵۵ (۲۵۳۵ شاهنشاهی).

۹- بازنگری یک تجربه عباس تمبرچی، مندرج در کتاب حلقه گمشده، سیروس نهاوندی، باقر مرتضوی چاپ اول زمستان ۱۳۹۳ ص ۳۳۷.

۱۰- سیروس نهاوندی اسب تروای ساواک همنشین بهار-

<https://www.youtube.com/watch?v=PU6ULN7FJeE>

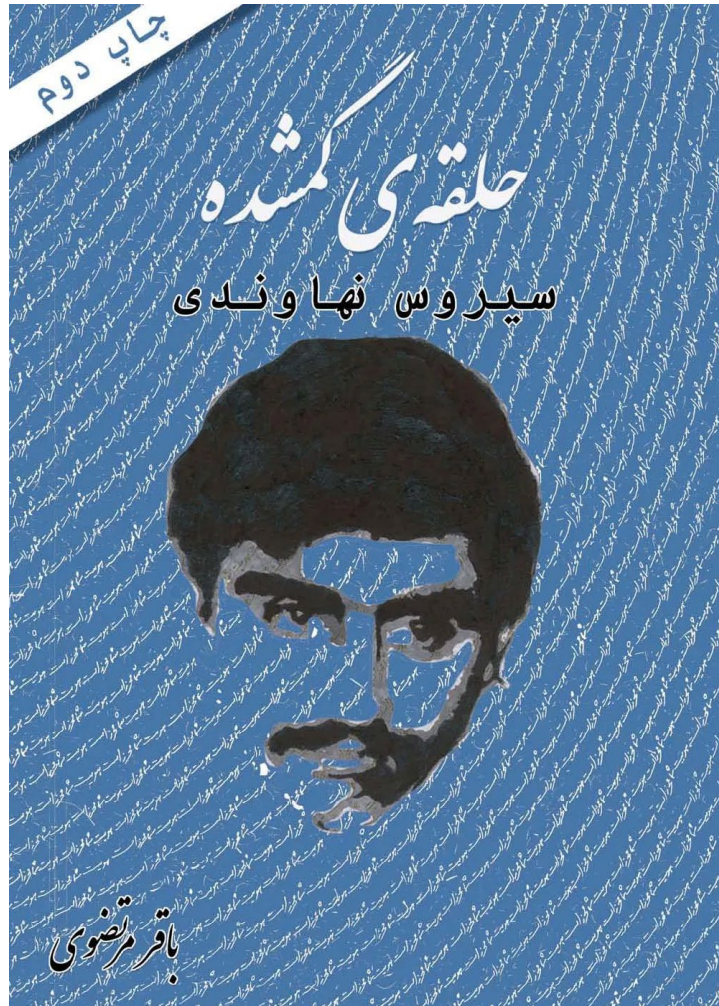
کتاب حلقه گمشده سیروس نهاوندی باقر، مرتضوی چاپ اول زمستان ۱۳۹۳ را اینجا بخواند.

<https://iran-archive.com/sites/default/files/2023-06/halgheye-gomshode-sirus-nahavandi-bagher-mortazavi.pdf>

<https://iran-archive.com/sites/default/files/2023-06/halgheye-gomshode-sirus-nahavandi-bagher-mortazavi.pdf>

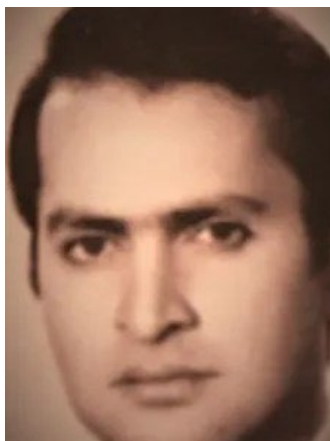
برگرفته از سیروس_نهاوندی

https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B3%DB%8C%D8%B1%D9%88%D8%B3_%D9%86%D9%87%D8%A7%D9%88%D9%86%D8%AF%DB%8C



کتاب حلقه گمشده سیروس نهاوندی، باقر مرتضوی چاپ اول زمستان ۱۳۹۳

پرویز نیک خواه



پرویز نیک خواه

پرویز نیکخواه

پرویز نیکخواه (اردیبهشت ۱۳۱۸ - ۲۲ اسفند ۱۳۵۷) فعال سیاسی چپ و یکی از رهبران اصلی کنفدراسیون دانشجویان ایرانی - از مهمترین گروه‌های اپوزیسیون محمدرضاشاه پهلوی در اروپا و ایالات متحده - بود که با تغییر عقیده در زندان به یکی از تئوریسین‌های پهلوی دوم تبدیل شد و به همین روی پس از انقلاب ۵۷ دستگیر و اعدام شد.

زندگی

نیکخواه در سال ۱۳۱۸ در تهران زاده شد و تحصیلات متوسطه خود را در رشته ریاضیات به پایان رساند. وی تا ۱۳۳۳ در سازمان جوانان حزب توده عضویت داشت. در فاصله ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۷ که در دبیرستان ادیب درس می‌خواند فعالیت سیاسی نداشت. پس از پایان دبیرستان به انگلستان رفت و در دانشگاه منچستر ادامه تحصیل داد (۱) و در محیط تحصیلی جذب حزب توده شد. وی تا سال ۱۳۴۱ در حزب فعال

بود و در کنگره کنفدراسیون دانشجویان ایرانی نقش فعال و تعیین کننده داشت. وی و دوستانش توسط ساواک همواره تحت کنترل و نظارت بودند و از تمامی جلسات و رفت و آمدهایشان مراقبت می‌شد. موضوع جلسات نیکخواه عموماً «مباحث تئوریک» بود. (۲)

فعالیت سیاسی

کنفدراسیون دانشجویان

در همین دوره به دلیل اختلافاتی که با رهبران حزب توده در اروپا پیدا کرد از حزب جدا شد و به کنفدراسیون دانشجویان پیوست. نیکخواه از ۱۳۳۹ نقش زیادی در سازماندهی کنفدراسیون بر عهده گرفت و تا سال ۱۳۴۳ که به ایران بازگشت، فعالیتش را در کنفدراسیون ادامه داد. به رغم فعالیت‌های سیاسی اش در اروپا، دستگاه‌های اطلاعاتی رژیم او را تحت تعقیب قرار ندادند و او که در رشته فیزیک از دانشگاه منچستر فارغ‌التحصیل شده بود، در دانشگاه پلی تکنیک تهران به تدریس پرداخت و به ریاست آزمایشگاه دانشکده صنعتی منصوب شد.

نیکخواه در تهران همکاری خود را با تعدادی از دوستان و هم مسلکان خود که با آنها در انگلستان تحصیل می‌کرد در سال ۱۳۴۳ آغاز کرد. احمد منصوری، منصور پورکاشانی، رسول مقدم و فیروز شیروانلو از همراهان نیکخواه بودند. خدمت اصلی آنها، متشکل کردن مبارزات چریکی و پارتیزانی به ویژه در نواحی جنگلی شمال کشور بود (۱) اما دستگیری اعضای این جلسات با توجه به عضویت در تشکل‌های دانشجویی چندان امکان‌پذیر نبود، لذا (ساواک) به دنبال یک واقعه یا حادثه‌ای بود تا از این طریق بتواند آنها را دستگیر و مانع فعالیت آنها شود. (۳)

واقعه کاخ مرمر و دستگیری

گروه نیکخواه تا ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ که فردی به نام رضا شمس‌آبادی در کاخ مرمر به قصد ترور شاه گلوله‌هایی به او شلیک کرد هیچگونه اقدامی در جهت مبارزه با رژیم پهلوی صورت نداد. (۴) واقعه کاخ مرمر به این گونه بود که در روز ۲۱ فروردین سال ۱۳۴۴ سرباز وظیفه رضا شمس‌آبادی ۲۲ ساله، یکی از افراد گارد سلطنتی که در کاخ مرمر مأمور نگهبانی بود، محمدرضا شاه را هنگامی که از اتومبیل در مقابل سرسرای کاخ سفید پیاده شد به رگبار مسلسل بست. شاه باشتاب خود را به داخل ساختمان رسانید؛ ولی دو تن از درجه داران اسکورت او از جمله شمس‌آبادی کشته شدند. (۵)

ساواک سراسیمه در پی کشف علت و دستگیری بانی اصلی این واقعه برآمد و ابتدا سعی نمود که این اقدام را یک جنون آنی تلقی نماید، به طوری که روزنامه‌ها نوشتند: «تحقیقات ادامه دارد که روشن گردد آیا ضارب عمداً دست به این عمل زده یا دچار جنون آنی شده است.» (۶) «بعد از اینکه ساواک از این طریق راه به جایی نبرد به ادعای واهی مبنی بر ارتباط شمس‌آبادی با کمونیست‌ها روی آورد و این عمل را نقشه‌ای از طرف حزب توده دانسته و بیان داشتند که «بعد از بازجویی‌های مربوط به یاران و همدستان سوء قصد کاخ مرمر، نام گروهی از مهندسان ایرانی که در انگلستان تحصیل کرده بودند، اعلام گشت.» (۷) «در این بین ساواک که مترصد ضربه زدن به کنفدراسیون جریان چپ و سازمان حزب توده بود، از فرصت استفاده نموده، جریان ترور شاه را به نیکخواه و رفقای منتسب می‌نماید.» (۳)

اسناد و مدارک مستندی وجود دارد که پرویز نیکخواه، مهندس منصوری و همچنین احمد کامرانی که برای پذیرفته شدن در شبکه کمونیستی آماده گردیده بود، مستقیماً در تحریک رضا شمس‌آبادی عامل اصلی سوء قصد شرکت و معاشرت داشته‌اند. (۸)

نیروهای اطلاعاتی پس از جستجوی سطحی به ارتباط شمس‌آبادی با گروه نیکخواه پی بردند و بسیاری از آنان از جمله نیکخواه را دستگیر کردند. دادگاه وی را به حبس ابد محکوم کرد؛ اما او خیلی زود از تفکرات انقلابی خود دست برداشت و به همکاری با رژیم پهلوی و ساواک تمایل نشان داد.

همکاری با رژیم و عفو

در پایان سال ۱۳۴۶ نیکخواه در زندان بروجرد تماس‌هایی با ساواک برقرار کرد. (۹) متعاقب آن با انجام مصاحبه‌های تلویزیونی که از اقدامات و فعالیت‌های سیاسی پیشین خود اظهار ندامت و پشیمانی کرد و به همکاری جدی با رژیم پهلوی و دستگاه‌های اطلاعاتی کشیده شد و خیلی زود مورد توجه رژیم قرار گرفت. (۱)

در دادگاه تجدید نظر حبس نیکخواه به ۱۰ سال تقلیل پیدا کرد. رژیم شاه نیز به منظور ضربه زدن به روحیه انقلابیون به ویژه دانشجویان به یک سلسله مانورهای تبلیغاتی و نمایشی دست زد و چنین چهره‌هایی را به صحنه آورد و کوشید که از پرویز نیکخواه و همفکرانش استفاده کند. از این رو به درج و انتشار توبه‌نامه‌ها و مصاحبه‌های آنان رو آورد. بدین ترتیب نیکخواه در زندان تغییر چهره می‌دهد و با انجام مصاحبه‌هایی با رسانه‌های گروهی خود از مبلغان رژیم می‌شود و پس از چند سال از زندان آزاد شده و

در زمره ابواب جمعی ساواک درمی آید و کارش متقاعد کردن روشنفکران برای همکاری با رژیم شاه بود. (۱۰)

فرح پهلوی از دیدار پرویز نیکخواه (از اعضای حزب توده) و محمدرضا پهلوی پس از ترور نافرجام شاه چنین می‌گوید: "روزی که پرویز نیکخواه را به قصر آوردند، من هم حضور داشتم. او در چند قدم مانده به ما، سلام و تعظیم کرد. محمدرضا گفت: «مردک، برای چه می‌خواستی مرا بکشی؟!» مهندس نیکخواه جواب داد: «اشتباه کردم و تقاضای عفو دارم»! ارتشبد نصیری (رئیس سازمان امنیت) که در کنار نیکخواه ایستاده بود، اجازه خواست تا گزارشی را به عرض ما برساند؛ اما محمدرضا به او تشر زد و گفت: «اگر شما وظایف خودتان را درست انجام داده بودید، این اتفاق نمی‌افتاد!» در این موقع نصیری ساکت شد و محمدرضا از نیکخواه خواست تا صادقانه همه چیز را شرح بدهد. در پایان این گفتگو نیکخواه از محمدرضا تقاضای عفو و بخشش کرد و من هم پادرمیانی کردم و از محمدرضا خواستم تا او را ببخشد. محمدرضا رو به ارتشبد نصیری کرد و گفت: «نظر شما چیست؟» ارتشبد نصیری گفت: «امر امر اعلی حضرت است؛ اما اگر نظر جان نثار را بخواهید، باید عرض کنم این شخص باید فوراً اعدام و مایه عبرت دیگران شود!» من بار دیگر از محمدرضا خواستم او را ببخشد و محمدرضا در کمال بهت و ناباوری گفت که «نیکخواه را می‌بخشد!» بدین ترتیب نیکخواه از مرگ حتمی نجات یافت و پس از آن خود را در خدمت اهداف "انقلاب سفید شاه" و مردم "قرار داد." (۱۱)

ورود به ساختار حاکمیت

وی در زندان به این نتیجه رسید که اصلاحات موسوم به انقلاب سفید و در رأس آن اصلاحات ارضی شاه از روش مبارزان سیاسی پیشین (مارکسیسم مائوئیستی) نیز مترقیانه تر است و بنابراین نظام شاهنشاهی پهلوی در شئون سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در مسیر تکامل پیش می‌رود. نیکخواه که توانسته بود با روش صادقانه نظر مساعد و اعتماد رژیم پهلوی را به خود کسب کند، مدتی بعد به استخدام رادیو و تلویزیون ملی ایران درآمد تا از رسانه‌های همگانی نقش شاه و مجموعه حاکمیت او را در توسعه و تعالی کشور به اطلاع هموطنان و نیز بیگانگان برساند. او به همراه بسیاری از هم مسلکان قدیمی خود و نیز توده ایهای سابق که از جمله آنان باید به محمود جعفریان و منوچهر آزمون اشاره کرد، در زمره پیشقراولان تحلیل علمی - ایدئولوژیک پدیده انقلاب سفید و فلسفه آن قرار گرفتند و به تبلیغ اهداف و نتایج آن پرداختند. چنانکه وقتی شاه قرارداد سنت موریس با شرکتهای نفتی امضاء کرد، قراردادی که به زعم بسیاری از

کارشناسان نفتی به ضرر ایران بود. وقتی در پایان مذاکرات با مدیران شرکتهای نفتی همه با هم یکصدا شدند تا رهبریهای شاه را بستایند. پرویز نیکخواه روی پرده تلویزیون تأکید کرد این پیروزی به مراتب از پیروزی در ملی کردن صنعت نفت مهمتر است. هنگامی که شاه یکبارہ تأسیس حزب رستاخیز را اعلام کرد، وی به همراه محمود جعفریان و داریوش همایون در تلویزیون میزگردی برگزار کردند و به ستایش از درایت و آینده‌نگری شاه پرداختند که به زعم آنان با تأسیس این حزب راه رسیدن کشور به مرزهای تمدن بزرگ را بسی کوتاه‌تر ساخته بود. از آن پس نیکخواه از مهمترین تئوریسینهای حزب رستاخیز شده و در مجموعه تصمیم‌سازیهای این حزب و نیز برنامه‌ریزی‌های مدیریتی، اجرایی و تشکیلاتی نقش قابل توجهی بر عهده گرفت.» (۱)

پایان‌نامه کارشناسی ارشد نیکخواه

عباس میلانی در کتاب نگاهی به شاه با اشاره به اتمام پایان‌نامه کارشناسی ارشد نیکخواه در میانه دهه ۱۳۵۰ می‌نویسد:

"گزارش جالب دیگری که بیش و کم در همان دوران (اواسط دهه پنجاه) تدارک شد، رساله کارشناسی ارشد پرویز نیکخواه بود. او در نتیجه تحقیقات خود به این نتیجه رسیده بود که در سالهای دهه شصت و هفتاد (میلادی)، شمار طلبه‌ها در ایران به طوری غیرمتعارف و استثنایی فزونی گرفته است. (نیکخواه) می‌گفت این پدیده اهمیتی ویژه دارد و مستحق هم تحقیق بیشتر و هم تبیین دقیق جامعه‌شناختی است. نیکخواه یادآور شده بود که معمولاً در فرایند نوسازی جوامع، تعداد کسانی که به طلبگی، کشیشی، یا خاخامی رو می‌کنند کاهش پیدا میکند. در ایران جریانی درست عکس این رخ داده است. برای نمونه میتوان به این نکته اشاره کرد که شمار مساجد و حوزه‌ها هم در آن سالها شاهد رشدی شگفت‌انگیز بود. در سال ۱۹۷۷ مثلاً چیزی نزدیک به ۷۵ هزار مسجد و حوزه در ایران مشغول کار بود. به علاوه، شبکه‌ای سخت و پیچیده از تکیه‌ها، هییت‌ها، مجالس تدریس قران و نشر احکام و حتی مجله‌ها و انتشارات مذهبی به ترویج احکام اسلام و تشیع و در بسیاری از موارد نظرات رادیکال ایت‌اله خمینی بود. هیچکس، نه روشنفکران و محققان، نه ساواک، به واکاوی ریشه‌های این شبکه و چند و چون فعالیتش عنایتی نداشتند. حتی هشدار نیکخواه را هم کسی به جد نگرفت. شگرف اینکه (نیکخواه) در زمان نگارش رساله تیزبینش، او رییس دفتر تحقیقات رادیو تلویزیون ملی ایران بود و زمانی، پیش از آنکه در زندان تغییر نظر بدهد و به صف حامیان شاه بپیوندد، در زمره‌ی نامدارترین مخالفان رژیم بود." (۱۲)

در جریان انقلاب ۱۳۵۷ و پس از آن

با آغاز تحركات انقلابی مردم ایران، پرویز نیکخواه، تلاش بی وقفه‌ای در دفاع از رژیم پهلوی و پیشرفت‌های کشور در شئون مختلف از خود نشان داد و به ویژه از طریق تلویزیون در تبلیغات مکرر هر روزه بر پیشرفت‌های رژیم تأکید می‌کرد. او معتقد بود که پیشرفت‌های کشور در دوران ۱۵ ساله اخیر دوران انقلاب سفید سرآغاز جهش بزرگ در شئون مختلف بوده و نتایج مشعشع آن خیلی زود آشکار خواهد شد.

نیکخواه به ویژه در سانسور مطبوعات دوره پهلوی نقش عمده‌ای داشت. گفته شده در تهیه متن مقاله معروف «ایران و استعمار سرخ و سیاه» به قلم مستعار رشیدی مطلق، پرویز نیکخواه، محمود جعفریان و شجاع‌الدین شفا دست داشتند. آنان متن‌های جداگانه‌ای را تهیه کردند که در نهایت شاه متن کامل شده آن را جهت انتشار در نشریات کشور تأیید کرد. تا زمان نخست‌وزیری شریف امامی، نیکخواه و دوستان سابقاً چپی اش در رادیو و تلویزیون فعال مایشاء بودند. اما به تدریج با سیاست خانه تکانی شریف امامی که قصد داشت با برخی اقدامات از فطور و سقوط رژیم جلوگیری کند با استعفاء و خروج قطبی از تلویزیون آنها نیز از آنجا رفتند. (۱) «با این وجود نیکخواه به عنوان یک تئوریسین وقوع یک انقلاب را در ایران آن روز پیش‌بینی نموده بود و خود در مصاحبه‌ای اختصاصی با «جیمز بیل» در دفتر کارش در وزارت اطلاعات گفته بود: «اگر در ایران یک تحول سیاسی پایدار صورت نگیرد انفجار بزرگی روی خواهد داد.» (۱۳)

اعلام جرم مسعود بهنود علیه نیکخواه و جعفریان

مسعود بهنود پس از انقلاب ۱۳۵۷، جزو اولین افرادی بود که علیه جعفریان و نیکخواه اعلام جرم کرد که یکی سابقه توده‌ای و دیگری سابقه سازمان انقلابی (مائوئیستی) را داشته و در رژیم پهلوی از دیگران آسیب‌پذیرتر بودند. (۱۴) (۱۵) (۱۶) (۱۷) (۱۸) سرانجام جعفریان و نیکخواه در ۲۲ اسفندماه ۱۳۵۷

و جزئی از اولین دسته‌هایی بودند که توسط دادگاه انقلاب محاکمه و اعدام شدند. روزنامه کیهان در

مورد اعلام جرم مسعود بهنود علیه جعفریان و نیکخواه نوشت: (۱۴)

اعلام جرم مسعود بهنود علیه نیکخواه و جعفریان

● بهنود: نیکخواه و جعفریان در طول این سال‌ها همواره به عنوان تلویزیون در خدمت سانسور و اختناق بوده‌اند.

بهنود ضمن اشاره به مقدار زیاد ی نوار، نوشته و فیلم که در ابزارهای رادیو تلویزیون جمع شدند و با به دور ریخته شدند و حتی در میان آن‌ها مسافران زیادی معاصره و گفتار مقامات مملکتی هم وجود دارد! اظهار داشت:

جعفریان در طول این سال‌ها در سه کانال اصلی ارتباط با مردم (حزب رستاخیز به عنوان تنها حزب سیاسی کشور، رادیو تلویزیون ملی و خبرگزاری پارس) ریشه دوانیده بود و این امکان برای او بوجود آمده بود که علاوه بر این که هرچه دلتی می‌تواند بگوید و از تلویزیون پخش کند، حتی اخبار ساختگی و مجعول را از طریق خبرگزاری پارس به عنوان اخبار رسمی کشور پخش کند. همه

مسعود بهنود روزنامه‌نگار و برنامه‌ساز رادیو تلویزیون ملی ایران اعلام جرمی علیه مسعود جعفریان قائم مقام مدیرعامل رادیو تلویزیون و سرویس خبرگزاری پارس و پرویز نیکخواه مدیر دفتر مرکزی خبر رادیو تلویزیون به دادستان پیچین تسهول تسلیم کرده است.

بهنود در این اعلام جرم از این موثرتر به عنوان عوامل به وجود آوردن محیط از حساب و خفتن در رادیو تلویزیون و کسانی که باعث آزار و اذیت نویسنده‌گان و پسرنامه‌سازان مردمی این سال‌ها شده‌اند، اسم برده است.

صبح امروز مسعود بهنود در این مورد به خبرنگار کیهان گفت:

بخشی از روزنامه کیهان در مورد اعلام جرم مسعود بهنود علیه محمود جعفریان و پرویز نیکخواه

«بهنود در این اعلام جرم، از این دو نفر به عنوان عوامل بوجود آوردن محیط ارباب و خفقان در رادیو و تلویزیون و کسانی که باعث آزار و اذیت نویسندگان و برنامه‌سازان مردمی این سازمان شده‌اند اسم برده است. ... بهنود ضمن اشاره به مقدار زیادی نوار، نوشته و فیلم که در انبارهای رادیو تلویزیون جمع شده‌اند یا به دور ریخته شده‌اند و حتی در میان آنها مقدار زیادی مصاحبه و گفتار مقامات مملکتی هم وجود دارد، اظهار داشت: جعفریان در طول این سالها در سه کانال اصلی ارتباط با مردم (حزب رستاخیز به عنوان تنها حزب سیاسی کشور، رادیو تلویزیون ملی و خبرگزاری پارس) ریشه

دوانیده بود و این امکان برای او بوجود آمده بود که علاوه بر اینکه هرچه دلش می‌خواهد بگوید و از تلویزیون پخش کند، حتی اخبار ساختگی و مجعول را از طریق خبرگزاری پارس به عنوان اخبار رسمی کشور پخش کند.»

مسعود بهنود ۳۲ سال پس از گلوله‌باران نیکخواه و پس از پیوستنش به تلویزیون بی‌بی‌سی فارسی در یادداشتی اذعان داشت که دادگاه انقلابی به ریاست خلخالی تنها به استناد شایعات و غیبت‌ها و توهم برای جعفریان و نیکخواه حکم اعدام صادر کرده بوده است. (۱۹)

دستگیری و محاکمه

اطلاعی در مورد دستگیری و بازداشت این متهم در دست نیست جز اینکه وی در خانه‌اش توسط مأموران مسلح در برابر چشمان همسر و فرزندانش بازداشت شد. (۲۰)

کیفر خواست

آقای پرویز نیکخواه فرزند سیدحسین به شماره شناسنامه ۳۰۲ متولد ۱۳۱۸ تهران مدیر سابق مرکز خبر تلویزیون، سرپرست گروه تحقیق تلویزیون، نظریه‌پرداز حکومت غاصب استعماری، مقاله‌نویس و مداح رژیم دست‌نشانده پهلوی، مسلمان، تبعه ایران متهم است به:

۱- فساد در ارض از طریق پراکندن تخم فساد فرهنگی و وابستگی ذهنی استعماری و فریب خلق و سانسور اخبار و انتشار اخبار جعلی و مقالات دروغ‌آمیز و تأیید مشی جباران نوکر اجنبی که خود متهم نوکری آنان را به استعمار غرب عموماً و آمریکا خصوصاً اقرار دارد.

۲- نقض حقوق اساسی مطرح در قانون اساسی قبلی و اعلامیه حقوق بشر و قوانین جاری مملکتی و اصول شناخته شده شرعی و عرف

۳- تبانی با قاتلان حاکم در پوشانیدن خیابان، قتلها، فسادها، توطئه از طریق مدیریت دستگاه‌های تبلیغاتی و هم‌زبانی با حیات و حیثیت ملی دروغین و استقلال سیاسی و سیاست مستقل اصولاً بی‌پایه و کذب

۴- گزارش خلاف واقع از وقایع و حقایق به ملت و اشاعه اکاذیب

۵- قیام علیه استقلال مملکت و اقدام علیه حاکمیت ملت، با نظریه‌پردازی و اداره مؤثر تشکیلات حزب رستاخیز و تبلیغات درباره حکومت استبدادی.

بر اساس گزارش سازمان عفو بین‌الملل اتهام علیه نیکخواه فساد فی الارض بوده است. همچنین در این گزارش ذکر شده که او نامه تهمت‌آمیزی درباره خمینی نوشته بود که در روزنامه اطلاعات در دی یا بهمن سال ۱۳۵۶ منتشر شد. در جریان دادگاه وی حداقل تضمینهای دادرسی رعایت نشد و وی از یک محاکمه منصفانه محروم بود، بنابراین صحت جرایمی که به وی نسبت داده شد مسلم و قطعی نیست.

دلایل اتهام

۱- تصدی مشاغل کلیدی که حسب اقرار متهم مستقیماً به وسیله شاه و مأموران امنیتی اداره و کنترل می‌شوند.

۲- اقرار متهم و اظهارات ایشان به شرح نوارهای مضبوط در پرونده از جمله اینکه رژیم دست‌نشانده آمریکا بوده و به انتظار حصول نتایج مثبت رژیم پایگاه خلقی نداشته و متهم به انتشار حصول نتایج مثبت استبدادی و فاسد همکاری کرده است.

۳- انتشار مقالات کثیر در روزنامه‌ها و مجله تماشا و نشریه‌های رستاخیز و غیره و سخنرانیهای مهم

مجموع تحقیقات انجام شده و محتویات پرونده و نیز شیاع جنایات متهم در افواه به استناد مواد ۶۱ و ۶۲ قانون مجازات و مقررات مربوط و قوانین شرعی تقاضای اعدام برای متهم و صدور حکم مصادره اموال از حضور دادگاه می‌شود.

دفاعیات

قسمتی از دفاعیات وی در دادگاه بشرح زیر است است:

«.....من فقط می‌خواستم یک رفرم ایجاد کنم و همه شما اعضای دادگاه می‌دانید که دست من چه مستقیم و چه غیرمستقیم به خون هیچ فردی آلوده نشده و من امروز در برابر شما و در برابر دادگاه عدل انقلاب اسلامی اعلام می‌کنم، من هرگز به خلق خود خیانت نکردم. در سال ۴۷ که از زندان شاه آزاد شدم با این تصور که امکان یک حرکت رفرمیستی در داخل رژیم وجود داشت و اگر مطلبی هم در آن زمان و یکی دو سال بعد نوشتم اکثراً با این تصور بود، که در چند سال اخیر به تدریج ثابت شد که رژیم شاه عمیقاً تباه و فاسد است و به همین علت کوشش بسیار کردم که خود را از زیر سلطه این رژیم کنار بکشم. هنگامی که مبارزه مردم علیه رژیم شدت گرفت من هرگز در مقابل این مبارزه نبوده‌ام. خیلی متأسفم رژیم شاه به ملت خیانت کرد، به ارتش خیانت کرد، به همه خیانت کرد قربانیان بسیاری گرفت و شاید من هم یکی از قربانیان باشم».(۲۱)

اعدام

دادگاه وی بسیار کوتاه بود و زمان بازداشت تا اعدام تنها سیزده روز فاصله داشت. وی در ۲۲ اسفند سال ۱۳۵۷ به همراه جمعی دیگر از بلندپایگان رژیم پهلوی اعدام شد.

پانویس

- ۱- حزب رستاخیز؛ اشتباه بزرگ، جلد اول، خودکامگی در ایران عصر پهلوی، مطهر شاهدی، مؤسسه اطلاعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، زمستان ۱۳۸۲، چاپ اول، ص ۱۴۳ - ۱۴۲.
- ۲- چپ در ایران به روایت ساواک - پرویز نیکخواه، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۸۵، مقدمه ص: نه - ده.
- ۳- چپ در ایران به روایت ساواک-پرویز نیکخواه، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۸۵، مقدمه ص: نه - ده.
- ۴- حزب رستاخیز؛ اشتباه بزرگ؛ خودکامگی در ایران عصر پهلوی، مطهر شاهدی، مؤسسه اطلاعات و پژوهش‌های سیاسی، ج ۱، تهران، زمستان ۱۳۸۲، چاپ اول، ص ۱۴۳ - ۱۴۲.
- ۵- یوسف مازندی، ایران ابرقدرت قرن، نشر البرز، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۴۹۷.
- ۶- روزنامه اطلاعات، ۱۳۴۴/۱/۲۶.
- ۷- جوانی پررنج، ناصرالدین صاحب زمانی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، فروردین، ۱۳۴۶، ص ۳۹۸.
- ۸- ترور شاه؛ حادثه کاخ مرمر به روایت اسناد، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، چاپ اول، دی ماه ۱۳۷۸، ص ۵۳.
- ۹- مصطفی الموتی، ایران در عصر پهلوی، ناشر: مؤلف، ری، ۱۹۹۰، ج ۹، صص ۱۴۸.

۱۰- حمید روحانی، نهضت امام خمینی، مرکز انقلاب اسلام، ۱۳۷۴ ش، تهران، ج ۳، ص ۳۱۳ - ۳۱۵.

۱۱- فرح دیبا در مصاحبه با خبرنگار در سال ۲۰۱۳

۱۲- میلانی، عباس نگاهی به شاه (ویراست چاپ اول). پرشین سیرکل. ص ۴۶۸. شابک-۹۷۸-۰۰۰-۹۹۱۸۹۶۴-۰.

۱۳- غلامرضا نجاتی، تاریخ بیست و پنج ساله ایران، خدمات فرهنگی رسا، ج ۱، چاپ ۴، ۱۳۷۳، ص ۳۱۵.

۱۴- نگاهی با چشم جان-گره بر باد:

Gereh bar bad (<https://books.google.com/books?id=GfRgAw!.AAQBAJ>).

Ketab.com, 2010

۱۵- مصداقی، ایرج (۲۴-۱۲-۲۰۱۹) «بهنود پدیده ای که از نو باید شناخت.

<https://web.archive.org/web/2019>)

(0604163421/<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-961.html>

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-961.html>) it out

www.pezhvakeiran.com بایگانی شده اصلی

961.html در (۲۴-۱۲-۲۰۱۹) دریافت شده در (۲۴-۱۲-۲۰۱۹)

۱۶- «اعلام جرم مسعود بهنود علیه مدیران صداوسیما و یک خبرگزاری + سند

(<https://web.archive.org/web>)

s-quc-1gif1-1 gems-

3/20180628183634/<https://www.mashreghnews.ir/news/824145>

مدیران-صداوسیما-یک-خبرگزاری-سند) مشرق نیوز ۲۰۱۸-۰۱-۲۳ بایگانی شده از اصلی

<https://www.mashreghnews.ir/news/824145> در /[ghnews.ir/news/824145](https://www.mashreghnews.ir/news/824145) /اعلام-جرم-مسعود بهنود -علیه- مدیران -

صداوسیما-یک-خبرگزاری-سند) ۲۰۱۸-۰۱-۲۳ دریافت شده در ۲۰۱۹-۱۲-۲۲.

۱۷- محمود جعفریان یک (<https://web.archive.org/web/20191224191155/https://www.i>)
سرگذشت

(iranrights.org/fa/memorial/story/-3613/mahmud-jafarian)

<https://www.iranrights.org/fa/memorial/story/-3613/mahmud-jafari>)

۱۸- پرویز نیکخواه یک سرگذشت

<https://www.iranrights.org/fa/memorial/story/-3614/parviz-n>)

an در ۲۲ دسامبر ۲۰۱۹ دریافت شده در ۲۴-۱۲-۲۰۱۹ بنیاد عبد الرحمن برومند دریافت شده در
۲۴-۱۲-۲۰۱۹.

۱۹- نگار مسعود بهنود روزنامه (۲۲-۱۲-۲۰۱۹) ایرج گرگین؛ چهره ای از سالهای خوش

<https://web.archive.or>

g/web/20190216015326/http://www.bbc.com/persian/iran/2012/01/120114_178_g

<origin https://www.bbc.com/persian/iran/>) follow. BBC News (_iraj_ behnoud 1-19-

11-17-11-19 (2012/01/120114_178_gorgin_iraj_behnoud

For All Time <https://books.google.com/books?id=N8u4DAAAQBAJ>). جاودانه ۲۰

Ketab.com, 2015

۲۱- روزنامه اطلاعات ۲۸ اسفند ۱۳۵۷.

منابع

<https://web.archive.org/web/20131020001308/http://www.iranrights.org/farsi/mem>

[orial-](#) ■

case--3614.php

<https://web.archive.org/web/20130128101323/http://www.iranliberal.com/Maghale>

[h-](#) ■

ha/Hassan_Behgar/Behgar-NIKKHAH%201.htm

<http://www.pajooh.com/fa/index.php?page=definition&UID=39588> ■

Abbas Milani: Eminent Persians. Syracuse University Press, 2008

(<http://books.google>■

e.com/books?id=ixU33FaG_dgC&pg=PA254&lpg=PA254&dq=parviz+nikkhah&sour

ce=bl&ots=dS13F-a0on&sig=0L3RVGNjrooTFI-nwA21

BofZhoE&hl=en&sa=X&ei=5S

WMU4SyApG60QTpv4LYBw&ved=0CEAQ6AEwBw#v=onepage&q=parviz%2

Onikkh

ah&f=false)

■ بالاترین پرویز نیکخواه که بود و چرا توسط انقلابیون ۵۷ تیرباران شد؟!)

[/https://web.archive.org/web/2011/12/08/40307231839/http://revolution_1979.wordpress.com/2011/12/08](https://web.archive.org/web/2011/12/08/40307231839/http://revolution_1979.wordpress.com/2011/12/08/40307231839/http://revolution_1979.wordpress.com/2011/12/08)

----/40307231839/http://revolution_1979.wordpress.com/2011/12/08

سوء-قصد-ترور-شاه-توسط-حزب-توده/)

[https://web.archive.org/web/20150425203056/http://dowran.ir/show.php?■](https://web.archive.org/web/20150425203056/http://dowran.ir/show.php?id=55579570)

id=55579570

[\).archive.org/web/20140308171703/http://omidparsanejad.blogspot.com/2004/06/b](https://web.archive.org/web/20140308171703/http://omidparsanejad.blogspot.com/2004/06/blog-11.html)

[log-■](#)

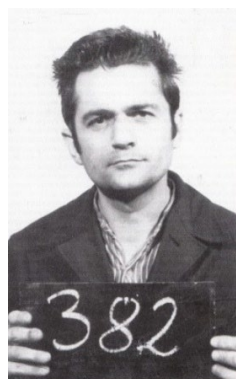
post_11.html

برگرفته از :

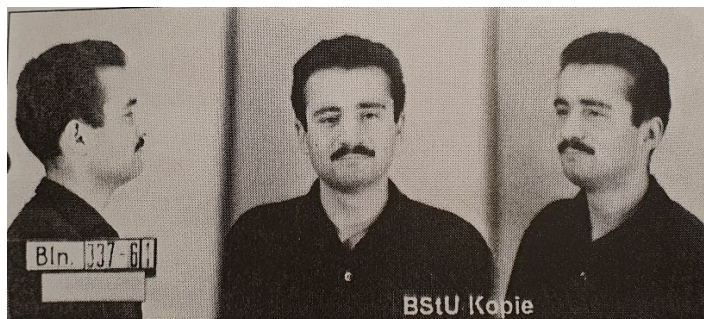
[https://fa.wikipedia.org/w/index.php?title=al_&oldid=38267946%C2%BB%20%C](https://fa.wikipedia.org/w/index.php?title=ال_&oldid=38267946%C2%BB%20%C2%BB)

[2%BB](#)

حسین یزدی و فریدون یزدی فرزندان مرتضی یزدی از گروه ۵۳ نفر



حسین یزدی



فریدون یزدی

حسین یزدی و فریدون یزدی

حسین یزدی (۱۳۱۳-۱۷ بهمن ۱۳۹۹) نفوذی ساواک در حزب توده ایران بود. وی فرزند اول مرتضی یزدی و همسر آلمانی‌اش هلابدورفتیس بود.

ورود به حزب توده

حسین یزدی همراه برادرش فریدون یزدی، در ۵۵-۱۹۵۳ م برای تحصیل به آلمان شرقی اعزام شدند و در شهرهای درسدن و برلین شرقی به دانشگاه رفتند. حسین از همان آغاز ورود به آلمان شرقی به پشتوانه وجهه پدرش مورد اطمینان رهبری حزب قرار گرفت و وارد حزب شد. وی به عنوان مترجم و راننده در خدمت رهبری حزب، رضا روستا و رضا رادمنش (دبیر اول حزب توده) بوده و این دو به شدت به او اعتماد داشته‌اند.

کتاب خاطرات

ماجرای جاسوسی حسین یزدی و برادرش فریدون یزدی برای ساواک، که شامل خاطرات وی است. در مهر ماه ۱۳۹۰ با عنوان «جاسوسی در حزب: برادران یزدی و حزب توده ایران» توسط انتشارات نشر جهان منتشر گردید.

منابع

- ۱- جاسوسی در حزب توده پرده برداری از رازهای نگفتنی
https://www.bbc.com/persian/iran/2012/01/120120_144_tudeh_patry_espionage_yazdi
- ۲- تلاشهای بر باد رفته حزب توده برای تجزیه ایران و نقش میهنی دکتر حسین یزدی
<https://kayhan.london/fa/1398/05/21/1398/05/21/>
- ۳- ماجرای جاسوسی حسین یزدی برای ساواک
(<https://www.khabaronline.ir/news/177010>/ماجرای-جاسوسی-حسین-یزدی-برای-ساواک)
- ۴- جاسوسی در حزب (<http://oral-history.ir/?page=post&id=1912>)
- ۵- در بزرگداشت سرباز وطن حسین یزدی (<https://kayhan.london/fa/1399/11/17>/در-بزرگداشت-سرباز-وطن-دکتر-حسین-یزدی)
- ۶- گفتگوی امروز نما با حسین یزدی؛ روایت نفوذ ساواک به حزب توده ایران
<https://www.youtube.com/watch?app=desktop&v=EI4PRQpdFDM>

۷- به عبارت دیگر: گفتگو با حسین یزدی

(<https://www.youtube.com/watch?v=bpBqQu0avmQ>)

۸- شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران جلد سوم ۱۲-۱۸۱۱

۹- «جاسوسی در حزب» (<http://oral-history.ir/?page=post&id=1912>)

برگرفته از:

[https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AD%D8%B3%DB%8C%D9%86_%DB%8C%D8%B2%D8%AF%DB%8C_\(%D8%AC%D8%A7%D8%B3%D9%88%D8%B](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AD%D8%B3%DB%8C%D9%86_%DB%8C%D8%B2%D8%AF%DB%8C_(%D8%AC%D8%A7%D8%B3%D9%88%D8%B)

3)

جاسوسی در حزب توده پرده برداری از رازهای نگفتنی

فرج سرکوهی

نویسنده و روزنامه نگار

۳۰ دی ۱۳۹۰ - ۲۰ ژانویه ۲۰۱۲



توضیح تصویر

کتاب جاسوسی در "حزب از موضوع خود تحقیقی مستند درباره یکی از ماجراهای در پرده مانده تاریخ معاصر"، ایران فراتر رفته است.

"کتاب جاسوسی در حزب" از موضوع خود تحقیقی مستند درباره یکی از ماجراهای در پرده مانده تاریخ معاصر ایران فراتر رفته و به دلیل تسلط مولف و شیوه برخورد مصاحبه شونده‌گان به دستمایه پژوهش‌های روان شناختی و به پیرنگ رمانی جذاب نیز بدل شده است.

کتاب در دو بخش تنظیم شده است. بخش اول مصاحبه قاسم نورمحمدی را با حسین و فریدون یزدی در سال ۲۰۰۱ در برلین در بر دارد و مولف در بخش دوم نقش و سرنوشت کسانی را که آگاهانه یا ناآگاهانه در ماجرا نقشی داشته اند بر اساس اسناد معتبر روایت و تحلیل می‌کند.

این کتاب شاید تنها موردی از نفوذ پلیس در حزب توده است که آشکار شده و این پرده برداری به موهبت در دسترس بودن پرونده های پلیس مخفی آلمان شرقی (اشتازی) آگاهی مصاحبه کننده از "هزاران صفحه اسناد" و صراحت مصاحبه شونده ها ممکن شده است.

اسناد اشتازی، گزارش ها و بازجویی ها پس از سقوط آلمان شرقی در اختیار محققان است و مولف کتاب نه فقط "هزاران صفحه گزارش های اشتازی" که همه شهادت ها و اسناد دیگر این ماجرا را خوانده و با طرح پرسش های روشن گر گفتگو را هدایت و حافظه پسران یزدی را یاری داده است.

"عوامل نفوذی"، کسانی که در آزادی و خودخواسته اطلاعات محرمانه حزب و سازمان خود را در اختیار پلیس امنیتی نهاده و این گزارش ها به زندانی شدن شکنجه و مرگ رفقای هم حزبی آنان منجر می شود اغلب از کارنامه خود شرم دارند و همکاری خود را با پلیس انکار یا روایتی جعلی از ماجرا به دست می دهند.

اما حسین یزدی به همکاری خود با ساواک پلیس امنیتی دوران شاه جاسوسی در حزب توده و بازداشت و شکنجه چپ ها بر اثر گزارش های خود "افتخار" کرده و از آمادگی کنونی خود برای نابودی کمونیستها نیز با مدافعه سخن می گوید.

مولف در بخش دوم کتاب با روایت مستند زندگی کسانی که خواسته یا ناخواسته به این ماجرا کشیده و برای مصلحت های سیاسی و امنیتی قربانی شدند ساختار استبدادی را نیز تصویر می کند.

پسر علیه پدر

دکتر مرتضی یزدی از اعضای گروه ۵۳ نفر از موسسان و عضو کمیته مرکزی حزب توده و در کابینه ائتلافی قوام السلطنه در دهه سی وزیر بهداشتی بود.

دکتر یزدی یک بار به دوران پهلوی اول، یک بار پس از سوء قصد ناکام به شاه در بهمن ۱۳۲۷ و یک بار در سال ۱۳۳۳ زندانی و بار سوم به اعدام محکوم شد.

او در زندان سوم ندامت نامه نوشت اما به استناد اسناد تا آخر عمر به آرمانهای خود وفادار ماند و با حزب توده همکاری می کرد. یزدی به گفته نزدیکان خود پس از آگاهی بر جاسوسی پسران خود روزگار پررنج و دردناکی را زیست.

حسین یزدی در سال ۱۳۱۳ متولد می شود به هنگام بازداشت اول پدر ۳ ساله و برادرش فریدون یک ساله است. پس از بازداشت دکتر یزدی مادر آلمانی آنها خانم هلا بدورفتیس دو پسر خود را در سال

۱۳۱۸ به آلمان دوران جنگ می برد. آنها به مدرسه میروند و حسین میخواهد به عضویت سازمان جوانان حزب نازی درآید اما مادر مخالفت می کند.

خانواده پس از آزادی دکتر یزدی در سال ۱۳۲۰ به ایران باز می گردند پسران به مدرسه می روند و فارسی می آموزند. زندگی مرفه پدری مهربان و مادری "سخت گیر" دارند. (ص ۳۰)
پس از تیراندازی به شاه در بهمن ۱۳۲۷ پدر بازداشت می شود از زندان می گریزد مخفی می شود اما "هفته ای دو بار" با زن و پسران خود ملاقات می کند. (ص ۳۷)

حسین به عضویت سازمان جوانان حزب توده در می آید و یک بار برای مدتی کوتاه در سال ۱۳۳۱ زندانی می شود. "در زندان کمون تشکیل داده بودیم و غذاهائی که از بیرون می آوردند تقسیم می کردیم. من در آنجا سیاسی تر شدم." (ص ۳۹) پسران یزدی در سالهای ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵ برای تحصیل به آلمان شرقی اعزام می شوند "تحصیل در آلمان افتخاری بود و یک مزیت هم داشت رفقای آلمانی هزینه درس و دانشگاه را می پرداختند" (ص ۴۱)



توضیح تصویر

پرده برداری از نفوذ ساواک در حزب به موهبت در دسترس بودن پرونده های پلیس مخفی آلمان شرقی، آگاهی مصاحبه کننده از هزاران صفحه اسناد و صراحت مصاحبه شوندگان ممکن شده است

حسین و فریدون از امکانات خانواده رهبران حزبی برخوردارند و در دانشگاه درس می خوانند.

حسین به عنوان مترجم دکتر رادمنش دبیر کل وقت حزب توده به عنوان همکار رادیو پیک ایران و به عنوان مشاور و مترجم رضا روستا، رئیس شورای متحده کارگران و زحمتکشان حزب از سه محل حقوق‌های بالائی دریافت می‌کند و از امتیازات بسیاری از جمله سفر به اروپای غربی برخوردار است.

حسین بر مکاتبات و ملاقات‌های محرمانه رهبران حزب بر روابط و تشکیلات حزب در داخل کشور آگاهی کامل دارد.

با میهن رادمنش زن دکتر رادمنش و دختر عموی خود رابطه عاطفی برقرار می‌کند و از همین رابطه برای دستبرد زدن به گاو صندوق رادمنش بهره می‌گیرد.

دکتر مرتضی یزدی در نامه ای از زندان در سال ۱۹۵۶ اعلام می‌کند که کیانوری برای حذف او از رقابت‌های حزبی، او را به پلیس شاه لو داده است. حسین و فریدون ادعای پدر را باور می‌کنند حسین می‌گوید "پس از این نامه هیچ احساسی جز کینه و نفرت و انتقام جوئی در من نبود." (ص ۵۲)

دکتر یزدی در زندان شکنجه می‌شود و در نامه‌ای شرحی از شکنجه‌ها را می‌نویسد "سیگار بر بدن او خاموش می‌کنند، با مته چرخ دندان پزشکی خود او بدن او را سوراخ می‌کنند، دستش را با قبضه سلاح کمری می‌شکنند." (ص ۵۳)

اما کیانوری دکتر یزدی را به "خیانت" متهم می‌کند کیانوری در جلسات حزبی پدرم را جاسوس انگلیسی خطاب می‌کرد." (ص ۴۳)

انگیزه ها و احساسات ترکیبی از نفرت و پول

حسین برخورد کیانوری را با پدر از دلایل نفرت خود از حزب توده و همکاری با ساواک می‌داند اما در واکنش برای همان کسانی جاسوسی می‌کند که پدر او را شکنجه کرده‌اند.

حسین در پاسخ به این سوال که چه شد که با ساواک همکاری کرد می‌گوید: "با خواندن این نامه (نامه پدر) کینه عمیقی نسبت به کیانوری احساس می‌کردم در فکر انتقام. بودم از حزب توده و سیاست حزب زده شدم" (ص ۵۶)، از حزب توده بیزار شده بودم. به رهبران و به برنامه و آماج‌های حزب بی‌ایمان شده بودم از محیط بسته و حاکمیت بوروکرات حزبی خسته شده بودم." (ص ۵۸)

چند پاراگراف بعد پای پول نیز به مجموعه انگیزه‌ها باز می‌شود.

حسین یزدی از همان سال‌های نخستین اعزام به آلمان شرقی به یاری آشنائی با کارمندی در سفارت ایران در برلین غربی ملاقات می‌کند و پیشنهاد او را برای همکاری با ساواک بلادرنگ و در همان جلسه اول، می‌پذیرد. (ص ۵۹)

ساواک به منبعی با اطلاعاتی با ارزش دست می‌یابد. سرهنگ آیرملو، مسئول ساواک در اروپا مسولیت حسین را بر عهده می‌گیرد. برای حسین حقوق ماهیانه در نظر می‌گیرند.

حسین در پاسخ این سوال که آیا دغدغه اخلاقی نداشتید می‌گوید "خیر" افتخار هم می‌کردم که توده‌ای‌ها را لو بدهم". (ص ۶۰)

بر اثر گزارشهای او حدود ۹۰ عضو و هوادار حزب در اصفهان بازداشت و شکنجه می‌شوند حسین در باره احساس خود در آن زمان می‌گوید "باور کنید من هیچ دغدغه اخلاقی نداشتم." (ص ۶۱)

برخی جوانان همسن حسین پس از سرخوردگی از حزب توده به اروپای غربی رفتند و تن به جاسوسی ندادند. پسر جعفر پیشه‌وری رهبر فرقه دموکرات آذربایجان پس از قتل پدر در باکو چنین کرد. حسین در پاسخ به این پرسش که چرا او چنین نکرده است می‌گوید من آنقدر از توده‌ای‌ها متنفر بودم که به چنین راهی نمی‌اندیشیدم." (ص ۶۱)

اما علاوه بر بریدن از نظام سوسیالیستی و میل بازگشت به "وطن" (ص ۶۲) انگیزه‌های مالی نیز در جاسوسی حسین نقشی مهم دارند.

مصاحبه‌کننده چند بار با استناد به اسناد اشتهازی در باره فساد مالی "حسین" به دزدی‌های او اشاره و حسین گفته‌های او را تایید می‌کند.

بالا کشیدن پول زندانیان

ساواک که از همکاری حسین شادمان بود هزینه سفر زن و پسر او را به ایران می‌پردازد. (ص ۸۶) همسر حسین، پیام رادمنش را برای پدر زندانی حسین می‌برد و دکتر یزدی گزارشی مفصل درباره وضعیت حزب در ایران برای رادمنش می‌فرستند.

حسین ساواک را از ماجرای این نامه‌ها بی‌اطلاع نگه می‌دارد تا "برای پدر و همسر مشکل ایجاد نشود." (ص ۸۷)

رادمش با واسطه همسر حسین ۵۰۰ دلار برای دکتر یزدی می‌فرستد تا به خانواده زندانیان سیاسی نیازمند برساند اما حسین این پول را بر می‌دارد. (ص ۸۸)

دستبرد به روستا و هزینه سازی برای ساواک

رضا روستا ۷۲۰۰ مارک در حساب بانکی حسین در برلین غربی به امانت می‌گذارد و حسین "تمام این پول را تا شاهی آخر خرج می‌کند." (ص ۱۰۷)

روستا پول خود را طلب می‌کند حسین از سرهنگ ایرملو می‌خواهد که ساواک این پول را تهیه کند. ساواک برای حفظ موقعیت حسین قبول می‌کند اما حسین "سر ساواک هم کلاه می‌گذارد"، ساواک هر ماه ۳۰۰ مارک به من می‌داد. به نظرم کم بود ماجرای پول رضا روستا را به سرهنگ ایرملو گفتم اما به جای ۷۲۰۰ مارک به ایرملو گفتم ۱۰۰۰۰ مارک که همه را دادند." (ص ۱۰۹)

مصاحبه کننده بر اساس اسناد اشتازی، حسین را متهم می‌کند که برای بار دوم ۷۲۰۰ مارک رضا روستا را از خانه او دزدیده است حسین نخست انکار می‌کند اما بعد می‌پذیرد (ص ۱۱۲).
به گفته حسین "میهن، زن رادمش دختر عموی من و هم معشوقه من بود (ص ۱۱۴). حسین با بهره گیری از رابطه خود با میهن به هنگام سفر رادمش به گاو صندوق دبیر کل حزب دستبرد می‌زند چند بار گاو صندوق را باز" و "هر بار چند تا ۱۰۰ دلاری بر می‌دارد." (ص ۱۱۹)

جاسوسی بی دریغ برای ساواک

حسین "کپی یا عکس همه نامه‌های حزبی همه ارتباطات و تشکیلات حزب در داخل کشور، اسامی و آدرس اعضای حزب اسامی شرکت کنندگان پلنوم نهم، شرحی درباره ویژگی اعضای کمیته مرکزی و دفتر سیاسی حزب، اسامی رابطین حزبی، فعالیت‌های رادیو پیک ایران را به ساواک اطلاع می‌دهد و

می‌گوید "فتو کپی هر نامه و سندی را که از حزب گیر می‌آوردم برای ساواک می‌فرستادم مهم نبود نامه خصوصی است یا سیاسی." (ص ۱۰۵)

همکاری با آلمانی‌ها و روس‌ها



توضیح تصویر

حسین یزدی با اشتتازی نیز همکاری می‌کند و از همکاری با پلیس مخفی روسیه نیز ابا ندارد

حسین با اشتتازی نیز همکاری می‌کند و از همکاری با پلیس مخفی روسیه نیز ابا ندارد. "بیوگرافی ۴۰ تا ۵۰ توده ای مقیم آلمان شرقی را همراه با توصیف برخی جوانب شخصی آنها برای اشتتازی نوشتم." (ص ۷۴)

سازمان جاسوسی شوروی بر آن است که پسر جعفر پیشه‌وری را که از روسیه خارج و به غرب رفته بود، به دام انداخته و بازگرداند. حسین با روس‌ها قرار می‌گذارد که پسر فراری را به سفر برده در جایی مناسب به دام انداخته و به روس‌ها تحویل دهد. پسر پیشه‌وری به حسین اعتماد نمی‌کند و از دام می‌گریزد. (ص ۹۷)

دستبرد به صندوق دبیرکل

حسین در سال ۱۹۶۱ بر آن می‌شود تا اسناد گاو صندوق رادمنش دبیر کل حزب را که مهم‌ترین و مخفیانه‌ترین اسناد حزب بودند، به ساواک تقدیم کند.

برای دستبرد به گاو صندوق به کمک نیاز دارد. برادر خود فریدون را به همکاری می‌خواند قرار می‌گذارند دلارهای صندوق را بین خود تقسیم کنند. "فریدون شرط دیگری نیز دارد: "اسنادی را که سبب دستگیری" کسانی در ایران میشوند به ساواک ندهند." حسین شرط برادر را می‌پذیرد اما همه اسناد را به ساواک می‌دهد. " (ص ۱۲۲) و می‌گوید "من در خدمت ساواک پای بند به هیچ قول و قراری نبودم. تنها هدف من ضربه زدن به حزب توده بود و در این راه حتی حاضر بودم برای راضی کردن فریدون به او دروغ بگویم و دروغ هم گفتم." (ص ۱۲۲)

رادمنش به سفر می‌رود حسین زن رادمنش را با اتوموبیل کسی به گردش می‌برد که بعدتر به همین دلیل و به رغم ناآگاهی از همه چیز، زندانی شد.

فریدون در غیبت زن رادمنش اسناد و پول‌های گاو صندوق را برمی‌دارد. اشتازی به سرعت ماجرا را تعقیب و آنها و چند نفر دیگر را در اکتبر ۱۹۶۱ دستگیر می‌کند. فریدون به ۸ سال و حسین به حبس ابد محکوم می‌شوند. به گفته حسین، اشتازی در "بازجویی‌ها خشونت اعمال" نمی‌کند. (ص ۱۳۶)

فریدون در سال ۱۹۶۹ و حسین پس از ۱۶ سال به هنگام سفر شاه به آلمان شرقی و به خواست او آزاد و هر دو برادر به ایران فرستاده می‌شوند.

در ایران، می‌خواستم کتک بزنم

حسین در ایران با شاه و پدر ملاقات می‌کند. مصاحبه کننده می‌پرسد "پدر شما به رغم نفرت از کیانوری هرگز حاضر به همکاری با ساواک نشد." حسین می‌گوید "پدرم تا آخر عمر ببخشید ... باقی ماند." (ص ۱۳۲) "با پدر بحث نمی‌کردیم" (ص ۱۷۱) پدرم بدبختانه تا آخر عمر خود سخت به سوسیالیزم پای بند بود اما من چنان از سوسیالیزم منتفر بودم که دلم می‌خواست مسلسلی داشته باشم و آدم بکشم." (ص ۱۷۷)

ساواک مبلغ ۱۵۰۰۰ مارک به حسین می‌دهد و قرار می‌گذارند معادل همین مبلغ را دوباره به او بدهند.

حسین می‌گوید به بچه‌های سازمان امنیت گفتم می‌خواهم بازجو شوم. دلم می‌خواست بازجوی توده‌ای‌ها بشوم ساواک با برداشت من از شغل بازجویی موافق نبود به من گفتند دوران مشقت و لگد مدتها است گذشته است."

مصاحبه کننده می‌پرسد مگر می‌خواستید توده‌ای ها را کتک بزنید؟"، "خب معلوم است دیگر" (ص ۱۷۷)

انقلاب از راه می‌رسد و حسین که در تلویزیون کار می‌کند به شدت خشمگین است اگر در زمان انقلاب در ایران می‌ماندم باید با مردمی که شعار می‌دادند درگیر می‌شدم." (ص ۱۸۸)

به خارج از کشور می‌رود اما "از بچه‌های سازمان امنیت خواسته بودم هر وقت ارتش قصد سرکوبی مخالفان را داشت به من اطلاع بدهند منتظر بودم بچه‌های سازمان امنیت از حمله ارتش با خبرم کنند تا من هم در سرکوبی این بی‌شرم ها شرکت کنم." (ص ۱۸۲)

جمهوری اسلامی آرزوی حسین را در سرکوب خشن حزب توده در سالهای ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ تحقق می‌بخشد و حسین "قلع و قمع توده‌ای ها را از افتخارات و دستاوردهای جمهوری اسلامی" می‌داند. (ص ۱۸۲)

حسین هنوز هم در "تنفر از حزب توده آلمان شرقی و کمونیسم حد و مرزی نمی‌شناسد." (ص ۲۲۷)

بخش دوم کتاب جاسوسی در حزب توده نیازمند بررسی دیگری است.

این کتاب را انتشارات جهان کتاب در تهران منتشر کرده است.

برگرفته از:

https://www.bbc.com/persian/iran/2012/01/120120_144_tudeh_patry_espio

[nage_yazdi](#)

کیهان لندن در ۵ فوریه ۲۰۲۱ در مقاله‌ای به نام "در بزرگداشت سرباز وطن حسین یزدی" از او نام می‌برد

کیهان لندن در تاریخ ۱۷ بهمن سال ۱۳۹۹ برابر با ۵ فوریه ۲۰۲۱ در مقاله‌ای به نام "در بزرگداشت سرباز وطن حسین یزدی" از او نام می‌برد. این مقاله به مناسبت درگذشت حسین یزدی نوشته شده است. در مقاله سه عکس وجود دارد اولین عکس از خود حسین یزدی است و باقی عکسها با اعضای حزب مشروطه ایران. این مقاله و عکس بینش فکری سلطنت طلبان را می‌رساند که بعد از ۴۲ سال، کینه بر علیه جریانات چپ را به خوبی نشان می‌دهد.



حسین یزدی



حسین یزدی در عکس با اعضای حزب مشروطه ایران نشسته از چپ حسین یزدی، نادر زاهدی، داریوش همایون و فواد پاشایی

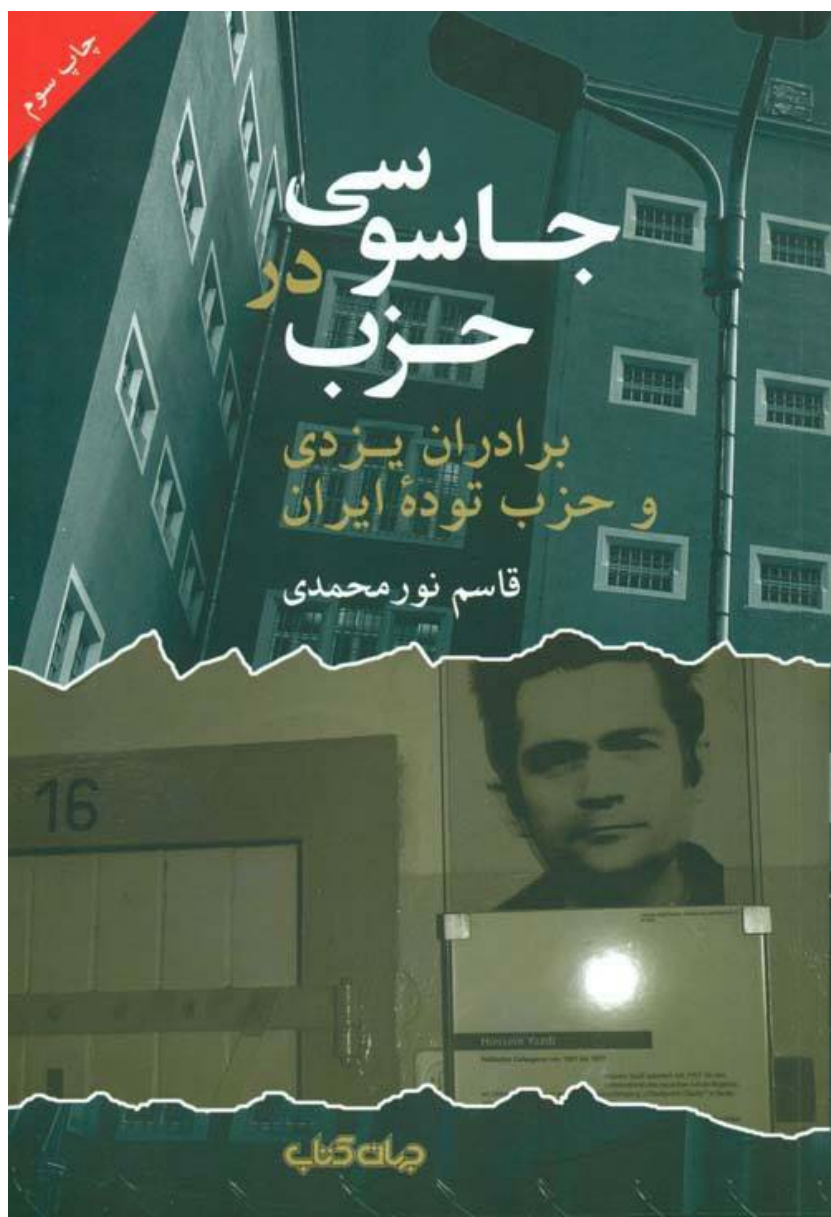


از چپ حسین یزدی، نادر زاهدی، داریوش همایون، فواد پاشایی و داود کاظمیه

این مقاله نشانگر این است که اکثریت جریانات سلطنت طلبان از سرکوبی جنبش آزادی خواه در ایران پشتیبانی می‌کنند و کوچکترین تغییری نکرده اند. اگر قدرت سیاسی را در دست بگیرند همان کارهایی را خواهند کرد که در سالهای دولت پهلوی قبل از انقلاب ۱۳۵۷ انجام داده اند.

بر گرفته از <https://kayhan.london/1399/11/17/229565/>

The screenshot shows the Kayhan London website interface. At the top, there is a navigation menu with categories like 'KAYHAN LIFE', 'چندرسانه‌ای', 'هنر و ادبیات', 'فرهنگ و جامعه', 'اقتصاد', 'سیاست', 'کیهان هفته', and 'خاتمه'. The main header features the 'KAYHAN LONDON' logo and the tagline 'NEWS AND VIEWS FOR A GLOBAL IRANIAN COMMUNITY'. Below the header, there is a section titled 'در بزرگداشت سرباز وطن حسین یزدی' (In honor of the soldier of the fatherland Hossein Yazdi). The article text discusses Dr. Hossein Yazdi's contributions to the Iranian revolution and his role in the Islamic Republic. A large photograph of Dr. Yazdi is featured in the middle of the article. To the right of the main article, there is a sidebar with various news snippets and a 'PayPal Donate Now' button at the bottom.



تصویری از جلد کتاب اصلی «جاسوسی در حزب: برادران یزدی و حزب توده ایران» در مهر ماه ۱۳۹۰ با عنوان توسط انتشارات نشر جهان منتشر گردید.

در تاریخ حزب توده ایران نکته‌های ناروشن و ناگشوده بسیاری دیده می‌شود. ماجرای جاسوسی حسین یزدی برای ساواک بی‌شک یکی از این نکته‌های ناروشن و ناگشوده تاریخ حزب توده است. اگرچه در میان خاطرات رهبران و کادرهای حزب توده گاه اشاراتی کلی و گذرا به این ماجرا دیده می‌شود اما همین اشارات کلی نیز آنچنان آغشته به ناراستی‌های «مصالح حزبی» و «منافع فراكسیوني» است که کمکی به شناخت چند و چون حقیقت ماجرا نمی‌کند. کتاب حاضر حاصل مطالعه هزاران صفحه از پرونده‌های مربوط به این ماجرا در آرشیو سازمان امنیت آلمان شرقی (اشتازی) و همچنین گفت‌وگوی مستقیم با حسین و فریدون یزدی است.

جهان کتاب



Designed by: Rowdat, 90

تصویری از پشت جلد کتاب اصلی «جاسوسی در حزب: برادران یزدی و حزب توده ایران» در مهر ماه ۱۳۹۰ با عنوان توسط انتشارات نشر جهان منتشر گردید.



مرتضی یزدی زاده در سال ۱۲۷۸ و درگذشته ۱۳۵۸



ایستاده از راست به چپ: رحیمی عضو حزب توده، خسرو روزبه، احمد قاسمی،
دکتر حسین جودت، دکتر مرتضی یزدی، دکتر نورالدین کیانوری
نشسته از راست به چپ: بقراطی، ؟، ؟، محسنی عضو حزب توده



مرتضی یزدی هنگام دستگیری در سال ۱۳۳۲



دکتر مرتضی یزدی پس از دستگیری. در سمت راست وی سرهنگ امجدی و در سمت چپ سرتیپ بختيار دیده می شوند.